یا کبیکج

یا کبیکج

یا کبیکج

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر احوال قیامت و اهوال و افزاع آن روز اقرایا قاری قوله تعالی

یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامه مکلفان است
میکوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود
ان زلزلة الساعة شیء بدرستی که جنبانیدن
قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پر هولست اسناد
تحریک ساعت مجاز است و این زلزله از علامات قیامت
باشد قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد در زاد المسیر
آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندائی از آسمان
برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم
در خلایق پدید آید در طبقات زمین افکندیم زلزلة السا
عة شیء عظیم یوم ترونها در روزیکه ببینید

آن

آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند از هیبت کل مرضعة
هر شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزند که وی را شیر
میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع و تضع و بنهد
کل ذات حمل هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بفکند هر زنی
باردار حملها بار خود یعنی فرزند خود و تری الناس و به
بینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سکارا
مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان
زایل شده وما هم بسکارا و نه باشند ایشان مستان
بحقیقه یعنی زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و
اگرچه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست
نباشند ولیکن عذاب الله شدید ولیکن
عذاب خدا سخت است که از هول آن مدهوش نمایند نشین
بخاک سیاه چو دمنا اینجا منبخر ند متاعی بجز نیاز اینجا سر من و قدم
عارفان گوشه نشین که میکنند بد و نیک اتقیا از اینجا بهار عمر
گذشت و خزان مرگ رسید بیا طلب که ز رحمت دریست باز
اینجا اگرچه معصیت آلوده مشو نومید در الحلقه عشاق پاکباز اینجا
کلمه تجید به نیت آنکه حق همه را از فزع آن روز محفوظ دارد شعر

احوال سکاران

احوال عارفان گوشه نشین

به حلقه عشاق پاکباز

صلوة المصطفی تمحو الخطایا وتنجی من عقوبات القبور الا یا معشر
الاسلام صلوا علی بدر الدجا شرح الصدور عن
عمر الخطاب رضی الله عنه انه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اول ما یحاسب ابن
آدم بکل لقمة انعمها الله تعالی علیه ویسال عن
شکرها غیر اربعه اشیاء خبز یاکله وماء
قراح یشربه وثوب یواری عورته و
بیت یسکنه من الحر او البرد فما اعطی
فضل علی هذا حوسب علیه ویسال عن
شکره هکذا فی المصابیح یعنی حساب کرده شود پسر
آدم بهر نعمتی که خدایتعالی او را داده است برو و پرسیده شود
از شکر آن جز چهار چیز نانی که بخورد و آبی که بیاشامد و جامه که
بدان عورت پوشد و خانه که در و ساکن شود از سرما و گرما
پس آنچه عطا کرده شود زیاده برین حساب کرده شود
بدانکه حساب قیامت برحقست چنانچه خدایتعالی میفرماید آن
تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم
به الله و رسول فرمود علیه السلام حاسبوا

قبل

قبل ان تحاسبوا بعضی را حساب نخواهد بود چنانچه
پیغمبر علیه السلام فرموده یدخلون الجنة من امتی
سبعون الفا بغیر حساب قیل منهم یا رسول
الله قال الذین لا یتفاءلون ولا یتطیرون
ولا یکوون وعلی ربهم یتوکلون یعنی درایند در
بهشت از امت من هفتاد هزار بغیر حساب گفتند ایشان کیانند
یا رسول الله گفت فال ندیدند و شگون نگرفتند و داغ ننهادند
و برب خویش توکل کردند ای مومن اگر خواهی که بغیر حساب در
بهشت روی در جمیع احوال توکل بخدا کن تا شایان محبت الهی
گردی که ان الله یحب المتوکلین پیغمبر گفت علیه
السلام من توکل کفاه پس بعضی حساب ایشان
آسان و علامت آسانی حساب آنست که نامه بدست راست
یابد قوله تعالی واما من اوتی کتابه
بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا ثمره
آنست که آن قوم ببهشت روند شادان و خرامان لقوله
تعالی وینقلب الی اهله مسرورا و بعضی را
بیک سخن حساب شود چنانچه فرمان حضرت عزت رسد

توکل

لائی شی عملت جواب دهد لطاعتک فرمان شود
عبدی صطفیتک فادخل الجنة ای باب شئت
وبعضی را دو سه کلمه حساب شود چنانچه فرمان شود در دنیا
چه کردی کوید آنچه فرموده بودی فرموده شود چه خوردی
کوید آنچه رسانیدی فرمان شود چه پوشیدی کوید آنچه داده بودی
فرمان شود برو در بهشت در کتاب شافی مذکور است که فردا
قیامت یک فقیری کو چه کردی را حاضر کنند کلیمی در بر و کلاه نمد
بر سر زنبیل در بغل چوبی بر دست فرمان شود که ای اهل عرصات
استقبال او کنید و با عزاز و اکرام او را پیش کرسی قضا
حاضر آرند فرمان شود ای دوست ما ترا در دنیا فقیر کرداننده
بودیم و از متاع دنیاوی بکلی معرا کردیم و تو در عبادت ما
قصور نکرده ما ترا آمرزیدیم و از تو خوشنودیم تو هم از درگاه
حضرت ما خشنود هستی یا نه آن فقیر سر بسجده نهد بگوید
ملکا و پاکا خوشنودی حضرت تو می باید از من بیچاره
چه آید من بیچاره خوشنودم فرمان شود در دنیا قوت
تو از کجا بود الهی تو بهتر میدانی که بدر خانها می گشتم پاره
ها نان دریوزه میکردم و بدان قوت خود میساختم فرمان شود

بنده من

احوال فقر

بنده من برو در بهشت او استاده شود فرمان شود چرا
استاده فقیر مناجات کند و گوید خدا تنها چگونه روم
فرمان شود هر که در دنیا ترا پاره نان داده است و پیاله
جامه و شربت آبی ایشان را بتو بخشیدم همه را در برابر
خود در بهشت رسان پس آن فقیر را بر براق سوار کنند و آن
خرقه او را از نور گردانند و هفت حله بالا او پوشانند
پس کلاه او را از نور گردانند و هفتاد هزار فرشته
پیش او طرقوا طرقوا گویان روند و چندین هزار را شفاعت
کند و در بهشت رساند پیغمبر فرمود آن روز جمله اغنیا تمنا
برند که کاشکی ما همه فقیران میبودیم و هر کرا حساب
سخت شود بدانکه او در عذاب گرفتار خواهد شد لقوله
علیه السلام من نوقش فی الحساب عذب
و نشان سختی حساب آنست که نامه بدست چپ دهند چون
نامه بدست چپ آید بلرزد و بگوید یا لیتنی لم اوت
کتابه و بعضی گویند مومن صالح را نامه بدست راست
دهند و مومن فاسق و طالح را بدست چپ و کافران را
پس پشت و پشت از سینه شکاف کرده بود و دست

چپس ازان سوراخ کشیده باشند ای مومن حساب قیامت
سخت و دشوار است و هیبت آن بسیار است و در خبر
است که چون فردا قیامت ندا حضرت عزت در رسد
که ای بنی آدم حساب دهید آنچه در دنیا کرده اید لرزه در
اهل عرصات افتد و همه بنی آدم توجه با دم علیه السلام کنند
وگویند یا ابانا قدم معنا تو بدر مائی تو پیش شو ما فرزندان
توایم تا دنبال تو برویم صفی الله در گریه شود و گوید ای فرزندان
من در پیشانی داغ دارم و کسی که داغ عصیان داشته باشد
که وعصی ادم ربه فغوی او چگونه پیش شود
فاما بر هابیل روید هابیل گوید من خود در دنیا اندک بوده ام
فاما بر شیث روید شیث گوید من در دنیا یکی بی ادبی کرده ام
من هنوز بدان شرمندگی ام فاما بر نوح روید نوح گوید بدعا
من جمله خلق غرق شده بود ازان شرمندگی روی نتوانم
نمود بر خلیل روید خلیل گوید که من نتوانم که مرا در دنیا
یکبار بسبب نادادن نان مر کافران را عتاب شده بود
فاما بر موسی بن عمران روید موسی را به بینند دست بر ساق
عرش زده و ضعیف شده و هر بار میگوید رب

ارنی انظر الیک ازوی باز گردند به مهتر عیسی
علیه السلام آیند عیسی علیه السلام گوید که مارا ثالث ثلثه
گفتندی من ازین شرمندگی روی نتوانم آورد امروز
روز بازار مصطفی است صلی الله علیه وسلم بروی روید
که امروز صادقان را از مصطفی صدق باز پرسند پیر
و مریدنی اند جواب روز بازار او همه انبیا و اولیا و شهیدان
و غازیان و ابدالان و اوتادان و صالحان و طالحان وبایگان
وفرومایگان و عاجزان و شکستگان و مخلصان و مفلسان
روی بمحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آرند و گویند یا حبیب
الله امروز از روز است که قدم پیش نهی و مارا بدنبال خویش بری
و در باب هر یکی بحضرت لم یزل و لا یزال شفاعت کنی پس خلاصه
بشر و شفیع روز محشر قدم پیش نهد و جمله مخلوقات در عقب او
باشند چون در جایگاه شفاعت حاضر شوند محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم سر بسجده نهد فرمان شود احمد را
امروز روز بازار تست سر از سجده بردار و از حضرت ما
بخواه از تو خواستن و از ما دادن و از تو طلبیدن و از ما
بخشیدن از تو نازکردن و از ما قبول کردن حضرت ما

در دنیا با تو وعده کرده است و ما جراء ولسوف يعطيك
ربك فترضى بر تو فرستاده اکنون هر کرا خواهی
پیش آر محمد صلی الله علیه وسلم روی با اهل عرصات کند
هر یکی خود را پنهان کنند پس خواجه عالم دست در ابابکر صدیق
رضی الله عنه دراز کند و بازو او گیرد و طرف حساب گاه
کشد صدیق گوید یا رسول الله مرا اول پیش مبر که من اخر
عمر مسلمان شده ام و لایق درگاه طاعت و کاری نکرده ام
کسی را پیش ببر که طاعت بسیار کرده باشد غلغله و گریه در
عرصات افتد پیغمبر علیه السلام گوید یا صدیق بعد از
انبیا بهترین اولیا تویی بجز تو غیر را چگونه برم صدیق از
جمله اهل محشر قدم پیش نهد و در حساب گاه حاضر شود
فرمان حضرت رحمان بر نبی آخر الزمان در رسد که احمد اول
کسی را آوردی که حضرت ما را شرم از موی سفید او می آید صدیق
سر بسجده نهد فرمان شود ای دوست حبیب ما و ای یار غار
خلیل ما سر بردار فرمان شود در دنیا چه کردی صدیق خاموش
ماند فرمان شود جواب گو گوید ملکا و بادشاها و الها سوال
از کردار است و من بنده ضعیف بیکار بودم فرمان شود چون تو

احوال صدیق اکبر

به افلاس پیش آمدی طاعت ترا بر طاعت فرشتگان
فضل نهادم و ترا بخشیدم برو سوی بهشت بعده خواجه کاینات
علیه السلام عمر رضی الله عنه را پیش برد چون عمر رضی الله
عنه در حساب گاه استد از حضرت سبحانه بیکام و بی
صوت و الحان فرمان شود السلام علیک یا عمر چنانچه
علیه السلام میفرماید که اول ما یسلم علیه الرب فهو
عمر عمر چون سلام شنود سر بسجده نهد فرمان شود که ای
معین دین ما و ای ناصر حبیب ما در دنیا چه کرده بودی گوید
ملکا و بادشاها هر چه کرده ام شایان حضرت تو نیست
فرمان شود هر چه کرده ما از تو قبول کرده ایم برو در
بهشت بعده علی را رضی الله عنه را پیش برد و امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه را حساب نخواهد بود ببرکت دعای پیغمبر علیه السلام
حق تعالی او را بخشیده است و کیفیت این دعا در شمایل
حضرت عثمان در محل ش علی ترتیب وصف خلفاء الاربعه
مرقوم گشته پس چون علی رضی الله عنه را پیش برند فرمان
رسد که ای شیر من و ای برادر دوست من حساب تو آسان
کردیم چنانچه پیغمبر علیه السلام فرمود اسرع الحساب

احوال عمر

یوم القیمه حساب العلی والسیر المحاسبه
ابن العفان پس بدانکه اول حساب از پیغمبران شود و
و اول عمل شان در میزان بسنجند و اول بر صراط ایشان گذرند
و اول در بهشت ایشان در آیند بعده از صحابه و اولیا و
سایر مومنین و خلایق کلمه تجید به نیت اگر حق تعالی همه از اهوال
قیامت و شدت حساب محفوظ دارد ۵ هر کسی بهر نجات
خویش دارد تحفه تحفه ما جز درود سید مختار نیست
آتش دوزخ قوله تعالی وقودها الناس و
الحجارة یعنی افروختن آن آتش آدمیان و سنگ اند آورده
اند که چون آیه نازل شد کوهها مدینه منوره و تمام جهان گریستن
آغاز کردند حق تعالی پیغمبر علیه السلام را فرمان ما رسید که این
که از شما افروختن دوزخ نخواهند بلکه از کوهها کبریت اصغر دوزخ را
گرم خواهم از زبان کوهها ساکت ماندند و قال علیه السلام
نارکم هذه احدی و سبعون جزءاً من
نار جهنم یعنی آتش ان شما هفتاد و یک حصه است از آتش
دوزخ در گرمی و در خبر است چون مهتر آدم علیه السلام بدنیا
آمد و آرد خمیر می کرد جبرئیل علیه السلام مقدار ذره از آتش

جهنم

جهنم آورد همین که بر زمین داشت هر هفت طبقه زمین را سوخت
و سوراخ نموده بجای خود رفت جبرئیل علیه السلام باز آورد
هفتاد بار در آب شسته هم نماند بقولی هفتاد بار می آورد
و باز میرفت مهتر جبرئیل را فرمان شد که ما برای کار سازی
آدمیان آتش دیگر در سنگ و نی و چوب آفریدیم آنرا
بیرون آر پس همچنان کرد و در خبر است چون حق تعالی
دوزخ را آفرید هفتاد هزار سال تفسانید چنانچه سرخ شد باز
هفتاد هزار سال دیگر تفسانید چنانچه سفید شد باز هفتاد
هزار سال دیگر تفسانید چنانچه سیاه شد پس سیاهی هر روز
قیامت مزید میشود و گفت علیه السلام اگر یک ذره از
آتش دوزخ نزدیک برآمدن آفتاب بدارند و یک ذره را از
نزدیک فرو شدن آفتاب بدارند از تفش آن بسوزد
و گفت حضرت علیه السلام اندک ترین عذاب دوزخ
آنست که نعلین آتشین در پای یکی کنند از تف آن دماغ یکی بسوزد
و از دهن و بینی و گوش بر آید و خاصیت آتش دنیا آنست
که گناه کار را و بیگناه را بسوزد چنانچه ندیدیی که مهتر
جرجیس علیه السلام را سوخت و چندین اولیا دیگر را سوخت

و زبان مهتر موسی علیه السلام را نیز بسوخت و خاصیت
آتش دوزخ آنست که نسوزد مگر گناه کاران را در خبر است
که آتش دوزخ مر بگناهان را چنان باشد که آب ماهی را
فاما آتش دنیا باب کشته شود و آتش دوزخ کشته نشود
مگر بدو چیز یکی بنور مومن چنانچه در خبر است که فردا قیامت
بعضی مومنان مناجات کنند و گویند الهی اگر فرمان شود ما
در دوزخ درائیم و احوال دوزخیان ببینیم و شکر بجا آریم
که از چنان مکان در امان شدیم فرمان آید که درائید چون
مومنان درآیند و تماشا کنند از هر ذره آتش فریاد
اید که جز یا مومن فان نورك تطفی لهبی
ای حرارتی و دویم آتش دوزخ باب چشم گناه کاران
کشته شود چنانچه کیفیت آن در مجلس آینده مسطور خواهد شد
کلمه تمجید به نیت آنکه حق تعالی همه را از شداید دوزخ
و قیامت محفوظ باند ٥ هرکسی بهر نجات خویش دارد تحفه
تحفه ما جز درود سید مختار نیست ذکر رجل تصدق بصدقة
فاخفاها حتی لا یعلم شماله ما ینفق یمینه ششم زیر سایه عرش
مردی باشد که صدقه پنهان چنان دهد که نداند چپ او را آنچه

اورا

اورا انفقه کند راست او فاخفا پوشیدن صدقه را بعضی
محدثان گویند مراد ازین آنست که چنان آنکس را دهد که
در ظاهر ستدن او را شرم آید و محتاج شده بود و متعفف
باشد و بعضی ظاهر معنی گرفته اند که پنهان دهد صدقه را
بهر که دهد خواه متعفف باشد همان صدقه پنهان دهد لا یعلم من
کان شماله یعنی چنان پنهان دهد که کسی دست چپ او باشد
او را دادن او بدست راست خبر نباشد بدانکه ای مومن
صدقه دادن فاضل است خاصه که پنهان دادن و پیغامبر
گفت علیه السلام من تصدق بصدقة بالخفا کانت له امانا من
النار یعنی هر کرا صدقه پنهان باشد آن صدقه مر او را از آتش
دوزخ امان باشد در تفسیر این آیة بعضی گفته اند فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا
یعملون ای بما یخفون الصدقة قوله تعالی
ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها و تؤ
توها الفقراء فهو خیر لکم اگر شما پیدا دهید
صدقه را پس آن نیک است و اگر پنهان دهید بفقیر پس آن بهتر است
مر شما را و تکفیر گناهان است در آن که پیغمبر علیه السلام فرمود صدقه

خواه غیر متعفف باشد

پنهان چنان نیست کرد اند گناهان را چنانچه آتش مر کاه را و پیغمبر
گفت علیه السلام صدقة السر تطفی غضب الرب و
گفت علیه السلام هر که پنهان دهد یک درم صدقه چنانستی که صد
هزار درم صدقه داده باشد آشکار امردی بر پیغمبر علیه السلام
آمد و گفت یا رسول الله یک درم دارم پس چگونه دهم پیغامبر گفت
علیه السلام اگر مرا خبر نمیکردی و بدرویش میدادی هر آینه
بهتر بودی مر ترا از هزار درم و گفت علیه السلام فردا قیامت
بنده را سوی دوزخ برند یک درم که صدقه داده باشد
بیاید و او را از دوزخ خلاص کنانیده سوی بهشت برد بدانکه
صدقه دادن پنهان فاضلتر وقتی است که از ریا و سمع و یا از
غیرت ظالم ترا اینجا پنهان فاضلتر و اگر از ریا دور باشد
و خواهد که دیگرا را غبت شود آشکارا دادن اولیتر باشد
که در خبر است چون سایلی در مجلس سوال کند پس هر که پیش
دستی کند و سوال او را اجابت نماید و دیگران را از سبب
او رغبت شود همان مقدار از ثواب عمل او همان مقدار که
دیگران که شریک عمل ثواب گشته باو عطا شود و در معنی
این آیه که الذین ینفقون اموالهم باللیل و

النهار

والنهار سرا و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون مفسران چنین گفته اند که این آیه در شان حضرت
ابوبکر صدیق وارد است که او را چهار هزار درم بود هزار
در شب و هزاری در روز و هزاری پنهان و هزاری آشکار
دادی خدایتعالی هر چهار احوال او را در کلام خود یاد کرد و چنین
آورده اند امیر المومنین علی کرم الله وجهه تنها در مسجد
نماز میکرد و سایل ازو سوال کرد و امیر المومنین در رکوع
رفته بود دست دراز کرد و انگشترین خود بسایل را نمود دیگ
انگشترین از دست مبارک او بیرون گرفت و رفت حضرت
عزت بنده خود را ستود و بر خواجه کائنات آیه فرستاد
که ویوتون الزکوة وهم راکعون
و در فتاوی نوازل گفته است که روا نباشد دادن صدقه در
مسجد و این وقتی است که کسی در صف اول و یا میانه باشد
و سایل در آخر صف باشد و او را آواز دهد برای دادن
صدقه و سایل بر گردن مسلمانان سوار می شود و مصلاها را
لگدمال میکند اینچنین صدقه دادن مکروه است و انکه نره
روایت می کنند هم ازین است و پیغمبر علیه السلام در مسجد

بودی سایلان سوال می کردن و آنحضرت از یاران مستمید
و دهانیدن درویش از خلق رواست و در صحیح ابو داود مذکور
است که روایت میکند ابن مسعود رضی الله عنه که پیغمبر علیه السلام
در مسجد نشسته بود سمت قبله پشت داده و رو بیاران کرده
و دستار مبارک فرو آورده و کلاه صوف بر سر مبارک
او بود که سایلی در آمد گفت یا رسول الله من میخواهم که دختر
خود را بخاطبی دهم وجه طعام ندارم امیر المومنین علی رضی الله
عنه استاده شد و گفت یا رسول الله شما چه میدهید گفت
الارز منی ابوبکر گفت اللحم منی عبد الرحمن
گفت الذهب منی علی گفت الثوب منی
تمجید به نیت آنکه حق تعالی توفیق اعمال صالح چنانچه باصحاب
کرام و اولیا خود کرم کرده بود همه طالبان خیر را نیز کرم فرماید
درود بر انذات مبارک برای قبولیت باید خواند
در خبر است که شخصی پیش رسول خدا آمد و گفت
ای رسول خدا نیکی با که کنم گفت با مادر و پدر گفت مادر و پدر
ندارم گفت با فرزندان خود چنانکه مادر و پدر را بر تو حق است
همچنان فرزندان ترا بر تو حق است و حق ولد بر والد آنست

که زن کمینه

که زن کمینه نکند ما ولد با و معیر نشود و ویرا نام نیکو نهد و سنت
است که چون در گوش راست وی اذان و در گوش چپ وی
قامت گویند و شیرینی بکام وی باز کنند و در روز هفتم یا
چهار دهم یا بیست و یکم عقیقه کنند و عقیقه سنت است از
فرزند دو گوسفند و از دختر یک گوسفند نزدیک ذبح گوید
اللهم هذه عقیقه ابنی فلان لحمها بلحمه و
دمها بدمه وعظمها بعظمه وجلدها
بجلده وشعرها بشعره اللهم اجعلها فداء
البنی فلان من النار بسم الله والله اکبر
فرزند دختر باشد ضمیر تذکیر تا نیث خواند و استخوان نشکند
که مستحب است و گوشت عقیقه بخورد و تصدق کند که حکم
چون حکم اضحیه است مادر و پدر و خواهر و برادر درین حکم برابر
اندوران است او بدایه دهد و بوزن موی سر زر و یا سیم
صدقه دهد پس اگر کسی نذر کرد که موی سر خود یا موی سر
کودک نزدیک قبر فلان فرود آرم این نذر جایز نیست و
موی سر آدمی را نزدیک قبر فرود آوردن سنت یهود و
نصاری است و در دین اسلام مشروع نیست و اگر

کند توبه کند که خوف کفر است این در سراج الهدی گفته و باید که
از سبب دختر ملول نشود و سبب پسر شادی نکند که خیریت
نداند که در کدام است و شاید که دختر مبارکتر بود و ثواب
در وی بیشتر است و رسول علیه السلام میفرماید که هر کرا سه
دختر بود یا سه خواهر و رنج ایشان کشد و شغل ایشان سازد
خدای عز و جل بر وی رحمت کند و در بهشت در آرد و هر که
از بازار چیزی میوه آرد باید که ابتدا بدختر کند انگاه پسر را
دهد که در خبر است هر که دختر را شاد کند تن وی بر آتش
دوزخ حرام شود و تمام گناهان وی آمرزیده شوند کذا
فی کیمیاء سعادت و چون بشش سالگی رسد او را ادب تعلیم کند
چنانچه عکراس ابن ذویب رضی الله عنهما که من خورد بودم — روایت می‌کنند
رسول علیه السلام مرا با خود بحجره ام سلمه رضی الله عنهما
برد چون طعام آوردند من دست بهر جای زدم رسول
علیه السلام مرا ادب آموخت گفت دست پیش خود دار
چون از طعام فارغ شدم رطب آوردند من مهمان بودم
ادب نگاه داشتم رسول علیه السلام گفت ای کودک اکنون
هر کدام که ترا میباید بخور ٥ باادب باش در همه احوال

ادب — که ادب نام نیک را سبب است ، عاقل آنست که ادب
دارد نیست عاقل کسی که بی ادبست در خلاصة الحقایق
آورده است بعضی از سلف گفته اند که در بنی اسرائیل چون
صغیر پیش کبیر شدی و یا عالم پیش جاهل شدی فی الحال این بدن
بشکافتی و صغیر و جاهل را فرو بردی و روزی امیر المومنین علی
رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام آمد تا سوالی بکند چون
نزد علیه السلام آمد سوال از وی پوشیده شد رسول علیه
السلام از وی سوال کرد یا علی ترا چه آورد اینجا گفت یا رسول
الله سوالی بود اما آن سوال بر من پوشیده شد رسول
علیه السلام گفت یا علی چیزی در راه از تو در وجود آمده گفت
یا رسول الله از من چیزی در وجود نیامده است رسول علیه السلام
گفت یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله در راه
از پیر جهودی در گذشتم رسول علیه السلام فرمود که یا علی
بی ادبی کرده برو از آن پیر بحلی خواه امیر المومنین علی کرم الله
وجهه بنزدیک آن جهود آمد و از وی بحلی خواست پیر جهود
گفت تو مرا چه کرده که از من بحلی میخواهی امیر المومنین گفت
که من در راه از تو تعجیل درگذشتم مرا رسول علیه السلام

نزدیک تو فرستاده است تا از تو بحلی خواهم پیر جهود گفت ترا
بحلی کردم بشرط آنکه مرا نزدیک رسول علیه السلام ببری پس
او را آورد چون نزدیک رسول علیه السلام پیر جهود رسید
اسلام آورد و گفته اند لا شرف مع سوء الادب
٥ بی ادب مردکی شود بهتر گرچه او را جلالت و نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی، که بزرگی نتیجه ادب است،
که منسوب بحضرت علی است لیس الیتیم من مات والداه
بل الیتیم بلا علم ولا ادب پس واجب است
بر صاحب خانه که فرزندان و اهل بیت خویش را بحسب حال هر یک
ادب تعلیم کند و گفت علیه السلام رحمت کند بر آن بنده
که آویخته بود در خانه تازیانه که ادب کند بدان اهل بیت
خود را و گفت علیه السلام ضرب الاطفال کالماء
فی الاشجار یکی را از دانایان پرسیدند که در مرد
که ادب نباشد او بچه ماند گفت چنانچه خانه آراسته کرده
و هیچکس درو نباشد ٥ هر جوانی که بی ادب باشد گر
به پیری رسد عجب باشد و چون هفت سالگی رسد جای
خواب او از مادر جدا کند و ختنه نماید که سنت است و

بکم

بجهة ترک نماز بزند که در حدیث است مروا صبیانکم
بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها
اذا بلغوا عشرا دلالت کند کودکان را در هفت سالگی
جهة نماز امر کنید و در ده سالگی بترک آن بزنید و چون شانزده
ساله شود برای او زن خواهد پس دست او بگیرد و گوید ترا
ادب کردم و کلان کردم پناه میگیرم بخدا از فتنه تو در دنیا
و از عذاب تو در آخرت پس ای عزیز چون مادر و پدر
بحکم شفقت فرزند را در حالت صغر از آفات آب و
آتش نگاه میدارند تا هلاک نشود از هلاکت آنجهانی هم
نگاه باید داشت پس میباید که فرزند را از خوردگی
تعلیم کند و زینت دنیا نفریبد و در اول نشاة رضاعت
او را بشیر زنی که بی نماز و حرام خوار باشد ندهد زیرا که
هر طفل که بدن آن در خوردگی بشیر و لقمه حرام تربیت یابد
دیده عقل او تاریک شود و در حالت جوانی میل او همه
بشر و معاصی باشد انس ابن مالک گوید که رسول
علیه السلام گفت هر که بگذرد بفرزند خود و او را ببیند
که جوز بازی میکند و گوش او بمالد قبول نکند خدای تعالی

نماز پدر و مادر و باید که تعلیم کنند اولاد را اول علم قران
بعده باخبار و فقه و حکایت مشایخ و صلحا و اولیا مشغول
کرداند و از خواندن غزلها که دران ذکر عشق و زلف و خال باشد
منع کند که آن تخم است که در دل اطفال رسته میکرداند
نقلست که حکیمی مردیرا دید که خرد سالی او را میزند پرسید
که این کودک بتو چه میشود گفت پسر من است باز پرسید
که او را بمکتب فرستاده گفت نی گفت خود تعلیم او کرده
گفت نه گفت پس او را بچه مشغول میداشتی گفت کاو انرا
نگاه میدارد حکیم تبسم نمود و گفت چون تو او را علم و ادب
ندادی ترا همچو گاوی خیال کرده میزند برین ایذا صابر
باش که حق بجانب اوست چه اگر او ضرب معلم مینخورد
حق تو امی شناخت و نیز روایت کرده اند که مردی نزد
عمر بن الخطاب آمد و پسر با وی بود گفت ای امیر المومنین این
فرزند با من عاقی میکند عمر گفت ای پسر بترس از عاقی مادر و پدر
که حق مادر و پدر عظیمست و خبری چند بگفت پسر گفت ای عمر
پسر را بر پدر هیچ حقی نبود عمر گفت بلی اول مادرش از جای
اصل خواهد دویم نام نیکو نهد سیوم از کتاب الله و شریعت

نبوی ویرا بیاموزد چهارم ویرا زن خواهد پسر گفت والله
یا عمر که وی ازین هیچ نکرده است اول مادرم سیاهست
بچهار درم خریده است دویم نامم جعل نهاده است سیوم
از کتاب خدا هیچ مرا نیاموخته چهارم زنم نخواسته عمر
نگاه با پدرش کرد و گفت برخیز که با وی عاقی کرده پیش
از انکه وی با تو عاقی کند نقل است که چون وفات عمر ابن
عبد العزیز که خلیفه خامس بود نزدیک رسید یکی از خویشان
او دران حالت میگریست عمر چشم باز کرد و از سبب گریه
پرسید او گفت یا امیر المومنین چرا نگریم که تو سیزده فرزند گذاشته
میروی و هیچ ذخیره بر او قات گذاری ایشان نگذاشتی
او ازین سخن متغیر شد و گفت مرا بنشانید و گواه باشید
که من حق مسلمانان را بیجا صرف نکرده ام و نه از کسی دادنی
دارم الحمد لله که رزاق فرزندان با کسی دیگر است اگر ایشان
اوبند در عهد تربیت او خواهند بود و اگر نه من هر باری
شریک اعمال بد ایشان نباشم این بگفت و جان بحق سپرد
فرزند بنده ایست خدا را تو غم مخور تو کیستی که به زخدا
بنده پروری کلمه تمجید به نیت انگه حق تعالی فرزندان همه را

صالح و توفیق نیک کرم فرماید ذکر نصیحت در فقر و ترک دنیا
اعلم ان الفقر فخر من جمیع الافخار ولا
یعطیه الله تعالی الانبیاء وعبدا من عباده
المحبین ولهذا قال علیه السلام الفقر فخری و
به افتخر علی جمیع الانبیاء فاعلم ان الفقر خیر
من الدنیا لان الدنیا یورث الکبر
والکبر یورث الکفر وقال علیه السلام
ان الله تعالی یقول لعباده الفقراء یوم القیمة
یا عبادی انتم عندی بمنزلت الانبیاء
فضیلة ولکم عندی فی الخلق شفاعة یا
عبادی تسئلوا ما شئتم حتی اعطیتم فانی
راض عنکم وان الیس لکم الیوم
عندی عذاب درود بران ذات مقدس بہ نیت انکه
تحی احوال و اقوال و افعال مرضیات خود ہمہ را نصیب کند
ذکر تنبیه من المنبهات قال النبی صلی الله علیه
وسلم لابی ذر یا ابا ذر جدد السفینة فان
البحر عمیق وخذ الزاد کاملا فان السفر بعید

وخفف

وخفف الحمل فان العقبه شدید واخلص
العمل فان الناقد بصیر قال الشاعر فرض علی
الناس ان یتوبوا لکن ترک الذنوب
اوجب والصبر فی النائبة صعب لکن
فوت الثواب اصعب واعجب والدهر فی
النائبة صرفه عجیب وغفلة الناس
عنه اعجب وکل ما قد یجیء قریب و
الموت من ذالک اقرب وقال بعض
الحکماء الحیاء من النسا حسن لکن من
الشباب احسن والتوبة فی الناس حسن
لکن من الشاب احسن والجود فی الناس
حسن ولیکن من الفقرا احسن والاحسان
من الناس حسن لیکن من الاغنیاء
احسن والعدل فی الناس حسن لکن
من الامراء احسن پس امرا و اهل دنیا را باید که
عدل گستری و رعیت پروری و حاجت روائی خلق را
غنیمت دانند و ازین دنیای فانی ثواب و خشنودی حق خرید

کنند که این دنیا مثال سایه روز زوال پذیرست هیچ اعتبار
ندارد ه دولت دنیا ندارد اعتباری پیش ما سرابی است بی
در ندارد همت درویش ما و بسیاری از زاهدان آخر
الزمان از برای ریا در اربعینات افطار نخرمای یا
قرنفلی و یا نان جوینی و سبزه و تره میکنند به نیت آنکه
حاکمی بخانه ایشان آید و آنرا معراج خود سازند پس
در حق اینچنین کسان گفته اند که ترك الدنیا لاجل مذمة
مومن پس اگر ترک دنیا کند باید که محض نیت لوجه الله
باشد تا ثواب و رتبه انبیا یابد کلمه توحید به نیت آنکه حق
تعالی همه را متنبه سازد و از غفلت و حب دنیا باز رهاند
درود برای قبولیت بر حضرت علیه السلام باید خواند ذکر
اسماعیل پیغمبر علی نبینا محمد علیه السلام قال الله تعالی
واذکر فی الکتاب اسماعیل یعنی یاد کن
ای محمد صلی الله علیه و سلم در قرآن قصه اسماعیل را انه
کان بدرستی که او بود صادق الوعد راست وعده
وکان رسولا و بود فرستاده بخلق نبیا خبر دهنده
از حق آورده اند که کسی اورا وعده داده بود که درین مکان

تاو

تا تو بیائی سه شبانروز و بقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد
بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت پس
دیگر باره در صفت اسماعیل پیغمبر باید وکان یامر
و بود که میفرمود اهله کسان خود را و گفته اند همه امت خود را
بالصلوة بنماز که افضل عبادات بدنیه است و
الزکوة و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وکان
عند ربه و بود نزد آفریدگار خود مرضیا
پسندیده بجهة استقامت اقوال و افعال در قصص
الانبیا آورده که پرورش و وفات اسماعیل علیه السلام
در مکه بود و هر سال از مکه بزیارت پدر بشام رفتی و برادران
نیز بدیدی باز بمکه شدی و اورا زنی بود از بزرگان
مکه از وی دوازده پسر آمد پس حق تعالی باسماعیل
علیه السلام امر فرمود تا بزمین مغرب رفت و انجا بت
پرستان بود بحکم الهی ایشان را بدین اسلام دعوت فرمود
و پنجاه سال در میان ایشان بود تا همه مومن گشتند و بروایت
معارج چنان بنظر رسیده که اسماعیل السلام اسـ
اولاد ابراهیم بود علیه الصلوة والسلام و اورا ابو العرب

کفتندی ولقب وی اعراق الثری است و در صغر از پدر
ببلای هجرت مبتلا شد و در اراضی مکه بمرتبه رشد و حد بلوغ
رسید و در تیر انداختن مهارت تمام حاصل کرد و قبیله
جرهم که در میان ایشان نشو ونما یافته بود هفت کوسفند
باسماعیل علیه السلام کرم نمودند حضرت منزل البرکات جلّ
ذکره در نتاج آن کوسفندان برکت ارزانی فرمود تا بحدی
رسید که از تحت عدد بیرون رفت و بعد از بلوغ وی
مادر یعنی هاجر وفات یافت و او تنها ماند قبیله جرهم
بجهة ضوابط محبت عماره بنت سعد بن اسامه جرهمیه را
بزنی باو دادند آن ضعیفه بجهة ضعف رائی که داشت
از ضبط کوهر از هر نور محمدی صلی الله علیه وسلم محروم
ماند و از تحت حباله اسماعیل علیه السلام بیرون رفت
وسبب آن چنان کویند که روزی ابراهیم علیه السلام
بدیدن اسماعیل علیه السلام بمکه از شام تشریف آورد
واتفاق آنروز اسماعیل علیه السلام بصید بیرون رفته
بود زنی دید که از خانه بیرون آمد ابراهیم از وی پرسید
کفت من منکوحه اسماعیلم ابراهیم علیه السلام بنابر

ملتمس

ملتمس ساره از براق فرود نمی آمد همچنان سوار از حال
اسماعیل استفسار نمود عماره کفت بصید رفته است
پرسید که حال شما چکونه میکذرد عماره از عسرت شکایت
بسیار نمود و تعظیم و تبجیل مهمان داری بنسبت خلیل
الرحمن علیه السلام بجا نیاورد ابراهیم فرمود که چون
شوهرت بیاید سلام برسان وبکو تا آستانه خانه را تغیر دهد
پس ابراهیم باز بجانب شام بازکشت اسماعیل علیه السلام
چون از صید باز آمد نسایم شمایم خلت بمشام جانش رسید
از عماره پرسید که در اوان غیبت من هیچ عزیزی بدین
منزل کذری کرده است کفت آری پیری آمده استفسار حال
تو نمود و سلام رسانیده وصیت فرمود که عتبه خانه را
تغیر ده اسماعیل علیه السلام کفت آن پدر من ابراهیم
بود و عتبه خانه توئی برخیز که طلاق دادم و باهل خود ملحق شو
بعد از ان هاله دختر حارث که از زنان آن قبیله بود
بخواست و با او بسر می برد تا نوبتی دیکر ابراهیم علیه السلام
برسم تعهد معهود بان منزل توجه نمود و اسماعیل علیه السلام
باز بمقتضای عادت بصید رفته بود ابراهیم از هاله پرسید

که شوهرت کجاست گفت به صید رفته است بعد ازان
از حال ایشان استفسار نمود هاله گفت بخیر و خوبی می گذرانیم
و در مرضیه و تعظیم ابراهیم علیه السلام مبالغت بسیار
نمود و استدعا نزول کرد ابراهیم علیه السلام از
برای استحکام عهدی که با ساره بسته بود نزول نفرمود
مکرر درخواست نمود که منزل ما را مشرف سازد تا ما حضر را
حاضر سازم بیا بمنزل ما رنجه کن قدوم شریف که بهر
ما حضرت جان خود نثار کنم ابراهیم گفت مجال نزول
ندارم هاله گفت موی عزیز ترا ژولیده و غبار آلوده
می بینیم رخصت فرما تا ترا بشویم و روغن در سر مبارکت
کنم ابراهیم علیه السلام پای راست بران سنگ نهاد و
پای چپ در رکاب داشته نصف ایمن سر او را هاله
بشست و بعد ازان سنگ را بطرف ایسر برد تا پای
چپ بر سنگ نهاده نصف ایسر را از سر مبارکش نیز غسل
نمود و اثر قدم همایون آنحضرت بران سنگ باقی ماند
و بعضی مفسران مقام ابراهیم را علیه السلام عبارت
ازین سنگ داشته اند اما روایتی در این باب در

ذکر بنا کعبه

ذکر بناء کعبه گذشت که اثر قدوم شریف آنحضرت در حین بناء
کعبه بران سنگ برآمده بود والله اعلم و چون هاله از شستن سر
ابراهیم علیه السلام فارغ شد مقداری نان بر طبق نهاده
پیش ابراهیم آورد و طبق را بهر دو دست نگاه داشت
ابراهیم علیه السلام همچنان سواره تناول فرمود و چون
طور معامله هاله مر ابراهیم را علیه السلام مستحسن نمود در حین
مراجعت گفت مر شوهر خود را سلام من برسانی و بگوی که
ابراهیم چنین گفته که عتبه خانه خود را استوار داری و
روایتی بطریق دیگر درین باب نیز ورود یافته اما این مختصر احتمال
آن ندارد القصه چون اسماعیل از اصطیاد باز آمد و بوی
فوایح خلیلی استشمام نمود از هاله پرسید که هیچکس در غیبت
من درین مقام رسید گفت آری پیری عزیزی که مثل او
ندیده ام فر ملوک و سمت بزرگی و نور پیغمبری از جبین او
مبین بود رباعی ز عطر شمیمش معطر دماغم ز نور جبینش منور
چراغم ز فرقش پدیدار آیین شاهی ز ذاتش نمودار
نور الهی و اینک اثر قدم مبارکش درین سنگ پدیدار
است اسماعیل گفت علیه السلام که ای هاله آن پیر

با توفیر پدر بزرگوار من بوده است ابراهیم علیه السلام بعده
اسماعیل و قوم او بران اثر قدم چشمها مالیدند و آنرا
تبرک فهمیدند پس اسماعیل از سلام و پیغام ابراهیم علیه السلام
استخبار فرمود هاله گفت بعد از سلام نصیحت چنین فرمود
که احکام عتبه خانه را غنیمت شمار اسماعیل گفت بشارت
باد مر ترا که پدرم از تو خشنود رفته است و عتبه خانه تویی
خاطر جمع دار که من از تو نیز خشنودم و فیض و حضور تو
روز افزون خواهد بود پس روزگار بحضور خاطر میگذرانیدند
تا حین انتقال ان نور برحم هاله دختر حارث تحقق پذیرفت
و نزد بعضی مورخان بجای هاله بنت حارث سیده بنت
مضاض بن عمرو الجرهمی تعین یافته بهر تقدیر چون آن نور از
اسماعیل منتقل شد قیذر و بروایتی قیذار متولد گشت و
آن نور در پیشانی او بتافت و قیذار را حق تعالی بهفت
صفت مخصوص گردانیده بود که هیچکس را مثل آن صفات
نبود یکی صید آهو که تک پا میگرفت دویم انداختن تیر
که تیر او خطا نمیکرد سیوم سوارکاری که در چابک
سواری نظیر نداشت چهارم شدت بطش پنجم بهجت

ششم

ششم شجاعت هفتم قوت مجامعت که گویند در یک
شبانروزی هشتاد نوبت مجامعت مینمود و حق تعالی
او را حسن و جمال ابراهیم علیه السلام کرامت فرموده
بود و چون اسماعیل آن نور را در جبین او مشاهده کرد بعد از
بلوغ او کتاب عهدنامه مقرر بطریق که آدم نوشته و
در تابوت سکینه مضبوط ساخته تسلیم او کرد و خصایص ذات
عالی صفات اسماعیل علیه السلام بسیار بود که زبان خامه
از حصر و احصاء آن عاجز است یکی آنکه حق تعالی در کلام خود
صادق الوعد خواند و صدق وعده اش بمرتبه بود که با
شخصی مقرر کرده بود که در فلان مکان تا آمدن می باشم اتفاقا
ان شخص وعده را فراموش کرد اسماعیل بر وعده خود سه
شبانروز دران مکان بایستاد تا بعد ازان که بیاید اسمعیل را
علیه السلام دران مکان حاضر یافت و در روایتی است که دران
مکان یکسال انتظار فرمود دیگر آنکه حق تعالی اسماعیل علیه السلام
بر دیگر برادران تفوق بخشید چنانچه نقلست که اسماعیل علیه السلام
بعد از وفات ابراهیم علیه السلام مر اسحاق را گفت که ای برادر
مرا چیزی از یادگاری پدر ده تا نگاه دارم و ازان تبرک

جویم اسحاق گفت تو بنده زاده ترا با میراث چکار و ما از آدم
و از اولاد ملوکیم ابراهیم علیه السلام برنجید در حال جبرئیل
علیه السلام بیامد و گفت یا اسحاق تو بر اسماعیل تفوق مجو
که سرور اولاد آدم و سید عالم محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم در پشت اسماعیل است و مومنان از نسل او خواهند
بود و گمراهان و جهودان از نسل تو و بدین سرزنش که کردی
فرزندان او فرزندان ترا بغارت برند و اسیر گیرند چون
اسحاق این سخن بشنید چندان بگریست که از چشمهاء مبارک
نابینا گشت بعد از دو سال باز جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت
یا اسحاق بشارت باد ترا که خدای تعالی میفرماید که از نسل
تو نیز چهار هزار پیغمبر پدید خواهم آورد یکی از ایشان موسی
باشد که هفتاد هزار سخن بیواسطه از من بشنود و او را کلیم
خود کرده ام و اگر خواهی ترا بینا کردانیم و اگر نابینا از دنیا بیرون
روی چون روز قیامت چشم باز کنی مرا بی واسطه به بینی
اسحاق علیه السلام گفت من بینائی نخواهم تا آن روز مرا درجه
باشد پس چون وفات اسماعیل علیه السلام نزدیک رسید برادر
خود اسحاق را علیه السلام بطلبید و وصیت فرمود که دختر مرا

که سرور تمام اولاد آدم

از نسل تو چهار هزار پیغمبر اند

هفتاد هزار سخن کلیم را بشنود

بعض

بعض که پسر اسحاق است تزویج نماید و دیگر وصایا بجا آورد
بعد از صد و سی سال و بروایت اصح صد و سی و هفت سال
از عالم انتقال فرمود و او را در حجر و بروایتی میان رکن و مقام
ابراهیم نزد هاجر دفن کردند و گویند که وی هشتاد و نه ساله
بود که ابراهیم علیه السلام فوت شد و میان وفات او و مولد
پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو هزار و ششصد سال بود و بعضی
کمتر گفته اند و الله اعلم صلوة الله و سلامه علی نبینا
و علیه السلام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین بعد از آنکه قیدر میان
اولاد اسماعیل علیه السلام بوصایت پدر مخصوص گشت
و باخبار پدر بزرگوار معلوم کرده بود که سید انبیا و سند اصفیا
صلی الله علیه و سلم از نسل او خواهد بود و عهد از وی فرستاده بود
که وضع آن نور نکند الا در ارحام طاهرات و قیدر بنات
که طاهرات نباشند مگر در اولاد اسحق پس یکی از بنات اسحق
در نکاح خود آورد آن نور انتقال نیافت دیگری آورد هم نیافت
تا گویند که در یکسال صد زن از اولاد اسحق بخواست
و هیچ کدام حامل نگشتند و چون حریص بود بر صید هر روز
باصطیاد بیرون رفتی و نور حضرت رسالت علیه السلام

از جبین وی می‌تافت و زنان جن بصورت زنان بروی منکشف می‌شدند
و تحفها و پادشاهانه بروی عرض میکردند و میگفتند ما دختران
ملوک زمینیم ای پسر خلیل ما را قبول کن و چون میخواست
که با ایشان سخن کوید همه اعضاء او با و در سخن می‌آمدند و میگفتند
که ای قیذر وصیت پدر یاد دار که نور محمد صلی الله علیه و سلم
در پیشانی تو مودع است و عهد و میثاق از تو بسته‌اند
که زنهار وضع آن مکنی الا در حلال و قیذر از آن متندم می
گشت و از ایشان اعراض مینمود و ایشان گریان میشدند
و میگفتند خویشان زن کی نور محمد علیه الصلوة والسلام در
رحمتش قرار گیرد و نیز آورده‌اند که چون در صید از طیور
و وحوش گرفتی و خواستی که ذبح کند در حالت ذبح آن جانور
با وی تکلم در آمدی و گفتی یا قیذر مرا ذبح مکن الا بنام حق سبحانه
و تعالی که ترا سزاوار نیست که مذبوحی بغیر نام حق تعالی تناول
کنی نقلست که روزی بصید بیرون رفته بود از طیور هوا
و وحوش صحرا همه این ندا می‌شنید که یا قیذر اگر تو بدانی
که مظهر چه نوری از خدای ابراهیم جل و علا اندیشه مندتر شی
و دانی که وقت سپردن امانت نزدیک رسیده و نور محمد صلی الله

علیه و سلم

علیه و سلم از تو منفک خواهد شدن دیگر بصید کردن نپردازی
ذکر حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه کنیت ایشان
ابو محمد است و ابو الحسن و ابو بکر نیز گفته‌اند و لقب سجاد و زین
العابدین و نام علی اوسط و هو ابن الحسین بن علی رضی الله عنهم ایشان
امام چهارم‌اند و ولادت ایشان مدینه منوره است در
سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش
نام مادر ایشان شهربانوست دختر یزدجرد که از اولاد
نوشیروان عادل بوده یا جاریه غزاله نام و مدت عمر شریف
ایشان شصت و یکسال یا شصت و دو یا پنجاه شش و بقولی
پنجاه و هشت وفات ایشان در شب هژدهم محرم سال نود و
چهار سال هجری و یا نود و پنج و گفته‌اند که هرگاه ایشان
وضو می‌ساختند گونه مبارک ایشان زرد می‌شد و لرزه
در اندام می‌افتاد چون ایشان را از آن پرسیدن
فرمودند که پیش کسی خواهم استاد که حاکم علی الاطلاقست
ندانم که مقبول الطاعت خواهم گشت یا غیر آن و قبر ایشان
نزدیک بقبر امام حسن در بقیع رضی الله عنهما در و دیگر
انحضرت معه اولاد صلی الله علیه و سلم ذکر معجزه علیه السلام

ذکر [illegible] در

تسبیح حصات بوده ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت
میکند که حضرت علیه السلام در موضع نشسته بود
و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم با حضرت بودند حضرت
هفت سنگ ریزه از زمین برداشت و در کف مبارک
نهاد آن سنگ ریزها تسبیح گفتن آغاز کردن چنانکه آواز
آنها بگوش سامعان بر مثال آواز زنبور عسل می آمد آنگاه
آن سنگریزه بر زمین نهاد همه ساکت گشتند بعد ازان برداشت
و در کف ابوبکر ریخت بر همان منوال به تسبیح در آمدند بعد ازان
در کف عمر نیز همه همچنان تسبیح میگفتند بعد ازان نیز بر همان
طریقه تسبیح ایشان مسموع میگشت و در تمهید ابوشکور
سلمی رحمة الله آورده که امیر المومنین علی نیز آنجا حاضر
بود و در کف آن نیز هر یک تسبیح گفتند بر طریق که سبحان الله
والحمد لله ابوذر را خطاب فرمود که ای ابوذر تو بردار برداشت
و در کف خود آورد تسبیح نگفتند ابوذر رضی الله عنه از آنحضرت
سوال کرد که یا رسول الله چه شد ایشان را که در کف ایشان
مسبح بودند و در کف من ساکت گشتند فرمود علیه السلام
ای ابوذر تو می خواهی که با خلفای راشدین برابر باشی و این

ممکن

ممکن نگردد درود بر ان ذات مقدس صلی الله علیه وسلم
باید خواند **ذکر فضیلت درود علیه السلام** در مفتاح از جابر
رضی الله عنه روایت کند که حضرت علیه السلام فرمود که
هر که بعد از گذاردن نماز صبح پیش ازانکه سخن گوید صد مرتبه
درود بر من فرستد حق سبحانه صد حاجت او روا کرداند
سی حاجت ازان تعجیل نماید و هفتاد دیگر برای او تاخیر کند
یعنی ذخیره نهد برای آخرت او و بعد از نماز شام مثل
این بود و در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه منقول است که
مر خدای را فرشتگانند سیر کننده در زمین چون بحلقهٔ ذکری
رسند بعضی از ایشان بعضی را گویند بنشینید و بدعا ایشان
جمع آمین گویند و چون قوم صلوات فرستند ایشان نیز در
فرستادن صلوات با ایشان موافقت نمایند و بعد از
فراغ با یکدیگر گویند خوشحال این گروه که باز میگردند ازین
مجمع گناهان ایشان آمرزیده شده و در خبر است هر که
روز جمعه و شب آن صد بار صلوة بر من فرستد حق سبحانه
صد حاجت او روا کرداند سی حاجت از حاجات دنیوی و
هفتاد دیگر از مرادات اخروی و حق سبحانه ملکی را فرستد

تا ان صلوات بنده را نزد من آرد چنانچه هدایا بر طبق نزد کسی
آرند و آن درود نزدیک من باشد در صحیفه بیضا تا روز قیامت
دران صحیفه نام مصلی و پدر او مسطور و مذبور باشد
شعر صلوا علی خیر الانام وسلموا فی
اکرم الایام یا اهل الولا ان الصلوة
علیه فی جمعکم تنجی للمصلی من
مقاسات البلا اللهم صل علی محمد واله
وصحبه اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... الايام وشكل في

اصحـ ... يا ... اهل الولا اي الصلوة

عليه في ... كمل ... من

تماثلات البلاد ... وآله

وصحبه اجمعين ...

يا ارحم الراحمين

الذين آمنوا بالله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر فضل ساعیان اعمال خیر قوله تعالی اقرا یا قاری

سابقوا پیشی گیرید وبشتابید الی مغفرة بسوی موجبات
آمرزشی واقع من ربکم از پروردگار شما
وموجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض
یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اول یا حضور جماعت و
سلمی رحمة الله گفته که وسیله متابعت حضرت رسالت
منقبت است صلی الله علیه وسلم پس حق سبحانه تعالی
میفرماید که شتاب نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش
است وجنة عرضها وپیشی گیرید در رفتن بهشتی که
پهنای آن کعرض السماء والارض آسمان وزمین
است بشرطی که همه را صحایف قیقه سازند وبیکدیگر
وصل کنند اعدت اماده کرده شده است اینچنین بهشت

للذين

للذين امنوا بالله برای کسانیکه گرویده اند بخدای و
رسوله وبفرستادگان او ذلك این گرویدن یعنی
توفیق بدان فضل الله فضل خدایست وکرم او یوتیه
میدهد بعنایت خود من یشاء هر کرا خواهد والله ذو
الفضل العظیم وخدای که خداوند فضل بزرگ است
واین فضل بزرگ نصیب آن مومنانست که سبقت باعمال
خیر کرده اند وکمر بمتابعت سید انس وجان بصدق وایقان
بربسته اند وآن پیغمبریست که در صفت علوشان او حضرت
جل وعلا سوره والضحی انزال فرموده وبزرگی سوره والضحی را
بعبارت فارسی چنین تضمین داده که ای ماه روی خورشید
سیما والضحی موی غالیه سای عنبر اسای واللیل اذا سجی
محبوب دلربای بخت ازما ما ودعك ربك وما
قلی سلطان صاحب لوای الای وللاخرة خیر لك
من الاولی برهان عالی رای عالم آرای ولسوف
یعطیك ربك فترضی در یتیم گران بهای الم
یجدك یتیما فاوی ندیم مقیم ماوای اهتدای وو
جدك ضالا فهدی درویش تونگر نمای و

جدك عائلا فاغنى لطف مزاج روح افزای
فاما اليتيم فلا تقهر شریف واج ضعیف بخشای
واما السائل فلا تنهر بلبل با نغمه و نوای وعندلیب
گلشن واما بنعمة ربك فحدث نقلست که
دانشمندی بر سر سفره کریمی حاضر شد بعد از انکه خوان کشیدن
دعوتها ونعمتها بسیار بنظر آن بزرگوار آوردند واو دست
بجانب آن طعام دراز نمی کرد میزبان گفت مخدوما ازوجه
حلالست مانع چیست دانشمند گفت جگر گوشکان من در گوشه
بی توشه نشسته اند ومن اینجا به تنعم نشینم از مروت نباشد
در عالم معنی فردا نیز محمد صلی الله علیه وسلم را بر خوان
بی نقصان اکلها دایم وظلها نشانند فرماید خداوندا بقضیه
وازواجه امهاتکم عصات امت جگر گوشکان منند محمد در نعمت
ومحمدیان در محنت کجا روا باشد یا مرا با ایشان بدوزخ فرست
یا ایشان را با من در بهشت درآر خطاب آید که ای محمد ما
بهشتیان را بدوزخ نبریم اما دوزخیان را به بهشت رسانیم تا کرم ما
بدانند وعزت ترا بشناسند ه بی جام ازل مست مخلد
نشوی بی نفی امل روح مجرد نشوی تا در ره عشق مست و

عزت

بیخود

بیخود نشوی درخورد شفاعت محمد نشوی من کلام المولوی
آن دم که مرگ آید جانم برون شود در خاک من تیره حال من خسته
چون شود آن منکر ونکیر بایند در سوال گر من جوابشان ندهم
آه چون شود ان منزل دگر که بود نام او صراط انجا هزار
قد الف همچون نون شود واحسرتا دریغ چه کردم در این جهان
خون گریم از دو دیده لحد پر زخون شود حیران بماند جامی گم کرده
راه خویش انجا مگر رسول خدا راه نمون شود کلمه تمجید نیت
انکه حق تعالی از برکت حضرت علیه السلام نصیب کند ه
هرکه گوید بر محمد یک درود حق بر انکس میفرستد ده درود
هرکه خواهد عمل ما گردد قبول پس بگوید او درود بر رسول
ذکر صفت دوزخ واهل آن قوله تعالی یوم یتذکر الانسان
روزیکه یاد آرد انسان ما سعی آنچه سعی کرده باشد در عمل
او یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وبرزت الجحیم
لمن یری وظاهر گردانیده شود دوزخ مرکسی را که ببیند
یعنی آشکارا شود بر وجهی که بر اهل روز باشد ببیند فاما طغی
پس هرکه از حد برده باشد ونگرویده واثر الحیوة الدنیا
وبرگزیده باشد زندگانی دنیا را از سلوک سبیل آخرت

حسب حال است

من

فراموش کرد کار او نساخت فان الجحیم پس بدرستی که دوزخ
هی الماوی آن آرام جای اوست واما من خاف
واما هر کس که ترسیده باشد مقام مرتبه از استادن
خود نزد پروردگار یعنی موقف عتاب وعرض ونهی النفس
ونهی کرده باز داشته نفس خود را از ارزو یعنی متمنای حرام
وناشایسته فان الجنة پس بدرستی که بهشت هی
الماوی آن آرام جای اوست در اصول آورده اند که این
آیه در شان کسی است که قصد معصیت کند در خلوت و بران قادر
بود وخلاف نفس نموده از خدای بترسد واز ان عمل دست باز
دارد **ع** کر نفسی نفس نفرمان تست نفس بیاور که بهشت آن تست
نفس کشد هر نفسی سوی بهشت هر که خلاف نفسی درست **در**
خبر آمده است که فردا قیامت فرمان حضرت رب العزت
در رسد تا دوزخ را بالا آرند هفتاد هزار زنجیر اندازند در
هر زنجیر هفتاد هزار فرشته آویزند چون دوزخ را بالا آرند
نعره از دوزخ چنان بر آید که از هیبت آن هژده هزار عالم
بزانو افتند و هر همه نفسی نفسی کویند مکر پیغمبر ما صلی الله علیه و
سلم امتی امتی کوید از غایت هیبت کسی بکوید اللهم

اعتق

اعتق نفسی من النار و از سه کلمه دو فراموش
کنند و همین نفسی بر زبان رانند دران وقت امواج آتش بیرون
عرصات در آید و در میان آدمیان و پریان در آویزد
و سوی دوزخ کشد هر همه در کریز شوند و بنام محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم فریاد کنند احمداه و محمداه کویند
پیغمبر علیه السلام پیشتر شود و دست بشفاعت برد جبرئیل
علیه السلام بیاید و یک قرابه پر آب بدست مصطفی علیه السلام
بدهد و بکوید یا رسول الله چند قطره آب سوی دوزخ انداز
تا عجائب بینی پیغمبر علیه السلام قدری ازان آب سوی دوزخ
اندازد آتش دوزخ پانصد ساله راه بکریزد مصطفی
علیه السلام مناجات کند که ملکا این چه آبست فرمان شود
یا رسول الله این آب چشم کناهکارانست که قطره ازین آب
تمام آتش دوزخ سرد کند و بدانکه ایزد تعالی هفت دوزخ
آفرید زیر یکدیکر که دوزخ فروتر است عذابش بیشتر و
بهشت هشت آفرید هر بهشتی بالا یکدیکر است و هر بهشتی که
بالاست ثواب و نعم او زیاده تر است تا اکر کسی را از
دوزخ هفتم کشند و در دوزخ ششم اندازند از غایت

راحت او را خواب آید و برای هر دوزخی خدا تعالی طایفه را
آفریده است چنانچه در خبر است که روزی مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام را پرسید که در هر
دوزخی کدام طایفه باشد مهتر جبرئیل علیه السلام گفت
که یا رسول الله در هفتم که نام او هاویه است منافقان باشند
و کسانیکه دعوی خدائی کرده اند ایشان باشند و در ششم
که نام او جحیم است مشرکان باشند و در پنجم که نام او سقر
است صابیان باشند و در چهارم که نام او حطمه است
ابلیس باشد و در سیوم که نام او لظی است جهودان باشند
و در دوم که نام او سعیر است نصرانیان باشند و در
اول که نام او جهنم است چون مهتر جبرئیل علیه السلام
درین محل رسید خاموش ماند پیغمبر علیه السلام گفت چرا
بیان نمیکنی که کیان باشند چون پیغمبر علیه السلام جهد بسیار
کرد جبرئیل علیه السلام در گریه شد پیغمبر علیه السلام نعره
زد و گفت مگر مجرمان امت من باشند جبرئیل گفت آری
یا رسول الله گفت یا اخی شمه از گرمی این دوزخ بر من بیان
کن گفت یا رسول الله اگر قطره خوی از اهل این دوزخ بر کوه

نعمت طایفه در جهنم

منافقان دعوی خدائی کرده اند

احد زنند از تفس آن بگداز د و آب شود پیغمبر علیه السلام نعره زد
و بیهوش شد و تمام صحابه در گریه شدند و بهمه غمناک گشتند
جبرئیل علیه السلام رفت و باز آمد و گفت یا رسول الله پروردگار
تو بر تو سلام می رساند و میگوید غمناک مباش که هر که از امت
تو بعد از سنت نماز شام قبل الکلام هفت بار اللهم
اجرنا من النار یا مجیر بگوید اگر دران شب و روز
بمیرد تن او بر آتش حرام کردانم خواننده این دعا را ابد
کانها شد ای مومن باید که هر شامی این کلمات بگوئی و بر خود
لازم گیری

در حکایت چنین وارد است که عیسی علیه السلام
بکوهی بگذشت آبی دید که ازان کوه بزیر همی آمد بر بالا رفت
درانجا دو مرد را دید که بسنگ سینه میکوفتند و میگریستند و
میگفتند یا حنان و یا منان ما را از آتش دوزخ آزاد
کن و آب از چشم ایشان میرفت عیسی علیه السلام سلام کرد
جواب ندادند گفت منم عیسی پیغمبر چون نام عیسی شنیدند بر سر و روی
بوسه دادند عیسی علیه السلام گفت مقام شما این است
گفتند بلی گفت طعام شما از کجا است گفت یا عیسی انکه دوزخ
بیش دارد طعام چگونه خورد عیسی گفت از طعام ناگزیر است گفتند

نعره زد رسول خدا

آن سنگ را می بینی بهر هفته شکافته شود بقدرت خدای عز و جل
بهر د هر یکی اناری ازان جبل بیرون آیند تا هر یکی بهر هفته بدان
انار قناعت کنیم والله اعلم کلمه تمجید به نیت آنکه حق تعالی همه را
از دوزخ و عذاب آن محفوظ ماند ٥ هر کسی بهر نجات
خویش دارد تحفه تحفهٔ ما جز درود سید مختار نیست ذکر کسیوم در
ذکر رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه و این ذکران هفتم
کس است که در زیر سایه عرش باشند مردی باشد که
یاد کند خدای را در خلا و آب از دو چشم او برود بدانکه ای مومن
ذکر گفتن بهترین عبادتها است و از ریا مبرا است خواه در دل
گوی خواه از زبان گوی خواه آهسته گوی خواه بلند گوی
خواه استاده گوی خواه نشسته خواه بر پهلو بهر حال که
باشی از یاد او خالی مباش و گفته اند خرابست آن دل که درو
یاد خدا نیست و گنگ است آن زبان که در وی یاد او نیست
در حالهٔ ذکر گریستن سعادت بزرگ است روایت کند انس
ابن مالک رضی الله عنه روزی پیغامبر صلی الله علیه وسلم
بالای کوه عرفات سوار شده و من بخدمت او بودم دوگانه
نماز میگذارد و مستقبل قبله شد و کلمه لا اله الا الله بر زبان راند

و از هر دو چشم مبارک او آب گذشته بود بر سینه و زانو
و زمین رسیده از دیدن گریه او مرا نیز گریه گشاد و بعد ساعتی
خاموش شد و طرف من دیده و میگفت یا انس چشم تو تر می بینم
گفت یا رسول الله از دیدن گریه شما مرا گریه گشاد گفت
یا انس طوبی لمن تحرک لسانه بذکر الله و فاضت عیناه لشوق الله
گریه در حال ذکر یا شوق آید چنانکه پیغامبر علیه السلام را یا از
خوف آید وقتی صدیق اکبر رضی الله عنه در حالهٔ ذکر
میگریست از وی سوال کردند که گریه شما از بهر چیست
گفت از خوف او که این یاد من نزدیک درگاه او قدری
خواهد بود یا نه و یا از غفلت دل گریه آید که زبان او در یاد
او باشد و دل را ازان خبر نه که پیغامبر گفت علیه السلام
ویل لمن ذکر بلسانه وقلبه غافل عمن قال و
لمن قال سمنون محب رحمة الله علیه را گفتند که چرا ذکر خدای را
نمی کنی گفت از غیرت آنکه نام آنچنان بر زبان چون من ناپاکی
رود ٥ توبه بر لب سبحه بر کف دل پر از ذوق گناه
معصیت را خنده می آید ز استغفار ما، در جهان مردمی کردیم
نی از خدا انکی نیم تار معجر ذالی به از دستار ما شیخ ابو الحسن

نوری رحمة الله علیه گفتی که اگر از یاد تو خالی باشم نتوانم و اگر یاد
تو کنم بترسم که نام چون تو باقی بر زبان چون من فانی رود و پیغمبر
علیه السلام فرمود ذکر الله علم الایمان
نشان ایمان یاد دوست و پیغمبر گفت علیه السلام زنده
دارید دلهای خود را بذکر خدای تعالی و حضرت عزت در کلام
مجید میفرماید فاذکرونی اذکرکم
واشکروا لی ولا تکفرون
یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و کافر مشوید یعنی
انکار نکنید از یاد من و از شکر نعمتهای من و ذکر بر دو گونه است
قولی و فعلی قولی اذکرنی باللسان و اما فعلی
ای بالاعمال الصالحات وقال علیه السلام
یقول الله تعالی انا جلیس من ذکرنی و در معنی
این آیة بزرگان چنان گفته اند قوله تعالی فاذکرونی
اذکرکم ای فاذکرونی بالارادة
اذکرکم بالافادة وقیل فاذکرونی
بالتذلیل اذکرکم بالتفضیل وقیل اذکرونی
بالمعذرة اذکرکم بالمغفرت

باد

یادکردن من ترا بی علت است و یاد کردن تو بعلت است از ان کن
قدیم و از ان تو محدث ای بنده از یاد من غافل مباش و
فراموش مکن که من ترا فراموش نکرده ام و عارفان دوام
بدل او را یاد میکنند و بطرفة العین او را فراموش نکنند که حیات
ایشان بجان بنام اوست و شادی ایشان بذکر اوست
آنها که بجان و دل ورا یاد کنند جان و دل خود بیاد وی شاد
کنند کلمه تمجید به نیت آنکه او جل شانه همه را از طالبان
ذکر خود و شاکران نعم خود کرداند تا دور روزگار بود
دور دور اوست تا نام کائنات بود نام نام اوست
ذکر حق شوهر بزن چهارم در روی ابو هریرة رضی الله عنه قال کنت
جالسا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی
بیت ام المومنین عایشه رضی الله عنها
اذ اتت فاطمة الزهرا رضی الله عنها فلما
دخلت سلمت علینا فقال لها النبی صلی الله
علیه وسلم لم وصلت علینا یا فاطمه هل اذن
لك بعلك ان تزورینی یا ابت لا ولکنه
قد اذن لی الباهحة فقال لها النبی صلی الله

قالت

عليه وسلم لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم
اذهبي يا فاطمه واستاذني والا حبط عملك
اذهبي الى منزلك من قبل ان ياتي علي
فاذا وصل علي فاستاذنيه لزيارتي فقالت يا
ابت فما في ذلك عجب فقال يا فاطمة اما علمت
ان امراءة ما خرجت من بيت زوجها بغير
اذنه الا لعنها الله والملائكة وكل شئ
خلقه الله من الجن والانس حتى تعود الى منزلها
فلما سمعت بذلك فاطمة رضى الله عنها
خرجت وهي باكية حزينة حتى الى منزلها
فاسبغت الوضوء ثم قامت الى الصلوة فصلت
ثم صارت تبكي وتتضرع الى الله تعالى حتى وصل
علي رضي الله عنه فوجدها باكية حزينة فقال
لها ما لك فقالت اعلم يا علي اني قد اذنبت ذنبا
فان كنت تعفوا عني فاعف عني بفضلك قال علي
ما هو فقالت اني قد خرجت من منزلي اريد الزيارة
الى بيت والدي فلما وصلت طردني وقال ارجعي

من

من غير اذن زوجك امض والا احبط الله
عملك ولعنك فقال علي رضي الله عنه يا فاطمة
قد غفرت عنك فامضي الى والدك فاعلمه
فمضت فاطمة رضى الله الى النبي صلى الله عليه
وسلم فلم يشعر النبي صلى الله عليه قد نزل جبرئيل
عليه السلام فقال له يا محمد السلام يقرء ك
السلام ويقول لك وعزتي وجلالي لو لم
تصرف فاطمة الى بيت زوجها لا حبط الله عملها
في الدنيا والاخرة ولا تجمع انت وهي في الجنة
ولكن قد رضى زوجها عليها در خبر است که
شخصی سفر کرد و زوجه خود را امر کرد که تا آمدن او در خانه
بالا که بود زیر آن فرود نیاید و پدر آن زن در زیر آن بالاخانه
بود بیمار شد آن زن نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
کسی فرستاد و اجازت خواست که از خانه بالا بزیر
فرود آید رسول علیه السلام فرمود که فرمان شوی خود بجای
آرد پس آن شخص وفات کرد باز نزد رسول صلی الله علیه وآله
وسلم کسی را فرستاد و اجازت خواست که بسر پدر آید

رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که فرمان شوی خود بجا آر
پس آن شخص را دفن کردند وآن زن از خانه بالا فرود نیامد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حق جل وعلا آمرزید
پدر اورا ببرکت طاعت داشتن آن زن شوی خود را ونیز
جائی ندهد کسی را که شوهر از و کاره بود و مال او ومتاع او
نگاهدارد ونیکخواه او باشد پس حرام است مال شوهر را بی
رخصت وبی اذن او دادن واین حکم مخصوص زر ونقره ونقد
وجنس است اما اگر طعام او بخویشان ومستحقان بدهد باکی
نیست وشوهر را نیز باید که درین امر مسامحه ورزد ومضایقه
کند وعیب شوی پیش خویشان خود نگوید وزیاده از قدر
حاجت از شوهر طلب نکند وبشادی شوهر شاد باشد وباندوه
او اندوهگین گردد وبر شوهر بسیار غیرت نبرد وپیوسته
خود را پاکیزه دارد ودر خبر است که هر زنی که شوی خود را
هفت بوسه دهد حق تعالی اورا از هفت دوزخ آزاد گرداند
وفعلی که شوهر اورا بد دارد نکند وبر فرزندان دعا بد نکند
وفی الحدیث لا یسجد احد بغیر الله ولو کنت
امرُ احدًا الامرة المرءة ان تسجد لزوجها تعظیما

لحقه

لحقه وفی حدیث اخر لو ان الزوج سال من
احدی منخری دم ومن الاخر صدید فلتلحسه
المراة ما ادت حق الزوج ودر حدیث وارد شده
که کو که سجده نکند هیچ فردی مر غیر خدای را جل شانه واگر می بودم من
امر کننده سجده بتفردی هرآینه امر میکردم زن را که سجده
کند مر شوهر خود را جهة تعظیم حق او ودر حدیث دیگر واقع شده
اگر باشد حال شوی زن اینچنین که روان شود از یکی سوراخ بینی او خون
واز دیگری زرداب وآن زن آن را بلیسد از زبان وبیفکند
بر زمین هنوز ادا نکرده است حق شوی خود را وگفت محمد صلی الله
علیه السلام هر زنی که مهر خود بخشد مر شوهر خود را از برای خدا
واجب شود مر اورا بهشت وبهر درمی آزادی بنده ثواب
یابد وبهر دانقی عبادت شش ماهه وگفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نیست زنی که بخشد مهر خود را مر شوهر خود مگر که بدهد
خدای تعالی اورا ثواب حجی پذیرفته وعمره مقبول بدانکه حق
شوهر بر زن بیست ویک است اول آنکه چون از وی حاجت
خود طلبد اباء نیارد که پیغمبر گفت علیه السلام اگر مرد از زن
برای [illegible] شرت طلبد واو اباء آرد از کارهای نیک چنان

بیرون آید که مار از پوست دویم آنکه خود را آراسته دارد
وعطر مالد که پیغمبر گفت علیه السلام هر زنی که برای شوهر خود را
بیاراید وخوشبو سازد نبشته شود مر اورا ثواب عبادت
دویست ساله سوم از خانه شوهر بغیر اذن او بکسی چیزی
ندهد که پیغمبر گفت علیه السلام که ثواب شوهر را باشد وگناه
اورا اگر چیز کم چون نمک وآب و پنیر مایه و آتش چهارم
بغیر اذن شوهر روزه نفل ندارد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت هر زنی که بغیر اذن شوهر روزه دارد نباشد ثواب
مر اورا مگر گرسنگی وتشنگی پنجم بغیر اذن شوهر از خانه بیرون
نیاید که گفت علیه السلام هر زنی که بغیر رضاء شوهر از خانه
بیرون آید فرشته گان لعنت کنند ما دام که باز گردد
حتی الحیتان فی جوف الماء یعنی ماهیها در آب
لعنت کنند ششم آنکه نفس خود را نگاه دارد از بدکاری
و بدخوئی و بدگوئی شوهر که رسول علیه السلام گفت هر زنی
که نفس خود در غیبت و در حضور شوهر نگاه دارد تن او بر
آتش دوزخ حرام شود هفتم خود را پوشیده دارد
از نظر نامحرم وخود را نگاه دارد که در خبر است هر زنی

که خود را

که خود را با محرم نماید آتش نسوزد و بهشت مر اورا حلال باشد
واگر خود را نماید در چشمان او ارزیز گداخته آتش دوزخ اندازند
وبهر نظری بر وی سیصد وشصت لعنت افتد واز هزار سال
در دوزخ بماند هشتم شوهر را در عفت دارد و روا ندارد که آبروی
خود را بفقیری ریزد فقیری بر رسول علیه السلام آمد وگفت
یا رسول الله من هر روز میخواهم که از تو چیزی طلب کنم اما زن مرا
منع میکند ومیگوید که شاید خدا رزق رساند پیغمبر گفت علیه
السلام لا یحل لها ان یطعم من بینه ولا یطلب
او زنی است که اول در بهشت در آید واول دیدار خدا بیند
سلام من برو رسان وبگو که بشارت مر ترا که از آتش
خلاص یافتی نهم آنکه باید که مال شوهر نگاه دارد که پیغمبر گفت
علیه السلام لا یحل لها ان یطعم من بیته ولا یطلب الا
یخاف فساده دهم آنکه در قعر خانه باشد وبسیار بر در
نه ایستد وبالاء هر بام سوار نشود وبا همسایگان کم سخن باشد
وبا دوستان شوهر آشنائی نکند خدا تعالی زنان پیغمبر را
گفت وقرن فی بیوتکن وامهات المومنین
بی بی فاطمه رضی الله عنها از نابینا گریخته اند ودر حجاب شده اند

چنانچه ایشان نابینا را نه بینید **یازدهم** از فرزندان شوهر
شفقت دریغ ندارد خواه از و باشند یا از زوجه سابق
که پیغمبر گفت علیه السلام که حق تعالی از سبب شفقت و رحمت او
بر فرزندان نظر رحمت و عنایت خود بران زن فراوان سازد
دوازدهم زن باید که بر شوهر بر جمال خود مفاخرت نکند و شوهر را
بسبب زشتی حقیر نشمارد چنانکه مردی بر رسول علیه السلام
سخت زشت بود و زن سخت با جمال بود پیغمبر علیه السلام ازان
پرسید که زن با تو چگونه است گفت چون کنیزک زیر خوند کار
پیغامبر گفت مر او راست بهشت **سیزدهم** اگر فقیر شود شوهر
خود را حقیر نداند پیغمبر گفت علیه السلام هر زنی که شوهر فقیر خود را
فقیر داند بوی بهشت نیابد و برو لعنت خدا باشد **چهاردهم**
آنکه بچیزی که طاقت او نباشد نگیرد باندک و بسیار قانع باشد
و شاکر و او را پنج نفر باید که پیغمبر گفت علیه السلام روز قیامت
حور عین بر زن دنیا مفاخرت جوید حق تعالی فرماید که مفاخرت
حور عین بیجاست بلکه او کنیزک زن دنیاست چراکه زنان
دنیا شوهران خود را راضی داشته اند و در محنت و مشقت
و فقر و فاقه شریک ایشان بوده اند پس فضل ایشان بر حور [illegible]

چنان

چنانست که فضل خاتون بر کنیزک **پانزدهم** چون شوهر را زحمت
شود تعهد او بکند بوجه احسن که پیغمبر گفت علیه السلام اگر از
یک سوراخ بینی شوهر خون روان بود و از سوراخ دویم ریم و
زنش بزبان بلیسد هنوز حق شوهر ادا نکرده باشد و رسول
علیه السلام گفت هر زنی که هفت روز خدمت شوهر کند
در زحمت او هفت اندام آن زن بر آتش دوزخ حرام
شود و مر او را ثواب عبادت هفصد سال نصیب شود
شانزدهم اگر فقیر شود از کسب خود او را خوراند که گفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم هر زنی که نفقه کند یکدرم در حق شوهر
بهتر است او را که بمقدار هفت کوه صدقه کند در راه خدا **هفدهم**
باید که شوهر را در طاعت یاری ده باشد که رسول علیه السلام
گفت هر زنی که شوهر را در طاعت یاری کند برابر طاعت
شوهر او نیز ثواب یابد **هژدهم** در خانه بدانچه تواند خدمت
کند که پیغمبر گفت علیه السلام هر زنی که در خانه جاروب کند
و گاه گاه آسیا کشد ثواب زنان و دختران پیغمبران یابد
چراکه سنت ایشان بجا آورد **نوزدهم** مرد بیگانه را در خانه فرود
نیارد و برضا شوهر بکند چنانچه اگر بوسه گوید بگیر بگیرد که ثواب

بسیار است که فرمود علیه السلام اذا قبلت المرأة زوجها لم
تمسها النار یعنی چون بوسه کیرد زن شوهر خود را هرگز آتش
نزدیک نشود **بستم** برای شوهر دعا کند در خبر است هر زنی که
بشوهر دعا نیک کند مستجاب شود و او آمرزیده شود
بیست و یکم بعد از وفات شوهر چهار ماه و ده روز سوک کند
از زینت و عطر دور باشد و زیاده از ان سوک ندارد که
بزه کار شود و در سوک از خانه بغیر حاجت بیرون نباید **کلمه**
تمجید به نیت انکه حق تعالی همه را از مردان و زنان توفیق ادای
حقوق کرم فرماید درود بران ذات مقدس و منور باید خواند

ذکر نصیحت در ثواب فقر فاعلم ان اصل الفقر
شیأن ترك المال والسوال فمن لم یکن له ترك
المال فهو بریئ من اصناف الفقراء ومن لم یکن له
ترك السوال فهو بریئ من اصناف الاولیاء
وجاء فی الخبر اوحی الله تعالی الی داؤد علیه السلام
یا داؤد ان من عبادی عبادا کان صلاح
ایمانهم فی فقرهم ولو اغنیتهم لکفروا لان
الدنیا یورث الکبر والکبر یورث

الکفر

الکفر ثم اعلم ان الدنیا جیفة والجیفة حرام علی
کل مسلم ومسلمة ولا یمیل احد الی الجیفة الا
الکلاب کما قال علیه السلام الدنیا جیفة
وطالبها کلاب درود به نیت انکه حق تعالی همه را
در مرضیات خود ببرکت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم نگاه دارد

ذکر تنبیه من المتنبهات

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الکواکب
امان لاهل السماء فاذا انتثرت کان القضاء
علی اهل السماء واهل بیتی امان لامتی فاذا
ذهبوا کان القضاء علی امتی وانا امان لاصحابی
فاذا ذهبت کان القضاء علی اصحابی والجبال
امان لاهل الارض وقال ابوبکر رضی الله عنه
اربعة اتمامها باربعة اتمام الصلوة بسجدة
السهو والصوم بصدقة الفطر والحج بالفدیة
والایمان بالجهاد وعن عمر رضی الله عنه
انه قال البحور اربعة الهوی بحر الذنوب و
النفس بحر الشهوات والموت بحر الاعمار و

القبر بحر الندامات وعن عثمان رضی الله عنه
اربعة ظاهرهن فضيلة وباطن فريضة مخالطة
الصالحين فضيلة والاقتداء بهم فريضة
وتلاوة القران فضيلة والعمل فيه فريضة وزيارة
القبور فضيلة والاستعداد بها فريضة وعيا
دة المريض فضيلة واتخاذ الوصية فريضة
وفي رواية الاحسان الى الناس فضيلة و
ارضاء الخصماء فريضة وقال علي رضي الله
عنه من اشتاق الى الجنة سارع الى الخيرات
ومن خاف من السقر نهى عن الشهوات ومن
تفكر في الموت هدم عليه اللذات ومن عرف
الدنيا هانت عليه المصايب والممات
درود به نیت آنکه همه را حق تعالی از برکت این تنبیهات متنبه سازد

ذکر اولاد ابراهیم علیه السلام ذکر وفات اسحق پیغمبر و کیفیت
نبوة یعقوب پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بدانکه
ابراهیم علیه السلام را سه فرزند حق تعالی کرامت کرده بود
اسماعیل از هاجره و اسحاق و مدین از ساره و اسماعیل را

علیه السلام را پسری در وجود آمد نام او قیدر نهاد و قیدر
پادشاه جمله عرب شد چهل گز بالائی داشت و هفت گز پهنا
و همه عرب مطیع او شدند و اسحق را علیه السلام دو پسر
آمدند یکی عیص و دیگر یعقوب و مدین را شعیب آمد و از ملوک
عجم آمدند چون عمر ابراهیم علیه السلام بصد و بیست سال رسید
و اجلش نزدیک شد حق تعالی خواست که او مرگ برغبت
خویش خواهد پیر ضعیف را پیش او فرستاد چون طعام پیش او
نهادند نتوانست خوردن و دست می لرزید تا که گاه لقمه
بدهن بردی و گاه به بینی و گاه بچشم و گوش ابراهیم گفت
یا شیخ ترا چند عمر است که چنین ضعیف شده گفت صد و
سی سال ابراهیم اندیشه کرد که ده سال دیگر با حوال این
رسم و مرا چنین محنت پیش آید بجناب الهی التماس کرد که بار
خدایا مرا چنین عمر نمی باید مرا زود بوجود لاحق گردان حق تعالی دعا
را اجابت فرمود پس وقت رحلت فرزندان را جمع کرد و
وصیت نمود کقوله تعالی ووصی بها ابراهیم بنیه
ویعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین
فلا تموتن الا وانتم مسلمون یعنی ای فرزندان

حق تعالی دین پاک برگزید برای شما پس ثابت بر این دین باشید
و از دنیا بیرون نروید مگر در حالی که مسلمان باشید که خدای تعالی
مرا باین دین امر فرمود و من نیز شما را می فرمایم اسمعیل گفت
یا خلیل الله حق تعالی شما را این نبوة و خلت از چه چیز داد
گفت بسه خصلت که در دنیا داشتم اول آنکه گاهی غم روزی نخوردم
و نگفتم که فردا چه خورم دویم آنکه هر روز طعام بی مهمان نخوردم
و نه گفتم سیوم آنکه چون دو کار پیش آمدی یکی کار آخرت دویم
کار دنیا پس اول کار آخرت کردمی اگرچه کار دنیا معطل ماندی
پس آگاه باشید حق تعالی بدین سه خصلت مرا خلت کرامت فرمود
قوله تعالی واتخذ الله ابراهیم خلیلا الغرض
چون خلیل وصایا تمام کرد فرزندان بشنیدند زاد قیامت
برگرفت و رخت بربست و روی بسرای باقی نهاد و از
سرای فانی رحلت فرمود فرزندان جمع شدند و چندگاه
تعزیت داشتند پس بمقامهای خویش رفتند اما وفات
اسحق علیه السلام بعد از وفات اسمعیل بود علیه السلام
و او را صد و شصت سال عمر بود و خدای تعالی او را بپیغمبری
باهل شام و کنعان فرستاد و اهل ایشان دختری از مهتر کنعانیان

بود و ازان دو پسر آمدند عیصو و یعقوب و هر دو بیک شکم بودند
اول عیصو بعد ازان یعقوب و او را ازبهر آن یعقوب نام کردند
که در عقب عیصو آمد چون هر دو بزرگ شدند عیصو دختر اسمعیل را
که نام نسیمه داشت بخواست و اسحاق و یعقوب را گفت که تو
نیز از کنعانیان زنی بخواه مادر گفت دختر خاله را که بشام است و مال
بسیار دارد بخواه یعقوب تعلل میکرد و زن نمیخواست و
پدر عیصو را دوست داشتی و مادر یعقوب را و عیصو صیادی
کردی و یعقوب شبانی روزی باخر عمر اسحق اسحق علیه السلام
عیصو را گفت مرا گوشت صید آرزوست یک بز کوهی صید
کن و بریان کن و بیار تا بخورم و دعا کنم که خدای تعالی ترا پیغمبری
دهد عیصو تیر و کمان برگرفت و بصید کردن رفت مادر یعقوب
آمد و او را گفت زود برو و از گله خود بزی قربان کن و بریان
کرده پیش پدر بیار تا بر تو دعا کند یعقوب علیه السلام زود
بره فربه بریان کرده نزدیک پدر آورد اسحق علیه السلام
بوی بریان شنید گفت این کیست که بریان می کند مادر
یعقوب گفت فرزند تست و آنچه از وی خواسته بودی
آورد اسحاق علیه السلام از چشم معذور بود گفت پیش آر

یعقوب بره بریان پیش آورد اسحاق علیه السلام از ان بریان
بخورد و خوشوقت شد پس مادر یعقوب گفت دعا کن مر این
پسر را که بریان آورده است اسحاق علیه السلام دعا
کرد و گفت یا رب این فرزند مرا که بریان آورد
است او را و فرزندان او را پیغمبری ده حق تعالی
اجابت نمود بعد از ان عیصو صید کرده بود پیش
پدر آورد اسحق علیه السلام گفت ای پسر دعا ترا
یعقوب برد پس عیصو را خشم آمد و گفت من
یعقوب را بکشم اسحق گفت روا نبود و ترا
نیز دعا کنم پس گفت یا رب نسل عیصو را بیش
از همه خلق گردان از اثر دعا نسل عیصو بسیار شد
تا مغرب و اسکندریه و کنار دریا
بگرفتند و همه عالم از ایشان پر شد
پسری داشت روم نام بزمینی که آنرا شهر روم
میخوانند انجا مقیم شد و ان زمین بنا بران منسوب
مسمی بروم شد و اسحاق علیه السلام فرزند احسن نام خلع
آوند پس یعقوب علیه بخشید و یعقوب

و او را فرزندان جمع آمدند پس اسحق علیه السلام را
وفات نزدیک شد و همه فرزندان را وصیت و
نصایح نمود بعده از دار فنا بدار بقا رحلت
نمود و او را نزد ابراهیم علیه السلام و ساره
خاتون دفن کردند اما کیفیت نبوة یعقوب
علیه السلام در قصص الانبیا چنین آورده که یعقوب
علیه السلام بعد از وفات پدر بترسید
که مبادا عیصو او را بکشد بروز پنهان بودی
و بشب بیرون آمدی تا سالی بر این بر آمد مادر یعقوب
گفت ای پسر بشام رو پیش خال خود که او مهتر است
و مال بسیار دارد دختر او را بخواه و آنجا می باش
تا ایمن باشی یعقوب از کنعان بیرون آمد و قصد شام
کرد و از بهر این معنی یعقوب را علیه السلام نبی اسرائیل
خوانند که بشب از کنعان بیرون رفته بود و بتازی
زبان شب رفتن را اسرائیل خوانند چون یعقوب
علیه السلام نزدیک خال رسید بنواخت و
گفت پیش من باش و او را دو دختر بود مهتر را لیا نام

و کهتر را نام راحیل و راحیل نیکوتر و خوبروی‌تر بود
یعقوب علیه السلام با خال گفت راحیل را بزنی بمن ده
که پدر و مادرم وصیت کرده است که دختر ترا بخواهم
خال گفت ترا از مال پدر هیچ رسیده است یا نه که مرا مال بسیار
است والبته ترا هم چیزی برای خرج شادی می باید یعقوب
گفت مرا مال نیست اما سالی چند ترا شبانی نمایم مزد من بر تو
کرده آید و آن در وجه کابین دختر باشد خال گفت کدام
میخواهی گفت کهتر را یعنی راحیل را گفت روا باشد
انگاه شرط کرده اند که یعقوب علیه السلام هفت سال
شبانی کند وان دختر را بوی دهند چون هفت سال برآمد
یعقوب علیه السلام مطالبت دختر کرد خال در شب مهتر را
که لیا نام بود بیعقوب فرستاد و راحیل را که دختر
کوچک بود نداد و شرط راحیل کرده بودند چون
روز دیگر شد یعقوب علیه السلام پیش خال رفت
و گفت من لیا را نخواسته ام خال گفت زشت
باشد که دختر بزرگ در خانه باشد و دختر کوچک را
بشوهر دهند و مردم مرا عیب کنند و اگر خواهی که را

بتو دهم هفت سال دیگر شبانی کن و در ان زمان روا بود
که دو خواهر در نکاح یکس باشند تا انوقت که توریت
منزل گشت پس حرام شد که مردی دو خواهر را یکجا
کند و قران نیز همان حکم توریت آمد قوله تعالی
وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد
سلف الغرض یعقوب علیه السلام هفت سال
دیگر شبانی کرد پس خال راحیل را با مال بسیار
به یعقوب علیه السلام داد و یعقوب هر دو خواهر
را در نکاح گرفت و پیش خال میبود از لیا که خواهر
بزرگ بود شش پسر در وجود امد روبیل و شمعون
و یهودا و لاوی و ربالون و یشجر و ابن الهابار امد
و راحیل را فرزند نمی آمد کنیزکی از لقی نام
او را بیعقوب بخشید و یعقوب را از زلفی
دو پسر آمد یکی دان و دیگری تقتال خواهر راحیل را
از ان رشک آمد او را نیز کنیزکی بود بلهه نام به
ستیزه خواهر به یعقوب داد از این بلهه نیز دو
پسر امد یکی جاد نام و دیگری اسراین پس یعقوب علیه السلام

راده پسر حاصل گشت بعد ازان راحیل را پسری
آمد عظیم نیکو روی یوسف نام نهاد یوسف علیه السلام
پسر یازدهم گشت و یعقوب او را از همه گرامی تر داشتی
و آن سال که یوسف علیه السلام در وجود آمد بیست
و یکسال بود که یعقوب در شام بود و از پیش خال مال
بسیار حاصل کرده بود پس آرزوی دیدار مادر و
کنعان در دل افتاد و صبر از وی برفت از خال اجازت
خواست خال وی را و دختران را مال بقیاس داده اجازت
نمود و روان یعقوب علیه السلام روی بکنعان نهاد و با
دو زن و با دو سریت و یازده پسر و مال بسیار
و چهارپایان بی قطار را از برادر خود عیصو اندیشه
ناک بود و پیوسته فکر میکرد عیصو را بعد از مرور
این ایام آن عداوت زایل گشته باشد یا نه چون
یعقوب نزد کنعان رسید عیصو بشکار
بیرون آمده یعقوب او را از دور بدید و بشناخت
بغلامان و خدمتکاران را گفت اگر ان شخص بیاید و از
شما بپرسد که این اسباب تجمل ازان کیست بگویید

که عیصو

که عیصو را غلامی بود بشام یعقوب این ازان وست و
و یعقوب علیه السلام از ترس برادر از پس مردم پنهان شد
چون عیصو بگلها گوسفندان رسید پرسید که این گله ازان
کیست گفتند ازان غلام عیصو یعقوب نام که بشام
بود عیصو چون نام یعقوب بشنید آب در چشم
آورد و گفت یعقوب غلام عیصو نیست بلکه برادر
عیصو است و گرامی تر از جان اوست چوپانان
گفتند یعقوب چنین میگفت که من غلام عیصویم چون
یعقوب از دور دید که عیصو آب در چشم آورد
پیش وی دوید و هر دو یکدیگر در کنار گرفتند و بسیار
بگریستند و آن روز در آن منزل اقامت کردند بعد از
آن بشهر آمدند بعد از سالی راحیل مادر یوسف پسری
آورد او را نام ابن یامین کردند و در حالت تولد فرزند
راحیل برحمت حق پیوست اولیا خواهرزادگان را
که یوسف و ابن یامین نیکو پرورش میکرد همچون
فرزندان خود و بر ایشان شفقت بسیار مینمود
پس خدای تعالی یعقوب را بعد از آنکه دوازده پسر از وی

متولد شد پیغمبری عنایت فرمود و بزمین کنعان بخلق
فرستاد و خلق بسیار بدو روآوردند و او پیغمبر
گشت و چون عیصو پیغمبری یعقوب علیه السلام
تعیین شد با و دران مقام نتوانست بودن یعقوب را گفت
من بسالها بسیار اینجا بودم تو بغربت بودی من بغربت
میروم و تو اینجا باش که تو پیغمبر ایشانی و عیصو را فرزندان
بسیار بودند و با وی جز یک پسر نمانده بود روم نام
او را برگرفت و یعقوب را علیه السلام رخصت کرد
و بزمینی رفت که این زمان او را شهر روم میخوانند و در انجا
برد و پسر او انجا نشست و او را فرزندان بسیار جمع
آمدند در همه نسل عیصو بجز ایوب علیه السلام پیغمبری نبود
و دیگر همه پیغمبران از نسل یعقوب بودند صلوات الله
علی نبینا و جمیع الانبیاء والمرسلین

ذکر حضرت امام باقر رضی الله عنه کنیت ایشان
ابو جعفر است و لقب باقر و نام محمد و ابن علی بن حسین رضی الله
عنهم و ایشان امام پنجم اند و ولادت ایشان در مدینه
مطهره پیش از قتل امیر المومنین حسین است رضی الله عنه

بسال

بسال روز جمعه سیوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری
نام مادر ایشان فاطمه بنت امیر المومنین حسن بن علی
رضی الله عنهم و پیغمبر علیه السلام بایشان سلام رسانیده
اند چنانچه گوید جابر رضی الله عنه که روزی با رسول
علیه السلام بودم مرا فرمود ای جابر شاید که تو بمانی تا
انوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که وی را محمد علی
بن حسین گویند و خدا تعالی وی را نور و حکمت خواهد داد و
وی را از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان
پنجاه و هفت سال و بقولی شصت و سه سال و بقول واقدی
هفتاد و سه و در تاریخ بخارا از امام جعفر صادق رضی الله
عنه منقولست که عمر شریف پنجاه هشت سال بود وفات
ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بوده و بقول یحیی
بن معین در سال یکصد و شانزده و قبر ایشان در بقیع نزدیک
قبر امام زین العابدین است رضی الله عنهم در ودبر اندازت
منور معه اهل بیت رضی الله عنهم

ذکر معجزه حضرت علیه السلام

عقیل ابن ابیطالب رضی الله عنهم روایت
کند که در سفری همراه انحضرت بودم در مقدار

دو فرسنگ راه از انحضرت چندین معجزه مشاهده
کردم یکی انکه تشنه بودم و آب با من همراه نبود بزودی
رفتم و گفتم یا رسول تشنگی بر من غالب شده فرمود برو
بدان کوه بگو که پیغامبر علیه السلام میگوید که مرا آب ده من
بموجب فرموده عمل کردم آن کوه با من بسخن در آمد گفت یا
رسول خدا بگو که از ان زمان که معلوم کرده ام که حق تعالی
فرموده فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة چندان
گریسته ام از ترس خدایتعالی که آب در اجزا من نمانده
معجزهٔ دیگر انکه عقیل گفت که در ان راه آن سرور خواست
که قضاء حاجت کند و پناهی نبود که خود را از نظر
مردم مستور سازد و در ان صحرا سه درخت متفرق
بود حضرت بان درختها خطاب فرمود که استرونی آن
درختان مجتمع گشتند بر مثال قبه تا در انجا در آمد و
مهم خویش کفایت فرمود **معجزهٔ دیگر** انکه موضعی رسیدیم
ناگاه اشتری دیدم دوان از راه در آمد و پیش رسول
علیه السلام بزانو در آمد و گفت الامان در عقبش دیدم
اعرابی می آمد شمشیر برکشیده رسول گفت یا اعرابی

ازین

ازین بیچاره چه میخواهی گفت این شتر را خریدم تا از
برای من کاری کند و من ازوی نفعی گیرم اکنون عصیان
من می ورزد و رای من بران قرار گرفته که او را ذبح
کنم و از گوشت وی نفع گیرم رسول علیه السلام شتر را
گفت چرا عاصی شده گفت یا رسول الله نه از بهر ان
عاصی شده ام که کاری نمیتوانم کرد بلکه شنیده ام
که تو گفته که هر که نماز خفتن بگذارد عذاب خدایتعالی
در وی رسد و این اعرابی با قبیله نماز خفتن نمیگذارند
من ازان میگریزم که نباید بشامت ایشان عذاب
بمن ملحق گردد حضرت فرمود که یا اعرابی چنین است
گفت بلی ولیکن ازین باز عهد کردم که دیگر در نماز خفتن
تعلل ننمایم و بوقت ان ادا کنم و قبیله خود را فرمایم تا همه
بگذارند بعد ازان شتر گفت من نیز عهد انقیاد ایشان
ازین باز نمودم درود بر آن ذات مقدس باید خواند **ذکر فضیلت**
درود علیه السلام در مبسوط شمس الائمه سرخسی رحمة الله
برین وجه رقم ذکر یافته که چون در مجلسی چند نوبت
حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کنند یا نام وی

شنوند متقدمان اصحاب ما بر قیاس سجده تلاوت گویند
یکنوبت جواب دادن بصلوات کفایت است بجهة اتحاد
و بعضی متاخران فرموده اند که بهر نوبت صلوات باید
فرستاد بسبب آنکه صلوات حق رسول است صلی الله
علیه و سلم و از انحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست
که با من جفا مکنید پس از موت من گفتند یا رسول الله صلی الله
علیه و سلم چگونه بر شما کنند فرمود که بران وجه که مذکور
شوم و بر من صلوات نفرستند در کفایه شرح هدایه
نقل کرده که در مجلس که نام حضرت عزت جل جلاله
شنوند یکبار ثنا گفتن واجبست فاما چون نام انحضرت
صلی الله و آله شنوند هر بار صلوات باید گفت
و صاحب هدایه رحمة الله فرموده که درود بر پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در خارج نماز واجبست یکبار بقول شیخ ابو
الحسن کرخی و هر بار که مذکور شود بقول طحاوی رحمة
الله در کتاب عمدة السالکین آورده که در وقت زیارت
بیت الله و طواف او صلوات باید فرستاد که
در اصحاب و تابعین چنین بوده و در کیمیاء سعادت آورده

که شرط زایر آنست که در راه مدینه مبارکه در اکثر اوقات
صلوات فرستد و چون نظر بر مدینه افتد باید بمجرد دیدن
بصدق دل صلوات فرستد و بوقت افتادن
چشم بر طیبه طیبه یعنی قبه منوره و در طواف روضه
مقدسه علی ساکنها الصلوات و السلام بصد اشتیاق
صلوات فرستد و از حضرت عزت استدعاء
مشاهده جمال مبارک انحضرت صلی الله علیه و سلم
نماید که مقصود عشاق و مطلوب مشتاق همان است
بیت مقصود عاشقان بحقیقت لقای تست مطلوب طالبان
ز دو عالم رضای تست شعر عند ذکر
النبی صل علیه و اطلبوا الفوز و النجات
لدیه رباعی گهی که می شنوی نام سید السادات
همی فرست بسویش هدیه صلوات که بیگمان کصلوات
نبی بموقف حشر رهاندت ز هلاک و رساندت بنجات اللهم صل علی
محمد و علی آل محمد بعدد قطرات
الامطار و اوراق الاشجار و بارک

وسلم

وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی یس والقران الحکیم انک لمن
المرسلین علی صراط مستقیم سبب نزول
این آیه آنست که مشرکان و مرتدان پیغمبر علیه السلام میگفتند
که تو فرستاده خدا نیستی و این کلام خدا نیست بلکه
بربافته تو است آنحضرت علیه السلام ازین سخن ملول شد
حق تعالی برای تسلی خاطر شریف او قسم یاد کرده فرمود
که ای سید بزرگ قسم بقران محکم یا حکم کننده بحق و این قسم است
بدرستیکه تو از جمله فرستاده شده گان منتسل انبیائی تو
و بر طریق حق که آن موصل است برضاء خدا و معرفت
و جنت او تنزیل العزیز الرحیم لتنذر قوما
انذر اباهم فهم غافلون و قران فرو فرستاد
خدا که غالب است حکم او بر همه و مهربان است بر تا یابان

وصا

وصالان و قران فرو فرستاد خدای که غالب است
حکم او بر همه و مهربان است برای آن خدایتعالی فرستاده
است تا تو بقران بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی گرو
هی را که ترسانیده نشده اند پدران ایشان پیش از
بعثت تو پس ایشان بیخبر اند از عذاب آخرت و در
آخر این کریمه حق تعالی از احوال مشرکان و منافقان خبر میدهد
وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
لا یومنون و برابر است بر ایشان آنکه بیم کنی ایشان را
از غضب و عذاب خدا یا بیم نکنی ایشان از ان نمیگردند
یعنی نکنند فرموده خدا و بجا نیارند حکم ترا انما تنذر من
اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب فبشره
بمغفرة واجر کریم جز این نیست که بیم کردن تو
فایده کند کسی را که تابع قران شود و بران عمل نماید و پند او
بسمع قبول شنود و بترسد از خدای به پوشیده یعنی در نهان
از و ترسد نه در نظر خلق یا ترسد در آنچه غایب است از واز
حساب و عذاب آخرت پس بشارت ده تو آن ترسنده را
بآمرزش گناهان گذشته او بمردی و ثواب بزرگ یعنی

بهشت قوله تعالی وانذرهم یوم الحسرة
یعنی بیم کن ای محمد علیه السلام ایشان را یا بیم کن ای بیم
کن ای بیم کننده از روز حسرت و روز قیامت را
روز حسرت از ان فرمود که ظالمان و فاسقان حسرت
خورند که چرا ظلم و حرام و نامشروع کردیم و کافران حسرت
خورند که چرا نیاوردیم ایمان و صلحا حسرت خورند که چرا
ایمان نیاوردیم و صلحا حسرت خورند که چرا عمل صالح
بیشتر نکردیم و بجار دیگر میفرماید که وانذرهم یوم
الازفة وبترسان ایشانرا از عذاب روز نزدیک
که روز قیامت است تا ظلم و حرام و نامشروع ترک نمایند
و ساختگی از روز کنند و قوله تعالی یا ایها المدثر
قم فانذر خطاب بحضرت است علیه السلام که
روزی چادر پیچیده دراز کشیده بودند فرمان رسید که
ای چادر بر خود کشیده برخیز از خوابگاه خویش پس بیم کن
و بترسان خلق را از عذاب و بفرمانی خدا تا کفر و حرام و
نامشروع ترک کنند و فرموده خدای بجا آرند و قوله
تعالی وانذر عشیرتك الاقربین

واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين
فان عصوك فقل انی بریء مما تعملون و
قوله تعالی انما یسرناه بلسانك لتبشر به
المتقین وتنذر به قوما لدا یعنی جز این
نیست که ما آسان گردانیدیم قران را بزبان تو یعنی بلغة
عربی و این قران را ای آن فرستادیم تا بشارت مغفرت و
بهشت دهی بدان مومنان متقیان و تهدید کنی با انکه حق
گردن کشان و ظلم و حرام و نامشروع کننده کانرا وعن نعمان
بن بشیر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول انذرتکم النار انذرتکم
النار فمازال یقولها حتی لو کان فی مقامه
هذا السمعه ومسمعه اهل السوق وحتی
سقطت خمیصة کانت علیه عند رجلیه
رواه الدارمی وفی روایة قراء فی اخر انذار
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصا
دقین ثم قال یا معشر قریش اشتروا انفسکم
لا اغنی عنکم من الله شیا یا عباس بن عبد

المطلب لا اغنى عنكم من الله شيئا ويا عمة
عمة رسول الله لا اغنى عنك من الله شيئا
ويا صفيه عمة رسول الله لا اغنى عنك
من الله شيئا ويا فاطمه بنت محمد سلني
ما شئت من مالي لا اغنى عنك من
الله شيئا وعن معاذ رضى الله عنه قال
قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا
معاذ ما من احد يشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله صدقا من قلبه
الا حرمه الله على النار قال يا رسول الله افلا
اخبر به الناس فيستبشروا قال لا تبشروا
هم فيتكلوا فاخبر بها معاذا عند موته
تاثما متفق عليه وقال الله فذكر بالقران من
يخاف وعيد وفي احياء العلوم واجب
ان يكون في كل مسجد ومحله من البلد
فقيه يعلم الناس وتنبههم من احكام
الله ورسوله وكذا في كل قرية وواجب

برعا

على السلطان ايصال حقوقهم من بيت
المال وايضا في الاحياء ان كان كلام الواعظ
مائلا الى الرجاء تجرت به الناس على المعاصى
والخوف سوط الله يسوق به عباده الى
المواظبة على العلم والعمل الصالح وكان الناس
نزدادون بكلامه جراءت
على المعاصى وبعفو الله ورحمته وثوقا عليها
يزيد بسببه رجاءهم على خوفهم فهو منكر
ويجب منعه لان الفساد ذلك عظيم بل لو
رجح خوفهم على رجاهم فذلك اقرب
الى الصلاح ودفع الفساد ولذا قال الله تعالى
ولا يغرنكم بالله الغرور يعني فريب دهد
وباز ندارد شمارا از راه خدا باميد مغفرت وبيان
رحمت خدا فريب دهنده مراد ازان شيطان جن وانس
است كه بنده كانرا از اميد مغفرت ورحمت الهى از اعمال
صالح وترك محرمات ونامشروعات بازدارد وقوله
تعالى فذكر ان نفعت الذكرى سيذ

كر من يخشى ويتجنبها الاشقى الذى يصلى النار
الكبرى ثم لا يموت فيها ولا يحيى

مثنوی فی معنی هذه الآیات من جدی المرحوم المغفور

كفت خالق ای محمد در جهان / من فرستادم ترا از بهر آن
هم بدادم مر ترا قرآن از آن / نیک و بد را اندر آن کردم بیان
تا کنی اظهار احکام خدا / تا کنی ان رهنمائی خلق را
تا دهی ان مژده اهل ورع را / از نعیم و جنت و غفران ما
فاسقان را از ان کنی تهدید هم / از عذاب و از عقوبات جحیم
تا که نیکان زیاده نیکیها کنند / فاسقان از ظلم و بدعت و گشتند
هر که نیکان را کند تهدیدها / از عذاب و دوزخ قهر خدا
یا بشارت میدهد فساق را / از نجات بی عذاب آن سرا
او خلاف گفته حق می کند / فاسقان را از ان ظلم و فسق کند
وانکه بر آیات غفران خدا / بر حدیث بخشش خیر الوری
گشته اند مغرور اکثر مردمان / ظلم نامشروع بر امید آن
نی کنند هم خوف ونی شرم خدا / زان بگردند کافر و از دین جدا
گفت آنحضرت معاذ بن جبل را / تو مده بر کلمه گفتن خلق را
مژده غفران و درجات جنان / زانکه گردند مومنان غره بآن

پس کنند بر تکیه آن ظلم و حرام / عمل صالح را رها سازند عوام
از ان شوند غره هزاران مومنان / فسق را ظالم شوند اندر جهان
وان میان بخشش و کرم خدا / میکنند علما و فقرا ایمان
در بیان بیم و تهدید خدا / نه کنند ذره میان خلقها
زان هزاران امیان و اغنیا / گشته اند گمراه از راه خدا
نیست آن درویش و عالم رهنما / بلکه او گمره کننده است خلق را
دیو از امید غفران اله / میکنند بنده را ظلم و گناه
وانکه خوف قهر حق بنده را / باز میدارد ز ظلم و جرمها
زین دعا طلبید حضرت از خدا / خوف خود در قلب ما داد ای خدا

لهذا قال علیه السلام اللهم انی اسألك خشیتك فی الغیب والشهادة واسألك كلمة الحق فی الرضاء والغضب **كلمه** تمجید به نیت آن باید خواند که حق تعالی خوف و خشیت خود عطا کند و توفیق اعمال صالح و متابعت انبیا و ورع و تقوی نصیب فرماید **بیت**

هر کسی بهر نجات خویش دارد تحفه / تحفه ما جز درود سید مختار نیست

ذکر پنجاه فرایض که در شرع شریف بر هر مسلم لازم دویم در بیان

حکی عن حسن البصری رحمة الله علیه وسلم انه قال اما

من يوم وليلة تمر على المومن الا ويجب عليه
اربعة وخمسون فريضة اولها ذكر
الله تعالى لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذكروا الله
ذكرا كثيرا ثم الذكر ان ذكر باللسان
وذكر بالجنان فالذكر باللسان
يودى الى الايمان وقول الشهادة باللسان
اول بناء من بناء الخمسة التى بنى الاسلام
عليها والذكر بالجنان يودى الى الجنان
روى عن جابر بن عبد الله رضى الله قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة عرج
بى الى السماء رايت مدينة من النور مثل
الدنيا الف مرة معلقة بسلاسل من النور
من عرش الله تعالى ولها مائة الف باب مستقبل
كل بستان مغروسة برحمة الله فى كل
بستان قصر من النور وفى كل قصر
دار من النور وفى كل دار سبعون حجرة
من النور وفى كل حجرة بيت من النور

وفى

وفى كل بيت غرفة من النور ولكل غرفة
اربع مائة باب لكل باب مصراعان مصراع
من ذهب ومصراع من فضة مستقبل
كل باب سرير من النور على كل سرير فراش من
النور فوق كل فراش جارية من الحور
العين لو بدت خنصرها الى دار الدنيا لغلب
نور خنصرها الشمس والقمر فقلت يا رب
لاى نبى هذا ام لاى صديق فقال هى جل وعز
للذاكرين الله كثيرا والذاكرات
اناء الليل واطراف النهار فان لهم عندى
لمزيد وانا اوسع من ذلك روى عن عبد الله
بن عباس رضى الله عنهما عن النبى عليه السلام
انه قال ان الله تعالى قسم بينكم اخلاقكم كما
قسم بينكم ارزاقكم فان الله تعالى يعطى من
الدنيا لمن يحب ومن لا يحب ولا يعطى الايمان
الا من يحب فان بخلتم بالمال ان تنفقوه
وجبنتم عن العدو ان تقاتلوه وضعفتم

من الليل ان تسهروه ولم تقدروا على النهار
ان تصوموه فاستكثروا من القول سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر و
لا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم فانهن
كلمات احب الى الله تعالى من جبل ذهب
وفضة تنفقوا فى سبيل الله **الفريضة الثانى**
لبس الثياب لقوله تعالى يا بنى آدم خذوا
زينتكم عند كل مسجد والزينة ما يوارى
به العورة كما قال عليه السلام لعلى رضى
الله عنه يا على لا تنظر الى فخذ حيى وميت
وقال عليه السلام اعمل صالحا والبس لينا
وكل طيبا وعن جابر بن عبد الله رضى
الله عنه قال اتى رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم فى منزلنا فرءى رجلا عليه
ثياب وسخة فقال عليه السلام اما كان
هذا تجد ماء فيغسل ثوبه **الفريضة الثالثة**
الوضوء من الحدث لقوله تعالى يا ايها

الذين

الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجو
هكم الاية ولذا قال النبى عليه السلام الوضوء
شطر الايمان وفى رواية الطهور شطر الايمان
وقال ايضا لخادمه انس ابن مالك رضى الله
عنه ان استطعت ان لا تزال على وضوء
فافعل فان من ياتيه الموت وهو على وضوئه
يعطيه الله ثواب الشهادة وقال عليه السلام
ما من احد من امتى الا اعرفه يوم القيمة
قالوا كيف تعرفهم يا رسول الله فى كثرة
الخلايق قال امتى غر المحجلين من اثار الوضوء
ومن شاء ان يطيل غرته فليطل وقال عليه
السلام من توضاء فاحسن الوضوء استوجب
رضوان الاكبر وقال يحيى ابن معاذ الرازى
رضى اغسلوا وجوهكم بماء اعينكم واغسلوا
السنتكم بذكر خالقكم واغسلوا قلوبكم
بخشية ربكم واغسلوا ذنوبكم بتوبة
الى بارئكم ثم اغسلوا اعضاءكم بالماء ينفعكم

الفريضة الرابعة الصلوة لوقتها لقوله تعالى ان
الصلوة كانت على المومنين كتابا موقوتا
اى فرضا موقتا للمسافر ركعتان وللمقيم اربع
ركعات قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم الصلوة
عماد الدين فمن اقامها فقد اقام الدين
وقال عليه السلام وجه دينكم الصلوة فلا
يستشنوها وقال عليه السلام الصلوة مرضات
للرب وحب للملائكته وسنته
للانبياء عليهم السلام واصل الايمان واجابة
الدعاء وقبول الاعمال وبركة فى الرزق
وراحة فى البدن وسلاح على الاعداء
وكراهية الشيطان وشفيع على صا
حبها بين ملك الموت وسرج فى قبره
وفراش تحت جنبيه وجواب مع منكر و
نكير ومونس وزاير معه فى قبره
الى يوم القيمة فاذا كان يوم القيمة كانت
الصلوة ضلالة فوقه وتاجا على راسه و

ومن تركها فقد هدم الدين

لبا

لباسا على بدنه ونورا يسعى بين يديه
وسترا بينه وبين النار وحجة للمومنين
بين يدى الرب وثقلا فى الميزان وجوازا
على الصراط ومفتاحا للجنة وجامعا للاذكار
والعبادات لان الصلوة تسبيح وتقديس و
قراءة ودعاء وتهليل وتحميد فلهذا افضل
الاعمال كلها الصلوة لوقتها **الفريضة الخامسة**
الاغتسال من الجنابة لقوله تعالى وان كنتم
جنبا فاطهروا اى فاغسلوا وعن ابن عباس
رضى الله عنهما عن النبى عليه السلام عن الله
تعالى ثلاث من حافظ عليهن فهو ولى حقا
ومن ضيعهن فهو عدوى حقا الصلوة فى
السر والعلانية وقال عليه السلام من اغتسل
من الجنابة كان له من الاجر كانما تقرب
الى الله تعالى بجميع طاعاته وبرى من النفاق
وكتب عند الله من الصديقين وقال رجل
لشقيق البلخى رحمة الله اوصى فقال له اغتسل

والاغتسال من الجنابة والصوم فى السر والعلانية

قلبك بالحزن الدايم ولسانك بالذكر الدايم
كما تغتسل بالما **الفريضه السادسة** الايمان بوعد
الله فى شان الرزق لقوله تعالى وما من دابة فى الارض
الا على الله رزقها وقوله تعالى وما من دابة
الا نحن قسمنا بينهم معيشتهم فى الحيوات الدنيا
وقوله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه وقوله
عليه الصلوة والسلام من انقطع الى الله كفاه الله كل
مؤنه ويرزقه من حيث لا يحتسب ومن انقطع
الى الدنيا وكله الله اليها وعن فرقد مكتوب فى التو
رية يا ابن آدم اما تستحيى تيئس من رزقى وانا
ارزق الغراب لا يقع فى وكره وارزق الدود
فى بحر الراجز واعلم كل شئ من نبات الارض
ومن ياكله كل ذلك مكتوب عندى ولا يخفى منه
على شئ وقال عليه السلام ان رزق العبد يطلبه
كما يطلب اجله **الفريضة السابعة** القناعة بقسم
الله تعالى كقوله تعالى نحن قسمنا بينهم معيشتهم
فى الحيوة الدنيا وعن النبى عليه السلام لكل عبد رزق

وهو ياتيه

هو ياتيه لا محالة فمن رضى به بورك
فيه ووسعه ومن لم يرضى به لم يبارك
له ولا يوسعه وقال عليه السلام طوبى لمن
هدى للاسلام وكان عيشه كفاه وقال
عليه السلام اللهم من احبنى فارزق
الكفاف والعفاف ومن ابغضنى فاكثر
ماله وولده **الفريضة الثامن** اكل الحلال لقوله
تعالى كلوا مما فى الارض حلالا طيبا وقال عليه
السلام طلب الحلال واجب على كل مسلم
ومسلمة وقال عليه السلام من بات كالا
فى طلب الحلال اصبح مغفورا وقال عليه
السلام من ملاء بطنه من الحلال ثم
اوى الى فراشه فكانما سهرت عيناه
فى سبيل الله تعالى وقال عليه السلام لو كان
فى بيت مومن قدشعر من الحرام لم يستجب
دعوته ولو كان نبيا وكلما قال يارب
قال الله تعالى لا لبيك لك يا عاصى فلو

انى اربعون يوما ولحرام فى بيته كتب اسمه
فى ديوان المنافقين ثم لا يشفع بعد ذلك
بصوم ولا صلوة فان مات على تلك الحالة جعل
الله قبره حفرة من حفرة النيران وقيل للحسن
بن يحيى رحمة الله هل تعرف اسم الله تعالى الاعظم
قال نعم قيل ما هو قال اكل الحلال الفريضة التاسعة
التوكل على الله سبحانه تعالى فى جميع اموره
لقوله تعالى وتوكل على الحى الذى لا يموت و
قوله تعالى وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين
وقال عليه السلام من سره ان يكون اكرم
الناس فليتق الله ومن سره ان يكون
اقوى الناس فليتوكل على الله ومن سره
ان يكون اغنى الناس فليقنع وليعلم ما فى يدى الله
اوثق مما فى يده ودخل اعرابى على رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم وسرح ناقته
فسأله عليه السلام قيدها ثم توكل على الله
الفريضة العاشر الرضاء بالقضاء لقوله تعالى

واصبر

واصبر لحكم ربك اى بقضاء
ربك وامره تعالى وقوله تعالى فى حق المؤمنين
الصالحين الموقنين الراضين بالتقدير ورضا
الله رضى الله عنهم ورضوا عنه وقال
عليه السلام من رضي بالقليل عن الرزق
رضى الله بالقليل من العمل منه وقال عليه السلام
اعطاء الله الرضا من قلوبكم تظفروا
بثواب فقركم وقال عليه السلام ذاق
طعم الايمان من رضى بقضاء الله تعالى و
قال الله فى بعض كتبه يا ابن ادم لو
كانت الدنيا كلها لك لم يكن لك منها
الا القوت وان رضائى لك خير من الدنيا
وما فيهما فاذا رضيت على قضائى اسهل
حسابك وانا اليك محسن لا غيري
الفريضة الحادي عشر الفريضة الشكر على نعماء الله تعالى
لقوله تعالى لئن شكرتم لازيدن كم وقال عليه السلام
اذا انعم الله على عبده نعمة فعرف انها من الله

سبحانه وتعالى فقد ادي شكرها قبل ان يحمدها
وعن ابن عباس رضى الله عنهما انه قال
حقيقة شكر الله تعالى ان تطيع الله تعالى
بجميع جوارحك فى السر والعلانية
فشكر العين ان لا تنظر الى الحرام وشكر السمع ان
لا تستمع الا الحق وشكر اللسان ان لا تكذب
ولا يغتاب وشكر اليدين ان لا تتناول الحرام
وشكر البطن ان لا تاكل لقمة الحرام وشكر الفرج
ان لا تزنى وشكر الرجل ان لا تمشى الى الحرام
وقال عليه السلام الطاعم الشاكر بمنزلة
الصايم الصابر **الفريضة الثانية عشر** الصبر
على الشدايد لقوله تعالى واصبروا ان الله مع
الصابرين وقال الله تعالى ان الله تعالى يحب
الصابرين وقال عليه السلام الصبر نصف
الايمان وقال عليه السلام الصبر كنز من
كنوز الجنة وفى الصبر على ما تكره
خير كثير وقال عليه السلام بالصبيحة

ممن لطم

ممن لطم خده وخرق ثوبه ونتف شعره
وخرب وجهه ولم يصبر على المصيبة
وقال عليه السلام النايحة ومن حولها
من مستمعيها فعليهم لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين وقال عليه السلام صوتان ملعو
نان صوت المزمار وصوت النوحة وتخرج النايحة
من قبرها فى حالة النوحة وعليها جلباب من لعنة
الله وواضعة يديها على راسها وهى تنادى وا
ويلاه فيوم الى النار **الفريضة الثالثة عشر** التوبة لقوله
تعالى وتوبوا الى الله جميعا ايها المومنون لعلكم
تفلحون وقال عليه السلام التائب من الذنب
كمن لا ذنب له وقال ايضا الندم توبة و
قال عليه السلام ما من صوت احب الى الله
من صوت عبد مذنب تائب يقول يا رب
فيقول الله عز وجل لبيك عبدى سل ما تريد
انت عبدى كبعض ملائكتى انا عن يمينك
وعن شمالك وفوقك قريب من ضمير

قلبك اشهدكم يا ملائكتي اني قد
غفرت له **الفريضة الرابعة عشر** الاخلاص في
الاعمال لقوله تعالى الا لله الدين الخالص
وقوله تعالى وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين
له الدين حنفاء ويقيموا الصلوة ويؤتوا الز
كوة وذلك دين القيمة وقال عليه السلام
يجي الاخلاص والشرك يوم القيامة فيجثيان
بين يدي الله تعالى فيقول جل جلاله للاخلاص
انطلق انت واهلك الى الجنة ويقول للشرك
انطلق انت واهلك الى النار وقال مطرف بن
عبد الله من اخلص اخلص له ومن خلط
خلط له وقال الجنيد رحمه الله الاخلاص
ما يريد به وجه الله وقال بعضهم الاخلاص
ان تعمل بغير طمع لا رياء ولا سمعة فيه لغير الله
الفريضة الخامسة عشر عداوت الشيطان
لقوله تعالى انه لكم عدو مبين فاتخذوه
عدوا وقال عليه السلام عليكم بالا

عداوت شيطان

عند

عند كل طاعة فهذا عداوت الشيطان
ومن انس ابن مالك رضى الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان
واضع خرطومه على قلب بني آدم فاذا ذكر الله
سبحانه خنس واذا نسي الله التقمه قال رجل للحسن
يا ابا سعيد اينام ابليس فتبسم ثم قال لو نام
وجدنا راحة وقال وهب ابن منبه اتق
اتق الله ولا تسب الشيطان في العلانية و
تعطيه في السر فان تقويه سب السر وقال الحسن
بلغنا ان ابليس قال سولت لامة محمد العاصي
فيقطعون ظهري بالاستغفار فسولت لهم
ذنوبا لا يستغفرون الله منها وهي الاهواء
والبدعة فانهم لا يرون معصية فكيف يرون
التوبة **الفريضة السادسة عشر** العمل بالحجة لقوله
تعالى قل هاتوا برهانكم اي قربوا حجتكم وعن
انس رضى الله عن النبي عليه السلام انه قال اذا
كان يوم القيمة نادى منادي يا اهل الجمع هاتوا

معصية وعند كل طاعة

ابليس

برهانكم وخذوا الجزاء من سيدكم فان لم
يكن لكم برهان فلا تطلبوا الجزاء من سيدكم
فان الجنة عدت للمطيع ثم قراء وازلفت
الجنة للمتقين غير بعيد وقال عليه السلام
ان الله تعالى ينظر الى هذه الامة بالعلماء والضعفاء
فان العلماء ورثتي وان الضعفاء احبائي ثم قال
الناس عالم او متعلم او مستمع والاخر همج لا خير
فيه **الفريضة السابعة عشر** الاستعداد للموت لقوله
تعالى كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو
الجلال والاكرام اي يبقى عبادة الخالص لوجه
الله فظاهر الخطاب لمحمد عليه السلام وفي الحقيقة
المخاطب كل سالك يفيد له عبادة وطاعته
في الدنيا والاخرة وعند الموت وعند السوال وقال
عليه السلام اكثروا ذكر هادم اللذات وسئل
عليه السلام اي المومنين اكيس قال اكثرهم للموت
ذكرا واشدهم له استعدادا بالعمل الصالح وعن
الحسن لما نزل قوله تعالى افمن شرح الله صدره

للاسلام

للاسلام الاية فقام رجل وقال يا رسول الله
هل له علامة قال بلى له ثلاث علامات التجافي
عن دار الغرور والانابة الى دار السرور
والاستعداد للموت قبل نزوله بالخير **الفريضة**
الثامنة عشر الحب في الله والبغض في الله لقوله
تعالى لا تجد قوما يومنون بالله واليوم الاخر يوادون
من حاد الله ورسوله وقال عليه السلام
من احب لله وابغض لله واعطى لله ومنع لله فقد
استكمل الايمان وقال عليه السلام افضل الاعمال
الحب في الله والبغض في الله رواه الترمذي وقال
عليه السلام ان حول العرش منابر من نور عليها
قوم لباسهم نور ووجوههم نور ليسوا انبياء بل
يغبطهم النبيون والشهداء منهم قالوا يا رسول
الله حدثهم لنا قال هم المتحابون في الله والمتجا
لسون في الله اوحى الله تعالى الى موسى عليه السلام
يا موسى هل عملت لي عملا قط قال الهي صليت لك
وصمت لك وتصدقت لك وذكرت لك

فقال الله تعالى ان الصلوة لك برهان والصوم
لك جنة والصدقة لك ظل والذكر لك نور يا موسى
فاى عمل عملت لى قال الهى دلنى على عمل هو لك قال يا مو
هل واليت لى وليا قط وهل اكرمت عالما وهل
عاديت لى عدوا قط فعلم موسى ان احب الا
عمال الى الله الحب فى الله والبغض فى الله الفريضة
التاسعة عشر الامر بالمعروف والنهى عن المنكر لقوله
تعالى كنتم خير امة اخرجت للناس تامرون
بالمعروف وتنهون عن المنكر وقال عليه السلام
من راى منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبقلبه
وذلك اضعف الايمان اوحى الله تعالى الى يوشع
بن نون انى مهلك من قومك اربعين الفا من
خيارهم وقال يا رب هولاء الاشرار فما بال
الاخيار قال لم يغضبوا بغضبى يعنى لم يامروا
بالمعروف ولم ينهوا عن المنكر اكلوا معهم و
شاربوا معهم وجالسوا معهم فسود الله وجوههم
بشوم من عصى الفريضة العشرون بر الوالدين لقوله

فبلسانه وان لم يستطع

وستين الفا من شرارهم

تعالى

تعالى ان اشكر لي ولوالديك الى المصير
وقال عليه السلام الجنة تحت اقدام الامهات
وقال عليه السلام ما ولد ينظر الى والديه
الا كتب الله له بكل نظرة حجة مبرورة قيل
يا رسول الله وان نظر في كل يوم مائة فالله
اكبر واطيب وان نظر مائة مرة وقال
عليه السلام من قبل راس امه او قدميه
تعظيما لها وجثى بين يديها تذللا لنفسه و
تعظيما الحقها يمر على الصراط كالبرق الخاطف
وقال رجل للحسن الحج خير ام بر الوالدين قال
برك واحد منهما احب الى من حجتك
وناجى موسى ربه فقال الهى ما حال صديقي
الشهيد فلان. قال في النار قال ولم يا رب قال
لانه عاق والعاق لم تنفعه الشفاعة والطا
عة نعوذ بالله من هذا الفريضة الحادي والعشرون
صلة الرحم لقوله تعالى واتقوا الله الذي تسالون
به والارحام وقال عليه السلام سلسلة الرحم

امهات

تال

معلق بالعرش وهو يقول اللهم صل من وصلني
واقطع من قطعني وقال عليه السلام ان الرحمة
لاتنزل على قوم فيهم قاطع الرحم الفريضة التاسعة
والعشرون اداء الامانة لقوله تعالى ان الله يامر
كم ان تودوا الامانات الى اهلها وقال عليه السلام
لا ايمان لمن لا امانت له ولا دين لمن لا
ورع له وقال عليه السلام ان من اقترب الساعة
اذا رايتم الناس تهاونوا بالصلوة واضاعوا
الامانة الفريضة الثالثة والعشرون ترك الفرح لقوله
تعالى ولا تفرحوا ان الله لا يحب الفرحين وقال عليه
السلام من ترك الفرح كفرت عنه الخطايا الفريضة
الرابعة والعشرون الطاعة لله لقوله تعالى
قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول وقال عليه السلام
احب العباد الى الله شاب حدوث اصبيح
الوجه انفق شبابه في طاعة الله الفريضة
الخامسة والعشرون الفرار الى الله تعالى لقوله تعالى
ففروا الى الله معناه ففروا من المعصية الى الطاعة

الله وقال اهل الحقيقة في معناه ففروا من محبة
الاهل والاولاد وكل ما سوى الله الى محبة الله
ومن متابعة النفس والشيطان والهواء الى
متابعة الله ومن رضاء غير الله الى رضاء الله
ولنعم ما قيل بالفارسية بيت بخدا كريز طالب كه
جهان وفاندارد كه از زن وفرزند مال ملك زخان ومان تو
بكسل الفريضة السادسة والعشرون الخوف من
الله تعالى لقوله تعالى فلا تخشوا الناس واخشون
ولقوله تعالى فلا تخافوهم وخافون
قال عليه السلام انى لاعلمكم بالله واشهدكم له
خشية وقال عليه السلام اما والله انى
لاخشاكم واتقاكم له وقال عليه السلام
ولقد اخفت في الله ما يخاف احد ولقد
اذيت في الله ما يوذى احد الفريضة السابعة
والعشرون العبرة في مصنوعات الله تعالى لقوله
تعالى فاعتبروا يا اولي الابصار وقال عليه
السلام التفكر في مصنوعات الله وقدرته

نصف العبادة وقال عليه السلام تفكروا فی
الايه ولاتفكروا فی ذاته وقال عيسی عليه السلام
المؤمن من كان نطقه ذكرا وصمته فكرا ونظره
عبرة وقال ابو عثمان المغربی تدبرك فی الخلق
تدبر عبرة وتدبرك فی نفسك تدبر موعظة
وتدبرك فی القران تدبر مكاشفة وقيل لا
براهيم النخعی انك تطيل الفكرة قال ان الفكر مخ العمل
وقال ابن عباس رضی الله عنه التفكر فی الخير
يدعوك الی العمل به والتفكر فی الشر يدعوك
الی تركه **الفريضة الثامنة والعشرون** حفظ
اللسان لقوله تعالی ما يلفظ من قول الا لديه
رقيب عتيد وقال عليه السلام عليك بالصمت
فانك به تغلب الشيطان فمن صمت نجا
وفی حديث اخر من سكت سلم ومن سلم
نجا وقال عليه السلام فتنة اللسان اشد من
فتنة السيف **الفريضة التاسعة والعشرون** الاجتناب
من الظن لقوله تعالی يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا

من

من الظن ان بعض الظن اثم قال عليه السلام
حسن الظن من العبادة وقال عليه السلام لا
يموت احدكم الا وهو يحسن الظن علی
الله وقيل ينبغی للمومن ان يكون لنفسه سوء
الظن وبغيره حسن الظن وبالله احسن الظن
لانه تعالی قال ان بعض الظن اثم **الفريضة الثلثون**
الاجتناب من السخرية ای من اهانة المسلم
لقوله تعالی يا ايها الذين امنوا لا يسخر قوم من
قوم عسی ان يكونوا خيرا منهم وقال عليه
السلام لا تطعن فی اخيك المسلم وكسبه
وقال عليه السلام المومن لا يكون همازا ولا فحا
شا ولا طعانا ولا نماما ولا يسخر من اخيه
المسلم المومن فان الله تعالی لا يحب الفحش
والتفحش وقال عليه السلام من سخر مسلما
كتب الله عليه وزر سبعين سنة **الفريضة
الحادی والثلثون** غض البصر عن المحرمات لقوله
تعالی قل للمومنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا

فروجهم وقال عليه السلام من نظر عورت اخيه
المسلم لعنه سبعين الف ملك وقال عليه السلام
من ملاء عينيه من نظر الحرام ملاء الله عينيه
يوم القيمة من النار الا ان يتوب ويرجع وقال
عليه السلام اياكم ونظرة فانها تزرع في قلب
الشهوات الفريضة الثانية والثلثون قول الصدق
لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع
الصادقين صدقهم قال النبي صلى الله عليه
وسلم ان رايتم في الصدق الهلكة فان فيه النجاة
واحذروا الكذب وان رايت فيه النجاة فان فيه
الهلكة وقال ابو سعيد الخزار رحمة الله عليه
رايت في المنام كان ملكين نزلا من السماء فقالا
لي ما الصدق قلت الوفاء بالعهود فقالا لي صدقت
وقال ذو النون الصدق سيف الله لا يوضع على
شئ الا قطعه الفريضة الثالثة والثلثون احتراس
السمع الى فتنة والبصر لقوله تعالى ان السمع والفواد
كل اولئك كان عنه مسؤلا ونهى التجسس في

وقال الله تعالى يوم ينفع الصادقين

مثل

مثل هذا الحكم لقوله تعالى ولا تجسسوا وقال
عليه السلام من استمع الى حديث قوم وهم
له كارهون صبت في اذنيه حميم النار و
قال عليه السلام من استمع الى فتنة صبت في
اذنيه الانك يوم القيمة وقال مجاهد في قوله
تعالى ومن الناس من يشترى لهوى الحديث قال
الغناء وكل لعب ولهو وقيل رب نظرت ساعة
يورث حزنا طويلا الفريضة الرابعة والثلثون
التعلم اى حصول العلم لقوله تعالى فسئلوا اهل الذ
كر ان كنتم لا تعلمون ولقوله تعالى والذين اوتو
العلم درجات وقال عليه السلام عليكم بمجا
لسة العلماء واستماع كلمة الحكماء فان الله
تعالى يحيى القلب الميت بنور الحكمة كما يحيى
الارض الميتة بماء المطر وقال عليه السلام
طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة
وقال عليه السلام اطلب العلم ولو كان
بالصين الفريضة الخامسة والثلثون ايفاء المكيال

لقوله تعالى واوفوا الكيل اذا كلتم وقال عليه السلام
من اوفى الكيل فقد اكل الحلال ومن اكل الحلال
صفا دينه ورق قلبه ودمعت عيناه من
خشية الله تعالى ولم يكن لدعوته حجاب
ومن اكل من الحرام مات قلبه وضعف
يقينه وحجب الله دعوته وقلت عبادته
الفريضة السادسة والثلثون الخوف من الله اى من
عذاب الله لان الايمان بين الخوف والرجا
لقوله تعالى في صفة الكفار فامنوا مكر الله فلا يا
من مكر الله الا القوم الخاسرون وقال عليه
السلام ان من كبائر الاشراك بالله والامن
من مكر الله والياس من رحمة الله والقنوط
من روح الله وفى رواية اخرا انه قال عليه
السلام ان من الكبائر الشرك بالله و
عقوق الوالدين والزحف واليمين الغموس
والياس من روح الله والامن من مكر الله
الفريضة السابعة والثلثون الرجاء من رحمة الله

ولا القنوط

ولا القنوط منه لقوله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله
وقال عليه السلام ان اكبر الكبائر الاشراك بالله والقنوط
من رحمة الله وقال البراء بن عازب رضى الله عنه
فى قوله تعالى ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة
اى هو القنوط من رحمته فان من قنط فقد اهلك
نفسه وقال سعيد بن المسيب فى قوله تعالى انه
كان للاوابين غفورا هو الذي يذنب ثم يتوب
ثم يذنب ثم يتوب الفريضة الثامنة والثلثون
ان لا ترد مسكينا لقوله تعالى واما السائل فلا تنهر
وقال عليه السلام تصدقوا ولو بشق تمرة ولا تو
ذوا الفقراء فانهم عيال الله كما روى عنه عليه السلام
حكاية عن الله تعالى قال الاغنياء وكلائى والفقراء عيالى
والمال مالى والجنة دارى فمن انفق مالى على عيالى
فله الجنة ولا ابالى ومن امسك مالى على عيالى فله
النار ولا ابالى وقال عليه السلام كل امرئ فى ظل صد
قته يوم القيمة حين يقضى الله بين الناس وقال عليه
السلام صدقة السر تطفئ غضب الرب وصدقة

العلانية تزيد فى العمر الفريضه التاسعة والثلاثون ان لا
يعمل بالهوا، لقوله تعالى ولا تتبع الهوى ولقوله تعالى و
اما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان
الجنة هى الماوى وقال عليه السلام من اطاع الله ملك
ومن اطاع هواه هلك وقال عليه السلام رايت مكتوبا
على باب الجنة من خالف هواه كانت الجنة ماويه
وقيل افضل الناس من عصى هواه وافضل منه من
رفض دنياه وقيل من اطاع هواه اشر من البهائم
ومن عصا هواه افضل من الملائكة وقيل من اطاع
هواه باع دينه بدنياه وقال عليه السلام ما من
اله من عبد من دون الله ابغض من عند الله
من هوى متبع الفريضة الاربعون ان لا يتابع الشيطان
بل ياخذ عداوته لقوله تعالى ولا تتبعوا خطوات
الشيطان انه لكم عدو مبين عن انس رضى
الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
الشيطان تجرى فى عروق بنى آدم كمجرى الدم و
عن عثمان بن ابى العاص رضى الله عنه قلت يا
رسول

رسول الله ان الشيطان قد حال بينى وبين صلوتى
وبين قرائتى يلبسها على فقال عليه السلام ذاك شيطان
يقال له خنزب وفى رواية يقال له ولهان فاذا
حسسته فتعوذ بالله منه واتفل على يسارك ثلثا
ففعلت ذلك فاذهبه الله عنى رواه مسلم الفريضة
الحادى والاربعون النفقة فى الله لقوله تعالى وانفقوا
فى سبيل الله ولقوله تعالى لينفق ذو سعة من سعته
ومن قدر عليه رزقه فلينفق مما اتيه الله سيجعل
الله بعد عسر يسرا وقال عليه السلام الرزق اسرع
الى البيت الذى فيه السخا من البعير المسرع وعن انس
ابن مالك رضى الله عنه قال كان النبى صلى الله عليه
وسلم اسخى الناس واشجع الناس وفى رواية عمر بن
عبد العزيز رفعه الى النبى عليه السلام انه قال السخاء
شجرة فى الجنة اغصانها مرتفعة فى مشارق الا
رض ومغاربها فمن تعلق بغصن منها جره الى
الجنة والبخل شجرة فى النار اغصانها مرتفعة فى
مشارق الارض ومغاربها فمن تعلق بغصن منها

جره على النار **الفريضة الثانية والاربعون** النفقة

على المقدار والاحتراز عن الاسراف لقوله

تعالى في وصف المومنين والذين اذا انفقوا لم

يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما

وقوله تعالى في مذمة المسرفين ان المبذ

رين كانوا اخوان الشيطين وقيل حسن التودد

نصف العقل وحسن التدبير نصف المعشة

وحكي ان حسن ابن علي رضى الله عنه فقال

كيف حالك يا حسن قال حسنة بين

سيئتين فخرج الحسن من عنده والمعاوية

لم يفهم قوله فارسل الى ابن عباس رضى الله

عنه رجل وساله عن معنى قوله فقال ابن

عباس رضى الله عنه المعناه يوخذ من قرآن

العظيم من هذه الايه والذين اذا انفقوا

لم يسرفوا ولم يقتروا ولان الاسراف سيئ

والاقتار سيئ **الفريضة الثالثة والاربعون** الايمن

على اعطاء الصدقة لقوله تعالى يا ايها الذين

وخرج على معاوية رضي الله عنه

امنوا

امنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى و

قال عليه السلام من ساله فقير واعطاه ثم

يمن عليه او ينوى بها الريا والسمعة بطلت

صدقته ولا يجد من اجره شي **وحكي** عن

محمود السلطان انه كان يمر في بعض الاسواق

فراى شيخا سقاء فساء له منه ماء فشربه

وامر له بالف دينار فقال له وزيره ليس

من عادة السلطان ان يشرب ماء من

السقاء في السوق قال نعم ولكن اردت ان

اعطي هذه الشيخ الضعيف ولا امن عليه

فلهذا افعلت كذا **الفريضة الرابعة والاربعون**

الاعتزال من النساء في حالة الحيض لقوله تعالى

فاعتزلوا النساء في المحيض وقال عليه السلام

كفارة القربان في حال حيض نصف دينار والحكمة

فيه ان المراءة اذا اردت ان يعرف حال

زوجها اهو متعفف ام لا امتنع في حال العدة

تحت اللحاف فاولى ان يمتنع من الحرام في

السوق وغيره **الفريضة الخامسة والاربعون** تصفية
القلب من المعاصي وتجلية بذكر الله وانقياد
احكام الله لقوله تعالى يوم لا ينفع مال ولا بنون
الا من اتى الله بقلب سليم وقال عليه السلام لكل شي
صقالة القلب ذكر الله وقراة القران والتفكر في
مصنوعاته وخلال البطن وخلاء النظر وقيام
الليل والتضرع عند الصبح وعن النبي عليه السلام
انه قال ان في جسد بني ادم اذا اصلحت صلح
الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي
القلب وقيل القلوب اربعة قلب مشغول
بدنياه وقلب مشغول بعقباه وقلب مشغول
بلواه وقلب مشغول بتقويه لطلب رضاء
مولاه فالاول راغب والثاني عابد والثالث
صابر والرابع عارف وقال يحيى ابن قيس كنت اطوف
بالكعبة اذا رجل ينادي واوحشتاه بعد الانس
وواذلاه بعد العز وافقراه بعد الغناء فدنوت
منه فقلت مالك قال اصابتني مصيبة قلت

ماهي قال كان لي قلب ذاكر فقدته **الفريضة
السادسة والاربعون** ترك التكبر والعلو لقوله تعالى
ولا تمش في الارض مرحا الايه وكما قال الله تعالى
تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا
في الارض ولا فسادا في السماء والعاقبة للمتقين و
قال عليه السلام من تعظم في نفسه واختال في
مشيه لقي الله وهو عليه غضبان **الفريضة السابعة
والاربعون** حفظ مال اليتيم لقوله تعالى ولا
تاكلوا اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم
نارا وسيصلون سعيرا وقال عليه السلام من
ظلم يتيما واعتدى عليه كان الله خصمه يوم
القيمة ومن كان الله خصمه فله النار وعن
ابي هريره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم خير بيت في المسلمين بيت فيه يتيم
مكرم يحسن اليه وشر بيت في المسلمين بيت
فيه يتيم يعتدى عليه **الفريضة الثامنة
والاربعون** حفظ الاهل والاولاد من النار لقوله تعالى

يا ايها الذين امنوا قوا انفسكم واهليكم
نارا وقال عليه السلام كلكم راع وكلكم
مسؤل عن رعيته وتفقد العيال بقدر الكفاف
وقولهم بامر المعروف لقوله تعالى ولا تؤتوا
السفهاء اموالكم التي جعل الله لكم قياما
وارزقواهم واكسوهم وقولوا لهم قولا معروفا
الفريضة التاسعة والاربعون المحافظة على الصلوة
والجماعة كقوله تعالى حافظوا على الصلوة
والصلوة الوسطى ولقوله تعالى واركعوا
مع الراكعين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
احفظوا الصلوة الخمس في الجماعة فان تكبيرة
الاولى يدركها المومن مع الامام خيرله من ما
ئه الف حجه ومائه الف عمرة وخيرله من
وزن جبل ذهبا يتصدق به على المساكين
ويكتب له بكل ركعة عبادة سنة وصلوة
واحدة في الجماعه يصليها العبد خيرله من
الف فرس يوجهه في سبيل الله وخيرله من

مجاورة

مجاورة بيت الكعبه سنة وليس من مات
على السنة والجماعة عذاب القبر ولا شدة يوم
القيمة ومن احب المساجد والجماعات احبه
الله واحبه الملائكة ويصبح ويمشي في
رضاء الله تعالى ومن احب الصلوة في الجما
عة بعث الله اليه ملك الموت كما بعثه على
الانبياء عليهم السلام وجعل الله قبره روضة
من رياض الجنة وفتح الله في قبره بابين
من احب الصلوة في الجماعة فتح الله تعالى عليه
ابواب الرحمة ولا يخرج من الدنيا حتى يرى
مكانه في الجنة ويشرب من انهار الجنة ويا
كل من اثمارها قبل خروج من الدنيا ويشفع يوم
القيمة في مائه الف من اهل بيته ومن احب
الصلوة في الجماعة اعطاه الله بكل يوم مدينة
في الجنة من درة خضراء وكان موته موت
الصديقين وحشر من قبره مع شهداء
بدر ويكون يوم القيمة مع الانبياء والصديقين

والشهداء والصالحين. الا ومن مات على حب
الجماعة فتحت له ابواب الجنة حتى يدخل من اي
باب شاء بغير حساب ويكون في الجنة رفيق
خليل الرحمن فعليكم بالصلوة في الجماعة وان
تكبيرة يدركها المومن في الجماعة خير له من
مائة ناقة نحرها للمساكين. وخير له من مائة
الف جهاد كل جهاد مع النبي عليه السلام والمومن
اذا صلى الفجر مع الجماعة ومات قبل الظهر مات
مغفورا واذا صلى الظهر ومات قبل العصر مغفورا مات شهيدا
واذا صلى العصر ومات قبل المغرب مات على
رضاء الله واذا صلى المغرب ومات قبل العشاء
اشتاقت اليه الجنة واذا صلى العشاء في الجماعة
ومات قبل الفجر دخل الجنة بغير حساب ويكون
في الجنة رفيق اسماعيل وحب المومن الصلوة في
الجماعة خير له من ان يقرأ كل كتب الله انزلت
على الانبياء وخير له من ان يشبع الف جايع او
خير له من الف طواف حول البيت وخير له

من ان

من ان يصلي على الف جنازة من جنايز الشهداء
والمومن اذا احب السنة والجماعة استجاب الله
دعاءه وقضى الله حوائجه وغفر الله ذنوبه
كله والمومن اذا ادرك تكبيرة الاولى في الجماعة
كتب الله له براءة من النار وبراءة من النفاق
لا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه في الجنة و
رحمة الله تعالى لا تنقطع عنه طرفة عين ويد
خل الجنة مع اول زمرة يدخلونها بغير حساب.

الفريضة الخمسون الاجتناب من الرياء والسمعة
فانه كالشرك وقال الله تعالى في احوال الشرك
ومن يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و
ماويه النار وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى رياء فقد
اشرك ومن صام رياء فقد اشرك ومن
تصدق رياء فقد اشرك والرياء شرك الخفي

الفريضة الحادي والخمسون الاجتناب من الزناء لقوله
تعالى ولا يزنون. ومن يفعل ذلك يلق اثاما وقوله

تعالى ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة وساء سبيلا
وقال عليه السلام الزنا يورث الفقر وعن علي كرم
الله وجهه عن النبي عليه السلام انه قال اياكم
والزنا فان فيه ست خصال ثلث في الدنيا و
ثلث في الاخرة فاما اللواتي في الدنيا فانها تذهب
السماء ويقطع الورق من السماء ويعجل البلاء واما
اللواتي في الاخرة فسوء الحساب وسخط الرب و
خزي يوم القيمة مع دخول النار **الفريضة الثانية
والخمسون** الاحتراز من شرب الخمر وجميع المسكرات
لقوله تعالى انما الخمر والميسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون
وقال عليه السلام شارب الخمر كعابد الوثن وقال
عليه السلام لا يدخل الجنة قتات ومدمن خمر
ولا مومن بخيس مومنا ولا قاطع رحم وقال
عليه السلام كل مسكر خمر وكل خمر فقليله حرام
وفي حديث اخر عن ابن عمر رضي الله عنهما
ان النبي عليه السلام قال ما اسكر كثيره فقليله حرام

وعن

وعن انس ابن مالك ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال والذي نفس محمد بيده ان شارب
الخمر يموت عطشان ويقول واعطشاه ولا
يخرج من فمه كلمة التوحيد ولا يكلمه الله
يوم القيمة ولا ينظر اليه ولا يزكيه وله عذاب
اليم **الفريضة الثالثة والخمسون** الاجتناب من
اكل الربو لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا
الربو اضعافا مضاعفة ولقوله تعالى فان لم
تفعلوا اي لم تنهوا عن اكل الربوا فاذنوا
بحرب من الله ورسوله وفي الحديث اذا جا
يوم القيمة جاءت الملائكة على قبور الذين
ياكلون الربا وفي ايدي الملائكة رموح
وسيوف فاذا يقومون عن القبور يقول
الملائكة خذوا اسلحتكم واحربوا من الله ورسوله
لانكم كنتم تاكلون الربوا وخالفتم الله ورسوله
وقال عليه السلام من اكل الربو ملاء الله بطنه
يوم القيمة من نار جهنم وقال عليه السلام

الربو سبعون بابا ايسرها ان ينكح الرجل امه
وفي حديث اخر الربو سبعون جزءا هو
نها ان وقع الرجل على امه في الاسلام وفي حديث
اخر لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم اكل الربو
وموكله وكاتبيه وشاهديه وهم فيه سواء

الفريضة الرابعة والخمسون الاحتراز من الغيبة
لان الله نهى عن هذه كقوله تعالى ولا يغتب بعضكم
بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا
فكرهتموه واتقوا الله ان الله تواب حليم عن عبد الله بن
عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم الغيبة اشد من الزنى وقال عليه
السلام اذا كان يوم القيمة يوتى العبد كتابه
بيده فينظر فيه ولا يرى صلوته وصيامه و
طاعاته فيقول الهي ليس هذا كتابي بل لاحد على
اسمي لان صلواتي وصيامي ما وجدت فيه
فيقول الله هذا كتابك وجعلت اعمالك هباء منثورا
لانك تغتاب بالناس وعنه عليه السلام مررت

ليلة

ليلة المعراج على قوم ياكلون لحوم الميت المنتنة
فقلت يا جبريل من هولاء قال هم الذين يغتابون
الناس وعنه عليه السلام لا غيبة لثلاث
سلطان ظالم وفاسق معلن وصاحب بدعة
وهذا التحفة الناس كلمه توحيد به نيت آن باید خواند که تا
حق تعالی برین فرایض و دیگر واجبات و سنن و مندوبات
توفیق عمل بخشد و آنچه طاعات از ما بوقوع آید قبول فرماید

هر که گوید بر محمد یک درود — حق بر آنکس میفرستد ده درود
هر که خواهد عمل ما گردد قبول — پس بگوید او درود بر رسول

در معتقدات اهل سنت و جماعت و مذمت بعضی از بدمذهب و تابع نفس و هوا

قوله تعالى افرايت من اتخذ الهه هواه واضله
الله على علم وختم على سمعه وقلبه وجعل على بصره
غشاوة فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون
یعنی آیا چون می بینی آنرا که فرا گرفت خدای خود را هوای خود یعنی
چنانچه خدای را فرمان برد همچنان هوای خود را پس مطلوب او
معبود او گردد و گمراه ساخت آنرا خدا بر علم قدیم خود و مهر نهاد
بر گوش او تا سخن حق نشنود و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند

وکردانید برچشم او پوششی تا بنظر اعتبار بنکرد پس کیست
که راه نماید این کس را از پس فرو کذاشتن خدای مرا ورا
آیا پند نمیکیرید و متنبه نمیشوید اکرچه این آیه کریمه بظاهر درحق
کفارست اما بعضی مفسرین و علماء تحقیق برانند که این تهدید
عام مرهر کسی راست که راه خدا و متابعت شریعت علیه السلام
بکذارد و پیروی نفس و هوای خود نموده در فسق و بدعت و
مذاهب باطله و عقاید فاسده افتد و اکر انکس از اطاعت
خدا و متابعت علیه السلام فرایند روی کرداند و پشت کند
و کلمات شنیع و اهانت و انکار بر زبان آرد و این از کافرانست
کقوله تعالی وکان الکافر علی ربه ظهیرا
یعنی هست کافر بر حکم پروردکار خود پشت کننده و ازین است
که بسبب هوای نفس از امت علیه السلام بسیاری بدمذهب
شدند و در طرق زائغه افتادند چنانچه حضرت علیه السلام
از احوال امت خود خبر فرموده بود که امت پس از من هفتاد و سه ۷۲
فرقه خواهد شد یک فرقه از ان ناجی است که به بهشت
رود و باقی همه بدوزخ درآیند و آن کروه بهشتی اهل سنت
وجماعت است **سوال** اگر پرسند اهل سنت وجماعت

کدام

کدامست و بران اعتقاد باید کرد **جواب** بکو که آنچه که امام
اعظم رحمة الله علیه فرموده است این است تفضیل الشیخین
وتحب الختنین وتعظیم القبلتین والمسح علی الخفین
والصلوة علی الجنازتین والصلوة خلف الامامین
والامساک عن الشهادتین وترک الخروج
علی الامامین پس معتقد اهل سنت وجماعت این است و
برین اعتقاد میباید بود و تفصیل اسامی و معتقدات هفتاد
و دو ملت باطله در مجلس جمعه ماه
ذکر یافته در انجا باید دید و ذکر باید کرد و درین محل از مرات
الصفا بیان چندی از اهل تصوف که مذهب باطله و عقاید
فاسده و کلمات نامشروعه میکویند نموده می آید باوجود
آنکه اهل تصوف که برکزیدکان خداوند و روندکان سنت
مصطفی اند مکر درین زمانه که بسبب غلبه نفس و متابعت
شیطان چند فقرا که بنام از اهل تصوف اند و حالانکه
دوازده فرقه کشته اند یازده فرقه از انها در راه
بدعت وضلالت افتاده اند و یک فرقه بر راه سنت رسول
صلی الله علیه وسلم میروند و اما آن یازده فرقه که در راه

بدعت وضلالت افتاده اند نامهاء ایشان این است حبیبیه
اولیائیه شمراخیه اباحتیه حالیه حلولیه حوریه
واقفیه متجاهلیه متکاسلیه الهامیه پس باید دانست که
روش مذهب هر یک چیست تا حق از باطل جدا
شود اما بدانکه مذهب حبیبیه آنست که میگویند چون بدرجه
محبت حق تعالی رسید وخدایرا بدوستی گرفت واز دوستی
دیگران برید قلم تکلیف ازوی برخواست وخطاب عبادت
ازوی برداشته شد وگذاشتن نماز وروزه بروی
رواشد واین محض کفر است اما مذهب اولیائیه این است
که میگویند که چون بنده بدرجه ولایت رسید خطاب امر
ونهی ازوی برخاست ونیز گویند که ولی فاضلتر از نبی است
این نیز کفر بود اما مذهب شمراخیه آنست که گویند چون
صحبت قدیم خواهند که یاد آرند باواز نی ودف ومزامیر
دلرا خوش باید کرد ودیدن زنان اجنبیه مباح دارند
وگویند که زنان مثل ریاحین وگل اند چنانچه بوییدن گل
مباح است همچنان جماع باآنها مباح است اما مذهب
اباحیه آنست که میگویند مارا ولایت برنگاهداشتن نفس نیست

عبادت نداد

اهل بدعت

ویکدیگر را

ویکدیگر را امر معروف ونهی منکر نکنند ومالهام ردمان
وفروج زنان حلال دارند اما مذهب حالیه آنست که
گویند سرود ورقص حلال است واین مخالف سنت رسول علیه السلام
است وهرچه خلاف سنت است بدعت وضلالت است
اما مذهب حلولیه آنست که گویند نظر کردن بر روی شاهدان
وامردان وزنان صاحب جمال حلال است وبعضی گویند
که نام این فرقه لوطیه است وفی الفتاوی الحمادیه
فی الاستحسان والکراهیة قال بعض التابعین
اللوطیة علی ثلثه اصناف صنف ینظرون
وصنف یسامحون وصنف یعملون
ذلك العمل فقد تعین علی طایفة الصوفیة
الاجتناب عن الامارد والاجتماع فی مواضع
التهم اما مذهب حوریه همچو مذهب
حالیه است لیکن گویند که در حالت بیهوشی حوران
ازبهشت نزدیک ما آیند وشراب وعسل بهشت بما دهند
این سخن بی دلیل از صحابه وسلف است بلکه خود بهتان محض است
اما مذهب واقفیه آنست که گویند خدایرا بحق المعرفة نتوان

سرود حلال است

اهل حرام

اهل حرام بر کاران

شناخت خالق عالم کس نیست هر چیز خود بخود مثل نباتات
بظهور می آید اما مذهب متجاهلیه آنست که بجهل خود قناعت
نمایند و علم نخوانند و لباس فاسقان بپوشند و گویند که
مراد ما دفع ریاست و این نیز ضلالت است از جهة ترک
فرایض اما مذهب متکاسلیه آنست که ایشان در کسب حلال
تکاسل نمایند بلکه حقارت کنند و رو بدرهای مردم آورند
و زکوة مال و ریم دست ایشان خورند و این نیز خلاف
سنت رسول علیه السلام اما مذهب الهامیه آنست که
ایشان از خواندن قران و اموختن علم روی گردانیده اند
و بمتابعت کتب حکما و شعرا و مبتدعان مشغول شده و گویند
قران حجاب راه است و ابیات و اشعار را قران طریقت
نام نهاده و هر چند شعر بود گویند الهام است و دران نه
اندیشند که الهام فجور است یا تقوی است و این نیز ضلالت
و بطالت است اما مذهب آن فرقه که برحق اند آنست که
متابعت کتب و سنت میکنند و فرایض را در وقت
گذارند و از شنیدن سرود و سماع و رقص و دیدن
شاهد و شرب مسکرات احتراز کنند و صحبت با صلحا اهل سنت

فرقه
خدا شناسیت

مواهیت
خلاف شرع

فرقه برحق سماع

و جماعت دارند و از صحبت اهل بدعت و ضلالت
بپرهیزند و از خلق فجار و فساق گریزان باشند پس
باید که با آن صوفیان ننشیند که صورت ایشان مثل
مومنان و صالحان است و سیرت ایشان سیرت فساق و
شیاطین لهذا مومن را باید که از مجالس فساق خصوص
فقرا غیر متشرع اجتناب نماید تا بدین ابن خلل نشود
و هر جا که اجتماع خلایق شود بمثل آن چنانست که یکجائی
محوط است و درانجا انواع اطعمه نهاده اند چون لوزینه
و طواجه و حلوا و درانجا مرداری نیز افتاده است عذرهٔ
خشک و تر و مرداری و چند نوع حیوانرا نیز دران
محوط بگذارند یکی انسان و یکی خر و یکی سگ یکی بط انسان
جائیکه حلوا است و لوزینه رود و سگ جائیکه مردار است
رود و خر جائیکه عذره خشک است و بط جائیکه عذرهٔ تر است
و اینچنین مثل در طبیعتها و صفات انسان نیز ظهور می یابد
پس کسی که صفات انسانی دارد رغبت بصالح اعمال
که مثل حلوا و اطعمه است میکند و کسی که صفت حیوانی
دارد بر موافق طبیعت و صفت حیوانی خود بمردار و بانجاس

صوفیان

حرام و نامشروع رغبت ننماید کلمهٔ تمجید به نیت آن باید خواند
که حق تعالی بر مذهب حق نگاه دارد و صفت انسانی نصب
کند. هست بی شک درود مصطفوی موجب قرب
حضرت نبوی هر کرا این هدایه بشترات در مقامات
قرب بشترات **ذکر تصحیح و تنبیه و دیگر فواید** قوله تعالی
ان السمع والبصر والفواد کل اولیک کان عنه
مسئولا یعنی از شنوائی و بینائی و دل از هر یک بند
پرسیده خواهد شد خصوص از دل که رئیس همه اعضاست
کما فی الحدیث القلب ملک وله جنود
فاذا صلح الملک صلح الجنود، واذا فسد الملک
فسد الجنود، وقال علیه السلام قلب المومن
حرم الله وحرام علی حرم الله ان یلج فیه
غیر الله مقصود صاحب شرع ازین اخبار انست که مومن را
شاید و باید که دل بغیر حق نیالاید و در پاسبانی دل جهد الممکن مبالغت
نماید تا غیر حق بدلش در نیاید و نقد وقت او نربایدو نشاید
که دل غافل از حق تعالی و شاغل بغیر حق کرداند و پایمال هموم
و غموم دنیاء دنی و اشغال لایعنی سازد **رباعی**

ای هر که

ای هر که ز غوغا نرهد وای برو ٭ بر خلق جهان دل نهد وای برو
بر دست فقیر نیست نقد جز وقت ٭ وان نیز گر از دست دهد وای برو
هیهات هیهات غافل از حق و شاغل بغیر حق تا کی بمخلوق نزدیکی
و یکانگی جوئی و از خالق دوری و مهجوری و بیکانکی و در تیه غفلت
تا چند سرگردانی **مصراع** ولی حدیث آخر این جفا را خوش
میگوید آن مست شراب شوق حضرت غفار یعنی شیخ فرید
الدین عطار رحمة الله علیه **بیت** از قدم تا فرق نعمتهای اوست
عرضه ده با خویش نعمتهای دوست ٭ حق ترا پرورد با صد غز و ناز
تو ندانی بغیرش مانده باز ٭ تا بدانی از که دور افتاده
در جدائی پس صبور افتاده ٭ وقال النبی علیه السلام
کونوا فی الدنیا اضیافا واتخذوا المساجد بیوتا
وعودوا قلوبکم الرقة واکثروا التفکر
والبکاء ولا تختلفن بکم الاهوا فرمود صلی الله
علیه و سلم خطاب بر صحابه بلکه بر تمام امت است که باشید
در دنیا بطریق مهمان یعنی دنیا را مقر و ماوای خود مسازید
و دل بدنیا مبندید و در دنیا اسراف و فضولی مکنید
که مهمان خانه بیگانه مقر نسازد و دل نه بندد و اسراف

تغافل

نکند و فضولی نه نماید بلکه بضروری و لابدی اکتفا نماید و بکیرید
مسجدها را خانه یعنی ملازم همچو ملازمت خانه و عادت کنید
دلهار خود را بنرمی و بسیار کنید تفکر یعنی اندیشه کنید که از
کجا آمدید و بکجا افتاده اید و با شما چه معامله خواهید
کرد و از که دور و مهجور مانده اید و بچه مشغول گشته اید و برای
چه آفریده شده اید و سرمایه عمر در چه میگذارید پس درین
ماتم بسیار گریه کنید چه خوش گفت آنکه گفت **بیت** از نکته مقصود نشد
فهم طریقی لا دین ولا دنیا بیکار بماندیم و در اختلاف نه فکند
و سرگردان نکرداند شما را آرزوهای شما چه دنیا زندان این
مومن است و در زندان نباشد مگر بحیرت و غم و تفکر کما
قیل دخلنا الدنیا کارهین وکنا فیها متحیرین
وخرجنا منها مضطرین یعنی در آمدیم در دنیا بکراهت
چون از گلستان وصال و از صحرای قرب جدا شده در قفص
تن و زندان دنیا بکراهت و بهزاران آه در آمدیم و بهزاران
حیرت در این زندان دنیا ماندیم که نه حیله رستن از این زندان
دنیا و نه چاره جستن از قید خودی و نه سبیل بوستن بدوست
و بیرون آمدیم از دنیا باضطرار و بی اختیار چون جانرا چند

روزی

روزی با تن الفتی و موانستی شده در رگ و پی تن در آمده وقتی که
فرشتگان جانرا بعنف کشتند از تلخی و شدائد جان کندن در آن
وقت جانرا اضطرار و شدت روی دهد و ماورای صعوبت
و سکرات و غمرات مرگ از دنیا با صدهزار وحشت و کراهیت
بیرون آید شدائد دیگر در پیش مثل تنگی و تاریکی گور که آن
مسکن کرمان و کژدمان و ماران نه آنجا آفتاب و مهتاب نه بدو
چراغی و روشنائی فروزد بلکه آن محل ظلمت و وحشت و
حسرت و ترابست و شدت دیگر سوال منکر و نکیر و ضغطه
قبر و بودن گور روضه از روضهای بهشت و یا گوی از گوهای
دوزخ چه در وقوع همه اینها آثار و احادیث بسیار وارد
است و کما قال علیه السلام القبر اول
منزل من منازل الآخرة واخر منزل من منازل
الدنیا فان نجا منه فما بعده ایسر وان لم
ینج فما بعده اشد و اقبح بعد از آن سوال حساب شدائد
وهیبت موقف است و از صعوبات آن جایگاه یکی عرق است
که از گرمی محشر بعضی در خوی خود تا بشتالنگ غرق باشند و
بعضی تا ناف و بعضی تا زنخ مگر عرق از لب مومن نگذرد به برکت

کلمه طیب که گفته باشد و مصائب دیگر از حساب و پل صراط
وسوال اعمال و قراءت کتابت و هیبت ندا فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر و هیبت و دهشت آن روز چنانست که همه
پیغمبران معصوم نفسی نفسی گویند مگر پیغمبر ما علیه السلام که امتی
امتی فرماید ما مفلسان و گنه کاران بی مایه را چه زهره و چه
حال خواهد شد جدایست که اگر از وطن و محبوب خود دور و
مهجور نمی افتادیم بدین شداید و مصایب مبتلا و سرگردان
نمی شدیم
تا که از کوی تو جانان بخناح سفرم فارغ
البال نیم تیر بلا را اسیرم و دیگر از اهل درد فرموده
گر دولت و بخت یار بودی ما را در مسکن خود قرار بودی ما را
گر چشم بد زمانه بر ما نزدی در شهر کسان چه کار بودی ما را
و چون ازین فرقت با حرقت و غربت با کربت بفیض فضل
حضرت عزت بوطن اصلی خود باز پیوندیم و بلقاء محبوب
برسیم و از همه مصایب و نوایب بکرم خالق عجایب و غرایب
نجات یابیم آنگاه بگوییم الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن پس کار بفضل و عنایت اوست جل شانه کما قال
لا ینجی احدکم الا بفضله قیل وما انت

یا رسو

این بی شداید و مصایب و هجران ... حالت و ... غایت ... و غفلت ... خالی ... غیر حق ... ما سوا ... شاغل ... بی خبر و غافل ... انکه گفت ... بی خبر باشد از مصیبت ... این نوایب و ... و مصایب ... و سزاو

یا رسول الله قال وما انا الا بفضل ربی
و ازین است که بسا مقربان درگاه با همه فضل و عنایت
در مقام حیرت می بودند بیت خلقی چو من اندر طلبش رقص
کنانند تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد عزیز من
هرچند کار بفضل و عنایت اما بنصوص و دلایل ثابت شده که
نجات بغیر عمل نیست و چون مبحث این بسیار است بیک آیة
و یک حدیث اینجا اکتفا نموده می آید اما آیة قوله تعالی
فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
ولا یشرک بعبادة ربه احدا و اما حدیث
علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما منکم من احد الا وقد کتب مقعده من
النار ومقعده من الجنة قالوا یا رسول الله
افلا نتکل علی کتابنا وندع العمل فقال اعملوا فکل
میسر لما خلق له تنبیه للعالمین قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من جلس مع سبعة
اقوام زاد الله سبعة اشیاء فمن جلس مع
الامراء زاد الله تعالی حرصا فی المال ومن جلس

نجات بغیر عمل نبود

مع الصبیان زاده الله تعالی اللهو واللعب ومن
جلس مع النساء زاده الله الجهل والشهوات ومن
جلس مع الفقراء زاده الله تعالی الرضا بما
قسم الله تعالی ومن جلس مع الصالحین زاده
الله تعالی الرغبة فی الطاعة ومن جلس مع
الصالحین زاده الله تعالی الرغبة فی الطاعة
ومن جلس مع العلماء زاده الله تعالی الورع
وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة
اشیاء فی الناس حسن فالعدل فی السلطان
والعمل فی العلماء والسخاوة فی الاغنیاء والتوبة
فی الشاب والصبر فی الفقراء والحیاء فی النساء
فالسلطان بلا عدل کنهر بلا ماء والعلماء
بلا عمل کبیت بلا سقف والاغنیاء بلا سخاوة کسحاب
بلا مطر والشاب بلا توبة کشجرة بلا ثمر والفقراء
بلا صبر کقندیل بلا زیت والنساء بلا
حیاء کطعام بلا ملح وقال علیه السلام من انفق
درهما علی طالب العلم فکانما انفق مثل جبل احد

ذهب

ذهب الاحمر فی سبیل الله کلمهٔ توحید به نیت آن باید خواند
که حق تعالی به برکت این نصایح و احادیث توفیق عمل صالح
وانتباه عطا فرماید س از ابتدا بعثت او تا نفخ صور
هر کس که هست در کنف اهتمام اوست تا دور روز کار بود
دور دور اوست تا نام کائنات بود نام نام اوست
ذکر عامیل که در زمان موسی علیه السلام روی داده وبیان آنکه ایشان بقره بانکات آنکه
گویند که در زمان موسی علیه السلام عامیل مردی
بود از بنی اسرائیل بکثرت مال ومنال موصوف وبه بخل
وامساک معروف وبرادرزادکان فقیر داشت وچیزی بایشان
نمیداد آن دو برادرزاده اتفاق نمودند که عم خود را بقتل
رسانند و اموال او را بارث تصرف نمایند پس فرصتی
جسته عامیل را بزخم کارد هلاک ساختند و روایتی آنکه
مر عامیل را دختری بود و برادرزاده اش فقیر بود و بمال
عم خویش طمع میداشت و هرگز این عم نسبت بوی احسان
نمی نمود برادرزاده گفت حیله نمایم تا او را هلاک کنم و چون وارث
بغیر از من و دختر کسی دیگر ندارد دختر را در عقد خود درارم
پس تمام مال عم در تصرف آرم روزی با عم خود گفت کاروانی

رسیده است از تاجران و متاعی آورده اند که در خرید و
فروخت وی سود بسیار است و چون در میان مردم بفقر و فاقه
معروفم مرا نیز کسی نخواهد داد اگر در حق من کرم نموده موافقت
نمائی تا همراه یکدیگر بکاروان سرای رویم و چون تو بغنا و ثروت
مشهورتری بمعرفت تو رختی از بازرگانان بقسط بستانم و
از ممر این سودا سود آورده معیشت بگذرانم باین حیله همراه
خود عم را بیرون برد بوادی در آورد که نام آن وادی قیدوم
بود چون میان دو سبط از اسباط بنی اسرائیل رسیده بدند
عم مانده شده بود ساعتی باستراحت مشغول گشت این برادر
زاده فرصت را مغتنم شمرده سنگی برداشت و سر عم را بآن
سنگ فرو کوفت آنگاه فریاد بر آورد که عم مرا کشتند و این
سبط که قتیل ایشان بود بآن سبط دیگر عداوت قدیمی
داشتند بخصومت یکدیگر برخاستند آخر قضیه را
بموسی علیه السلام رفع کردند بنا برانکه قاتل معلوم نبود حکم بقسم
فرمود چنانکه در شریعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بدان عمل مینمائیم در تیسیر میگوید که حکم قتیلی که قاتل وی
معلوم نبود دران عصر چنان بود که در میان دو دیه ویا

دو محله

دو محله آنرا یافتندی آن دیه را قیاس کردندی بهر کدام که
نزدیکتر بودی ولی آن قتیل اهل آن قریه را جمع کردندی و از همه مردم
استفسار کردندی اگر قاتل وی معلوم شدی قصاص کردندی والا
پنجاه نفر قریه را بیاوردندی و گاوی سرخ ذبح کردندی و آن
پنجاه نفر بترتیب دست بران بقره مذبوحه می نهادندی و
سوگند خوردندی که بالله رب السموات القوی اله
بنی اسرائیل وما قتلناه وما علمنا لقاتله و چون
سوگند خوردندی دیت آن مقتول برایشان ایجاب کردندی
تفاوت میان شریعت پیغمبر ما و شریعت موسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام همین ذبح بقره است بعد ازانکه موسی علیه
السلام آن زمین بیهود بیک قریه نزدیکتر بود بهمان طریق
که مذکور شد دیت برایشان ایجاب فرمود ایشان گفتند
که ما دیت قبول کرده میدهیم ولیکن قاتل وی نمی دانیم
و برئت ذمه خود از حق تعالی استدعا می نمائیم و بواسطه
این حکم اختلاف در میان قوم پیدا شد تا بموسی علیه السلام
گفتند که چون کشنده عامیل را غیر از عالم الغیب کسی نمیداند
دعا باید کرد تا قاتل ظاهر شود پس موسی علیه السلام دعا فرمود

وحی آمد که گاوی بباید کشت و مقداری از گوشت وی
بر این مرده باید زد تا زنده شود و قاتل خود را نشان
دهد قال الله تعالی واذ قال موسی لقومه
ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة
و چون ایشان این خبر بشنیدند و عقل ایشان ناقص بود
این امر از قیاس ایشان دور نمود استبعاد نموده گفتند
اتتخذنا هزوا القصه چون بیقین دانستند که ظهور
قاتل موقوف است بر ذبح بقره در تفحص گاو مبالغه نموده
بنیاد الحاح کردند و صفت گاو می پرسیدند تا کار بجائی
رسید که جبرئیل علیه السلام نزول کرده وحی الهی آورد
که چون بنی اسرائیل در تعین اوصاف آن بقره الحاح
و مبالغه مینمایند بفرما تا گاوی پیدا کنند که نه پیر باشد و
نه جوان و رنگ او زرد خوش رنگ بود و کار زراعة نکرده
باشد و آب نکشیده و گردنش کار سخت ندیده و در
موضع ناپاک نچریده و از وقت تولد تا اکنون هیچ
شاق مکلف نشده باشد و ابن عباس رضی الله عنهما
میگوید که اگر بنی اسرائیل در استفسار اوصاف آن بقره

مبالغه

مبالغه نمودندی هر گاو که ذبح کردندی مقصود بحصول
پیوستی و چون ایشان مبالغت و الحاح بسیار نمودند
لاجرم کار بر خود دشوار کردند تا گاوی بدین صورت
و صفت پیدا کردند و آنرا بقیمت عالی بدست آوردند
وکیفیت واقعه گاو چنان بود که در بنی اسرائیل مرد
صالح بود و مر او را پسری بود و آن گوساله داشت آن
گوساله را بصحرا برد و بحق تعالی مناجات کرده گفت
خداوندا این گوساله را بتو می سپارم تا فرزند من
کبیر شود و ازین گوساله متمتع گردد بعد از آن مرد فوت
شد و آن گوساله در صحرا میبود تا کودک کبیر شد و گویند
هر که با آن گوساله تقرب جستی آن گوساله از و تنفر نمودی
و به هیچ کس الفت نگرفتی و آن فرزند ارجمند بغایت
بازور و بهمت بمادر فرمان بردار و فقیر و مقل الحال
میگذرانید چنانچه روز بصحرا رفتی و هیزم آوردی
و بفروختی و یک نیمه از بهای آن بروح پدر تصرف کردی
و یک نیمه دیگر بنفقه خود و مادر صرف نمودی و شب را
سه قسم کرده بود ثلثی از شب بخواب گذرانیدی

وثلثی بطاعت حق تعالی وثلثی بخدمت مادر و هرگز خدمت
مادر را خلاف نکردی روزی این فرزند منادی شنید
در بنی اسرائیل که گاوی بدین صفت کراست که بهر بها
که بگوید بخریم پس مادر را ازین حال حکایت کرد مادر
گفت ای فرزند ترا گوساله ایست بدین صفت که از پدرت
میراث مانده بفلان مرغزار رو اگر روزی تو باشد
حق تعالی آن گاو بتو رساند و چون نظر بران گوساله
افتد به بالای بلندی برای و بگوی که بحق خدای ابراهیم
جل و علا که مرا مطیع و منقاد گردی و چون انقیاد تو نماید
او را گرفته با خود بشهر آری بعد از آنکه پسر بر طبق نشانی
مادر وصیت او عمل نموده آن گاو را بدست آورد در راه
ابلیس با وی بصورت شبانی بیمار ملاقات کرده پیش
آمد و گفت من مردی شبانم و گاوی داشتم که بر وی سوار
میشدم اکنون از من گریخته و من در طلب او گرد بسیار
نموده ضعیف و ناتوان گشته ام و از غایت ماندگی قوت
پیاده رفتن نمانده بر من رحمت کن و بر گاو نشان تا
بر سه خود رسم و در برابر احسان که بمن میکنی یک گاو

دیگر بتوار زانی دارم آن جوان در جواب وی گفت که
صاحب این گاو مرا اجازت نداده است که بکسی دهم
گفت اگر مقصود از منع طلب زیادتی است سه گاو بدهم
جوان ابا میکرد و شیطان رد و بدل آن میفزود تا بده گاو
رسید جوان قبول نکرد گفت مرا بدین گاو نشان بهر قدمی
که گاو بردارد درمی بدهم گفت نه نشانم گفت بهر قدمی
دیناری بدهم گفت نه نشانم اگر چه همه مملکت دنیا دهی
قبول نکنم و صاحب این گاو را خلاف نه نمایم ابلیس به
نصیحت آن در آمدن جوان گفت اگر آدمی مرا به نصیحت تو
حاجت نیست و اگر شیطانی اعوذ بالله منک
ابلیس از وی بکریخت و بصورت مرغی پیش آمد آن گاو از و
ترسیده برمید جوان همان سوگند که مادرش تلقین نموده
بگاو فرو خواند باز گاو مر او را منقاد شد آخر او را گرفته
با خود بشهر پیش مادر آورد مادرش گفت به بازار بر و
بفروش گفت بچند فروشم گفت بسه دینار بشرط
رضا من که مادرم چون این گاو را به بازار آورد فرشته
بصورت آدمی مر او را به پیش آمد و در خریداری گاو شده

این را چند فروشی گفت به ۳ دینار بشرط رضاء مادرم فرشته
گفت بشش دینار بمن فروش بی رضاء مادر گفت نفروشم
و بخانه باز آورد روز دیگر مادر گفت بشش دینار بفروش
برضاء من همان فرشته بخریداری پیش آمد و گفت
بدوازده دینار بمن فروش بی رضاء مادر گفت نفروشم و
باز آورد دیگر روز مادرش گفت بدوازده دینار
بفروش بشرط رضاء من چو آن گاو را ببازار برد بفرمان
حق تعالی همان فرشته باز آمد و گفت ای پسر مادرت را
سلام برسان و بگوی که خریدار این گاو موسی پیغمبرست علیه السلام
باید که تا پوست این گاو را پر زر نکنند نفروشی و روایتی دیگر بوجه
بعضی اختلافات در تفسیر حدایق الحقایق درینباب نیز وارد
القصه قوم بنی اسرائیل در بهاء آن گاو میفزودند و در خرید
آن تعجیل مینمودند تا قرار بران یافت که پوست گاو را
پر از زر کنند و برین بیع مادر و پسر راضی گشتند و از
مال مقتول آن گاو را خریدند و بعد ازان ذبح کرده بعضو
وی را بران مقتول زدند حق تعالی که محی الاموات است جل و علا
بقدرت کامله خود آن مرده را زنده گردانید چنانکه رگهای

وخون

وخون از رگهای وی میرفت بعد ازان گفت که قاتل من برادر
زادهای من اند که اکنون مدعی خون من شده اند مرا بجهت طمع
میراث کشتند این بگفت و در حال باز بیفتاد و بمرد **نقلست**
که چون قاتل عامیل ظاهر شد و معلوم گردید که همه وارثان
وی بوده اند حق تعالی ایشان را از میراث عم ایشان
محروم گردانید و ایشان را بقصاص حکم فرمود و یهود
گویند که آن گاو را سوخته خاکسترش قدری بر مقتول زدند
تا قاتل و قاصد معلوم گردد و مدتی مدید این معجزه در
میان بنی اسرائیل قایم بود و علما گویند که پیش ازین واقعه
قاتل از مورث مقتول خویش میراث میبرد ازان باز منسوخ شد
کما قال علیه الصلاة والسلام لا یرث القاتل
بعد صاحب البقرة و این حکم شایع ماند تا بروز
قیامت و این قول امیر المومنین عمر و علی و عبدالله بن عباس
و سعد بن مسیب و عروه و شعبی است رضی الله تعالی عنهم
اجمعین و بدانکه اهل اشارت را درین قصه اشارات و
نکات است **اشارهٔ اولی** آنکه قاتل عامیل را دو چیز باعث بود
یکی حرص مال عم و دیگر شهوت دختر عم این دو وصف ذمیمه

ویرا بران داشتند تا حق دین و دیانت فروگذاشت
و بقتل آن بیگناه مبادرت نمود لاجرم او را حق تعالی
از جان و مال محروم ساخت و تاوانی که عمل نمود برین وصفه
ذمیمه خسران دین و دنیاست و در صحف ابراهیم علیه السلام
چنان وارد است که حقتعالی فرمود مهلا مهلا یا ابن
آدم فان الرزق مقسوم والحریص محروم
والبخیل مذموم والحسود مغموم والدنیا
لا تدوم والرزاق هو الحی القیوم اشاره ثانیه
اگر کسی سوال کند که حق تعالی قادرست بر زنده کردن بی واسطه
پس حکمت چه بود که امر بذبح بقره فرمود جواب آنست
که حکمتهای حقتعالی بسیارست که عقول بشر از ادراک شمه
از کنه آن عاجز اما آنچه در تفسیر کبیر و انوار التنزیل مذکور
است آنست که در ذبح بقره فواید بسیارست فایده
اولی آنکه در وی نوعی تقربی بود بجناب قدس جل و علا فایده
ثانیه نفع بفقرا در اکل لحم وی بسیارست فایده ثالثه
برخورداری یتیم باخذ ثمن وی مستوفی شد
فایده رابعه منتهی شد مطالبان را که چون خواهند

که بمقصو

که بمقصود خود واصل گردند البته بغرض اقدام نمایند
تا ببرکت آن بحصول مراد فایز آیند فایده خامسه آنکه یا امت
حبیب وی علیه السلام ازین واقعه اعتباری برگیرند و
در تحصیل مامورات تشدد نمایند و در امتثال اوامر وی مسامحه
ورزند و بعبث بسیار تکثیر سوال نکنند فایده سادسه تا برکت
بر و احسان نسبت بوالدین معلوم شود که صاحب بقره را
از برکت خدمت مادر و رضاجوئی او این دولت میسر گشت
فایده سابعه تا برای ارباب بصیرت و اصحاب ذکا و فطنت
متحقق گردد که موثر در آثار مسبب است نه سبب زیرا که
رسیدن عضو مرده بر مرده ممکن نیست که مولد حیات تواند
بود اشارة ثالثة آنکه تاثیر قدرت مسبب که حق تعالی او را
دانند نکته اگر سایلی سوال کند که حکمت چه بود در اختیار
بقر از سایر قرابین از جواب این سوال از سه وجه است
وجه اول آنکه تقرب بقرابین نزد ایشان هیچ یک
بفضیلة بقره نبود لاجرم از برای احراز ان فضیلت باین
مامور گشتند وجه دویم آنکه اگر پیش ازین امر بعبادت عجل بعضی
اشتغال مینمودند و محبت او در قلوب ایشان مرکوز

بوده که واشربوا فی قلوبهم العجل حقتعالی جواب
تا ایشان را بذبح محبوب ایشان بیازماید تا حقیقة توبه
و رجوع ایشان ظاهر گردد همچنین امت علیه السلام ما گوئیم
بذبح آرزوهای نفس که در ذات هر یکی آن بقره محبوبه موجود
است کذا فی التیسیر **وجه سیوم** آنکه جزا عطا جزا و اقر که بان
یتیم محسن با مادر و پدر و اصل گشته و بهمه هویدا گردد که جهت
اقدام باین عمل مرد دیگر انرا **اشارت رابعه** بلسان اهل
تحقیق حضرت شیخ عبد الرزاق کاشی قدس سره
در تفسیر حقایق الدلایل آورده است که بقره اشارتست
بنفس حیوانی و ذبح و کنایتست از قطع و قمع هوا و شهوتها
او بسکین ریاضت و مجاهدت برای ثبات دین که
قایم مقام روح است در تفسیر عرایس آورده است
که حق تعالی امر فرمود بقتل زنده از برای احیاء مرده تا
مر سالکان طریق تحقیق را تنبیهی باشد که دل مرده را زنده
گردن بنور معرفت میسر نگردد مگر بعد از قتل نفس بانواع
اجتهادات و ریاضات ای درویش چنانچه قوم موسی را
علیه السلام امر شد که زنده را بکشید تا کشته را زنده

سالکان طریق

گردانیم

گردانیم ترا میگویند که نفس زنده را بشمشیر مجاهده
بکش بر وقف شریعت تا دل ترا زنده گردانم بنور
مشاهدت و هر که بنور مشاهدت و روح انس زنده شد
بحیات طیبه رسید که هرگز مرگ بان نرسد پیر طریقت
حضرت جنید قدس سره یکی از دوستان خویش که از
دنیا نقل کرده بود غسل میداد درویش انگشت مسبحه
جنید بگرفت جنید گفت أحیوة بعد الموت جواب
داد که اما علمت انا لا نموت بل ننتقل من دار
الی دار **نظم** زندگی و مرگ گر دانی چیست ** زندگی
مرگست و مرگت زندگی است ** هر که اندر عشق میرد زنده شد **
جاودانی زنده و پاینده شد ** عاشقان را موت نی
فوت و فناست ** بلکه نقلی زین سرا تا آن سراست ** عشق
نیم جانی بر فشان در راه عشق ** صد هزاران جان ستان از شاه عشق
بسط سخن بدانکه ده طایفه مرده بودند ملک تعالی بکمال
قدرت خویش زنده گردانید از برای بهشت جز اول عزیز
علی نبینا و علیه السلام که ذات شریف و حمار او را زنده
گردانید از برای اظهار قدرت نه جهة شبهه که فاماته الله

مجاهده

پیر طریقت

ما ئه عام ثم بعثه دویم قوم شمویل علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام که ایشان را زنده کردانید از
بهر شفاعه الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله
موتوا ثم احیاهم سیوم آن هفتاد تن از قوم موسی
علی نبینا وعلیه السلام که ایشان را زنده کردانید از
برای دعوت که ثم بعثناکم من بعد موتکم
چهارم اصحاب کهف بود که ایشان را زنده کردانید از
بهر فضیلت ثم بعثناکم لتعلموا ان وعد
الله حق وان الساعة اتیة پنجم زنده
کردانیدن موتی بود بدعای عیسی علی نبینا وعلی
السلام از بهر حجت که واحی الموتی باذن الله
ششم زنده کردانیدن مرغان بود از برای ابراهیم علی
نبینا وعلیه السلام بجهة اظهار خلت که ثم ادعهن
یاتینک سعیا هفتم زنده کردانیدن عامیل بود
بواسطهٔ بقره از برای عدل وحکومت فقلنا اضربوه
ببعضها هشتم زنده کردانیدن زمین بعد از موت

از برای

از برای دفع شبهت که ویحیی الارض بعد موتها
نهم زنده کردانیدن خلایق است در روز قیامت از برای
عرض محاسبه که وعرضوا علی ربک صفا دهم
زنده کردانیدن دل مرده است بنور معرفت از برای اظهار لطف
ومرحمت او ومن کان میتا فاحییناه ودر محل نعمتها ششم
از نعمتهای بنی اسرائیل که بآن مخصوص بودند وبعضی از نکات آیة
واذ استسقی موسی لقومه اما نعمتهای بنی اسرائیل
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت
علیکم واکرچه آن نعمتها زیاده از تعدد واحصاست
لیکن آنچه در قران واخبار مذکور است این چند نعمت است
اول انفلاق بحر ونجات ایشان از مذلت فرعون وفرعونیان
واهلاک اعدا ایشان ومیراث یافتن دیار واموال ایشان
وانزال توریت واظهار شریعت وبیان احکام وتیسیر
کشتن آنچه بدان محتاج بودند از امور دینیه ودنیویه در
که بسبب دعای بلعم باعور بدبخت که با موسی علیه السلام دران
تیه چهل روز بکرداب حیرت درمانده بود وحق تعالی ایشانرا
درانجا بانواع کرامت عطا میفرمود وایشان با وجود انکه در

رعایت آداب تقصیر میکردند حق تعالی در بارهٔ ایشان
توفیر نعمت و تکثیر عطیت می فرمود و انچنان بود که ایشان بموسی
علیه السلام گفتند که ای موسی ما را از خان و مان بیرون آوردی
و درین بیابان خونخوار در تاب آفتاب بی سایه و سرمایه باز
داشتی حق تعالی به پاس خاطر موسی علیه السلام از برای
ایشان سایه بان از ابر سفید بفرستادی تا بهر جا که میبودند
و سیر میکردند در تاب آفتاب سایه کردی پس نزد موسی
علیه السلام از تاریکی شب شکایت کردند حق تعالی بهر شب
عمودی از نور از آسمان فرو میفرستاد باز بحضرت
موسی علیه السلام شکایت آغاز کردند و گفتند سایه و نور
هر دو میسر شد اکنون طعام میباید حضرت موسی
علیه السلام بحق تعالی بنالید و گفت خداوندا این بیدلان
از حضرت تو استدعای طعام مینمایند پس حق تعالی
از برای ایشان من و سلوی فرستاد و در تعین من مفسران را
اختلاف است مجاهد گوید رحمة الله که چیزی بود
بر مثال صمغ که بر هر شجر از اشجار آن بادیه پدید می آمد و طعم آن
بر مثال شهد بود و ضحاک میگوید رحمة الله که ترنجبین بود.

وهب ابن منبه میگوید رحمة الله که عسل بود که هر شب بر درختان
ایشان ظاهر میگشت و ایشان از آن تناول میکردند و عکرمه میگوید
رضی الله عنه که چیزی بود بر مثال برف که بر درختان نشستی و هر آدمی را
و هر روز صاعی از ان مقرر ساخته بودند و از ادخار ان
بجهة روز دیگر تجویز نفرموده بودند پس باز سوال تازه کرده
با موسی علیه السلام زبان ناسپاسی بگشادند و گفتند هلاک
شدیم که چند شیرینی خوریم و بحلاوت قناعت نمائیم هیچ
گوشتی و چربشی نمی یابیم حضرت موسی علیه السلام باز بحق
تعالی مناجات فرمود حق تعالی برایشان سلوی فرستاد
و در سلوی نیز اختلاف بسیار است ابن عباس گوید رضی
الله عنه که مرغی بود مانند همای سرخ که از ان ابر مثل باران
فرود می آمد و نزد بعضی کبوتر بچه بود بغایت فربه همه پرکنده
و پاک کرده شده که همه لشکر ایشان از ان مرغان چاشت
و شام استطعام مینمودند و از ادخار ان نیز ممنوع بودند
مگر در روز جمعه که وظیفه روز شنبه را ذخیره می ساختند و
چون برایشان حرص غالب شدی من و سلوی را ادخار
نمودند شروع کردند و آن مستوجب عقوبت و سخط الهی

و سخط الهی

خود بر داشت و جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت یا موسی
حق تعالی میفرماید که این سنگ را بردار که درین سنگ
اظهار قدرت خواهم کرد و ترا معجزه قوی خواهد بود و محمد
بن عبد العزیز کتانی رحمة الله علیه میگوید که چون حضرت
موسی علیه الصلوة والسلام بعد از تردد تمام بان سنگ
رسیده جامهای خود بستاند غضب موسی علیه الصلوة
والسلام مستولی گشته بعصا آن سنگ را ادب فرمود
چنانچه دوازده ضرب از عصا زد دوازده اثر در وی پدید
آمده از هر موضعی ضربی مثل پستان مرضعه پدید آمد و این
دوازده چشمه از سر آن پستانها جاری می شد و هر سبطی
آب خود از ان چشمه سار میگرفتند قد علم کل
اناس مشربهم بعد از انکه طعام و شراب مهیا و
مهنا گشت باز آغاز بیگی کرده بموسی علیه الصلوة
والسلام بردند که همه اسباب خورش مهیا گشت
امور پوشش چگونه خواهد بود موسی علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام بحق تعالی رجوع فرموده مدعای ایشان
استدعا نمود حق سبحانه و تعالی آن نیز کفایت

فرموده

اظهار قدرت

شراب

فرموده جامهای که داشتند برایشان باقی گذاشت
و از کهنه شدن و پوسیدن نگاه داشت تا بمرور
ایام و مضی شهور و اعوام تازه تر و باطراوت تر
میگشت و اولاد ایشان که از ما در متولد می شدند
با جامه می آمدند و جامه در خور جسد ایشان می آید
و در زمستان و تابستان از سرما و گرما صیانت
شان مینمود والله یفعل ما یشاء ویحکم
ما یرید اما نکات ولطایف و اشارات و حقایق
که اهل تحقیق و اهل سلوک در معنی کریمه واذ استسقی
موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک
الحجر فانفجرت منه اثنتی عشرة عینا قد علم
کل اناس مشربهم مرقوم نموده اند که شمه از سیر
موسی علیه السلام که مولانا معین الدین بسلک تحریر در
آورده اند و از ینجا بکلک بیان برای طالبان مولا
و سالکان عقبی مبین میکرد دای درویش ساعتی
هوش بر دریچه گوش نشان و گوش بر استماع این
سخن فشان تا بحقیقت ظاهر و معنی باطن این آیه کریمه

نکات اشارات

مولانا معین الدین

تامل نمائی بدانکه در وقت خلقت آدم علیه السلام قدرت
الهی جل و علا موسی وار عصاء حکمت بر سنگ خلقت آدم
زد تا از برای بنی اسرائیل وجود و طالبان مقصود
دوازده چشمهٔ حواس ظاهر و دوازده باطن پدید
آورد دوازده چشمهٔ ظاهر باصره و سامعه و شامه
و ذایقه و لامسه و ناطقه و حس مشترک و وهم
و خیال و حافظه و متصرفه و مدرکه سبط مبصرات
از چشمهٔ بصر آب برداشتند و مسموعات از
سامعه و مشمومات از شامه و مذوقات از ذایقه
و ملموسات از لامسه و ملفوظات از ناطقه و صور
محسوسات از حس مشترک و معانی جزئیه از وهم
و وهم حفظ آن صور از خیال و حفظ آن معانی جزئیه از حافظ
و ترتیب صور با معانی و تصرف اندران از متصرفه و تذکار
این مدرکات از مدرکه و اما اسباط باطنه آنست که
بنی اسرائیل ارواح و نفوس و عقول از مصر عالم
غیب با موسی عشق روی بتیه قالب آوردند قحط سالی
حدوث ایشان را دریافت و آب وصال از جوی مراد

باز ایستاد

باز استاد درخت همه بواسطه سموم غموم از
برگ عزت و میوهٔ عصمت باز ماندند تشنگی فراق
جگرها ایشان را دریافت آتش اشتیاق سینها
ایشان را بسوخت روی بموسی عشق آوردند که ای
عشق برای ما آب وصال در جوی بار معرفت جاری
گردان خطاب مستطاب میرسد که ای موسی عشق عصاء
کلمهٔ توحید را بر سنگ دل که خلاصهٔ آب و گل است
بزن تا قدرت ما مشاهده کنی عشق الهی جل و علا
کلمهٔ لا اله الا الله بر سنگ با فرهنگ دل زد دوازده
چشمه پدید آمد شرح دل سمع دل بصر دل حیات
دل معرفت دل خوف دل رجا دل محبت دل رضا دل رؤیت
دل لقاء دل لاجرم دوازده سبط نفس کل اماره و لوامه
و ملهمه و مطمئنه و عقل و دل و روح نباتی و حیوانی و انسانی
و ملکی و قدسی و سر خفی هریکی از چشمه ساری آبی برگرفتند
که قد علم کل اناس مشربهم حکم آنست که نفس
اماره آب مجاهدت برداشت نفس لوامه آب متابعت
نفس مطمئنه آب طمانینه عقل آب فکرت دل آب محبت

عشق عصا کلمه توحید بر سنگ دل
لا اله الا الله
عشق الهی جل و علا کلمه
[illegible] دل [illegible]
دل [illegible] دل [illegible]
ن
[illegible] نفس [illegible]

روح نباتی اب تربیت روح حیوانی آب تقویت روح انسانی
آب تصفیت روح ملکی آب مکاشفه روح قدسی آب
مشاهده سر خفی شراب ناب وحدت بر داشت
ای درویش هان هان خبر دار باش که ازین آبهای
بهره نمانی واین چشمه سارها بکل ولای غفلت وخس وخاشاک
شهوات ومعاصی اگنده نکردی کلمه تجید ودرود باید خواند
وثواب آن بموسی علیه السلام وبجمیع انبیا کرام صلوات
الله علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام باید بخشید ذکر

ذکر ابو بکر وراق وابو بکر کتانی قدس الله تعالی اسرارهما

آن خزانه علم وحکمت آن یگانه حلم وعصمت آن شرف
عبا دآن کنف زهاد وان مجرد آفاق شیخ وقت ابو
بکر وراق رحمة الله علیه از اکابر زهاد بود ودر ورع
وتقوی تمام ودر تجرید وتفرید کمالی خوب داشت و
در معامله وادب بی نظیر بود واز یاران خضرویه
بود ودر بلخ میبود واورا در ریاضات وادب تصانیف
بسیار است ومریدرا از سفر منع کردی وگفتی کلید همه
برکت صبر است در موضع ارادت تا آنگاه که ارادت

درست نشده وچون ارادت درست شد دل در برکتها
بر تو گشاده گشت نقلست که عمری در آرزوی خضر بود علیه السلام
وهر روز بدین نیت بگورستان رفتی وباز آمدی ودر رفتن
وباز آمدن شغل قران خواندن داشتی یکروز چون از دروازه
بیرون شد پیری نورانی پیش او آمد سلام کرد جواب
داد وگفت رفاقت خواهی گفت بلی پیر با وروان شد
تا بگورستان ودر راه با او سخن می گفت وهمچنان
سخن گویان همی آمد تا بدروازه رسید چون باز خواست
گشت گفت عمری میخواستی که مرا بینی من خضرم امروز
که با من صحبت داشتی از خواندن یک جزو قران محروم
ماندی چون صحبت خضر چنین است صحبت دیگران چه خواهد بود
تا بدانی که عزلت وتجرید وتنهائی بر همه کارها شرف دارد
نقلست که فرزندی داشت به بیرستان فرستاد
یک روز اورا دید که می لرزید ورویش زرد شده گفت
ترا چه بوده است گفت امروز استاد آیتی بمن آموخت
که حق تعالی می فرماید یوما یجعل الولدان شیبا
یعنی آن روز که کودکان را پیر کرد لاجرم از بیم این آیت چنین شدم

پس آن کودک بیمار شد و در آن وفات کرد پدرش خاک
بر سر میکرد و میگریست و می گفت ای ابوبکر فرزندت یک
آیة چنین شد که جان بداد و تو چندین سال خواندی و ختم
کردی و در تو اثر نکرد نقلست هر گاه که از مجلس بازگشتی و از
نماز فارغ شدی از شرم آنکه نماز کرده است چنان بودی
که کسی او را بدزدی گیرند و یا بگناهی گرفتار آید نقلست که یکی
بزیارت او می آمد چون باز می گشت وصیتی خواست گفت
خیر دنیا و آخرت در اندکی مال یافتم و شر هر دو جهان در
بسیاری مال و آمیختن با مردمان نقلست که گفت در
راه مکه زنی دیدم مرا گفت ای جوان تو کیستی گفتم مردی غریبم
گفت شکایت میکنی از وحشت غربت یا الفت گرفته با خداوند
خویش این بشنیدم چندان قدرتم نماند که یک گام از پی او
بردارم بازگشتم تا او برفت ازین گفت او دری بمن
کشادند گفتند بخواه آنچه خواهی گفتم خداوندا آن قوم که انبیا
بودند و سیر داران آفریدگان و پیشروان عالم اند معلوم است
که هر بلا که بود بر سر ایشان فرود آمد تحمل آن کردند خداوندا
تو دانائی و بینائی چه خواهم مرا هم درین مقام بیچارگی خودم

بهیچکس که طاقت امتحان بلا ندارم گفت مردمان سه گروه اند
یکی امرا دویم علما سیوم فقرا چون امرا تباه شوند معاش
و اکتساب خلق تباه شود و چون علما تباه شوند دین
خلل پذیرد و چون فقرا تباه شوند اغنیا هلاک شوند
گفت اصل معصیت غلبه و مقارنه شهوات است و
چون هوا غالب شود دل تاریک گردد و چون دل تاریک شود
خلق را حقیر و دشمن گیرد و چون خلق را دشمن گیرد
خلق او را نیز دشمن گیرند و او با خلق
جفا آغاز کند و جور کردن پیشه گیرد پس این
سبب هلاک دارین گردد گفت از روزگار آدم تا
اکنون هیچ فتنه ظاهر نشد مگر بسبب آمیختن با خلق
و از آن وقت تا امروز هیچکس سلامتی نیافت مگر آنکه
از اختلاط کرانه گیرد و یکی ازو وصیت خواست گفت
سنگی برگیر و از آن دو پای خود بشکن و کاردی
و بدان زبان خود را ببر که همه آفات از اختلاط و زیاده
گوئی است گفت که طاقت این دارد گفت آنکه زبان او
در نطق بیاد حق بود و گوش همت او از خدا شنود

پس زبان ظاهر او گنگ بود و گوش صورت او کر باشد
پس او را این زبان بریدن و پای شکستن دست دهد گفت
حکما از پس انبیا اند و بعد از نبوت هیچ نیست مگر کلمه احکام
شرع و اول نشان حکمت خاموشی است و سخن گفتن بقدر حاجت
گفت خاموشی عارف نافعتر بود و کلام او نیز خوشتر گفت
خدای تعالی از بنده هشت چیز می خواهد از دل دو چیز تعظیم
فرمان حق و شفقت بر خلق و از زبان دو چیز میخواهد اقرار
کردن بتوحید و رفق کردن با خلق و از اندام دو چیز خواهد
طاعت داشتن خدا و یاری دادن مومنان و مظلومان
و از خلق دو چیز میخواهد صبر کردن در حکم خدا و حلم با خلق خدا
بر وفق فرمان او و گفت هر که بر نفس خود عاشق شد کبر و حسد
و خواری و مذلت بدو عاشق شد گفت اگر طمع را گویند
پدرت کیست گوید حقد و حسد و اگر گویند غایت تو چیست
گوید حرمان نقلست که یکی از بزرگان روایت فرمود که
گفت شیطان میگوید من بدین ابلهی نیستم که اول بار مومنی منزل اول شیطانی
بکافری وسوسه کنم اول بشهوات حلال حریص کنم چون بران
حریص شد هوا بروی چیره کنم تا در حرص حرام افتد انگاه

بمعا

تا مرا گمراه کردن او آسان تر بود
انگاه بکافری وسوسه کنم

۱ خدا پس ۲ نفس پس ۳ شیطان پس

بمعاصی وسوسه کنم گفت صحبت پنج چیز باید که همیشه بود
اگر صحبت این پنج چیز بدانی نجات یافتی والا هلاک شدی
اول خدا پس نفس پس شیطان پس دنیا پس خلق یعنی
با خدای موافقت باید کرد و بهر چه وی کند پسند کار باشی
و با نفس مخالفت و با شیطان بعداوت و با دنیا بحذر
و با خلق بشفقت و اگر این بجای آوردی رستی گفت
تا از مخلوق نبری و از ایشان وحشت نگیری با انس حق
طمع مدار تا دل در اشتغال غیر داری طمع فکرت و عبرت
مدار و تا سینه را از طلب ریاست و زینت پاک نکنی
طمع الهام و حکمت مدار گفت صحبت با عقلا اقتدا
کن و با زهاد بحسن خلق و مدارا و با جهال بصبر جمیل
گفت اصل فرزند آدم از آبست و خاک کسی بود که آب
بر و غالب بود او را بلطف و ریاضت باید کرد که اگر
بعنف کند متغیر گردد و بمقصود نرسد و کسی بود که خاک
بروی غالب بود لابد او را یکبار باید گرفت و بسختی باید
سرشت تا کار را بشاید و این کس را بمجاهده سخت حاجت
بود و گفت حق تعالی خواست که آب را بیافریند اثر هر لو

در وضع نمود و طعم هر طعام در و مندرج گردانید چون
همه الوان را با میخت با لوان آبگینه و ازین معنی است که
کسی لون آب را نداند است و چون همه طعوم را با آب بیامیخت
کس طعم آب نشناخت از خوردنی و لذت حیوة یابد
اما از کیفیت او خبر نه وجعلنا من الماء کل شیء حي
دلیل اینست گفت فرح درویش در دنیا و آخرت است
که در دنیا بر وی سلطان را خراج نیست و در آخرت جبار عالم را
شمار نه گفت بامداد برخیزم و خلق را به چشم بدانم
که کیست که لقمه حلال خورده است و کیست که لقمه حرام خورده
گفتند چگونه گفت هر که بامداد برخیزد و زبان را بذکر و تهلیل و
استغفار مشغول گرداند بدانم که او حلال خورده است
که نتایج و اکثر حلال خوردن اینست و چون بامداد در غفلت
و معصیت کند بدانم که حرام خورده است گفت صدق
نگاه دار در آنچه میان تو و خداست و صبر نگاه دار در آنچه
میان تو و نفس است گفت یقین نوریست که بنده بدو
منور گردد در احوال خویش پس آن نور برساند او را بدرجه
متقیان برسیدند از زهد گفت زهد سه حرف است

زا و ها و دال زا ترک زینت و ها ترک هوا و دال ترک دنیا گفت
یقین فروزنده است در دل بکمال ایمان او و یقین
بر سه وجه است یقین خبر و یقین دلالت و یقین مشاهده
گفت هر کرا درست شود معرفت بخدا هیبت و خشیت
بر و ظاهر شود گفت شکر نعمت مشاهده منت است
و نگاه حرمت گفت احتراز کنید از اخلاق بد چنانکه
احتراز کنید از حرام نقل است که چون او وفات
کرد او را در خواب دیدند زرد روی و غمگین و
زار میگریست گفتند چه حالست گفت چگونه باشد
که درین گورستان که منم از ده جنازه که می آرند
یکی بیش بر مسلمانی نمرده است دیگری او را بخواب
دید گفت خدای با تو چه کرده است گفت در حضرت
خود بداشت و نامه بدست من داد میخواند تا بجایی
رسیدم که دیگر نتوانستم خواند متحیر شدم ندا آمد
که بعضی اعمال شنیع تو بر تو پوشیدم از کرم ما نسزد
که درین جهان پرده تو بدریم رحمة الله علیه ذکر ششم
از احوال ابو بکر کتانی رحمة الله علیه آن صاحب مقام

حرمت نعمت بخدا هیبت و خشیت

بر مسلمانی نمرده است

ذکر ششم احوال

استقامت آن عالی همت امامت آن شمع عالم
توفیق آن رکن کعبهٔ تحقیق آن قبلهٔ روحانی ابوبکر
کتانی رحمة الله شیخ مکه و پیر زمانه خود بود و در ورع
و زهد و تقوی و معرفت یگانه بود و از کبار مشایخ حجاز
بود و در طریقت صاحب تصنیف بود و صاحب تمکین
و در ولایت صاحب مقام و در فراست صاحب عمل
و در مجاهده و ریاضت سخت بزرگوار بود و در انواع
علوم کامل خاصه در علم حقایق و معرفت و صحبت
جنید و ابو خراز و نوری یافته بود و او را چراغ حرم
گفتند و در مکه مجاور بود تا وقت وفات و در فرایض و سنن
و نوافل ختم قران علاحده علاحده کردی و در طواف
دوازده هزار ختم کرده بود و سی سال در حرم شریف
در زیر ناودان نشسته بود که درین سی سال در شبانروز
یکبار طهارت نماز کردی و درین مدت خواب نکرد و در ابتدا
از مادر دستوری خواست که بحج رود گفت چون
در بادیه شدم حالتی بر من پدید آمد که موجب غسل بود با خود
گفتم مگر بشرط نیامده ام باز گشتم چون بدر خانه آمدم

مادرم از پس در نشسته بود بانتظار من گفتم ای مادر
نه اجازت داده بودی گفت بلی اجازت بود اما
خانه را بی تو نتوانستم دید تا تو رفته اینجا نشسته ام
و نیت کرده بودم تا تو نیائی بر نخیزم پس چون مادرش
وفات کرد روی به بادیه نهاد گفت در بادیه بودم
درویشی را دیدم مرده و می خندید گفتم تو مرده و می
خندی گفت محب خدا چنین بود نقلست که ابوبکر
گفت وقتی ضعفی عظیم یافتم در تن خود و در حال خود
فتوری دیدم گفتم بروم و طواف کنم و دعائی بگویم چون
در طواف آمدم و از غرایب دعاها گفتم درین میان
حالتی پدید آمد که قرب خدای تعالی مرا از گفتن دعا بازداشت
پس هاتفی آواز داد که بعد از آنکه مرا بخود گرفتی چرا از ما
چیزی میخواهی که ما از آن توایم و تو از آن مائی و چون تو
از ما گشتی بخواست تو مراد تو بدهیم اما هر گرا از آن ما
شدن و طالب رضا ما بودن مشکل نقلست که
چون کتانی را وفات رسید گفتند در حال حیات
عمل تو چه بوده است تا بدین مقام رسیدی گفت اگر

اجل نزدیک بودی بکعتمی پس گفت چهل سال دیدبان
دل خود بودم وهرچه غیر خدا بود از دل بالکل دور کردم تا
دل چنان شد که هیچ چیز دیگر نداشت جز خدا یتعالی کلمهٔ توحید
ودرود به نیت آن باید خواند که حق تعالی ثواب آن را باین
هردو بزرگ و بجمیع صلحا و اتقیا واصل کرداند وبرکت
این دوستان خود ما را نیز محبت دوستی خود عطا کند
ودوستی غیر از دل ما بر دارد ذکر معجزات حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم ومن معجزاته روي قالت
عایشه رضي الله عنها نام النبی علیه السلام
یوما وانی نمت معه قد وجدت من فیه
رایحت الطعام فقلت یا رسول الله انی
لاجد ریح المشبعین من فمك ما
اکلت ومن این اکلت فقال
النبی علیه السلام یا عایشه انی امسي
جایعا واصبح شبعان ومن معجزاته روي
عن علی رضی الله عنه انه قال کل من
یصافح مع النبی علیه السلام یجد من یده

فی

دوستی خدا و رسول خدا
نشان اسلام و دل زنده ...
طلب باید

فی ذلك الیوم رایحة المسك وکلما یضع
النبی علیه السلام یده علی راس الصبي یعرف
ذلك الصبي بین الصبیان بریح ید النبي
علیه السلام وکلما سلك النبی علیه السلام
طریق یعرف منه طیب رایحته ومن معجزاته
روی ان النبی علیه السلام کان من وقت
حیوانه الی وقت مماته کل من قام معه
صار قصیرا من النبی علیه السلام وان
کان الرجل طویلا فی خلقته ومن معجزاته روي
ان النبی علیه السلام کلما طاف فی الکناس
مذ ظهر الاسلام خرت له الاصنام علی وجو
ههاساجدین ومن معجزاته روی ان النبي علیه
السلام کلما رجع من جبل حری لیلة الجن
رفع حجرا وحمل معه ویقول الحجر لا اله الا الله
محمد الرسول الله ومن معجزاته روي ان یهود
یا اتی الی النبی علیه السلام وبیده حجر فقال
یا محمد هذا الحجر من احجار الداود علیه السلام

اجل نزدیک بودی بنعمتی پس گفت چهل سال دیدبان
دل خود بودم وهرچه غیر خدا بود از دل بالکل دور کردم تا
دل چنان شد که هیچ چیز دیگر نداشت جز خدا تعالی کلمه توحید
و درود به نیت آن باید خواند که حق تعالی ثواب آن را باین
هر دو بزرگ و بجمیع صلحا و اتقیا واصل گرداند و برکت
این دوستان خود ما را نیز محبت دوستی خود عطا کند
و دوستی غیر از دل ما بردارد **ذکر معجزات حضرت محمد مصطفی**
صلی الله علیه وسلم ومن معجزاته روي قالت
عایشه رضي الله عنها نام النبی علیه السلام
یوما وانی نمت معه قد وجدت من فیه
رایحت الطعام فقلت یا رسول الله انی
لا جد ریح المشبعین من فمك ما
اکلت ومن این اکلت فقال
النبی علیه السلام یا عایشه انی امسی
جایعا واصبح شبعان **ومن معجزاته** روي
عن علی رضی الله عنه انه قال کل من
یصافح مع النبی علیه السلام یجد من یده

دوستی خدا و رسول خدا
نشان سالکان دل [illegible]
قلب باشد

فی

فی ذلك الیوم رایحة المسك وکلما یضع
النبی علیه السلام یده علی راس الصبي یعرف
ذلك الصبي بین الصبیان بریح ید النبي
علیه السلام وکلما سلك النبی علیه السلام
طریق یعرف منه طیب رایحته **ومن معجزاته**
روی ان النبی علیه السلام کان من وقت
حیواته الی وقت مماته کل من قام معه
صار قصیرا من النبی علیه السلام وان
کان الرجل طویلا فی خلقته **ومن معجزاته** روي
ان النبی علیه السلام کلما طاف فی الکناس
مذ ظهر الاسلام خرت له الاصنام علی وجو
هها ساجدین **ومن معجزاته** روی ان النبي علیه
السلام لما رجع من جبل حری لیلة الجن
رفع حجرا وحمل معه ویقول الحجر لا اله الا الله
محمد الرسول الله **ومن معجزاته** روي ان یهود
یا اتی الی النبی علیه السلام وبیده حجر فقال
یا محمد هذا حجر من احجار الداود علیه السلام

فاخذ النبی علیه السلام الحجر من یدی الیهودی
بیده المبارک فصارت الحجر کالشمع باذن
الله تعالی ببرکت یده النبی علیه السلام
فامن الیهودی ومن معجزاته روی لما اضاف
جابر الانصاری رضی الله عنه ان النبی علیه
السلام ادخل اصبعه فی القدر وذاق واکل
منه اربعة الاف وسبعمائة وعشرون
رجلا فلم ینقص من القدر شی ومن معجزاته
روی ان النبی علیه السلام کان جالسا یوما
عند باب المسجد واصحابه حوله فجاء جمل
مستغیثة ینادی الغوث حتی وصل عند
النبی علیه السلام فقال النبی علیه السلام
مالک یا جمل فقال بلسان فصیح لا اله الا الله محمد
رسول الله خذنی یا رسول الله من هولاء
القوم فقال علیه السلام لم قال الجمل لانهم
ینامون من صلوة العشیه قال
علیه السلام هذا علامة المنافقین

فتو

فتوبوا الی بارئکم فتابوا ورجعوا
الی الله ومن معجزاته عن انس ان اسید بضم همزه وفتح
سین وسکون تحتانیه بن حضیر بضم حاء مهمله وفتح
ضاد معجمه وسکون تحتانیه وعباد بفتح عین وتشدید
موحده بن بشر بکسر موحده وسکون شین معجمه روایت
میکند انس که این دو صحابی جلیل القدر تحدثا عند
النبی صلی الله علیه وسلم فی حاجة لهما
سخن کردند نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کاری که
مر این دو کس را بود حتی ذهب من اللیل ساعة
تا آنکه رفت از شب ساعتی فی لیلة شدید الظلمة
در شب سخت تاریک ثم خرجا عند رسول
الله صلی الله علیه وسلم پس بیرون آمدند آن
دو صحابی از نزد آنحضرت علیه الصلوة والسلام در حالی
که بر میگردند بسوی خانه خود وبید کل وا
حد منهما عصیة وبدست هر یکی از آن دو عصا
یکی بود فاضاءت عصاء احدهما لهما پس
روشن شد عصای یکی از آن دو مر این هر دو را حتی

مشیا فی ضوءها تا آنکه رفتند آن هر دو در روشنی
آن عصا حتی اذا فترق بهما الطریق تا آنکه
چون جدا شد بهر دو کس راه یعنی بجائی رسیدند که از انجا
بخانه هر یک راه جدا می رود اضاءت الاخر
عصاه فمشی کل واحد منهما فی ضوء
عصاه روشن شد برای دیگر نیز عصائی او پس رفت
هر یکی از دو صحابی در روشنی عصای خود حتی بلغا
اهله تا آنکه رسید هر یک خانه خود را رواه البخاری و
این از معجزات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که
بآن دو صحابی این کرامت عطا فرمود ومن معجزاته عن
ابن عباس رضی الله عنهما قال ان امراءة
جاءت بابن لها الی رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت ابن عباس که زنی آورد پسر را که مر او را بود
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول
الله ان ابنی به جنون پس گفت آن زن ای
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه این پسر من
بوی دیوانگی است وانه لیاخذ عند غدائنا

وعشائنا

وعشائنا و بدرستیکه جنون میگیرد او را نزد بامداد و شبانگاه
فمسح رسول الله صلی الله علیه وسلم صدره
ودعا پس مالید دست مبارک خود رسول علیه السلام
سینه آن پسر را و دعا کرد فثع ثعة پس قی کرد قی کردنی
آن پسر بمثلثه و تشدید عین مهمله قی وخرج من جوفه
مثل الجرو الاسود یسعی و بیرون آمد از شکم آن پسر مانند
سگ بچه سیاه که می دوید و میدوید جرو بکسر جیم و سکون را
بچه سباع چون سگ و گربه و جز آن رواه الدارمی معجزه
دیگر منقولست که چون رسول علیه السلام روزی با یاران
در مسجد نشسته بودند که ناگاه جابر رضی الله عنه در آمد
و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله من بخدمت
تو چیزی عرض دارم فرمود بگو گفت یا رسول الله میخواهم که
امروز قدم مبارک بخانه من گذارند رنجیده فرموده شرف
دو جهانی بمن عطا فرماید حضرت علیه السلام
فرمود که نیکو باشد پس حضرت علیه السلام بحضار مجلس
فرمودند که امروز ما را بخانه جابر ضیافت است شمایان
همه بموافقت من بخانه جابر روان شوید جابر بجانب صحابه

ملاحظه کرد دید که بسیار اند و بخانه من آنقدر موجود نیست
که ضیافت همه توانم کرد بخدمت شریف برخواسته عرض
نمود که یا رسول الله چندانی موجود ندارم که همه این جماعت
کفایت کند حضرت علیه السلام فرمود تو متفکر مباش
حق تعالی برکت خواهد داد اما این قدر کن که چون طعام
تیار شود اول مرا خبر نمائی پس جابر رضی الله عنه بخانه خود در آمد
و در خانه یک حلوانی موجود داشت او را ذبح نمود و آرد
جو که بقدر ده آثار در خانه مهیا بود آن را خمیر کنانید و خود
بجهت حاجتی دیگر از خانه بیرون رفت و جابر را دو فرزند
بود قضا را چنان اتفاق افتاد که چون آن هر دو برادر ذبح — جابر رضی الله عنه هر دو فرزند را ذبح کند
کردن گوسفند را دیدند برادر کلان کاردی گرفته برادر
خورد گفت که چه شود که اگر ترا هم بهمین قسم من ذبح کنم گفت
بهتر باشد پس هر دو بازی کنان بر بام آمدند و آنجا مکان
خالی بود پس برادر کلان برادر خورد را غلطانید و کارد
بر حلقش براند بمجرد خون بر آمدن و دست پا زدن
حواس این منتشر شده میگریخت که ناگاه از بام افتاد و
او نیز هلاک شد و بیک قولی است که ناگاه از بام

افتاد

افتاد و او نیز هلاک شد و بیک قولی است که برادر کلان
بر گلوی خود نیز کاردی براند و مقتول گردید یکبار از آواز
حلقوم مادر بسر بام دوید و هر دو فرزندان خود را مقتول
دید و با خود گفت که اگر این امر را آشکارا میکنم از دولت قدوم
شریف علیه السلام و از خدمت ضیافت محروم خواهیم ماند
مبادا که این ثواب و دولت عظمی از دست رود و جابر
ازین امر غافل بود پس مادر هر دو پسر را در حجره خانه برده
بخوابانید و چادری بر ایشان کشید و بر کسی ظاهر نکرد و در آن
حال صبر و شکیبائی ورزید پس جابر رسول علیه السلام را
بخانه آورد و آنچه از طعام تیار شده بود به نظر مبارک
حاضر گردانید حضرت علیه السلام [2]
آنحضرت علیه السلام ده ده کس را بر سر مایده میخواند و
ایشان را سیر میساخت تا هشتاد نفر ازان قدر طعام
سیر گشتند و بخانهای خود رفتند و حق تعالی از برکت دست
حق پرست آنحضرت علیه السلام همه خواص و عام را سیر گردانید
پس حضرت علیه السلام جهت تناول نمودن خود طعام طلب
فرموده بر سر مایده خود تشریف فرمود و خواست که
جابر را بجهت اکل طعام طلب فرماید که حکم الهی در رسید که

یا محمد دست بطعام دراز مکن تا هر دو فرزندان جابر را نخوانی پس
حضرت علیه السلام فرمود که ای جابر هر دو فرزندان خود را بیار
تا با هم طعام بخوریم جابر بتلاش فرزندان خود رفت حاضر کند هیچکی را نیافت
پس نزد عورت خود آمد و از فرزندان خود استفسار نمود آن بلیه
ماجرا تقریر کرد شوهر را بحجره برده حال فرزندان نشان داد
جابر حال فرزندان دیده گریان و محزون شده بخدمت
رسول علیه السلام آمده بعرض اشرف انور معروض داشت
که هر دو طفل در خواب اند و حضرت طعام را تناول فرمایند فی
الحال جبرئیل امین با امر رب العالمین در رسید و بعد از
پیام سلام جل و علا گفت که یا رسول الله چنان امر صادر
شده است که تنها بغیر فرزندان طعام مخور پس رسول علیه السلام
گفت که مرا امر الهی چنان وارد شده است که با کودکان
طعام بخورم جابر لاچار شده صورت حال معروض داشت
رسول علیه السلام از شنیدن شد و با خود گفت که این
هر دو مادر و پدر را چگونه صبر خواهد شد و مرا خوردن
طعام کی گوارا شود باز جبرئیل علیه السلام فرمان الهی رسانید
که یا محمد با برکت خاطر تو و بجهت صبر زن جابر هر دو فرزندان

آن محزون

جابر را زنده خواهیم گردانید از تو دعا و از ما اجابت
کردن پس رسول علیه السلام نزد آن کودکان خود تشریف فرموده
متوجه بجناب جل شانه شد بعد از ساعتی فرمود که برخیزید ای شدگان
خدا باذن خدا یک بار هر دو مقتولان زنده شدند و چادر از
روی خود دور کردند گریه کنان برخواستند و گفتند ما گرسنه
ایم زود بما طعام بدهید پس رسول علیه السلام هر دو کودکان را
گرفته بر سر مایده تشریف فرمود و با اهل خانه و کودکان
تناول طعام نمود جابر میگوید که از برکت دست آنحضرت
علیه السلام چندانکه طعام در خانه ما بود همان قدر باز
فاضل ماند و فرزندان ما را حق تعالی زنده گردانید
و برکت و فرحت بر ما عطا فرمود این بود اثر دست و
زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ذکر فضایل درود حضرت
احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم** در رساله فواید صلوة تالیف
شیخ عبد الحق الدهلوی رحمة الله علیه از کتب معتبره از انس
بن مالک و دیگر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مرویست
که پیغمبر علیه السلام فرمود که چون دو مسلمان بیک دیگر ملاقات
کنند و وقت مصافحه با یکدیگر بر من که رسولم درود فرستند

از یکدیگر جدا شوند تا ذنوب ایشان ما تقدم و ما تاخر همه آمرزیده شوند رواه الحافظ ابن بشکوال نقل است

از شیخ مجد الدین فیروزابادی بسندی که او را متصل بفقیه ابو المظفر محمد بن عبد الله خیام سمرقندی که گفت در آمدم روزی در مغازه کعب راه گم گردم ناگاه مردی را دیدم که میگوید که بیا با من پس با وی برفتم و گمان بردم که مگر وی خضر است پرسیدم که نام تو چیست گفت خضر بن ایشان ابو العباس و با وی شخصی دیگر دیدم گفتم نام وی چیست گفت الیاس بن سام گفتم رحمة کند خدا تعالی بر شما آیا دیدید محمد الرسول الله صلی الله علیه وسلم را گفتند نعم گفتم بعزت الله و قدرته خبر دهید مرا بچیزیکه از وی شنیده اید تا روایت کنم از شما پس گفتند شنیدیم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت هر که بگوید صلی الله علی محمد پاک گردانیده شود دل او از نفاق چنانچه پاک گردانیده میشود جامه از آب و باسناد درست مذکور است که رسول علیه السلام گفت هر که گوید صلی الله علی محمد تحقیق گشاده شود بروی هفتاد در از رحمت و در مفاخر الاسلام می آرد

کهرکه

که هر که روز جمعه هزار بار درود فرستد بصیغه اللهم صل علی محمد ن النبی الامی آنحضرت علیه السلام را البته در خواب بیند و منزل خود را که در بهشت باید نیز ببیند و اگر نه بیند مکرر بکند آنرا تا پنج جمعه ببیند بفضل الهی آنچه مسرت بخشد او را و هر که در شب جمعه بگذارد دو رکعت نماز و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه یازده بار آیة الکرسی و یازده بار سورهٔ اخلاص و بعد از سلام صد بار درود بفرستد باین صیغه اللهم صل علی محمد ن النبی الامی واله وسلم ببیند در خواب حضرت علیه السلام را اگر نصیب او باشد از سه جمعه نگذرد انشاء الله تعالی قاله بعض الفقراء و نیز روایت است که هر که بگذارد دو رکعت نماز شب جمعه و در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله بیست و پنج بار بخواند و بعد از سلام هزار بار درود فرستد بدین وجه که صلی الله علی محمد ن النبی الامی البته در خواب ببیند رسول علیه السلام را اعلم

ان جميع اذكار لا يفيد ولا يقبل الا مع حضور
القلب الا الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم
فانها تقبل مع عدم حضور القلب من حلية
الحسنى وعروة الوثقى وكل الاعمال فيها المقبول
والمردود الا الصلوة على فانها مقبولة غير
مردودة وفي رواية الصلوة على النبي
صلى الله عليه وسلم في كل حال الا ترد امام
السخاوی و محدثان دیگر غفرهم الله تعالی آورده اند که محمد بن
سعید بن مطرف را عددی تعین از صلوة علیه السلام
پیش از وقت منام ورد بود شبی آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم را در خواب می بیند که درون خانه او درآمده و خانه را
بنور جمال با کمال خود روشن گردانیده و میفرماید بیار این دهن خود را
که درود بر من بسیار میخوانده تا بوسه دهم بروی میگوید که من
شرم داشتم که دهان خود را پیش دهان آنحضرت علیه السلام دارم
پس رخساره پیش کرد حضرت علیه السلام بر رخساره او بوسید چون بیدار شد
خانه را تمام رایحه مشک گرفته بود و تا هشت روز بوی مشک از رخساره می آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر اول در آیة طعنه در حق پس ماندکان از هجرت با رسول علیه السلام قوله تعالی

قل ان کان اباء کم بگوای محمد صلی الله علیه وسلم
مر آنانرا که دوستر میدارند ابا و پسران و برادران و زنان
واقربا خود را از خدا و رسول و عمل راه او یعنی از نارضائی
آنها میترسند و فرموده آنها را درخلاف فرموده خدا
و رسول او بجا می آرند و از نارضائی خدا و رسول نمیترسند
اگر هست پدران شما وابناء کم واخوا
نکم وازواجکم وعشیرتکم
واموال اقترفتموها و فرزندان شما و برادران شما
و زنان شما و خویشان شما و مالها که از اکسب کرده
اید وتجارة تخشون کسادها ومساکن

ترضو

ترضونها و بازرکانی که می ترسید از ناروائی ونقصان
آن و مسکنهای که از خوبی و بلندی و محکمی آن می پسندید از را
احب الیکم من الله ورسوله وجهاد
فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره اباد وستر
اند بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شدند بدوستی اختیاری
نه طبیعی دوستر می دارید از خدا و رسول او و جهاد وعمل
کردن در راه او پس انتظار برید و چشم دارید تا بیارد
خدا عقوبت خود را عاجلا و آجلا از آوردن امر خود که مراد
از امر او یا موت یا قیامت است والله لایهدی
القوم الفاسقین وخدا توفیق هدایت ندهد وراه
نماید گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان او مثنوی

گفته خالق تو بگو ای مصطفی — نافقان و ظالم و فساق را
که اگر هست ام و ابای شما — هم زن و فرزند و اولاد شما
هم برادرها و خویشان شما — هم متاع و ملک و مال و خانها
هم تجارتها و کالای شما — می پسندید از دل و جان مر ورا
انهمه محبوب تر نزد شما — از خدا هم از رسول آن خدا
هم ز عمل راه حق و مصطفا — وز بجا آوردن حکم خدا

خدا توفیق هدایت ...

پس بباشید و کنید عیش جهان ❊ تا فرستد حق عذاب ناگهان
یا که عزرائیل آید بر شما ❊ از برای قبض ارواح شما
آن زمان بینید کان اهل شما ❊ آب و ام و خویش و مال و خانها
حشم و جیش و پادشاهی شما ❊ حاکمی و هم امیری شما
نه کنند یاری و امداد شما ❊ بر منع قهر و عذاب آن خدا
نیست قدرت هیچکس را جز خدا ❊ کو کند دفع عذابش از شما
پس ازین آیت بشد معلوم آن ❊ که خدا و مصطفی را مومنان
دوستتر دارند از اهل و اقربا ❊ هم ز آب و ام و فرزند و نسا
وز جمیع پیر و شیخ و اولیا ❊ وز متاع و ملک و مال و خانها
هر که شان را دوستتر دارد بجان ❊ از خدا و مصطفی و راه شان
بهر آنها روز حکم حق شد ❊ گفته آنها بجان و دل کند
نیست آن کس مومن مخلص بدان ❊ کان رسول حق بگفته همچنان

بدانکه حب خدا و رسول او بر همه مومنان واجب بلکه فرض است و آن اصل و بنیاد ایمانست و در حب خدا و عشق او جان بیراران مشتاق اشتیاق وصال در آتش عشق نور حضرت جلال بطرفة العین بعالم عدم نابود گشته و عشق عشق اوست چنانچه در قوت القلوب میگوید که هر روز فرشتگان از

کروبیان و مقربان و روحانیان در برابر انوار تجلی و شعاع آثار تدلی حضرت جلال احدیت در می آیند و همه از سطوت نور و هیبت ظهور بنا بر غیرت میسوزند و خاکستر میکردند و هنوز این فرقه تمام ناسوخته که طایفه دیگر در آرزوی این مقام اژدحام تمام نموده جان در کف انتظار نهاده بموقف استاده می باشند ٥ به تیغ ابتلا خون محبان ریخته ❊ آبروی عاشقان خود فراوان ریخته ❊ دلبر هرگز نریزد آب چشم عاشقان ❊ دلبر ما خون عاشق صد هزاران ریخته ❊ طرفه ترگز بهر قتلش منتظر صد جان و جان بکف بنهاده اشک از چشم گریان ریخته ❊ ظن مبر ای دل که جان عاشقان فانی شود ❊ بلک صد جام بقا بر جان ایشان ریخته ❊ ابیات مناسبة الحال رسیدم من بدریائی که موجش آدمی خوار است ❊ نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است ❊ چو آبش جمله خون دیدم بترسیدم ازان دریا ❊ بدل گفتم چرا ترسی گذر باید که لاچار است ❊ ندا از حق چنین آمد مگر از جان همی ترسی ❊ هزاران جان مشتاقان درین دریا نگونسار است ❊ ای درویش زمام انقیاد بدست امال و امانی چه دهی و

اعتماد برین مزخرفات فانی چه نهی دل از همه برکن و بجدا شد
و از همه بگسل و بجدا پیوند او ست که همیشه بود و همیشه باشد
و چهرهٔ بقایش را غبار حادثه نخراشد رباعی
هر صورت دلکش که ترا روی نمود، خواهد فلکش زود
ز چشم تو ربود، رو دل بکسی ده که در اطوار وجود بود است
همیشه با تو و خواهد بود، و ایضاً چیز یکه روی در بقا باشی ازو
آخر هدف تیر بلا باشی ازو، از هر چه برد کی جدا خواهی شد
آن به که بزندگی جدا باشی ازو، و کمال محبت الهی به محبت
بمحبت حبیب اوست صلی الله و سلم چراکه درین آیهٔ کریمه
حق سبحانه محبت حبیب خود با محبت خود منضم و مقرون
گردانیده و هم ازین است که حضرت علیه السلام فرموده
که لا یومن احدکم حتی اکون احب
الیه من ماله و ولده و والده والناس
اجمعین پس مومن عارف و متقی صادق را باید که
اگر محبت با زن و فرزند و خویشان و غیر ایشان نماید اول
ملاحظه کند اگر موافق مرضی حق و شریعت پیغمبر او ببیند دوستی کند
والا عداوت و حذر از ینها اولیتر شمارد تا در تعنه

کمال محبت الهی

و وعید این آیهٔ کریمه داخل نگردد درین باب حضرت علیه السلام
نیز فرموده که من احب لله و ابغض لله و اعطی
لله و منع لله فقد استکمل الایمان و در جای دیگر
فرموده الحب لله والبغض لله و کمالیت ایمان در چهار
صفت است که در حدیث ورود یافته پس بر همه مومنان
لازم است که این دعا را همیشه ورد خود سازند که اثر و نتایج
بی شمار دارد و فواید این از معنی این نیز مفهوم میگردد دعا
این است اللهم انی اسئلک حبک و حب من
یحبک و حب من احبک و حب عملاً
و قولاً یقربنی الی حبک اللهم انی اسئلک
ترک المنکرات و حب المساکین و ان تغفر لی
و ترحمنی و اذا اردت بقوم فتنة فتوفنی
غیر مفتون برحمتک یا ارحم الراحمین تمم
تجدید به نیت انکه حق تعالی همه را توفیق محبت خود و محبت حبیب خود
صلی الله علیه و سلم از وجه کمال کرم فرماید و آنچه داده است
بران ثابت دارد ثنا سرو نیاز مدینه گویم و بس
خوش است عمر که صرف چنین کلام شود مدینه روضه

قدس است خواجه آنسروی کز استقامت او کار دین تمام شود
روان کن نسیم نفحات درود از دل پاک چو باد صبح بران سرو خوش
خرام شود پس از درود بران روضه بهشت آسا سلام کوم
وجان بمره سلام شود **ذکر بهشت و نعیم آن قوله تعالی**
ان الله یدخل الذین امنوا وعملوا الصالحات
جنات تجری من تحتها الانهار یحلون فیها
من اساور من ذهب ولولوا ولباسهم فیها
حریر یعنی بتحقیق خدای در آرد آنانرا که گرویده اند بخدا و رسول
وکردند عملهای شایسته در بوستانها که میرود از زیر مساکن و قصور
واشجار آن جویها آراسته کرده شوند و پیرایه بندند
ایشان را در بهشت بدستور آنها از زر و مروارید و جامها
که در بهشت پوشند از ابریشم خالص باشد در حدیث آمده است
که هرکه حریر پوشد بدنیا آنرا در آخرت نپوشد مراد مردانند از امت
از امت محمد علیه السلام که لبس حریر بر ایشان حرام است
و بر زنان جایز وهدوا من القول و راه نموده شده
مومنان بسوی پاکیزه از قول یعنی سخن پاک راه نمایند ایشانرا
در آخرت و انچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد

کویند

دوم در بیان

حرف حریر حرامست ... حرام ...

و بر زنان حلال

گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا و چون در بهشت
در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله
الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت
لغو و فحش نگویند و باطل نشنوند لا یسمعون فیها لغوا
ولا تاثیما و اکثر مفسران برانند که ایشان راه یافته اند بقول طیب
در دنیا که کلمه طیب است یا قران یا استغفار رحمه الله
آورده که قول طیب ذکر خداست در ظاهر و باطن یا نصیحت
مسلمانان و گفته اند ارشاد مریدانست یا دعاء مومنان یا
امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری مذکور است که
قول طیب آنست که مقترن برضاء حق و شریعت پیغمبر علیه السلام
باشد و در کشف آورده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک
باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری رحمه الله فرموده
که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم
ای من آیا داشت این راه نیاز ترک ناز و کبر و با این ره
بساز رو ترک دعوی و دعوت بگو رهی حق از کبر و از نخوت
مجو وهدوا و راه یافته شده اند اهل ایمان الی صراط

ارشاد مریدان

رضاء حق و شریعت پیغمبر علیه السلام

الحميد براه ستوده كه دين اسلام است قال ابن عباس
رضي الله عنه للجنان ثمانية ابواب من
الذهب المرصع بالجواهر مكتوب
على باب الاول لا اله الا الله محمد الرسول الله
هو باب الانبياء والمرسلين . والشهداء
والاسخياء والصالحين . والباب الثاني
باب للمصلين يكملون وضوءهم و
صلوتهم بكمال الاركان . والباب
الثالث باب المزكين المتطهرين
بطيبة انفسهم والباب الرابع بالامرين
بالمعروف والناهين عن المنكر والباب
الخامس للذين كفوا عن الظلم ايديهم و
السنتهم ومنعوا انفسهم عن الشهوات
والباب السادس باب للمجاهدين
والحاجين . والمعتمرين . والباب السابع
باب للحافظين . والمؤذنين . يغضون
ابصارهم عن المحارم ويعملون الخيرات

واسماء جنان السبعة هذه اولها دار الجنان
وهو من لولوء ابيض وثانيها دار السلام
وهي من ياقوت احمر وثالثها من زبرجد اخضر
جنة الماوى ورابعها جنة الخلد وهي من
ذهب اصفر وخامسها جنة النعيم وهي من
فضة وسادسها جنة الفردوس وهي من ذهب
احمر وسابعها جنات عدن وهي من درة
بيضاء اما بناء الجنة فلبنة من فضة وملا
طها المسك وترابها العنبر والزعفران
وقصرها اللولو وغرفها اليواقيت وابوابها
الجواهر وفيها انهار نهر الرحمة وهي تجري
في جميع الجنان حصاؤها اللولو ماءها اشد
بياضا من الثلج واحلى من العسل وفيها نهر
الكوثر وهو نهر محمد صلى الله عليه وسلم
اشجارها الدر واليواقيت وفيها نهر الكا
فور وفيها نهر التنسيم وفيها نهر السلسبيل
وفيها نهر الرحيق المختوم ومن وراء ذلك

انها لا يحصى كثرتها وفي الاخبار عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال ليلة اسري
بي الى السماء وعرض على جميع الجنان
فرايت فيها اربعة انهار نهر من ماء
ونهر من لبن ونهر من خمر ونهر
من عسل فقال الله تعالى يا محمد ما ذكرني
بهذه الاسماء من امتك بقلب خالص بسم الله
الرحمن الرحيم سقيته من هذه الانهار
الاربعة ثم يسقى اهل الجنة يوم السبت
ماءها ويوم الاحد يشربون عسلها و
يوم الاثنين يشربون لبنها ويوم الثلثا
يشربون خمرها واذا شربوا الخمر سكروا واذا
سكروا طاروا الف عام حتى ينتهوا الى جبل
عظيم من مسك اذفر فيخرج منه السلسبيل
من تحت الجبل فيشربون وذلك يوم الاربعا
ثم يطيرون الف عام حتى ينتهوا الى قصر
وفيها سرر مرفوعة واكواب موضوعة

الايه

الايه فيجلس كل واحد منهم على سرير
فينزل عليهم شراب الزنجبيل فيشربون
وذلك يوم الخميس ثم يمطر عليهم من
غيم ابيض الذي خلق من عنبر الف عام
جواهر فيتعلق بكل جوهر حور ثم يطيرون
الف عام حتى ينتهوا الى مقعد صدق وذلك
يوم الجمعة فيعقدون على مائدة الخلد
فينزل عليهم رحيق المختوم مختام من
مسك فيشربون و قال وهم الذين يعملون
الصالحات ويجتنبون المعصيات قال كعب
سالت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
عن اشجار الجنة فقال لا ييبس اغصانها
ولا يتساقط اوراقها ولا يفنى رطبها
وان اكبر اشجار الجنة شجرة الطوبى
اصلها من درة ووسطها من رحمة
واغصانها من زبرجد واوراقها من سندس
وعليها سبعون الف غصن وكل غصن بساق

العرش وادنى اغصانها مثل سماء الدنيا ليس
فى الجنة غرفة ولا قبة ولا حجرة الا وعليها
غصن يظل عليها وفيها من الثمار ما تشتهي
الانفس نظيرها فى الدنيا الشمس واصلها فى
السماء قد يضيء ضوءها كل درجة الى كل
مكان. قال على ابن ابى طالب رضى الله عنه
ان اشجار الجنة تكون من فضة واوراقها
بعضها فضة وبعضها ذهب ان كان اصل
الشجرة من ذهب وشجرة الدنيا اصلها فى
الارض وفرعها فى الهواء يكون اغصانها
من فضة وان كان اصلها من فضة يكون
اغصانها من ذهب وشجرة الدنيا اصلها
فى الارض وفرعها فى الهواء لانها دار
التكليف وليس كذلك اشجار الجنة فان
اصلها فى الهواء واغصانها فى الارض كما
قال الله تعالى قطوفها دانية اى ثمراتها قريب
وتراب ارضها مسك وعنبر وكافور

اشجار الجنة الشجرة اصلها

وانها

وانهار لبن وعسل وخمر واذا ذهب الريح
تقرب الورق بعضها بعضا فيسمع منه ما
سمع مثله فى الحسن. وقال على ابن ابيطالب
رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان فى الجنة شجرة يخرج من اعلاها
الحال ومن اسفلها الخيل ذات اجنحة مسرجة
مرصعة بالدر واليواقيت لا يوروث ولا
يبول فيركب عليها اولياء الله فيطير بهم
فى الجنة فيقول اسفل منهم يا رب وما يبلغ
عبادك هولاء بهذا الكرامة فيقول
الله تعالى لهم ان تنامون وهم يصلون
وكانوا يصومون وانتم تفطرون وهم
يجاهدون وانتم تجتنبون وان هم كانوا
ينفقون اموالهم فى سبيل الله وانتم تبخلون
كلمه تمجيد بدنيت انكه حق تعالى بمرا اعمال
صالح نصيب كرده لايق بهشت كرداند ه هر كسى
نجات خويش دارد تحفه تحفه ما جز درود سيد مختار نيست

اوليا الله

ذکر سوم در احوال قبر و شدائد آن قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم القبر روضة من ریاض
الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی
گور مرغزاریست از مرغزارهای بهشت یا کنده ایست
از کندهای دوزخ بدانکه ای مومن عذاب گور حق است
مر کافران او بعضی مومنان گنهکار را چنانچه حق تعالی فرمود
سنعذبهم مرتین زود باشد که عذاب کنم ایشان را
دو بار یکبار در گور و یکبار در دوزخ و عذاب گور بر
انواع است یکی از آن ضغطة القبر خوانند و آن بشپلید
چون مرده را در گور نهند هر دو لب قبر با یکدیگر جمع شوند
و استخوان مرده را آرد می سازند این بدترین عذابهاست
و آمده است که فاطمه مادر علی رضی الله عنه که کافله محمد
صلی الله علیه وسلم بود و پیغمبر را شیر از پستان دایگان
گرفته میخورانید و حضرت در کنار او بزرگ شده بود چون نقل
کرد پیغمبر علیه السلام پیراهن خود را پوشانید و در برابر
او غلطید و یک دست بر یک لب گور و دویم دست بر
دویم لب گور داشت ساعتی بود بعده بیرون آمد امیر

المومنین

المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
صنعت معها مالم تصنع لغیرها سیدا
چیزیکه با او کردی با کسی نکردی گفت حقوق او بسیار در
گردن دارم و در کنار او بزرگ شدم و شتران او
بسیار فروختم و در راه خدای تعالی دادم و ناز من
بسیار کشیده است و بگفته من ایمان آورده است و
ابوطالب از وی بیزار شده پیراهن او را پوشانیدم
تا عذاب گور او را نباشد و با او در گور در آمدم تا ضغطة
القبر او را نباشد چون در آمدم گور میخواست تا او را
بشپلد من هر دو دست او را بداشتم و از حق تعالی
خواستم تا او را بخشد چون او را خلاص یافته دیدم
بیرون آمدم یاران گفتند یا رسول الله عذاب گور و
ضغطه البته مومنان را خواهد بود گفت آری غلغله و گریه
در تمام صحابه افتاد و در هر چهار طرف زاری خواست
گفتند مهترا در گور هر کسی نخواهی آمد و هر کسی را پیراهن
خود نخواهی پوشانید احوال ما چه خواهد بود هر همه غمناک
شدند و دست از طعام و شراب بداشتند

جبرئیل بفرمان جلیل در رسید و گفت که حق تعالی میفرماید که احمد را
چرا بندگان ما را غمناک کردی و خاطر ایشان را شکسته کردی
که اگر تو فاطمه را پیراهن پوشانیدی ما ایشان را حله‌ها بهشت پوشانیم
واگر تو با مادر خود در گور در آمدی رحمت ما مونس ایشان
باشد هر که از امت تو در شبی از شبها نماز نفل بگذارند
و چهار رکعت بخوانند در رکعت اول بعد از فاتحه هشتاد
بار اخلاص بخواند و در دویم شصت بار و در سیوم چهل بار
و در چهارم بیست بار احمدا هر که این نماز بکند خدای تعالی او را
از عذاب گور و ضغطة القبر نگاه دارد و در گور او درها
رحمت گشاید ای مومن تو باید که پیوسته این نماز بگذاری
و دست از وی نداری نباید که پشیمانی خوری و آن سود ندارد
و دیگر آمده است که چون سعد معاذ رضی الله عنه نقل کرد در
جنازه او چندان فرشتگان آمدند که آفتاب بکلی پوشیده
شد یاران پرسیدند یا رسول الله آفتاب را چه شد گفت
از کثرت ملائکه روی آفتاب پوشیده شده که فرشتگان همه
بر جنازه سعد معاذ حاضر شده اند چون او را در گور
کردن مهتر عالم علیه السلام نزدیک گور او نشست

نماز از برای عذاب گور و امثال

احوال جنازه سعد معاذ

ساعتی

ساعتی بود که گونه روی مبارک او زرد شد و از چشم مبارک
ایشان آب دوید پس ساعتی بود که رنگ شریف بحال آمد
و برخاست و گفت لو نجا احد من عذاب القبر لنجا سعد
بن معاذ گفتند یا رسول الله چه بود احوال او گفت چون
او را دفن کردیم هفتاد در آتش بروی گشاده شد و آتش
بسوی او حمله کرد چون من نزد شدم فرمان رب العزت
در رسید که ما آزردگی دوست نخواهیم او را بخشیدند همین
فی الحال در گور او درها بهشت گشادند گفتند یا رسول
سبب تعذیب او چه بود گفت بسوء خلقه مع اهله
بر اهل زن خود حسن خلق نداشت ای مومن بر اهل و زن خود
زندگی نیکو کن دنبال کسی که چندین فرشتگان آیند و پیغمبر
علیه السلام بر او نماز گذارند از سبب زن گرفتار میگردد
احوال تو چه شود و عقیل ابن ابوطالب گفت که یا رسول الله در
گورستان بزیارت بودم پیغمبر علیه السلام بمجرد
دیدن یک گور لبیک کنان نزد او رفت و چون نزدیک
رسید سر بسجده نهاد و زاری میکرد و میگریست
تا یک پاس گذشت بعده سر برداشت و شاد شد

زیارت گورستان و سجده کردن

وآن گور را در کنار گرفت و بازگشت و در مسجد در آمدن
سوال کردم که یا رسول الله چه بود که بران گور رید و یدی گفت
صاحب ویرا عذاب میکردند چون مرا دید فریاد کرد و
گفت یا شفیع المذنبین من لبیک گفته نزد (او)
رفتم گفت فوقی نار و تحتی نار و یمینی نار و شمالی نار
وکفنی صار من قطران النار زیر من آتش و فرود من آتش
و راستا من آتش و چپا من آتش و کفن من از قطران آتش
باو از او من دو دیدم و دعا کردم حق تعالی شفاعت من
قبول کرد و او را بیامرزید گفتند یا رسول الله گناه او چه بود
گفت کان لسانه فحاش زبان او فحش گو بود گفتند
دعا کن تا خدا تعالی عذاب از امت تو آسان کند فی الحال
جبرئیل در رسید و گفت یا رسول الله ترا حق تعالی سلام
میدهد و میفرماید هرکه شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد و
در هر رکعتی آیة الکرسی یکبار و اذا زلزلة الارض سه بار
بخواند خدا تعالی او را از عذاب گور نگاه دارد و این نماز
در کفایه شعبی رحمة الله نیز آمده است و در گور یک عذاب
گرمان است و گفت علیه السلام القبر بیت الدود

وگفت

وگفت اگر گرمی از گرمها بر کوه بوقبیس زنند بسوزد
و خاکستر گردد گفتند یا رسول الله از ایشان چگونه خلاصی شود
گفت هر که هر روز سیصد شصت بار قل هو الله احد بخواند
حق تعالی او را از گرمان و عذاب گور برهاند و یکی از عذاب
گور آنست که حق تعالی کسی را مسخ کند و سر او چون سر خر
شود یا صورت بصورت خوک و یا خر گردد و در خبر است
که هر که پیش از امام سر از رکوع بردارد و یا از سجود
خدا تعالی او را در گور صورت خوک یا خر بگرداند و مانند
این حدیث در مشارق نیز آمده است و یکی از عذاب
آنست که خدا تعالی روی مرده از قبله بگرداند و این
بلا خوف در بزرگان بوده است در آنچه ام المومنین
خدیجه الکبری رضی الله عنها نقل میکرد بی بی فاطمه را
گفته برو بر رسول علیه السلام و سلام من برسان و
التماس کن که یا رسول الله مادر من میگوید که چون
بمیرم از ردا و دستار مبارک خود مرا کفن ده بی بی
فاطمه رضی الله عنها رفت و بر پیغامبر علیه السلام
گفت پیغامبر علیه السلام در گریه شد بر خدیجه آمد و از

روی شفقت گفت لو اردت جلدی لا عتقتك
اگر پوست من طلب کنی هم ترا بدهم فاما غرض چه داری گفت
تا از برکت دستار تو از عذاب گور خلاص یابم پیغامبر
علیه السلام گفت دادم وصیت دیگر کرد گفت یا
رسول الله چون مرا در گور کنی و تفحص من نماید که روی
من از قبله بگردانند پیغامبر علیه السلام در گریه شد
چون نقل کرد پیغامبر علیه السلام در گور او در آمد و
خدیجه را دید که راست افتاده است پیغمبر علیه السلام
از هیبت زرد شد و روی خدیجه سوی قبله بگردانید باز
خدیجه راست افتاد پیغامبر علیه السلام حیران ماند
فرمان رسید احمد انخواهم که رخساره آن دوست ما را
گرد رسد و بگذار تا راست خفته باشد پیغمبر علیه السلام
شاد شد و مر خدای را شکر کرد و ثنا گفت و در خبر است
چون نکوکار را در گور نهند خدای تعالی از کارهای نیک
صورت با جمال آفریند و مونس او گرداند چنانچه از
دیدن نور روی او شاد گردد و در گلوی او سلاسل مروارید
بود مرده دست در آن زندان سلسله بگسلد و مروارید

بریزد

بریزد مرده خجل شود آن صورت گوید باک نیست بیا تا مروارید
بچینیم هر دو در چیدن مشغول شوند هنوز چند کان نچینند
که صور رد که نزدیک او یکساعت باشد و سالها گذشته بود
و هر که بدکار باشد صورتی زشت آفریند دندانهای بزرگ
سیاه روی بود از وی بوی برآید مرده هر بار گوید
ای بد صورت از من کی دفع خواهی شد آن صورت
گوید من از تو جدا شدنی نه ام که من کارهای بد توام هر
ساعتی نزد او سالی گردد و پیغامبر علیه السلام گفت
نیکبخت را گور چنان شود چون مرغزار بهشت چون
قیامت قایم شود از گور بر نخیزد حوران و غلمان و
ولدان گویند خداوندا خوند کار ما کجاست فرمان شود
بروید او را بنزد ما بیارید بروند و نزد او استاده شوند
و گویند ای دوست خدا در بهشت بیا او گوید مرا همین جا
بهشت است فرمان شود در گردن او غل از نور افگنید
و در بهشت برید بیچاره هنوز بهشت را ندیده است
چون بهشت ببیند این مقام را فراموش کند کلمه
تمجید به نیت آنکه حق تعالی همه را از اهوال و شداید قبر نگهدارد

گور او مرغزار بهشت است

بهشت همین جا بهشت است

اگر بهشت ببیند ... این مقام را فراموش کند

و توفیق اعمال صالح نصیب کند **شعر** صلوة المصطفی
تمحو الخطایا، وتنجی من عقوبات القبور،
الا یا معشر الاسلام صلوا، علی بدر الدجا
شرح الصدور، **ذکر نصیحت** وتنبیه **در ترک**
دنیا و مذمت اعلم ایها الصالح ان الدنیا
سور الشیطان وسور الشیطان جیفة
ولا یمیل احد الی سور الشیطان الا من اخوانه
قال بعض المشایخ الدنیا خمر الشیطان من
سکر منها لم یفق ابدا فلهذا یقال الدنیا
حرام علی اهل الایمان لانه لم یتخلل فی الایمان
الا بالدنیا وقال علیه السلام الدنیا حرام علی
اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا وهما
حرامان علی اهل الله عز وجل فاعلم ان الدنیا
بستان لمن لا بستان له فی الاخرة وفاکهة لمن لا فاکهة له
فی الاخرة وراحت لمن لا راحة له فی الاخرة
درود بر انذات مخور به نیت انکه حق تعالی از برکت درود محبت
دنیا بر دل ایمه سرد سازد **ذکر التنبیه من المنبهات**

اوحی

اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام صمتک
عن الباطل لی صوم وحفظک الجوارح
عن المحارم لی صلوة وایاسک عن الخلق
لی صدقة وکفک الاذی عن المسلمین لی
جهاد وقال عبد الله ابن مسعود رضی الله
عنه اربعة من ظلمات القلب بطن شبعان
من غیر مبالات ومفارقة الصالحین
وصحبت الظالمین ونسیان الذنوب الماضیة
طول الامل وقلة العمل واربعة من نور القلب
البطن جایع وصحبة الصالحین وحفظ
الذنوب الماضیة وقصر الامل وعن حاتم
رحمة الله من ادعی اربعا بلا اربع فدعوا
کذب ومن ادعی حب الله ولم ینته عن
محارم الله فدعواه کذب ومن ادعی حب
النبی علیه السلام وکره الفقراء والمسا
کین فدعواه کذب ومن ادعی حب النبی
علیه السلام وکره الفقراء والمساله الجنة

ولم یتصدق بمال فدعواه کذب ومن ادعی
خوف النار ولم ینته عن الذنوب فدعواه
کذب کلمه توحید به نیت آنکه حق تعالی همه را از خواب غفلت
متنبه سازد ذکر ایوب صابر پیغمبر علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام وایوب اذ نادی ربه
انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
و یاد کن ای محمد علیه السلام قصهٔ ایوب پیغمبر علیه السلام را
چون بخواند پروردکار خود را بانکه رسید مرا رنجی و
سختی و تو بخشنده ترین بخشندکانی فاستجبنا له
پس اجابت کردیم دعاء ویرا فکشفنا ما به
من ضر پس بردیم آنچه ویرا بود از رنج یعنی اورا
شفا دادیم وآتیناه اهله وعطا کردیم اورا فرزندان
وی یعنی بقدرت خود ایشان را زنده کردانیدیم ومثلهم
معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه
دختر دیگر شبیه بیک دیگر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
که حق تعالی اولاد واموال ومواشی ویرا بوی داد وابری
سرخ ویا سفید فرستاد تا ملخ زرین بوی ببارید ودر

اصاف

احقاف آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی بارید
رحمة من عندنا این کار نسبت بایوب
کردیم برای ایصال رحمة ونعمتی از نزدیک ما بود و
ذکری للعابدین وپندی برای
پرستندکان تا صبر کنند همچنانچه او کرد جزا یابند چنانچه
او یافت هر که او در راه حق صابر بود بر مراد
خویشتن قادر بود صبر باید تا شود دیک سوح
زانکه کفت الصبر مفتاح الفرج واین پیغمبر باین تصدیع
در مدت هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت
ساعت بدین بلا ومحنت مبتلا بود وهژده یا سیزده
سال نیز کفته اند حق سبحانه تعالی قصه ایوب را برای
تسلیه دل مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم وتعلیم ثبات وشکیبائی حالت او را ذکر کرده فرموده
که یاد کن احوال ایوب را و ذکر این پیغمبر در کلام مجید در چند جا
حق تعالی یاد فرموده بدانکه ایوب پسر عیص بن رازح
بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم است علیهم السلام
واز اهل یمن بود ونیکوروی وبزرکوار بود وبا مردمان

صابر صبر باید

سال ماه روز ساعت

نیکوئی کردی و پیران و ضعیفان را نیکو داشتی و هرگز بی درویش
نان نخوردی و جامه نپوشیدی و پیش از بلا نبی بود و بعد از آن
رسول شد و حق تعالی او را مال بسیار داده بود و
خلعت نبوت پوشانید بولایة فرستاد بارض شام
شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات لما ینبغی
بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برد با حق سبحانه
مناجات کرد که بار خدایا ایوب ترا طاعت بسیار
بدان میکند که او را مال و نعمت و فرزندان نیکو داده
و از همه چیز فارغ است لاجرم شب و روز بطاعت
مشغول است و با خلق نیکوئی از آن میکند که توانگری دارد
و اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو
برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه
چنین است که تو میگوئی ما را بنده ایست پسندیده اگر
هزار بار در کوره ابتلایش بگدازیم بر محک اعتبار خالص
و عیار خواهد بود ـه چنان در عشق بگرویم که گر تیغم رود بر سر
بروز امتحان باشم چو شمع استاده بر جا حق سبحانه
ابلیس را گفت ترا اجازت دادیم با هلاک اسباب او

بلی

پس ابلیس دیوان خود را برگماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند
بقول دیگر فرشتگان را بروی عجب آمد فرشتگان دیگر گفتند که از
سبب نعمتها بطاعات و خیرات مشغول است حق تعالی
بلا امتحان فرستاده عظمت و صبر و ثبات او بر فرشتگان
نمود و گفت ای فرشتگان آن نعمت اکنون جمله از و باز میگیریم
تا شما بدانید که طاعت او از بهر آن نیست بلکه خاصه از برای رضای
ماست چنانچه در نعمت به بندگی مشغول است همچنان در محنت
خواهد بود بقول دیگر آنست که ایوب علیه السلام بلا خود از حق تعالی خواست
و گفت الهی مرا بلا ده تا در بلا صبر کنم و ثواب صابران یابم
حق تعالی وحی فرستاد که یا ایوب عافیت خواه نه بلا گفت
ای بار خدایا بلائی که از تو رسد عافیت است پس مبتلا
گشت بقول دیگر آنست که روزی ایوب علیه السلام بر مبتلائی
بگذشت گفت تو سزاوار این بودی و او را سرزنش کرد ایزد
سبحانه از وی نپسندید و او را ابتلا کرد و گفت صبر کن
در بلا که صبر اولیتر است از شکر کردن در نعمت بدان سبب
مبتلا کردید بقول دیگر آنست که سبب بلا او آن بود که روزی
از روزها یکی او را گفت که خدای تعالی ترا نعمت بسیار داده است

ایوب علیه السلام گفت مرا نیز طاعت و عبادت بسیارست
و شکر او همی کنم خدای تعالی از وی نه پسندید بلا بر وی گماشت
و در خبر است که اورا محنت و زوال اول در مال پدید آمد و اقسام
محن و افواج بلا بر وی متواتر شد و اول شتران بصاعقه هلاک
شدند و گوسفندان در سیل آب بگرداب فنا فتادند و اورا چهل
ده بود در هر ده چهل هزار گوسفند و اورا وادی بود که همه گوسفندان
دران می بودند پس شبانان نزدیک ایوب علیه السلام آمدند و او در
محراب نماز بود چون فارغ شد گفتند ای پیغمبر خدای همه گوسفندان
هلاک شدند چیزی سیل آب رفتند و چیزی هوا سرد مردند گفت
حکم آن خدا که داده بود باز گرفت حکم اوراست و ما بندگان اوییم
هر چه خواهد کند و برخواست و بنماز مشغول شد پس گاوبانان آمدند
دلتنگ و او در محراب بود گفتند یا پیغمبر خدا گاوان از آتش هلاک
شدند ساکت ماند و صبر کرد تا سال چنان بگذشت پس سال دوم
اهل تجارت آمدند و گفتند قافلها تجارتی در هر جا بغارت آمدند
برین نیز صبر کرد پس اهل زراعت آمدند و التماس کردند که تمام
زراعت بریح عاصف متلاشی و تاراج شد پس سال سیوم هفت
پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند تا کار بجائی رسید که قروح

برجسد

بر جسد مبارکش ظاهر شد و کرمها دران افتاد و متعفن
گشته پس همه مردمان و دوستان و اهل بیت وی از وی روی
بگردانید و مردمان مرتد شدند و از چهار زن سه زن طلاق
خواستند مگر رحیمه دختر افرائیم بن یوسف علیه السلام
که گفت من طلاق نخواهم زیرا که در نعمت با تو بودم در محنت
و بلا نیز با تو باشم و روی از تو نگردانم و با تو صبر کنم و رنج
وی میکشید و خدمت و بیماری او را دوا نبود تا مدت هفت
سال و زیاده ازین در روایات آمده تا نزده سال گفته اند چون
کار برین بر آمد کرمان غلبه کردند و بوی در وی افتاد چنانکه
مردمان ده جمع آمدند و گفتند ازینجا برو که ما میترسیم که این بیماری
بما رسد و به شدت و درشتی ازان ده بیرون کردند و کس
از اقربا و خویشان بوی التفات نکردند مگر دو کس که شاگرد
او بود ایشان ایوب را علیه السلام در زنبیل نهادند و آن
دو کس گوشهای زنبیل بگرفتند و از ده بیرون آوردند و بر وی
میگریستند و می گفتند کجا شد آن عز و ناز و کجا شد آن فرزندان
نازنین و کجا شد آن عزیزی ما و دیهی که ملک ما بود و بزرگوار
ترین این ما بودیم امروز بدین زاری و خواری ازین ده بیرون

می کنند و می کفتند وانبی الله پس به دیه دیکر بردند چون روزی
چند بر آمد اهل آن دیه نیز عاجز آمدند و از انجاش بیرون کردند
چنین کویند که اورا بهفت دیه بکردانیدند و در هر جا ساکنان
انجا عاجز می آمدند و بیرون میکردند پس هر دو شاکرد حیران شدند
و در صحرا از چوب سایه کردند و اورا اندران جا بماندند و بعد از چند
روز شاکردان نیز برفتند رحیمه باوی بماند که او خدمت او
میکرد و بروایت است که هر روز رفتی و در دیها مزدوری
کردی و بآن مزد طعام میخریدی و نزدیک ایوب آوردی
ایوب علیه السلام بدان تعهد میکرد تا چنان واردات
که روزی رحیمه را دران دیها مزدوری میسر نشد با خود کفت
چکونه بی چیزی بخانه روم پس عظیم غمناک شد و دران
دیه زنی بود مالدار نزد او رفت و کفت مرا طعام ده تا برای
بیمار خود برم و چون فردا ترا کاری باشد در مزدوری
بکنم آن زن کفت مرا کاری نیست که تو فرمایم ولیکن موی
خویشتن ببر و مرا بده تا ترا طعام دهم رحیمه بسیار زاری کرد
و کفت بران مبتلا بلا رحم کن که او دست بر موی من میزند تا
برمیخیزد و عبادت میکند و این موی من عصا او ست

بر من ببخشای آن زن قبول نکرد آخر رحیمه خواست که تهی دست
بخانه باز نکردد و رحیمه را کیسو بود سخت دراز و نیکو چون عاجز و بیچاره
کشت و آن زن بر مویها او عاشق بود بدان حیلت از وی
بستد رحیمه رضی الله عنها موی خویش ببرید و بوی داد ابلیس
لعین بر صورت پیری نزدیک ایوب علیه السلام آمد و کفت
زن تو نابکاری کرد او را بکرفتند و مویش ببریدند
ایوب علیه السلام اندوهکین شد و زار زار بکریست و
کفت بعد از هژده سال که درین مرض بودم هرکز نالیدم
و آهی نکردم و درین صورت از رشک زن و دروغ شیطان
بنالید و کفت انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
پس سوکند یاد کرد و کفت اکر تندرست شوم و قوت یابم
رحیمه را صد چوب زنم اما علما موی بریدن مسلم نمیدارند
کویند که رحیمه می آمد و ابلیس در راه ملاقات کرد و کفت
تو کیستی که بمزدوری کرفتهای رحیمه کفت مرا بیماریست
و حال او چنین و چنین است ابلیس لعین کفت این علت را
خمر باید خورد تا راحت یابد و قوی کردد و نیز کفت که کوشت
خوک باید خورد تا بکلی راحت یابد و قوی کردد رحیمه نزدیک

ایوب آمد و گفت چنین و چنین مردی دیدم پیر و استاد و از
تو پرسید و چندین دارو فرموده است تا بخوری و بهتر شوی
و اینک من بحیلت بدست آورده ام اگر خواهی بیاورم ایوب
گفت چیست گفت خمر است ایوب اندوهگین شد و گفت
ویلك یا رحیمه مرا بمعصیت خواهی افگندن بروی
خشم گرفت و سوگند یاد کرد که اگر بهتر شوم ترا صد چوب
بزنم پس ازانجهت انی مسنی الضر گفت **سوال** حق سبحانه
تعالی درباره ایوب علیه السلام فرموده انا وجدناه
صابرا و **نکته** انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت
از رنج نشان بی صبریست پس اکثر مفسران **جواب**
برین وجه تقریر می کنند که روزی ابلیس در ایام مرض نزد
ایوب علیه السلام آمد و گفت مرا سجده کن تا ترا ازین بلا
بیرون آرم ایوب با حق سبحانه از ضرر و غدر وی
شکایت کرد نه از رنج خویش و در عشرات حمیدی
آورد که جمعی که بوی ایمان آورده بودند یا آن دو شاگرد
رفیق وی گفتند که اگر در وی چیزی بودی بدین بلا مبتلا
نگشتی ازین کلمه و باشماتت دل مبارک او مجروح شد

واین

واین سخن بر زبان راند **قول دیگر** چنان ضعیف شد که بغرض
نماز و عرض قیام نمیتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود **قول دیگر**
سپاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو
محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه
بگفت **قول دیگر** در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله
عنه مرویست که چهل روز وحی بوی نیامد بجهت آن این شکایت
کرد **قول دیگر** ازان کرمان که بدن وی میخوردند یک یا دو
بر زمین افتادند بر خاک گرم می طپید ایوب بر حال او رحم
خورده برداشته بجایش نهاد و چون این کار باختیار
واقع شد بار دیگر چنان بگزید که طاقت نیاورد و چنان رنج
رسید که دران هژده سال هرگز ندیده بود در آنوقت جبرئیل
علیه السلام آمد و گفت این الم ازانست که باختیار تو بود
برگرفتی و بر تن خویش نهادی بنده را باید که هیچ اختیار نباشد
لهذا این کلام بر زبانش جاری شد **قول دیگر** هر سحری بواسطه
ملکی و بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب
مکروب میرسید که ای بنده بیمار ما چگونه می گفت الحمد لله
و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید

وبان بیماری خوش می بود ه گر بر سر بیمار ربایی بعیادت
صد سال بامید تو بیمار توان بود قول دیگر آن سحری کع زنش
مرهم راحت برسید تحفهٔ این خطاب سرفراز شد و فریاد
کرد که انی مسنی الضر محققان برانند که شکایت باو
بوده از و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب از
ضرر جسمانی می نالید اما روح او ناظر جمال دوست بوده
و کمال عنایت در بلا می دید لاجرم جمال بشریت مسنی
الضر گفت و لسان روحانیتش بندای انت ارحم
الراحمین مترنم شد و چون وقت صحت رسید بدین
گونه ندا کرد انی مسنی الشیطان اذ نادی ربه
چون بخواند پروردگار خود انی مسنی الشیطان
بانکه مرا مساس کرد شیطان بنصب و عذاب
برنج و الم یعنی هر وقت مر ایوب را شیطان سرزنش
میکرد و میگفت چه کردی که حق سبحانه از تو نعم
باز گرفت و با این الم مبتلا گردانید بدین جهت ایوب
علیه السلام بجناب حق ندا کرد حق تعالی دعا او را قبول
کرد مرض او را مندفع گردانید کقوله تعالی

فاستجبنا له

فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر گفت
اجابت کردیم دعاء او را و آن محنت از وی برداشتیم
وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من
عندنا یعنی بدادیم او را هر چه رفته بود از اهل و مال
و همچندان دیگران رحمتی بود از ما او را القصه حق سبحانه
دعاء او را اجابت کرد و جبرئیل علیه السلام را نزد او
فرستاد جبرئیل بیامد و مر او را گفت یا ایوب قم
ان الله فرجک من الغم ایوب علیه السلام
گفت یا جبرئیل بدین که منم چگونه برخیزم جبرئیل گفت حق تعالی
میفرماید ارکض برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب
بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه آب از
تحت هر دو قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد
جبرئیل فرمود هذا مغتسل این چشمه گرم بجهت غسل
کردن است یا آبی است که بدان غسل کنند و این چشمه
دیگر بارد و شراب آبی سرد و آشامیدنی جبرئیل
گفت اکنون بچشمه فرو شو تا قدرت حق تعالی ببینی و از آن
آب بخور تا رحمت وی ملاحظه کنی پس ایوب علیه السلام

ازان چشمه غسل فرمود جمیع امراض ظاهر از وی محو شد
وازان چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت
وگفته اند چشمه یکی بود بوقت غسل کردن گرم بودی و بوقت
خوردن سرد و چون از غسل فارغ شد چنان تندرست
گردید که گوئی هرگز بر بدن شریف وی نبوده و همه بصحت
مبدل گردید و چون ماه شب چهارده از آب بیرون
آمد آنگاه جبرئیل علیه السلام از بهشت ردا آورد تا بر دوش
افگند بنشست و حق تعالی فرج را بصبر باز بسته است

۵ کلید صبر کسی را که باشد اندر دست، هر آینه در گنج مراد
بگشاید، بشام تیره محنت اگر ز صبر نمایی، که دم بدم سحر
از پرده روی بنماید، پس رحیمه بیامد و مقدار طعام از برای
ایوب علیه السلام آورد بطریق معمول اورا بجا نخود ندید
فریاد و فریاد برآورد و زاری و نوحه آغاز کرد و میگفت
ای مبتلای من وای بیمار من وای ضعیف من کاشکی بدانستمی
که کدام شیر ترا خورده و یا کدام گرگ دریده و یا کدام دده،
ای کاشکی مرا نیز هلاک کرده بودی تا بدین محنت فراق و
اندوه تو در نمانده می اکنون چه توانم کرد ای کاشکی از تو

یک

یک استخوان یافتمی بیاد کار تو و بدین گونه زاری میکرد
و چپ و راست مینگریست و می دوید ایوب علیه السلام
آواز رحیمه بشنید و اورا فریاد کرد که ای زن چه رسیده
است ترا که چندین زاری میکنی رحیمه سوی او رفت و
گفت اینجا بیماری بود و اکنون اورا نمی بینم هیچ نشان داری
که مرا خبر دهی تا بدانم که حال او چگونه است ایوب علیه السلام
گفت چگونه بیمار بود و چه نام داشت گفت نام وی ایوب
بود و پیغمبر خدا بود ولیکن چندان بیمار بود که در بدنش
سوراخها افتاده بود که از یک جانب بجانب دیگر می نمود
کرمان گوشت و پوست و رگ و پی او همه خورده بودند
سخت ضعیف و ناتوان بود پس ایوب علیه السلام گفت
اگر اورا به بینی بشناسی گفت بشناسم گفت اینک منم
آن ایوبم که تو اورا میطلبی چون نیک نگاه کرد دانست
که ایوبست علیه السلام برجست و در کنارش کردند
پس گفت چگونه بود و چنین تندرست چون شدی ایوب
قصه خود با وی باز گفت و آن چشمه آب بدان نمود رحیمه
حق تعالی را شکر کرد جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت باز

گرد بدیه خود چون بازگشت و بدیه خود رسید همه دیه آبادان
گشته بود پس جبرئیل علیه السلام گفت بدیوار خانه که
افتاده بود و فرزندان تو زیر آن هلاک شدند چون بدان
رفت جبرئیل علیه السلام پسران و دختران او را یکان
یکان را آواز میداد و هر یکی به نیکوترین صورتی زنده
شده بیرون می آمدند بقدرت خدایتعالی پس جبرئیل علیه السلام
ایوب علیه السلام را بدان جا برد که خرمنهای وی بدانجا
تلف شده بودند و اندران وقت سوخته بودند دید که خر
من زر سرخ گشته است و افزون بچندین خروار و بسیار
ازان متلوف گردیده پس بدان چراگاه که چهارپایان
هلاک شده بودند رفت و همه را باز یافت پس هر نعمتی
که از وی فوت شده بود خدایتعالی دو چندان بوی باز
داد پس آن زنان را که طلاق داده بو باز آورد و از هر
زنی دو فرزند خدایتعالی بوی داد قوله تعالی ووهبنا
له اهله ومثلهم معهم رحمة منا و
ذکری لاولی الالباب آنگاه رسول گشت و صاحب
شریعت گردید بعد ازان چهل و هشت سال دیگر زیست

پس خواست که رحیمه را صد چوب زند از بهر ادای آن سوگند
که خورده بود جبرئیل علیه السلام او را گفت یا ایوب نیک
نباشد که رحیمه را برنجانی که او مستوجب آن نیست بلکه
باید که او را عزیز داری و از همه زنان زیاده دوست
داری گفت یا جبرئیل سوگند خورده ام که او را صد
چوب بزنم جبرئیل گفت ادای این سوگند امر سهل است
گفت چگونه گفت حق تعالی میفرماید وخذ بیدک
ضغثا یعنی بگیر بدست خود دسته گیاه خشک شده یا
خاشاک گندم خشک که بعدد صد باشد فاضرب
به پس بزن زوجه خود را بدان دست گیاه ولا
تحنث و حانث مشو در سوگند خود انا وجدناه
صابرا بدرستی که ما یافتیم ایوب را شکیبا در آنچه
به نفس و مال و ولد وی رسید نعم العبد نیکو بنده
ایست ایوب انه اواب بدرستی که او رجوع
کننده بدرگاه ما بکلیت سوال چه حکمت بود ایوب علیه السلام
بسیار صبر کرد و آخر جزع نمود و باز حق تعالی صابرا
نعم العبد گفت جواب حق تعالی بعلم قدیم خود میدانست

که مومنان امت علیه السلام صبر نتوانند کرد از توسل آن
پیغمبر معذور باشند سوال دیگر چه حکمت بود در این
دو چشمه آب جواب حق تعالی خواست که بخلق نماید هرگاه
که ببلا و بیماری کسی گرفتار شود و چون توبه کند
وصحت یابد بعد از ان غسل کند و بدل پشیمان شود
از جمله گناهان او بریزند همچنان که کرمان از ایوب علیه السلام
فرو ریختند پس حق تعالی احوال و صبر ایوب علیه السلام
بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بیان کرد تا امت او
نیز واقف شوند و بر مصائب صبر نمایند و چنانچه ایوب
علیه السلام جزاء صبر یافت این صابران نیز جزاء صبر یابند
صلوات الله علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و
ادخلنا فی زمرة المحبین بحبابهم و القائمین فی طاعته
ومحبته آمین یا رب العالمین ذکر نماز و ادعیه ماه
جمادی الاول باید که در شب اول دو رکعت نفل بگذارد بعد از
نماز مغرب و بخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد سه کرت
و بعد از ان صد بار استغفار بخواند و صد بار درود
بر محمد صلی الله علیه وسلم فرستد در روز اول چهار

مومنان امت علیهم صبر نتوانند

الکو

رکعت نماز نفل بگذارد و بخواند بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله
هفت بار و در شب هفتم ماه مذکور هشت رکعت نماز نفل
بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه والضحی و اگر
والضحی نداند سوره قل هو الله احد سه بار و بعد از فراغ
نماز صد بار سبوح قدوس ربنا و رب
الملئکة والروح بخواند حق تعالی او را ثواب
صد مقربان درگاه خود عطا فرماید کلمه تمجید به
نیت آنکه حق تعالی همه مسلمانان را توفیق طاعات و ثواب
کرم فرماید درود بر ان ذات شریف حضرت علیه السلام
برای قبولیت نیز باید خواند ذکر حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه کنیت ایشان ابو عبد الله یا ابو اسمعیل و لقب صادق
و نام جعفر و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی الله
عنهم ایشان امام ششم اند و نام مادر ایشان ام فروه بنت القاسم
بن محمد بن ابو بکر صدیق رضی الله عنهم و مادر ام فروه اسما بنت عبد الرحمن
بن ابو بکر صدیق است و نسبت خرقه بحضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه از دو جانب است یکی از جانب امام محمد باقر بحضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر والده خود

امام صادق

خرقه

قاسم بن محمد بن ابی بکر و ایشان را از سلمان فارس و ایشان را از صدیق اکبر
رضی الله عنه ولادت بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و دو
در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف ایشان
شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنجسال بوده است وفات ایشان نیز در مدینه
است روز دوشنبه یازدهم شهر رجب سال یکصد و چهل هشت هجری و قبر
ایشان در بقیع است و آن گنبد است که در ان امام و امام زین العابدین
و امام حسن رضی الله عنهم نیز آسوده اند و در کشف المحجوب است امام جعفر صادق
رضی الله عنه روزی با موالی و اصحاب خویش نشسته بودند و میگفتند که بیائید
تا بیعت کنیم و عهد کنیم که هر که از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را
او شفاعت کند گفتند یا ابن رسول الله علیه وسلم ترا بشفاعت ما چه حاجت است
که جد تو شفیع جمیع خلایق است ایشان فرمودند که من با این افعال خود شرم
همی دارم که بقیامت از کدام روی بجد خود نگرم و مقابل شوم ای
غافل بیندیش که احوال چنین دوستان حق که از ابنای رسول الله اند و از اما
مان بر حق اند ذات مبارک آل و اهل بیت و ازواج طاهرات
باید خواند **ذکر معجزه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم** ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم
روایت کنند که اعرابی بود از بنی سلیم نام او سعد بود و بر دوام معاذ روزی سوسماری
گرفته بخانه میبرد تا بکشد و بریان کرده قوت خود و عیال خود کرد اندر راه گذر او

اجمعی

بر جمعی افتاد پرسید که سبب اجتماع این طایفه چیست گفتند محمد بن عبد الله
دعوی نبوت میکند و مردم برو مجتمع گشته اند اعرابی با آن حضرت بمخاطبه در آمد
که بلات و عزا سوگند که هیچ از زن بستن بسخنگوئی دروغ زن تر از تو نیست
و نه هیچکس در دل من دشمن تر از تو عمر خطاب رضی الله عنه خواست که گوشمالش دهد
حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای عمر درجه حلم بدرجه
نبوت نزدیک است یعنی او را مرنجان آنگاه روی با اعرابی کرده گفت ای اعرابی
سوگند بخدا که در آسمان امینم و در زمین امینم و نزد آدمیان و ملایکه
ستوده ام از خدا بترس و ترک عبادت اصنام کرده بوحدانیت
خداوندی جل جلاله و بنبوت من اعتراف نمائی اعرابی گفت بحق لات
و عزا که بتو ایمان نمی آرم تا وقتی که این سوسمار بتو ایمان آرد و
آن سوسمار پیش آنحضرت بینداخت سوسمار راه گریز پیش
گرفت حضرت فرمود که ایها الضب اقبل سوسمار
باز گشت حضرت فرمود یا ضب سوسمار بزبان فصیح
گفت لبیک و سعدیک یا رسول الله حضرت فرمود که را
می پرستی گفت آنخدا را که در آسمان است عرش و در زمین
سلطان او و در دریاست سبیل او و در بهشت رحمت او
و در دوزخ است عذاب و عقاب او حضرت فرمود که

حلم نزد نبوت است

من کیستم گفت تو رسول پروردکار عالمیانی و خاتم پیغمبرانی انت
سید القیمة و زین القیمة و شرف القیمة و کمال القیمة فلاح و رستکاری
یابد هرکه تصدیق تو کند و تخییب و خسران در این مبتلا کردد هرکه تکذیب
تو نماید اعرابی چون این کلمات از سوسمار شنید متحیر شد
و گفت هیچ دلیل و معجزه دیگر نمی طلبم بعد از معاینه این معنی
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له
وانك عبده و رسوله بخدا سوکند یا رسول الله
که نزد تو آمده ام و بر روی زمین هیچکس نزد من از تو دشمن تر
نبود و اکنون ترا از کوش و چشم و پدر و مادر و فرزند خود دوستتر
میدارم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود الحمد لله
الذی هداك بی و در بعضی سیر آورده است که
سوسمار بعد از اقرار برسالت از حضرت این شعر را
بخواند شعر الا یا رسول الله انك صادق
فبورك مهدیا و بورك هادیا شرعت
لنا دین الحنیفة بعد ما عندنا کامثال
الحمیر الطواغیا فیا خیر مدعو و یا خیر
مرسل الی الجن ثم الانس لبیك داعیا

اثبت

اثبت برهان من الله واضح فاصبحت فینا صادق
القول راعیا فبورکت فی الاحوال حیا و میتا و
بورکت مولودا و بورکت ناشیا نقلست که چون
اعرابی بدولت ایمان مشرف شد از غایت ابتهاج در رقص آمد
و بشاشت تمام مینمود حضرت فرمود که ای اعرابی از مال دنیا هیچ
داری اعرابی گفت در قبیله بنی سلیم از من فقیرتر کسی نیست
حضرت روی بیاران کرده گفت که این اعرابی را کیست تا
شتری دهد و من ضامن شوم بانکه از ناقهای بهشت عوض آن
بوی رسانم عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه بدین معنی فایز
آمد و کویند چون عبد الرحمن این ضمانت از آنحضرت
استماع نمود از جا برجست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله من ناقه باو دهم دو ماهه آبستن از شتر بختی که اشعث
بن قیس الکندی بمن هدیه آورده است آنوقت که از غزوه
تبوك مراجعت نمودم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
که ای عبد الرحمن تو وصف ناقه خود کردی من نیز وصف ناقه
که ضامن آن شده ام تقدیم رسانم ای عبد الرحمن ناقه ایست
که لؤلؤ خوشاب مخلوق کشته کردنش از یاقوت سرخ

کوشهها او از زمرد سبز است و پایها او از جواهر پوشش وی
از سندس و استبرق ای عبد الرحمن تو برین ناقه سوار میکنی
میان حوض و مقام من پس عبد الرحمن آن شتر را بیاورد حضرت
فرمود یا اعرابی برین شتر سوار شو و بغایت پسندیده افتاد
بعد از انحضرت او را بنماز دلالت فرموده کفت ایمان نباشد
الا بنماز و نماز نباشد الا بطهارت و قرآن پس چند سوره از
سوره قرانی با عرابی آموختند و او همواره بیافت ایمان و استعداد
بعرفان شکر کذاری مینمود و آیات قرانی ورد زبان ساخته استحسان
آن میفرمود و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم بو پیوسته
بشکر کذاری دلالت مینمود و میفرمود که حق تعالی از میان بندکان
خود شاکران را از همه دوستر میدارد درود بران ذات عالی
صفات باید خواند **ذکر فضیلت درود علیه السلام در نوشتن** در ریاض المذکرین
و بسیاری از کتب معتبره بروایت ابو هریره رضی الله عنه مذکور است
که حضرت علیه السلام فرمود که هر که بر من صلوة فرستد در کتابت
یعنی درود مرا بنویسد در ان کتابت همیشه فرشتکان باشند که
او را آمرزش طلبند مادام که نام من دران کتاب باشد و در
از هار الاحادیث از علی بن عباد دینوری نقل کرده که فضیل کند را

الا بنماز و نماز نباشد

بعد

بعد از وفات او بخواب دیدند پرسیدن که خدا با تو
چه کرد کفت مرا بخشید و کرامی ساخت بعملی که ازین دو
انکشت من یعنی سبابه و ابهام صادر شده بود کفتند ایشان آن
چه عمل کردند که موجب کرامت شدند فرمود که بسیار
می نوشتن صلی الله علیه وسلم و ابو عبد الله حفض کاغذ را
نیز در واقعه دیدند و استفسار حال او نمودند جواب داد
که کناهان مرا با صلواتی که بر نام حضرت علیه السلام نوشته
بود حساب کردند ثواب کتابت صلوة زیاده آمد مرا بیامرزیدند
و شیخ سعید ثعبان بن محمد القریشی در کتاب شفاء الاسقام
فی نوادر الصلوة و السلام از حسن بن علی العطار رحمة الله
نقل فرموده که شیخ ابو طاهر مخلص رحمة الله بجهت من جزوی
حدیث نوشته بود و هر جا که ذکر حضرت علیه السلام رسیده
الحاق فرموده صلی الله علیه وسلم کثیرا کثیرا من سبب مبالغه از وی
پرسیدم فرمود که در حداثه سن هر کاه حدیثی نوشتمی
و اسم مبارک علیه السلام مذکور شدی در کفتن و نوشتن
صلوة تکاسل ورزیدمی شبی انحضرت را در واقعه دیدم
کالشمس فی الدرجة البدریة بسوی آن قبله مقبلان اقبال نمودم

سلام کردم روی ازمن بگردانید تا سه نوبت این صورت اتفاق
افتاد نوبت چهارم گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چرا روی از
من میگردانی ؎ که تو خورشید صفت بر همه کس
می تابی، من چه کردم که چنین روی ز من می تابی، آنحضرت علیه السلام
فرمود بجهة آنکه ذکر من میکنی وصلوة بر من نمیگویی و نمی
نویسی بیدار شدم ازان وقت برین منوال که می بینی کتابت
میکنم ؎ صلواتش که حکم ربانیست، موجب فیضهای روحانیست،
هم توان بود رستگار ازان، هم توان گشت رستگار بدان،
و در شفا از سفیان ثوری نقل کرده که همین فایده و تنبیه
بس است صاحب حدیث را که بر نام حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم صلوة می نویسد و مادام که آن کتابت باقی است
بروی صلوة فرستند اللهم صل علی محمد واله
وصحبه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر آیهٔ امر حق سبحانه برای پوشیدن چشم از محارم

قل للمومنین یغضوا بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم مر مردان گرویدگان را که فراگیرند من ابصارهم دیدها خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده تیزروترین پیکان شیطان در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند و تا چیزی بدیشان نمیرسد با ستد راک آن مشغول نمی شوند اما دیده خائنه است که از دور و نزدیک ابتلا را شام را صید میکند بیت این همه آفت که بتن میرسد از نظر تو به شکن میرسد دیده فروپوش چو در در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف

و در نفحات از شبلی قدس سره نقل کرده که بگو تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیدهٔ دل را ما سوا الله و یحفظوا فروجهم و نگاه دارند فرجها خود را از حرام تا بپوشند عورات خود را از سر تا قدم ذلک ازکی لهم پوشیدن چشم و محافظت فرج آنکی پاکیزه تر است و سودمند تر الهم مر ایشان را در دنی و آخرت ان الله خبیر بدرستی که خدا داناتر است بما یصنعون با آنچه از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعت و اثام و قل للمومنات و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یغضضن من ابصارهن بپوشید دیده ها خود را و ننگرند بمردان نامحرم و یحفظن فروجهن و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا و لا یبدین و لا یبدین و ظاهر نسازند زینتهن آرایش خود را از پیرایه ها و جامها و رنگها و جز آن الا ما ظهر منها مگر آنچه ظاهر شود از زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف زینت و کحل در عین و خضاب

در کف وکفته اند مراد از زینت مواضع آنست
پس مستثنی وجه وکفین باشد ولیضربن
وباید که فرو کذارند بخمرهن مقنعهای خود را علی
جیوبهن پس گریبانهای خویش یعنی گردن خود را
بمقنعه میپوشند تا موی بناگوش وگردن وسینه ایشان
پوشیده بماند ولا یبدین وآشکارا نکنند زینة
هن مواضع زینت خود را چون سر وساعد و
سینه وساق که موضع تاج ودستوانه وگردن
بند وخلخال است الا لبعولتهن مگر برای شوهران
خویش که مزین برای ایشان است او آبائهن
یا پدران خویش وپدر پدر حکم پدر دارد او آباء بعو
لتهن یا پدران شوهران که ایشان حکم آبای دارند
او ابنائهن یا پسران وپسر پسر هر چند فروتر
باشد درین حکم داخل است او ابناء بعولتهن
یا پسران شوهران خود چه ایشان پسر اند مر زن را
او اخوانهن یا برادران خویش که حکم برادران
دارند او بنی اخوانهن او بنی اخواتهن یا پسران خواهران خویش

وانها

وانها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست ودر
محارم رضاعی نیز همین حکم است وذکر اعمام واخوان
نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند ودر انوار
فرموده که احتیاط آنست که موضع زینت بعم و
خال ننمایند شاید که ایشان نزدیک پسران خود
تعریف کنند وموجب فتنه گردد او نسائهن
یا برای زنان اهل دین خود یعنی مواضع زینت بمومنات
نمایند باک نیست ودر تبیان آورده که یهودیه و
نصرانیه ومجوسیه ووثنیه وکافره حکم مردان
بیگانگان دارند ومسلمه را اظهار زینت خفیه برای
ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اسلام
وکفر رسم آشنائی برانداخته وعفایف را
نیز از ملاقات فواسقه وکوچه گرد اجتناب باید
وبعضی برانند که مراد همه زنانند از ایشان
مگر در او ما ملکت ایمانهن یا آنچه مالک شده است
آنرا دستهای ایشان یعنی نه پرهیزند زنان از آنها
که ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مومنه وخواه

کافره که با ایشان در نساء داخل اند اینجا ذکر کرد
تا معلوم شود که از اماء غیر مسلمه احتراز لازم نیست
و گویند مراد همه بنده گان اند از اما و عبید و قول آنست
که اگر غلام عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا و در
حقایق آورده ابن المسیب رحمة الله فرموده که مغرور نکرداند
شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در اماءست
نه در عبد و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز
نیست نظر او بسوی مولاه و نه بعضوی از مواضع
زینت او او التابعین یا پیروندگان
غیر اولی الاربة بی حاجتان جز خداوندان حاجة بزنان
من الرجال از مردان شما یعنی آنها که بجهة طلب
خوردنی بخانه ها می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند
یعنی دغدغه شهوت نیست ایشان را چون پیر زال
و خواجه و عنین و یا ابلهانی که مطلق از مباشرت خبر
ندارند و همت ایشان عاجز مقصود بر طعام است
و اکثر ایمه حنفی برانند که خواجه و مجبوب و عنین در
حرمت در نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را

آرزوی مباشرت هست غایت آنست که توانائی
بران نیست او الطفل الذین یا اطفالی
که لم یظهروا و مطلع نیستند علی عورات
النساء بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از
حال مباشرت ایشان بیخبر اند یا آنکه قادر نیستند
بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده
ولا یضربن بارجلهن و نزنند زنان
پایهای خلخال دار خود که بزمین بوقت رفتن لیعلم
تا دانسته شود ما یخفین آنچه نهان
میدارند من زینتهن از پیرایه خود که خلخالهاست
یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب
میل بدیشان شود و توبوا الی الله جمیعا
و باز گردید بخدا همه شما ایها المومنون
لعلکم تفلحون ای گروید گان شاید شما
رستگار شوید به توبه همه مومنان و مومنات بتوام
فرمود چه هیچ یکی از خطره و از جرمیه خالی نیستند
امام قشیری رحمة الله فرمود که محتاج تر به توبه کسی است

که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که حق
سبحانه فرمود که توبه کنید تا موجب رسوائی شما نشود
چون در دنیا ایشان را رسوائی خواهد آمد بیت
که در عقبی نیز هر چه رسوا نگردی بچندین خطا درین عالمم شاه و
گدا را در آن عالمم نیز بر خواص و عام پیامبر زر رسوا مکن
والسلام کلمه تمجید به نیت آنکه حق تعالی همه را در ضمانت
خود داشته استکاری هر دو جهان نصیب کرداند بیت
هر کسی بهر نجات خویش دارد تحفه ما جز درود سید مختار
نیست

ذکر صفت بهشت و اهل آن قوله تعالی

والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و عملوا
الصالحات و کرده اند کردارهای نیکو
لنکفرن عنهم هر آینه محو کنیم از ایشان
سیاتهم بدیهای ایشان و لنجزینهم و هر آینه پاداش
دهیم ایشان را احسن الذی
نیکوترین و بالای اعمال که کانوا یعملون بودند
که میکردند یعنی توحید که بهترین اعمال است و باقی
اعمال

اعمال صالح را پاداش دهم بهتر و بیشتر از اعمال ایشان
که یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاج اند
و من بی نیاز بیت رسم باشد که غنی خیری رسد محتاج را
ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام
گفت اول گروهی که از امت من در بهشت روند
بر صفت ماه شب چهارده باشند و دیگر گروهی
که از ایشان روند بر صفت ستارکان که در آسمان
روشن اند باشند و گروهها دیگر بر قدر منزلت
خویش میروند در بهشت اهل بهشت را نه بول بود و نه
غایط و نه بلغم و ایشان را هیچ چیز حاجت نه جمله
به بالای آدم باشند بشصت گز عقبه ابن زید گوید
که مردی پیش رسول علیه السلام آمد از جهودان و گفت
ای ابو القاسم تو میگوئی که اهل بهشت طعام خورند رسول
علیه السلام گفت آری و سوگند بدان خدای که جان
من در ید قدرت اوست که هر یکی را قوت صد مرد
باشد در خوردن طعام و شراب و جماع جهود گفت
هر که طعام خورد حاجتش بود رسول علیه السلام

طعام و شراب

در بهشت بول و غایط نیست آنچه خورند تحلیل او بعرق
بود و بوی عرق خوشتر از مشک بود عبد الله ابن عباس
رضی الله عنه گوید که رسول علیه السلام گفت اهل
[بهشت] برنایان باشند و بر اندام ایشان هیچ موی نبود الا
بر سر و ابرو و مژه های چشم و بدرازی آدم باشند
و عمرشان بعمر عیسی پیغمبر باشد علیه السلام سی و
سه سالگی لون شان سفید و جامهاء سبز بود و چون بر مایده
نشینند مرغان می آیند و میگویند ای ولی الله
از من بخور که من از چشمهء سلسبیل آب خورده ام
و از روضه های بهشت که زیر عرش چریده ام و از
نیکوتر میوه های بهشت خورده ام اگر مومن قصد خوردن
کند خویشتن را در پیش او نهد از یکجانب بریان بود
و از جانب دیگر پخته شوربا دار آنگاه رسول علیه السلام
فرمود بر هر یکی از اهل بهشت هفتاد حله بود که هر یکی لونی
علاحده باشد و در دست هر یکی از اهل بهشت مرد
و زن ده انگشتری بود بر انگشتری اول نبشته باشد
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین

و بر دوم

و بر دوم نبشته باشد وتلك الجنة التی او
رثتموها بما كنتم تعملون و بر سیوم
نوشته بود ادخلوها بسلام امنین
و بر چهارم نبشته بود رفعت عنهم الاحزان
والهموم و بر پنجم نوشته باشد البسناكم
الحلل و بر ششم نوشته بود زوجناكم
بحور عین و بر هفتم نوشته باشد ولكم فیها
ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین وانتم
فیها خالدون و بر هشتم مرقوم گشته
رفعتم النبیین والصدیقین و بر
نهمین تحریر یافته صرتم شبابا لا تهرمون
و بر دهمین ثبت گشته انتم فیها خالدون
امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کند که بهشت را
هشت در است و خازنان بهشت بهر در استاده
باشند با چندین هزار حلها چون مومن نزد ایشان
رسد بوی طیب او بشنوند پیش وی آیند و چندان حله
پوشانند وصف آن حق جل شانه داند زیر ترین

آن حریر چنانچه حق تعالی میفرماید ولباسهم فیها حریر
واز بالای همه حلها سندس واستبرق بود چنانچه حق تعالی
میفرماید عالیهم ثیاب سندس خضر
واستبرق وحلیها زرین وسیمین نیز در پوشانند چنانچه
در کلام مجید وارد است یحلون فیها من
اساور من ذهب ولؤلؤ وپس چون حلها در پوشند
از بهشت نجیب ها آورده شود وآن از لبسهای بهشت
است اگر نجیب از یاقوت سرخ باشد لگامش از
یاقوت سبز بود واز یاقوت سبز بود لگامش از یاقوت
سرخ باشد زینهاشان از صد لون بزر وسیم وزبرجد
ودر ویاقوت مکلل گشته وزین پوشها نیز مکلل بود
بدر ویاقوت چون مومن بر نجیب نشیند خازنان
بروی سلام کنند گویند سلام علیکم طبتم
فادخلوها خالدین واین سلام بیرون از بهشت
کنند چون در بهشت در آید وملایکه که در دنیا موکل بود
بروی گرد اروی نوشتندی باوی باشند پیاده
در رکاب وی میآیند ومقام وی گرد اروی نمایند

مقاتل

مقاتل در تفسیر چنین آورده است وروایت کند که کمترین
کسی را از اهل بهشت هفت قصر بود هر قصری را یکماهه پهنای
ودر هر قصری هفتاد خانه بود درازی هر خانه فرسنگی
وپهنای وی نیز فرسنگی هر خانه را هزار در بود از
زر در هر خانه زنی باشد از حور العین هر یکی را هفتاد
وصیف ودر هر قصری ده هزار وصیفه باشد خدمتکار
همچو مروارید از نیکوئی بر هر قصری قهرمانی باشد امین
از بهر این ولی خدا اولین قصر مانند نور زهره بود دوم
مانند نور ماه بود وسیومین مانند نور آفتاب بود چهارمین
بر لون برق بود پنجم از نوری بود که چشم را خیره کند ششم
از نور سکینه بود هفتمین از نور عرش بود بران نجیب
میرود بر ولایت خویش گردد وآن نجیب را دو پای بود
هر گامی که بنهد چندان بود که چشم کار کند تا جمله ولایت
خویش وقصرهای خویش ببیند چون بآن قصر رسد که از نور
عرش بود که اگر آن قصر در دنیا بودی چشمهای از نوران
کور شدی قهرمان وخادمان با ده هزار وصیف پیش او
باز آیند واین دو ملایکه که باوی باشند ویرا خبر دهند

حورالعین

که این قصر جای تست وی فرود آید و در قصر شود و میرود
تا بدر خانه رسد که آن خانه در میان هفتاد خانه بود و درآید
هر خانه فرسنگی و پهنا نیز فرسنگی چون در خانه
رود سر بردارد و در سقف خانه نگرد چشمهاش خیره
شود نتواند نظر کردن نظر در زمین خانه کند پس کم کم سر بر
میدارد تا نظر در سقف خانه کند و دیوار خانه
گوناگون جواهرها بیند و گوناگون چیزها بیند که هیچ چشم ندیده است
و هیچ گوش نشنیده است و بر هیچ خاطر نگذشته است
در پیش خانه سریری بیند قصد سریر کند در پیش سریر
کرسی نهاده از یاقوت سرخ و آن سریر از مشک
باشد مکلل بدر و یاقوت قوله تعالی سرر مر
فوعة و آن سریر بلند باشد چون خواهد که پای بالاء
آن نهد کوتاه گردد و چون بر سریر شود ولدان و
غلمان و حوران در پیش وی صف برکشند و بخدمت ایستند
و میگویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و
اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث
نشاء و انس بن مالک رضی الله عنه روایت کند

که

بزن جهاد کننده است در راه خدای تعالی پنجم دادن اسباب
سر و جامه شستن و آن در هفت روز باید داد عورتی که
پیغمبر علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شوهر مردی بخیل
است وجه شستن سر و جامه نمیدهد من از کسب خود داد
پاک میدارم حضرت گفت حلال است مر ترا
و حلال است مر او را دوزخ ششم اسباب عطر زن را
دادن که گفت علیه السلام هر مردی که عطر مالد یا دهد
زن خود را مادام که از وی بوی آید صد فرشته برای
آن مرد ثواب عبادت نویسند هفتم خانه که میان او و میان
زن باشد که از آن چاره نیست که گفت علیه السلام کن
کنید زنان را در خانه تا از نظر نامحرم محفوظ مانند که در این
نیز در ثواب است هشتم خادم که کار کند بود یا خود مرد
کند چنانچه مردی بر پیغمبر علیه السلام آمد و گفت یا رسول
الله من زنی کرده ام که نان هم در تنور نمی اندازد رسول
گفت علیه السلام تو در تنور انداز و پخته پیش او آور نهم
آموختن علم دین است چون علم نماز و روزه و حیض و
نفاس یعنی بر شوهر فرض اگر بداند تعلیم کند و اگر نداند

از دانشمندان پرسد و او را تلقین نماید که پیغمبر گفت علیه السلام
هر که یک مسئله زن را بیاموزد ثواب عبادت هشتاد ساله
در نامه اعمال او ثبت گردد دهم زن را نزند مگر
برای نماز و روزه و غسل و زینت طریقه اینست که
اول بزبان شیرین پند دهد و چون در راه نیاید درشت
گوید بعده درشتر بگوید و لت کند که بدان استخوان نشکند
و چون در راه نیاید بعده طلاق دهد مردی بر رسول علیه
السلام آمد و گفت یا رسول الله هر چند که زن را نصیحت
میکنم نماز نمیکند حضرت فرمود خشم کن گفت کرده ام
گفت لت کن گفت کرده ام گفت طلاق ده گفت اکنون
دادم پیغمبر گفت علیه السلام ترا روزی کند خدا تعالی
زنی ایماندار و مالدار هنوز یکماه نگذشته بود که حق
تعالی از برکت زبان شریف علیه السلام و فرمان
برداری او را زنی صالحه با مال رسانید یازدهم بر زن
بموجب اصلا خشم نکند که در خبر است هر شب شیطان
از گرد ا نفر زندان خود پرسد کسی گوید اولاد آدم را
نماز نکنانیدم کسی گوید روزه شکنانیدم چون کسی

گوید میان زن و شوهر خشم کنانیدم شاد شود و رقص
کند دوازدهم تملق کند که پیغمبر علیه السلام بی بی عایشه رضی
الله عنها را حمیرا گفتی و بارها گفتی یا روحی و ریحانی و یا
محبوبی و مونسی و گفت علیه السلام هر که بزن سخن گوید که بدان
زن خوش شود حق تعالی او را از غمها قیامت نگاه دارد
و بهر کلمه ثواب عبادت هفتصد ساله یابد سیزدهم زن را زینه
دهد که زن را از زر و نقره و مروارید و ابریشم روایت
مردی از رسول علیه السلام پرسید یا رسول الله چگونی
در زرینه اگر زن را اندازم گفت لها الزینة و لک
الخزینة چهاردهم پیش زن حکایت زنانی که جهیز یافته اند
نکند که خجل و شرمنده گردد **در حکایت** آمده است که روزی امیر
المومنین علی رضی الله عنه در خانه خود در آمد و سر در کنار
بی بی فاطمه رضی الله عنها داشت بی بی فاطمه گفت کجا بودی
گفت در مجلس پیغمبر علیه السلام گفت که امروز از بابا چه شنیدی
گفت حکایت انبیا ماضی میکرد و گفت چون مهتر سلیمان
پیغمبر علیه السلام دختر را کار خیر کرد هشتاد هزار دینار زر
کفش کرده بود بی بی فاطمه رضی الله عنها شکسته شد و امیر

المومنین رضی الله عنه بخواب رفت خود را در بهشت دید چه بیند
که بی بی فاطمه رضی الله عنها بر سر تخت بهشت نشسته است
و دختران پیغمبران علیه السلام جمله گرد بر گرد او دست بسته
استاده اند امیرالمومنین علی رضی الله عنه آمد و نزد بی
بی فاطمه نشست و آب طلبید بی بی فاطمه گفت که آب بیارید یک
دختر صاحب جمال قدح پر کرده بدست امیرالمومنین داد علی
رضی الله عنه از بی بی فاطمه پرسید که این کیست گفت این
همانست که طعنه او مرا می میدادی امیر نعره زد و برخواست
و گفت مگر رنجیده گفت چرا نرنجم که بروی من طعنه دادی درجه
او و درجه من دیدی و این حال بی بی فاطمه رضی الله عنها از کرامت
دانست امیرالمومنین دستار در گلو کرده استاد گفت
ای خاتون قیامت نیت طعنه نکرده ام بلکه حکایت کردم
پانزدهم اگر یک زن فقیره و دویم غنیه باشد فقیره را با هانت
نه بیند و هر دو را یکسان داند که گفت علیه السلام هر که غنیه را
و یا مرد غنی را حرمت دهد ثلث دین او رود و بوی بهشت نیابد
شانزدهم مادر و پدر و برادر و خواهر احرمت دارد که گفت علیه
السلام هر که دوست دارد مادر و پدر زن را احرام کند

خدایتعالی بر وی آتش هفدهم زن را دشنام فحش ندهد که
پیغمبر گفت علیه السلام هر که دشنام دهد زن را یا غیر را
بدشنام فحش فرشتگان بر و لعنت کنند هژدهم زن
رشک نماید و پیش او کنیزک را دست درازی نکند و گفت
علیه السلام هر که زن را رشک نه نماید ضامن به بهشت منم
و رشک هم زنا بوده است چنانچه در **حکایت** آمده است
که شبی امیرالمومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه از بی بی
رقیه رضی الله عنها برخواست و کنیزک را گرفت بی بی
رقیه بیدار شد و دریافت نزد پیغمبر علیه السلام رفت
و پیغمبر علیه السلام غلطیده بود و آسایش کرده بی بی آمد
و پای پیغمبر علیه السلام مالیدن گرفت و سر با رفشانی
بر سر انگشتان پای مبارک سید عالم میداشت
پیغمبر علیه السلام بیدار شد گفت ای جان بابا بدین
وقت چون آمدی مگر عثمان ترا رشک نمود بی بی رقیه
در گریه شد پیغمبر فرمود ای نور دیده بابا باز گرد نباید
که عثمان از تو رنجد و تو دوزخی شوی امیرالمومنین عثمان
رضی الله عنه شرمنده شد و دستار در گلو کرده

بدرگاه خدا یتعالی نالید که نباید دل پیغمبر رنجیده شود در همین بود
که بی بی رقیه رضی الله عنها در آمد و سر در قدم نهاد و گفت
بابا مرا چنین فرموده امیر المومنین عثمان رضی الله عنها بر کرد
بی بی رقیه رضی الله عنها میگشت و آن کنیزک را برابرش
کنیزک آزاد کردانید بشکرانه آنکه بی بی رقیه رضی الله
عنها آشتی کردنی زدهم اگر زن از خانه او خروج کند به
بخشد و بر زبان بیارد و او را شرمنده نکرد اند که گفت
علیه السلام هر که زن را شرمنده نکند روز قیامت شرمنده
نشود بیستم چون از سفر آید چیزی البته بیارد اگر خود سنگ بود
چنانچه مردی را که از سفر آمده بود حضرت علیه السلام پرسید
که برای زن چه آوردی گفت چیزی نه گفت اگر چیزی آوردی
ثواب بسیار می یافتی بیست و یکم بعد موت رعایت او نگاه
دارد و برابر فرزندان و اقربا او را مراعات کند زنی
بر عایشه رضی الله عنها آمدی و پیغمبر علیه السلام در حق او
بسیار شفقت کردی عایشه گفت یا رسول الله در حق او
بسیار دوستی داری گفت ای عایشه این زن آنست
که خدیجه را دوست داشتی ها دوست او را بسیار دوست

میدارم

میداریم کلمه تمجید به نیت آنکه حق تعالی همه را مراعات جمیع
حقوق نصیب کند درود بر آن ذات مقدس و منور برای
قبولیت باید خواند ذکر (چهارم در) فضل علم و علما و طلب علم و عمل
آورده اند که سید المرسلین علیه السلام فرمود هر که
بیاموزد یک مسئله از علم حق تعالی روز قیامت در گردن
او قلاده از نور کند و بیامرزد او را هزار گناه و ببخشد
مر او را یک شهری در بهشت از زر سرخ و بنویسد مر او را
بهر موی که بر اندام اوست ثواب حج و عمره مقبول و روایت
کند عمر خطاب رضی الله عنه که رسول علیه السلام گفت
در بهشت درختی است مر او را میوه ایست چون پستان
زنان و آن درخت سایه کند علما را و متعلمان را روز قیامت
و یکباب از علم که مومن بیاموزد و بر وی عمل کند بهتر است مر او
را از یکسال عبادت که روز بروزه و شب بقیام گذرانیده
باشد و طرفة العین بخدا عاصی نشده عایشه رضی الله
عنها روایت کند که رسول علیه السلام فرمود بزرگترین
خانها بروی زمین پنج خانه اند خانه کعبه و مسجدها و خانه نابینایان
و خانه که در وی علم تفسیر و فقه و حدیث خوانند و بیت المقدس

وبزرکتر مردمان توبه کنند کانند و بهترین زنان آنها اند که
شوهر از فرمان برند روایت کنند عایشه رضی الله عنها که رسول
گفت علیه السلام که از جبرئیل علیه السلام از پاداش
علما جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد خدایتعالی شهری زیر
عرش بنا کرد از مشک سفید سخت خوشبو وگرد
برگرد او باغها و جویهاست و درمیان آن شهر هفتاد
هزار خانه و هر خانه از یکدانه گوهر آفریده و درازی
هر خانه هزار فرسنگ و پهنا هزار فرسنگ و در
هر خانه کوشکی و در هر کوشکی هزار تخت و بر هر
تختی حوری نشسته از حور العین هر یکی هزار جامه پوشیده
باشد و نزاکت جامها و گوشت و پوست چنانست
که مغز استخوان مینماید همچو رشته در میان یاقوت
سرخ این پاداش علما است وگفت علیه السلام
هرکه زیارت کند علما را چنانستی که زیارت پیغمبران
کرده و هرکه زیارت پیغمبران کرده باشد چنانستی
که زیارت خدایتعالی کرده و هرکه زیارت خدایتعالی
کرده مر او راست بهشت و هرکه نظر کند بر روی عالم

گویا

گویا بروی محمد صلی الله علیه وسلم نظر کرده باشد و هرکه
نظر کند بروی محمد علیه السلام چنانستی که نظر کرده باشد
بخدای عزوجل و هرکه نظر کند بخدا جل شانه جای او در بهشت
البته خواهد بود و گفت علیه السلام هرکه اندوهناک نشود
بمرگ عالم او منافق است و هیچ مصیبت بزرگتر از
مرگ عالم عامل نیست و هفت زمین و ساکنان آن هفتاد
روز بگریند و هر آن مومن که اندوهناک شود بمرگ عالم
او را ثواب هزار عالم و شهید باشد و گفت علیه السلام
هرکه خوار دارد عالم را چنانست که پیغمبر علیه السلام را
خوار داشته باشد و هرکه پیغمبر را خوار داشته باشد
او کافر است و جای او در دوزخ است ای آنکه
بود تو از یکقطره منی با بد نکنی تو با علما کبر و منی و گفت علیه السلام
هرکه عالم را خدمت کند چنانستی که خدمت کرده باشد
پیغمبر را و مر او راست بشمار هر روزیکه خدمت کند ثواب
هزار شهید و گفت علیه السلام نوم العالم افضل
من عبادة الجاهل و گفت علیه السلام اطلبوا العلم
ولو بالصین یعنی طلب کنید علم را اگرچه در چین و ما

احوال الدنیا

چین باشد کلمه تمجید به نیت انکه حق تعالی همه را توفیق علم و عمل
نصیب و اولاد همه را عالم کرداند برای قبولیت درود بر
ان ذات مقدس و منور باید خواند ذکر نصیحت در مذمت
دنیا قال علیه السلام الدنیا دار لمن لا دار له
ومال لمن لا مال له ولها یجمع من لا عقل
له وقد جاء فی الخبر ینزل من السماء فی
کل یوم مایة وخمسون لعنة فخمسون علی
الکافرین وخمسون علی طالب الدنیا لان
الدنیا ملعونة فاحذر منها قال النبی صلی
الله علیه وسلم الدنیا ملعونة وملعون
ما فیها الا ذکر الله فاعلم لا حزن للفقیر و
لا راحة للغنی ولا عزة للجاهل ولا ضلالة
للعاقل ولا نجاة للکافر وقال علیه السلام
الفقر راحة والغناء عقوبة والعقل هدایة
من الله تعالی والجهل ضلالة والموت غنیمة
والمعصیة مصیبة وعن عمر ابن الخطاب
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم لا تدخل فی بیت الاغنیاء فانها سخط
الرب عز وجل درود بر انذات مبارک به نیت انکه
حق تعالی بر دل همه محبت دنیا سرد سازد و محبت خود عطا
کند ذکر تنبیه من المنبهات عن النبی صلی
الله علیه وسلم علامة الشقاوة اربعة
اشیاء نسیان الذنوب الماضیة
وهی عند الله محفوظة وذکر الحسنات
الماضیة ولا یدری اقبلت ام ردت
ونظره الی من هو فوقه فی الدنیا ونظره
الی من هو دونه فی الدین وعلامة
السعادة اربعة ذکر الذنوب
الماضیة ونسیان الحسنات الماضیة
ونظره الی من هو دونه فی الدنیا ونظره
الی من هو فوقه فی الدین وعن بعض
الحکماء ان شعار الاسلام اربعة التقوی
والحیاء والشکر والصبر وقال علیه السلام
ان الامهات اربعة ام الادویة

وام الاداب وام العبادات وام الامانی
فام جمیع الادویة قلة الاکل وام جمیع الاداب
قلة الکلام وام جمیع العبادات قلة
الذنوب وام جمیع الامانی الصبر درود
بران ذات مقدس منور باید خواند ذکر شعیب پیغمبر علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام شعیب از فرزندان صالح پیغمبر بود
اهل مدین واهل ایکه را بایمان دعوت کرد کقوله تعالی
والی مدین اخاهم شعیبا وفرستادیم باولاد
مدین یا ساکنان بلد مدین برادر ایشان شعیب را علیه السلام
قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم پرستید خدا را
بیگانگی مالکم من اله غیره نیست شما را
هیچ خدای بجز وی ولا تنقصوا المکیال والمیزان وکم نکنید و مکاهید
پیمانه را در پیمودن مکیلات والمیزان وترازو را در
سنجیدن موزونات انی اریکم بخیر بدرستی
که می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج
نیستند که ادعیه باشد شما را انجیانت بلک مردم منعم
و توانگر ید رسم حق گذاری این است که مردمان را از مال خود

طعام و شراب

که رسول علیه السلام گفت که چون در بهشت مردم جمع
شوند و گروه بنشینند با یکدیگر گویند چگونه بود آن دنیا
چگونه بود طعام و شراب دنیا که خوردیم چگونه بود آن
عبادت که ما میکردیم و چگونه بود توانگری و درویشی
و چگونه بود آن مرگ و شدائد جان کندن بار خدایا بفضل و کرم
الهی ازین بلاها برستیم و به بهشت و نعیم باقی رسیدیم و
چنین آورده اند که در صحف پیغمبران پیشین چنین نوشته
که هر آنکس که طمع بهشت دارد و بکرامت خدا امیدوار
بود گو هیچ کار پیوسته بجا آرد اول خود را از معصیت
باز دارد که خدا عز وجل میگوید واما من
خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی دویم باندک مایه از دنیا
قناعت کند و راضی از حق باشد که در خبر است
بها بهشت ترک دنیا و ترک کلام مالا یعنی است سیوم
بر طاعت و عبادت حریص باشد و از اعمال نیک
دست برندارد حق تعالی میگوید وتلک الجنة
التی اورثتموها بما کنتم تعملون چهارم

ترک دنیا و ترک کلام

با اهل خیر و صلاح نشیند و ایشان را دوست دارد
تا از اثر دعا و صحبت ایشان سعید گردد پنجم پیوسته
بدعا و تضرع طلب بهشت مشغول باشد مقرون باجابت
گردد و بهشت برای طالبان خود از جناب الهی مسئلت
مینماید و میگوید الهی طالبان مرا بمن رسان اللهم
ارزقنا دار السلام ولقاءك ولقاء
حبيبك عليه الصلوة والسلام **کلمه** تجدید
بر نیت آنکه حق تعالی همه را لایق بهشت و لایق دیدار
خود گرداند **شعر** صلوا على خير الورى
شرح الصدور فان صلوته وسلة
واسباب لامن يطلب ربه **بیت**
بیشک درود مصطفوی موجب قرب حضرت
نبوی هر کرا هدیه بیشتر است در مقامات قرب
بیشتر است **ذکر حق زن بر شوهر** و آن نیز بیست و
یکیست اول مهر است و آن در ذمه او فرض است
اگر در دنیا رسانند نیکو و الا در قیامت ماخوذ خواهد
بود پیغمبر گفت علیه السلام هرکه زن کند به نیت آنکه

مهر

مهر ندهد او زانی باشد و بروایتی دزد بود و گفت علیه السلام
هر کرا در دل نیت اداء مهر است مر او را بهر درمی ثواب
آزادی بنده است و اقل مهر ده درم و اصل این از
مهر آدم است علیه السلام که چون آدم علیه السلام
خواست که نزدیک حوا شود فرمان شد که نکاح کن و
اول مهر بده گفت خداوندا مهر چه باشد فرمان شد که ده
درود بر محمد علیه السلام بفرست و ثواب آن مر حوا را ببخش
و حوا ثواب آن را بذریت خود خواهد بخشید که تا در قیامت
بکار ایشان خواهد آمد ازین است که معین همان ده آید
و اگر معین نکند بمثل آید یعنی عمه و خواهر او را باشد
و مستحب است مر زنان را آنکه مهر به بخشند مر شوهران
خود را که پیغمبر گفت علیه السلام هر زنی که مهر بخشد مر شوهر
خود را از برای خدا واجب شود مر او را بهشت و
بهر درمی ثواب آزادی بنده باشد و بهر دانقی عبادت
شش ماهه دوم نفقه و آن واجب بقدر حال وی باید که
نفقه فراخ کند نه تنگ که پیغمبر گفت علیه السلام هرکه
نفقه بر زن خود فراخ کند حق تعالی او را غنی گرداند

و روز قیامت رفیق مهتر ابراهیم پیغمبر باشد علیه السلام در
بهشت و گفت علیه السلام فراخ کنید نفقه بر عیال تا در بهشت
درجه بلند یابید سیوم کسوت در تابستان و زمستان
باندازه آن از قاضی ابو یوسف رحمه الله پرسیدن که
در سالی چند بار زن را جامه باید داد گفت از فقیر سه بار
و از غنی چهار بار و صحیح آنست که هر گاه که کهنه شود و گفت
علیه السلام هر مردی که فاضل دهد جامه زنان را بپوشاند خدا تعالی
او را در گور حلها و جامه میانه باید داد در قیمتی و باریک و
سطبری چهارم نفس خود رسانیدن بوی که آن نیز فرض است
و باید که از چهار روز زیاده نیندازند که عدد زنان چهارند
و گفت علیه السلام اذا قبل الرجل امرأته کتب
الله له بکل قبلة عبادة خمسمائة سنة
فاذا عانقها کتب الله له عبادة الف
سنة واذا جامعها کتب له عبادة
الف سنة فاذا فرغ کتب الله له عبادة
ثلثة آلاف سنة واذا غسل کتب الله له
عبادة عشر آلاف سنة و مباشرت کنند

زن

بهره‌مند سازید نه آنکه از حق ایشان باز گیرید وانی
اخاف علیکم و بدرستی که من میترسم بر شما
که این خیانت عذاب یوم محیط عذاب روز
گرد در آینده یعنی در آن روز عذاب گرد شمار فروگیرد
که هیچکس را از عذاب و اهوال و شدائد قیامت رهائی
و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر فرمود بایفاء آن
و این غایت مبالغه است ویا قوم اوفوا المکیال و
المیزان وای گروه من تمام پیمائید کیل را به پیمانه
تمام و به سنجید موزون را بترازو بالعدل یعنی براستی
و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند
از ثمن آن چیزی دیگر میگرفتند در عوض بوزن زیاده و
اطراف درم و دینار را نیز می بریدند در آن باب پیغمبر باید
ولا تبخسوا الناس اشیاءهم و کم مکنید مردمان را چیز
ها ایشان یعنی بهاء هر چه می خرند تمام دهید و در قرا
و دینار و درم کم مکنید ولا تعثوا فی الارض مفسدین
و غایت تباهی مجوئید در زمین بلد خود در حالتی که تباه کاران
باشید بقیت الله آنچه باقی گذارد برای شما از حلال

بعد از ترک حرام خیر لکم بهتر است شما را
از انچه بخیانت جمع کنید ان کنتم مومنین اگر هستید
باور دارندگان مر قول مرا وما انا علیکم و نیستم
بر شما بحفیظ نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب
الهی محافظت کنم بلکه رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده
بر من رسانیدنست وبس بر من آنچه شرط بلاغست با تو
میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال اورده اند که
انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی انکه ایشان را الحرب
فرمان بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی
انکه ایشان را بحرب امر نبود و شعیب علیه السلام ازین جمله بود
که رخصت حرب نداشت قوم خود را همه روز وعظ می
گفت و همه شب نماز میگذارد قالوا یا شعیب گفتند
قوم او که ای شعیب اصلوتک تامرک
ایا نمازهای تو میفرماید ان نترک انکه ما ترک کنیم
ما یعبد اباؤنا انچه می پرستیدند پدران ما از بتان
وغیره او ان نفعل یا دست بداریم آنچه میکنیم فی
اموالنا در مالها خود ما نشاء انچه میخواهیم از نقصان

بکیل

کیل و وزن با قطع اطراف دنانیر و درم انک لانت
الحلیم الرشید بدرستی که تو بردباری و راه یافته بزعم
خود یا این سخن از روی تحکم می گفتند و مراد ایشان اضداد این
صفتها بود بطریق استبعاد می گفتند که تو با انکه بحلم و رشد
موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قال یا قوم
گفت شعیب ای گروه من ارایتم ایا دیدیم چون می بینید و چه میگوئید
ان کنت علی بینة اگر باشیم من بر بصیرتی و حجتی
من ربی از نزد پروردگار خود ورزقنی و روزی
داده باشد مرا منه از نزد خود رزقا حسنا
روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال و سعادت
روحانی و جسمانی وما ارید ان اخالفکم
و نمی خواهم من که مخالفت شما را الی ما انهکم عنه
بسوی انچیز که شما را نهی میکنم از ان چیز و من مرتکب آن
شوم بلکه از هرچه باز میدارم خود نیز از ان باز می
مانم ان ارید الا الاصلاح نمی خواهم مگر بصلاح اوردن
کارهای شما ما استطعت مادامی که توانم وما توفیقی
و نیست توفیق من در اصلاح امور و رسیدن بصواب

وصلاح الا بالله مگر بهدایت و معونت خدا علیه توکلت
بروی توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز اند
والیه انیب بسوی او باز میگردم در هر چه نیت میکنم
ویا قوم وای گروه من لا یجرمنکم شقاقی
شما را بران ندارد دشمنی من و ستیزه کاری با من آن
یصیبکم که برسد شما را مثل ما اصاب
مانند آنکه برسید قوم نوح گروه نوح علیه السلام را از طوفان
او قوم هود یا قوم هود را علیه السلام را از باد صرصر او
قوم صالح یا قوم صالح علیه السلام را از رجفه و ما
قوم لوط منکم ببعید و نیستید گروه لوط علیه السلام
از شما دور یعنی در زمان و مکان بشما نزدیک اند پس از آن
عذاب که باهم این انبیا سابقه رسیده عبرت گیرید و
استغفروا ربکم و طلب آمرزش و مغفرت
خواهید از پروردگار خود بایمان و ترک عصیان ثم توبوا
الیه پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش غیر او ان
ربی رحیم ودود بدرستی که پروردگار خود بایمان
و ترک عصیان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت

اواز

او از پرستش غیر او ان ربی رحیم ودود بدرستی
که پروردگار من بخشنده بر مستغفران و دوست دارنده است تایبان
و ودود بدو معنی است بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد
و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند و خدمت
مولانا یعقوب چرخی در شرح اسماء الله بمعنی الودود را
براین وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست
جمیع دلها که نیکان او را دوست میدارند و او نیکان را دوست
میدارد و فی الحقیقت دوستی ایشان فرع دوستی اوست
زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند لطف و کشش او بر دوستی همه
غالب و مقدم است تا که از جانب معشوق نباشد کششی
کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد ای درویش دل را از
دوستی همه از زن و فرزند و مال و منال و آنچه ما سوای اوست
بکسل و با او پیوند که در همه حال ناظر و حافظ و ساتر و معین
و دوست اوست و صد هزار از سلف و خلف و اولیا و اتقیا
و صلحا و شهدا جرعه محبت او چشیده در طلب دوستی
او جان داده اند و هنوز طالب جرعه دیگر اند و آتش عشق
ایشان فریاد هل من مزید دارند تو نیز در دوستی او میل

اورا دوست شیا جد

و دوستی او از و میخواه که من طلب شیأ جد
وجد و ارداست تمجید بنیت انکه حق تعالی
همه مسلمانان را دوستی خود کرم فرماید درود برای قبولیت
بر انذات مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم باید خواند
قالوا یا شعیب قوم گفتند ای شعیب ما نفقه کثیرا مما
تقول نا فهم نمیکنیم بسیاری از انچه می گویی از وجوب توحید
وحدود شرع این سخن بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان
در امر آخرت یا از روی عناد و کرنه چرا فهم کلام شعیب
نمی شد وحال انکه او خطیب الانبیا بود و دیگر گفتند وانا لنریک فینا ضعیفا و ما می بینیم ترا درمیان خود بی قوت
در دفع ضرر ما ضعیف البصر ولولا رهطك واگر نه قوم
تو بودندی که بردین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لرجمناك
هرآینه ترا سنگسار میکردیم وما انت علینا بعزیز و نیستی
تو بر ما عزیز مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم باشد
قال یا قوم گفت شعیب ای گروه من ارهطی آیا عشیره
و قوم من اعز علیکم من الله عزیزترند و دوستر
اند نزد شما از خدا واتخذتموه و فرا گرفته اید شما

خطیب الانبیا

امر خدا

امر خدا یرا وراءکم ظهریا از پس پشت خود
همچو متروک فراموش شده یعنی حق تبان نگاه میدارید
و فرمان پروردگار من پس پشت می افگنید ان ربی
بما تعملون محیط بدرستی که پروردگار من بانچه شما می کنید
در گیرنده بعلم خود بر وجهی که برو پوشیده نیست و بران مجازات
خواهد فرمود و یا قوم اعملوا وای گروه من عمل کنید علی
مکانتکم بر جاهای خود که دارید از شرک انی
عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام در کار خود سوف
تعلمون زود باشد که بدانید جزای خیر و شر من
یاتیه آنکس که بیاید بدو عذاب یخزیه عذاب
که او را رسوا کند و بفضیحت تمام هلاک سازد و من هو
کاذب وانکس که او دروغ گویست برغم شما یعنی
زود باشد که شما بدانید که من بر حقم وارتقبوا
وانتظار برید آنرا که من میگویم انی معکم
رقیب بدرستی که من نیز با شما منتظرم ولما جاء
امرنا حق تعالی به حبیب خود محمد صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید
وانهنگام که آمد عذاب نجینا شعیبا نجات دادیم

پوشیده نیست

کاذب دروغ

شعیب علیه السلام را والذین امنوا معه
وآنانرا که ایمان آورده بودند با او برحمة منا
ببخشایش از فضل ما واخذت الذین
ظلموا وبگرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة واز
جبرئیل علیه السلام که ایشان را او از مهیب بگفت موتوا
جمیعا فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سرایهای
خود جاثمین مردگان وبرزمین افتادگان کان
لم یغنوا فیها گویا که هرگز اقامت ننمودند در آن دیار
الا بعدا لمدین بدانید که هلاکت قوم مدین را
ودوری از رحمت من کما بعدت ثمود
همچنانکه هلاک شدند وملعون گشتند وتشبیه کرد مدین را
به ثمود بجهة آنکه عذاب هر دو بصیحه بود ودر تفسیر آورده
که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که هیچ دو امت بیک عذاب
هلاک نشدند الا قوم شعیب وصالح علیهما السلام اما
قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود واهل مدین را از فوق ایشان
القصه چند آنکه شعیب علیه السلام ایشان را گفت که من رحمتم
ومرا راست گو ومشفق خویش دانید هیچ گفته فایده نداد

بچون شعیب

چون شعیب علیه السلام از ایشان نومید گشت پس بر ایشان
نفرین کرد جبرئیل علیه السلام بیامد وگفت یا شعیب
نزدیک رسید عذاب خدایتعالی بدیشان تو برخیز واهل
خود را وآنها را که بتو ایمان آورده اند برگیر واز میان قوم بیرون رو
پس شعیب علیه السلام اهل خویش را برگرفت ومسلمانان
هزار وهفصد تن بودند پس اهل وعیال وچهارپایان همه
برگرفتند وبیک سو شدند کافران سخر میکردند ومی خندیدند
که ایشان میرفتند شعیب علیه السلام گفت من بفرمان خدایتعالی
میروم که او شما را عذاب خواهد فرستاد که تسبیح
فرمان خدایتعالی نبردید پس برفت وبیک فرسنگی شهر فرود آمد
پس خدایتعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد بعذاب
ایشان وقت صبح وایشان خفته بودند جبرئیل علیه السلام
برایشان آمد وبانگی پرهول بر ایشان زد همه بیکبار هلاک
شدند وچهارپایان ایشان نیز بمردند پس آتشی بیامد وایشان را
به تمامی بسوخت پس شعیب علیه السلام بازگردید آتشی دید که در
شهر ایشان افتاده بود ومیسوخت چون شعیب علیه السلام
آن بدید که ایشان هلاک شدند گفت بار خدایا اکنون کجا روم وچه

امر میفرمائی

القصه [illegible] سوختا

امر پیغمبر مائی ندا امد که بخانه خویش باز رو پس شعیب علیه السلام با قوم خود بدین در آمد پس امر الهی در رسید که تمامی ایشان باقی مانده است همه بسوزید همه را بسوختند و در مدین بمودند تا بسیار شدند و درختان و نباتات دیگر باره همه سبز شدند و برگ و بار آوردند پس شعیب علیه السلام اهل خویش را بشریعت خود می آموخت و امر استقامت میفرمود پس فرزندان او بزرگ شدند و شعیب شب و روز میگریست از جهت قوم هلاکت تا چنان شد که از گریستن نابینا شد و در قصه آمده است که جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت خدای تعالی میگوید که چرا میگریی اگر خواهی چشمت باز دهم و اگر آرزوی بهشت داری به بهشت رسانم و اگر از بهر دنیاست بدهم اما ای جبرئیل ببین که شعیب چه میگوید پس شعیب علیه السلام گفت یا جبرئیل او پروردگار است و او با عمال و نیات بندگان داناتر است من از فکر این همه فارغم ولیکن از دو سبب میگریم یکی آنکه از بن دعای من که این مخلوقات هلاک شدند خدای من از من راضی است یا نه دوم آنکه از آرزوی دیدار خدای تعالی میگریم جبرئیل علیه السلام

کفت

گفت خداوندا تو داناتری که شعیب چه گفت حق تعالی فرمود که من از و راضیم و چشمی که در آرزوی دیدار ما نابینا شده باشد درمان او جز دیدار ما نباشد برو ای جبرئیل و سلام من بدو رسان و بگو که همچنان میباش تا بدیدار ما برسی دوازده سال شعیب علیه السلام پیغمبری کرد و میگریست و همچنان نابینا بود تا آنکه موسی علیه السلام پیش وی آمد و شعیب علیه السلام دختر بوی داد از پس آنکه ده سال شبانی شعیب علیه السلام کرد پس چون موسی علیه السلام برفت از پیش وی هفت سال چهار ماه بزیست آنگاه از دار فنا بدار البقا رحلت فرمود صلوة الله وسلامه علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وادخلنا فی زمرة المحبین برحمتك یا ارحم الراحمین

ذکر حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم و لقب ایشان کاظم و نام موسی و هو ابن جعفر الصادق رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند و ولادت ایشان به ابوا بوده میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر در سال یکصد و بیست و هشت هجری

بشنهایت

و مادر ایشان ام ولد بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر
رضی الله عنه وی را خرید با امام جعفر رضی الله عنهما داده بود
و از خیر اهل الارض امام موسی کاظم بن امام جعفر صادق رضی الله
عنهما متولد است و مدت عمر شریف ایشان پنجاه چهار سال
و بقولی پنجاه پنجسال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم
و بقولی هفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری
در حبس هارون الرشید واقع شده و قبر ایشان در بغداد است
در مقبره که مشهور است بمقبرهٔ قریش درود بر حضرت محمد صلی الله
علیه السلام و آل مبارک او علیه الصلوة و السلام **ذکر معجزه علیه
السلام** بریدة ابن الخطیب رضی الله روایت کند که اعرابی
نزد رسول صلی الله علیه و اله و سلم آمد و گفت یا رسول الله
مسلمان شده ام و نزد تو مسلمان آمده ام اما معجزهٔ بمن نمای
تا یقین من زیاده گردد فرمود چه معجزه میخواهی گفت این درخت را
بخوان فرمود برو و او را از ما پیغام رسان و او را بطلب اعرابی
نزد آن درخت رفت و گفت رسول خدا ترا میخواند چون درخت
پیغام حضرت رسانید آن درخت میل بیکجانب کرده عروق خود را
از زمین برکشید و میل بجانب دیگر کرده و عروق خود را از زمین تمام

برکنده

برکنده برفتار آمد و دامن کشان نزد حضرت علیه السلام
رسید و گفت السلام علیک یا رسول الله اعرابی گفت
بعد از ان آنحضرت علیه السلام او را امر کرد
تا به نبت خود باز گشت درود بر انذات مقدس علیه السلام
ذکر فضیلت درود علیه السلام از حسن ابن محمد الزعفرانی
نقل کرده اند که گفت از امام احمد حنبل پرسیدند از خواص
درود گفت هر کس که صلوة فرستد چون او را در قبر نهند
آن درود در پیش روی آن بنده روشن و درخشنده باشد
بمثابه آفتاب و مونس دل میت باشد تا قیامت ع
علی المصطفی فانه صلوته ضیاء و مصباح
و نور لمرقد صلوة الرسول و محض روح روان
هدایة و من یتبع الهدایة
یهتدی ع لمعه انوار درود رسول روشنی و
روح روان منست نفحهٔ گلزار تحیات او قوت دل و
قوت جان منست سود من از منقبت اوست پس هر چه
جز انیست آن زیان منست در ریاض بروایت انس آورده
که حضرت علیه السلام فرمود که نباشند دو مسلمان

بایکدیگر پرسند و مصافحه کنند و بر من صلوة فرستند مگر که هنوز
جدا ناشده باشند که حق سبحانه بیامرزد گناهان گذشته
وآینده ایشانرا و دیگر از انس رضی الله عنه منقول است
که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که چون کسی
چیزی را فراموش کند پس درود بر من فرستد مگر که یاد
آید آن چیز او را پس بنده مومن که از برکت درود فراموش شده
یاد آرد باید که درود را نیز فراموش نکند واین ذکر بزرگوار
مونس روزگار خود سازد ۵ ای ذکر تو صیقل زبان همه
کس ۵ وی یاد تو مونس روان همه کس ۵ جانم بدرود تو خو کرده است
همچنان من تنها نه که جان همه کس ۵ اللهم صل علی محمد
واله واصحابه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر اول در نماز باخشوع و وعید تارکان اقرا یا قاری قوله تعالی

اتل ما اوحی الیك من الکتاب
بخوان ای محمد علیه السلام آنچه وحی کرده میشود بتو
از قران و اقم الصلوة و بپا دار نماز را ان
الصلوة بدرستی که نماز تنهی عن الفحشاء
باز میدارد مصلی کامل را از کاری که نزد عقل زشت
بود و المنکر و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی
آن نماز کامل که باخشوع و خضوع و اتمام ارکان و شرایط
باشد بسبب باز استادنست از معاصی چه مداومت
بر و موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیة الله
و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد سبب نزول

این آیه

این آیه اورده اند که چون انصاری ملازمت جماعت
نموده با حضرت علیه السلام میگذارد و بهیچ نوع از
فواحش نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت حال
او بموقف عرض رسانیدند فرمود از زبان گهربار خود
ان صلوته ستنهاه زود باشد که نماز او او را
باز دارد اندک زمانی را توفیق توبه یافت از زهاد صحابه
شد و خداوند سبحانه تعالی تصدیق قول آنحضرت را
آیة فرستاد و در وسیط از اسناد درست
از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت علیه السلام
فرمود که هر کرا باز ندارد نماز او از فحشا و منکر زیاده نشود
او را بدان نماز از حضرت سبحانه و تعالی الا دوری
صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر
و روح و خفی نمازیست باز دارنده چنانچه نماز تن ناهی
است از معاصی و ملاهی و صلوت نفس مانع است از
اخلاق و علایق ردیه و هیات مظلمه و نماز دل باز دارنده
از ظهور خواطر فضول و قول غفلت را و صلوت سر منع نماید
التفات بما سوا الله و صلوت روح نهی کند از ملاحظه

صاحب تاویلات

باغیار صلوة خفی بگذارند سالک را از شهود و ظهور انانیة
یعنی خود را فنا سازد بحضرت او سبحانه و لذکر الله
اکبر و هر آینه ذکر خدا بزرگتر است از ذکر همه چه
ذکر او طاعت است و ذکر غیر او غفلت **نظم** یکدم از
خدا غافل مباش، کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل، ذکر
است که اهل شوق در همه وقت، آسایش جان باشد و
آرامش دل، و نزد بعضی معنی چنانست که هر آینه نماز
یاد خداست یاد بزرگ زیرا که همه اشغال او از کار حق
دور و داخل است و نماز بزرگتر است از سایر طاعات
چه کسی قدر او را نشناسد یا از آنست بزرگتر که بر
صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی نگذارد
یعنی نگذارد و محققان برانند که ذکر خدا بنده را بزرگتر
است از ذکر بنده خدا را چه ذکر بنده آمیخته است با غراض
و ذکر خدا کافی خصایص است از کدورت علل و اغراض یا ذکر بنده
خالیست که فنا بدو شتابد و ذکر خدا باقی است که
زوال بدو راه نیابد ذو النون قدس سره فرمود که ذکر بزرگتر
از آن جهت است که تو او را یاد کنی مگر بعد از آنکه ترا یاد کند

خود را فنا سازد

اهل شوق در آسایش دل

نماز یاد خدا است

کی

سلمی رحمه الله فرمود که ذکر در ازل شما را پند است از
ذکر شما در وقت و الله یعلم ما تصنعون
و خدا میداند آنچه شما میکنید از نماز و غیر آن و
جزای شما مناسب عمل خواهد بود **کلمه** تمجید به نیت آنکه
حق تعالی از برکت این آیه توفیق نماز کامل و ذکر صادق
کرم فرماید **ه** هر که گوید بر محمد یک درود، حق برایش
میفرستد ده درود، هر که خواهد عمل را گردد قبول،
پس بگوید او درود بر رسول، ای درویش بیچمید اینی
که نام حضرت جلال احدیت چه نام الیست و یاد او چه
یادیست نامیست روح پرور و یادیست روح گستر
هر ولی و دوستی که ولایت و کرامت یافت همه از
اثر ذکر و یاد حق جل شانه بود چنانچه **نقلست** که روزی
مریدان شیخ خیر نساج رحمه الله بکلیسا رفته بودند
چون باز آمدند شیخ پرسید که کجا بودید گفتند بنظاره
کلیسا رفته بودیم گفت تحفه چه آوردید گفتند شیخا از
کلیسا چه آرند فرمود با من بیایید و راه او ردان
که مرا تحفه راه است بشما نمایم مریدان موافقت

احدیت چه نام الیست یاد
او چه یاد دلیست

کردند ترسایان صورت عیسی را علیه السلام بر دیوار
کلیسا نقش کرده بودند و آنرا می پرستیدند شیخ روبا نصورت
کرده بانگ بروی زد و این آیه بروی خواند که انت
قلت للناس اتخذونی وامی الهین من
دون الله از هیبت این خطاب آن صورت فی الحال
از دیوار فرو ریخت و از هر ذره از اجزا خاک آن دیوار
فریاد بر آمد که وحده لا شریك له ترسایان چون
این کرامت بدیدند زنارها بریدند و کلمهٔ توحید گویان در
زمرهٔ اهل ایمان منخرط گشتند ٥ تا قبلهٔ عشاق جهان روی تو
شد روی بت و بتگران همه سوی تو شد رهبان
چو سر زلف چو چوگان تو دید انگشت بر آورد یکی گوی تو شد
پس ای مومن ذکر و یاد او چنانست که هر دلی را از وی نوری
و هر جانی را از وی سروری این چه حلقه وفاست که در گوش
هر مرید آویخته و این نثار جود و عطاست که بر سر هر
مشتاق ریخته این چه شمع کرامت است که در مجلس
انس افروخته این چه محبت است که دل و جان عاشقان
بدان سوخته شیخ یحیی معاذ رازی گفت قدس سره که

علامت

علامت ابادانی سه چیز است خوف و رجا و محبت خوف
بنده از خداوند جل و علا چندان می باید که از همه معاصی
اجتناب نماید و رجا بنده چندان می باید که بهمه طاعات
مالی و بدنی اقدام نماید و محبت بنده مر خدای جل ذکره چندان
میباید که بحکم احب شیئا اکثر ذکره و یکنفس بی یاد او
بر نیارد ٥ نه بی یادت بر آید یکدم از من نه بی رویت
جدا گردد غم از من بزن بر جانم آن زخمی که خواهی بشرط
آنکه گوئی مرهم از من دلم را خون تو میریزی و ترسم که چون بینی
خون بهای دل بهم از من اگر آهی بر آرم از دل تنگ به
تنگ آیند خلق عالم از من کلمه توحید به نیت آنکه حق تعالی همه را
شوق ذکر و محبت خود عطا کند ٥ درود نبی جای در جان
کند دل خاکیان را گلستان کند برد تیرگی آورد
روشنی ز شدت رهاند دهد ایمنی ای مومن چون ترجیح
نماز بگوش هوش شنیدی قدری از وعید تعجیل
کننده نماز و متهاون الصلوة نیز بشنو واینده در محافظة
و خضوع و خشوع نماز و اتمام رکوع و سجود ساعی باش تا
ازین وعیدات وارسته باشی فی کفایة الشعبی

في المجلس الرابع عشر في معرفت اوقات الصلوة
عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه من
تهاون بالصلوة عاقبه الله تعالى الخمسة
عشر عقوبات ستة في الدنيا وثلثه عند
الموت وثلثة في القبر وثلثه في يوم القيمة
اما الستة التي في الدنيا يذهب سيماء الاسلام
عن وجهه ويذهب بركة عمره وعلامة
ذهاب عمره ان لا يجد التوفيق للعمل الصالح
ولا اسراع بالعبادة ويرفع الله البركة
عن رزقه ويجعل المكارة عليه ولا يقبل منه
سائر الطاعات ولا نصيب له دعاء المو
منين واما الثلثة التي عند الموت اولها
يشتد عليه سكرات الموت كان جبال الدنيا
وضعت على صدره ويموت جوعانا و
عطشانا وان اكل كل طعام الدنيا لا يشبع
ولو شرب كل شراب الدنيا لا يروي ولا
يقدر عند الموت ان يقول لا اله محمد الرسول
الله

الله واما الثلثة التي في القبر ان لا يقدر ان
يجيب الملائكة بالصواب ويكون قبره
ضيقا ويزيده ظلمها ضيقه كل يوم الي يوم
القيمة ويكون في القبر قرينه الشيطان
واما الثلثة التي في القيمة اذا قام من
القبر يري ملائكة العذاب عند راس قبره
ويؤتي كتابه بشماله ولا يقدر الجواز علي
الصراط قال الراوي ومن كان حاله لذلك
فلا شك ان يكون ماويه جهنم كذا
في مرات الصفا وفي تفسير الدر روي
ان ابليس يري في زمن الاول فقال له رجل
يا ابا مرة كيف اصنع حتى اكون مثلك فقال
له ابليس اما ان اردت ان تكون مثلي
فتهاون بالصلوة ولا تبال من الحلف صادقا
او كاذبا فقال الرجل لقد عاهدت الله ان
لا اتهاون بالصلوة ابدا ولا احلف ابدا
فقال له ابليس ما تعلم مني احد بالاحتيال

الا انت وفي روضة العلما قال ابراهيم النخعي
اذا رايت رجلا يخفف الصلوة والزكوة
والسجود ارحم على اهله واولاده من ضيق
اليد والمعيشة در فقه مسعودی آورده است که رسول
علیه السلام فرمود که اهل نماز راسی و سه عقوبت است دوازده
در دنیا و پنج بوقت موت و چهار در وقت غسل و پنج در گور
و هفت در قیامت اما آن دوازده که در دنیا است اول
روی او بی نور شود دویم دل او سیاه کردد سیوم مفلس و کم
روزی باشد چهارم کارهای دنیاوی او درهم و برهم شوند
پنجم لذت عبادت نیابد ششم ادای طاعت بروی دشوار
آید هفتم طاعت او قبول نشود هشتم گناهان او آمرزیده نشود
نهم دعای وی مستجاب نگردد دهم دعای دیگران در حق او
قبول نشود یازدهم برکت از رزق وی بر دارند دوازدهم
ظالمی بروی مسلط کردد اما چهار که در وقت موت اند اول
جان کندن بروی دشوار کردد دویم تشنگی بروی غلبه کند
سیم کوههای کران بر سینهٔ وی نهند چهارم ملک الموت را
خشم در یابد اما آن پنج که در وقت غسل اند اول انکه از آب

پاک نشود

پاک نشود دویم از دنیا پلید رود سیوم کفن از طعام نصیب
وی کردد چهارم بر موضع عبادتگاه وی ... رسد
پنجم بر جنازه وی صلحا حاضر نیایند و اما آن شش که در
گور است اول گور او تنگ و تاریک شود دویم انکه گور را
چاه دوزخ یابد سیوم گور وی پر ماران شود چهارم
جواب بصواب بمنکر نکیر نکند پنجم روی از قبله بگردد ششم
در گور وی دری از دوزخ بگشایند و اما آن هشت که در
روز قیامت اول بی نصیب از رحمت خدا دویم از دیدار حق
محروم سیوم از شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم بی
بهره چهارم در خشم خدا گرفتار پنجم در عرصات قیامت
رسوا شود ششم حساب قیامت بسختی دریابد هفتم
پیشوای دوزخیان شود هشتم رفیق شیطان کردد
تمجید به نیت انکه حق تعالی همه مومنان را از کاهلی نماز
نگاه دارد و توفیق طاعت بخشد درود بر انداخت
منور برای قبولیت باید خواند وفي كفاية
الشعبي المستخف بالصلوة هو الذي اذا
ادرك الجماعة يصلي بالجماعة فان

لم یدرک الجماعة لا یعتم لذلک ولا یخاف
العقوبة ودر روضة العلما آورده است که شداد بن
حکیم که قاضی بلخ بود روزی بمسجدی گذشت و نزدیک مسجد
دوکان جامه فروشی بود چون موذن بانگ داد آن بزاز رخت
خود بر چیده وته کرده در دوکان نهاد بعده متوجه مسجد شد
در این حال قاضی حرکات بزاز ملاحظه کرده بود اتفاقا روز
دویم آن بزاز بجهة ادار شهادت و گواهی دادن پیش
قاضی آمد و قاضی گواهی آن بزاز رد کرد و گفت تو مستخف
وخوار دارنده وسبک پندارنده نماز هستی از آن سبب
که چون بانگ نماز بشنیدی اول به بر داشتن رخت
بپرداختی بعد از آن متوجه نماز گشتی ای درویش خدا
اندیش حد معنی بیان مستخف واستخفاف نماز این است
که از روایت کفایة شعبی و روضة العلما دیدی واز قاضی
عدل ملاحظه نمودی اکنون انصاف آنست که در خود نگریم که
موذی صلوتیم یا خوار دارنده نماز و دیگر آنست که در زمانه
سلف چنان اهتمام بر نماز و آداب آن داشتن که اگر
مثلا چوب شکستن تبر برای شکستن چوب بر میداشت

دران

در آن زمان آواز بانگ نماز بگوش او میرسید از غایت ادب و
اهتمام در طاعت و بزرگی حق که موذن میگوید خدا بزرگ
است پس این کار چگونه بزرگ باشد تبر بران چوب نمی
انداخت بلکه بمجرد شنیدن اذان کار خود گذاشته مشغول
بنماز وطاعت می شدند وهمچنین زمانیکه می رسیدن اگر
آواز اذان بگوش ایشان میرسید ورشته میکشیدن
فی الحال آن رشته را همانجا میداشتند و بر محل او نمی
نهادند پس ای مومن تامل کن که در آن زمانه چگونه اهتمام بر طاعت
بود و الحال چگونه مسلمانی است و مسلمانان چگونه غافل اند
درود بنیت آنکه حق تعالی از برکت حضرت علیه السلام
غفلت و کسل همه بر دارد و شوق طاعت نصیب کند و
فی المشکات فی باب صفة الصلوة عن
ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل
المسجد ورسول الله جالس فی ناحیة المسجد
فصلی فاخف صلوته ثم جاء فسلم علیه فقال
له رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیک
السلام ارجع فصل فانک لم تصل فرجع فصلی

ثم جاء فسلم عليه فقال عليك السلام ارجع
فصل فانك لم تصل فقال له في الثالثه علمني
يا رسول الله وانا لا اعلم فقال اذا قمت الى الصلوة
فاسبغ الوضوء فكبر ثم اقرا ما تيسر من القران
ثم اركع حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى
تطمئن جالسا ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم
ارفع حتى تطمئن قائما ثم افعل في صلوتك
كلها متفق عليه وفي التنبيه ابو الليث رح في
الباب الحادي وثلثين عن عبادة ابن الصامت
رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
من توضاء واسبغ الوضوء ثم قام الى الصلوة
واتم ركوعها وسجودها قالت له صلوته
حفظك كما حفظتني ثم صعد بها الى السماء
حتى تنتهي فتشفع لصاحبها واذا ضيع ركو
عها وسجودها قالت له صلوته ضيعك
الله كما ضيعتني ثم صعد بها الى السماء ولها ظلمة
فتغلق ابوابها ثم تلف كما يلف الثوب الخلق

فضرب

فضرب بها وجهه وفي التفسير الغرايب في
تحت قوله تعالى ان المنافقين يخادعون
الله وفي قوله تعالى المنافقون والمنافقات
سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صفة
المنافق فقال اذا حدث كذب و
اذا ائتمن ن واذا وعد خلف واذا خاصم
فجر واذا عاهد غدر ولا ياتي الصلوة الا دبرا
ولا يذكر الله الا هجرا وقال عليه السلام
ثلثة لا يقبل الله منهم صلوتهم الرجل يوم
قوما وهم له كارهون والرجل لا ياتي الصلوة
الا دبارا ورجل ذكر الله غافلا وقوله تعالى
فويل للمصلين الذين هم عن صلوتهم سا
هون وفي كفاية الشعبي ثلثة لا يزن عند الله
قدر جناح بعوضة الصلوة بالعادة والذكر
بالغفلة والصلوة على النبي عليه السلام
بغير الحرمة كلمه تمجيد به نيت انكه تعالى همه
شوق صلوة وعبادت خود نصيب كنند درود براي

قبولیت بر انذات مقدس منور باید خواند ذکر اجتناب از
معاصی و امید رحمت حق قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مومنان
بترسید از خدا یعنی اجتناب نماید از معاصی و علامت
کمال ترس هم آنست که مومن بکلی دست از معاصی باز دارد
وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بر و وسیله را یعنی
انچه توسل بدان تواند کرد بقرب حضرت جل شانه و کلمه جامع
درین باب آنست که وسیله کل در تقرب بحضرت الهی ملاحظه
اوامر است و نواهی در لطایف قشیری میگوید وسیله تجرید
اعمالست از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص انفاس است
از طلب حظوظ در کشف الاسرار فرمود که وسیله عابدان
بفضایل است و از ان عالمان بدلایل و از ان عارفان بترک وسایل
عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف
بمعاینه نظر کند عابد فکر درین ایت کند که الذین
یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر
بدین آیة دارد که اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل الله

ثم

حضرت جل شانه — حضرت الهی

لطف اسرار

عابدان عالمان عارفان

عارف بمعاینه نظر کند

ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری
قدس سره فرمود که الهی وسیله تو هم تویی اگر کسی را به
طلب یافت من خود طلب از تو یافتم ای طلب یابی
طلب تو داده گنج احسان بر همه بگشاده این طلب در ما
هم از ایجاد دست رستن از بداد یارب داد نست
این قدر ارشاد تو بخشیده تا بدین بس عیب ما پوشیده
قطره دانش که بخشیدی زپیش متصل گردان بدریاهای خویش
وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در راه او با عدای
ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که رستگار
شوید بسبب این اعمال و در بحر آورده که درین ایة فلاح
بچهار چیز باز بست که بی انها رستکاری حقیقی دست
ندهد اول ایمان اصابه نور است در دنیا و آخرت و بنده
را از حجب ظلمانی بشرک خلاص دهد دویم تقوی و اجتناب
از معاصی که منع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است
و سالک بدان از ظلمت حرص و هوا باز رهد سیوم
وسیله و آن فناء ناسوت است در بقاء لاهوت
و عارف از سبب آن از اوصاف هستی بیرون می اید

پیر طریقت

صفای ناسوت در لقای لاهوت

عارف

چهارم جهاد وان اضمحلال انانیة است واثبات هویت
وموحد در این مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بشهود
میرسد وبنده کی یارا است که حصول اعمال مرضیه واجتناب
از معاصی نماید مگر که رحمت جل شانه ناصر ومعین حال او باشد
وبرای حصول هر دو مارب حوقله یعنی لا حول ولا قوت الا بالله
العلی العظیم بسیار میخوانده می باشد که حضرت علیه السلام
خواندن این کلمات یاران را نیز تاکید میفرمود وامید بر
اعمال خود نکند بلکه برحمت حق که در باب رحمت در کلام مجید
چندین جا میفرماید چنانچه وسعت رحمتی کل
شی ولا تقنطوا من رحمة الله وامثال این
بسیار است وحضرت علیه السلام در مجلسی از زبان
شریف توصیف رحمت حق بسیار فرمود وگفت همه
کس برحمت بخشیده میکردند نه بعمل عایشه صدیقه رضی الله
عنها پرسید که یا رسول الله ذات شریف تو فرمود که
من وسایر انبیا ورسول گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
که روز قیامت منادی از زیر عرش ندا کند که یا امت محمد آنچه
با من که خدایم کردید عفو کردم وآنچه با یکدیگر کردید بخشید

وبحل

وبحل کنید ودر بهشت روید برحمت من ودر خبر است که بداود
علیه السلام حق تعالی وحی کرد که یا داود گناه کاران را بشارت
ده وصدیقان را بند ده گفت الهی چگونه ندا آمد که گنه کاران را
بشارت ده که اگرچه عظیم تر گناه بوجود آید وچون پشیمان
شوید شما را عفو کنم وصدیقان را بند ده که بکردار خویش
معجب مباشید که هر آنکس با وی بعدل کار کنم هلاک شود
ودر حکایت است **حکایت** آتش پرا ابراهیم علیه السلام
بگذشت وازوی طعام خواست ابراهیم گفت اگر
مسلمان شوی ترا طعام دهم آتش پرست برفت حق
تعالی وحی کرد که یا ابراهیم طعام بوی نگاه خواهی داد
و با هفتاد سال است که اورا طعام میدهم با کفرش اگر
تو یک شب طعام میدادی چه بودی ابراهیم از پس
آتش پرست سر وپا برهنه دوید واورا باز آورد ومهمان
داری نمود آتش پرست گفت چه سبب بود که باول مرا طعام
ندادی واکنون مرا مهمان نمودی ابراهیم قصه با وی بگفت
آتش پرست الله معامله خدا با من چنین است که از بهر من دوست
خود را عتاب کرد پس گفت ای ابراهیم مسلمانی بر من عرض کن

سن هفتاد سال طعام بخورداد
ابراهیم یک شب طعام نداد

ابراهیم بروی عرض کرد و مسلمان شد و در خبر است
که روزی رسول علیه السلام از باب بنی شیبه بر آمد و
اصحاب را دید که میخندیدن گفت میخندید اگر آن بدانید که من
دانم خندیدن شما اندکی و گریستن بسیار این بگفت و تشریف
فرمود همه بگریه مشغول گشتن در ساعت جبرئیل علیه السلام
آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی میگوید که چرا بندگان مرا
از رحمت من نومید میکنی ایشان را بر دو خبر ده که نبی
عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی
هو العذاب الالیم **حکایت** آورده اند که مردی بود
خمر خواره و فاسق با ندیمان خویش نشسته بود چهار درم
بغلام خویش داد که میوه خرد از بهر مجلس شراب غلام
بدر مسجد منصور بن عمار بگذشت درویشی بر سر کرسی چیزی
میخواست و میگفت هر که چهار درم بدهد وی را چهار دعا
کنم غلام آن چهار درم بوی داد منصور گفت چه خواهی
تا دعا کنم گفت اول بنده ام دعا کن تا آزاد شوم منصور
دعا کرد دویم انکه خدایتعالی عوض این درم با من دهد سیوم
انکه حق سبحانه و تعالی توبه بخداوندم ارزانی دارد چهارم

تمام نجات
الا انا الغفور الرحیم

انکم

انکه مرا و ترا و خداوند مرا و این قوم را بیامرزد منصور دعا
کرد غلام چون بخانه باز آمد خداوند گفت چرا دیر آمدی قصه با
وی بگفت وی گفت چه خواستی گفت اول آزادی خویش
گفت برو که آزادی گفت دویم انکه عوض درم با من دهد گفت
چهار هزار درم تراست از مال من گفت سیوم انکه توبه تو
گفت توبه کردم بخدا گفت چهارم انکه خدای عز و جل ترا بیامرزد
و مرا و غلام را و مجلسیان گفت این یکی نه با من است این
یکی چگونه باور کنم چون شب در آمد بخواب دیدم که هاتفی گفت توبه
کردی انچه بتو بود پنداری که آنچه بماست میکنیم ترا بیامرزیم
و غلام را و منصور را و جمله قوم را که حاضر بودند **حکایت**
چنین گفته اند که رباح القیسی بسیار حج و عمره کرده بود روزی
پیش ناودان خانه ایستاده بود گفت الهی ازین حجهای من چندین
برسول دادم و چندین باصحابان رسول دادم و چندین به پدر
و مادر خویش دادم و چندین بمسلمانان دادم چون این بگفت
هاتفی آواز داد که بر ما سخاوت مینمائی ترا بیامرزیدیم و مادر
و پدر ترا و هر که یکبار گفت باخلاص لا اله الا الله محمد
الرسول الله صلی الله علیه واله وسلم جابر بن عبد الله

١٥٦

روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم از حجره بیرون آمد و
ما را گفت جبرئیل درین ساعت از پیش من بیرون رفت و مرا گفت
یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بحق آن خدای عزوجل که
ترا بحق بخلق فرستاد که خدای عزشانه را بنده بود نام بندگان
که پانصد سال خدا را عبادت کردی بر سر کوهی که درازی آن کوه
سی گز است و پهناسی گز در میان دریا از هر طرف چهار هزار
بحر است حق سبحانه تعالی بر آن کوه چشمه آب خوش و یک درخت
انار پدید کرده بود هر روز یک انار از آن درخت پدید آمدی چون
شب در آمد این بنده بدان آب چشمه وضو کردی و نماز گذاردی
و آن یک انار بخوردی و بطاعت مشغول شدی و از خدای عزوجل
خواسته بود که در سجود جان تسلیم کند همچنان در سجود باشد

در سجود جان بحق تسلیم کند

تا قیامت و اندامش نریزد و نپوسد خدای تعالی دعای وی اجابت
کرد و برین صفت از دنیا بیرون رفت پس جبرئیل گفت علیه السلام
یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من با ملایکه میروم و ویرا در
سجود می بینیم و حق تعالی در علم قدیم خود چنین مقرر فرمود که چون
روز قیامت شود این بنده را بیارند و در عرصات از جل شانه
ندا آید که این بنده را در بهشت برید برحمت من وی گوید الهی بکردار

قولی

خویش و لم از حق تعالی فرمان آید که با وی حساب کنید نعمتهای
که در دنیا بوی داده بودیم یکی روشنائی چشم که نعمت است
با وی حساب کنند برابر پانصد ساله طاعت بود نعمتهای هفت
اندام بماند از حق تعالی فرمان آید که ویرا بدوزخ برید که طاعت
وی برابر یک شکر نعمت نیست ویرا بدوزخ کشند فریاد کند
که الهی برحمت تو به بهشت روم باز فرمان آید که ویرا باز
دارید ندا آید که ای بندهٔ من ما ترا از عدم بوجود آوردیم و
پانصد ساله عمر دادیم و ترا توفیق طاعت دادیم و در میان
دریا بر سر آن کوه مقام تو پدیدار کردیم و برای تو طعام و
شراب در آنجا پدیدار کردیم و جان تو در سجود قبض کردیم و
این همه بکردار تو بود یا برحمت من گوید الهی برحمت تو ندا آید
که برحمت من در بهشت شو کلمه تجید به نیت آنکه حق تعالی همه را
توفیق و لایق رحمت کرداند ه هرکسی بهر نجات خویش دارد
تحفه ما جز درود سید مختار نیست ذکر حق صلی

در طعام و شراب

رحم قوله تعالی واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا فی روضة السعد

عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال کان علیه
السلام یاتی کل یوم الی بیت ابی طالب
فاذا رای احدا من اهله قال لهم
اعلمونی ما کان لکم من حاجة حتی
اقضیها لکم وکانوا حینئذ انکارا
فقال رجل من الصحابة یا رسول الله انهم
کفار فقال نعم انهم من رحمی فقد امرنی
الله سبحانه وتعالی ان اصل رحمی ولو کا
نوا کافرین فلو کان لی طاقة حتی ادخلهم
فی الاسلام لفعلت ولکن سبقت القلم بما
فیه وعن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه
قال کنت انا وعلی کرم الله وجهه عند
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ قال یا علی
ویا عمر اوصیکم بوصیة ان عملتم بها وجب
رضاء الرحمن لکم فقلنا وما هی
یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم

قال صلوا رحمکم ولو قطعوکم واقضوا حوا
ئجکم ولو هجروکم ان حبل الرحم موصول
بید الرحمن وعن ابن عباس رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه
قال اتانی جبرئیل علیه السلام فقال لی یا محمد
الرب عز وجل یقرئک السلام ویقول لک قد
الرحم وانا الرحمن فمن وصله وجبت له
رضائی ومن قطعه قطعت عنه رضائی
وعن انس ابن مالک رضی الله عنه قال
سمعت عن رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم یقول الواجب علی کل مومن ان یصل
رحمه ویواسیه وان کانوا عبثه ویصبر
علی اذاهم وهجرهم عمر خطاب گفت رضی الله عنه
که رسول گفت علیه السلام هر آنکس که از خدا بترسد و رحم
باز پیوندد عمرش زیاده و مالش بسیار گردد و میان خلقان
محبوب شود و در خبر است که حق تعالی رحم را در حدیث
قدسی چنان بیان فرمود که انی انا الله لا اله الا انا الذ

خلقت الرحم وانا الرحمن وهی الرحم من وصلها وصلته ومن قطعها قطعته

حکایت

یحیی بن سلیمان چنین روایت کند که مردی صالح از خراسان بمکه مجاور گشته بود و مردم ودیعتها پیش وی می نهادندی از دیانت وصلاحت که در وی بود روزی مردی بیامد و دو هزار دینار بودیعت بوی سپرد و آن مرد بشام رفت چون باز آمد خراسانی مرده بود از فرزندان وی ودیعت طلب کرد گفتند ما ندانیم وی هیچ نگفت آنمرد برخواست و پیش مجاوران و فقهان مکه شد و قصه با ایشان گفت ایشان گفتند که این مرد بصلاح بود امید چنان داریم که از اهل بهشت بود ولیکن چون سه یکی از شب بگذرد برخیز و بچاه زمزم شو و بانگ کن که ای فلان بن فلان خداوند ودیعتم مرد سه شب بچاه زمزم می آمد و بانگ می کرد کسی جواب نمیداد پیش فقها آمد و ایشانرا خبر داد گفتند انا لله و انا الیه راجعون میترسم که این مرد از اهل دوزخ است ای مرد بشام رو که آنجا بیابانی است که آنرا برهوت می گویند در ان بیابان چاهی است چون سه یکی شب بگذرد بر سر آن چاه بانگ کن

که ای

که ای فلان بن فلان من صاحب ودیعتم مرد بیامد در ساعت جواب داد که لبیک صاحب ودیعت گفت تو مردی صالح و با دیانت بودی درین جایگاه چون گرفتار شدی گفت آری مرا خویشان بخراسان بودند از انها بریدم و طلب ایشان نکردم تا وفاتم رسید اکنون حق تعالی بحق ایشان گرفت و بدین جائیگاه گرفتار کرد اما بدان که مال تو بخانه به فلان جایگاه نهادم و فرزندان نگفته ام بر ایشان امین نبودم اکنون برو تا پسرم در خانه برود و فلان جایگاه بکند و مال خویش برگیر مرد بیامد و آنجایگاه بکند و مال خویش برگرفت انس ابن مالک گوید که روز قیامت در سایه عرش رحمان باشند اول آنکه رحم باز پیوندد دویم زنیکه شوهرش بمیرد و چند یتیم بگذارد و ما در ایشانرا پرورانند تا بزرگ شوند سیوم آنکه مرد یکه مهمانی کند یتیمان و مسکینان و درویشانرا و چنین روایت کرده اند که در صله ده خصلت است پسندیده اول رضاء حق تعالی که رحم باز پیوستن فرموده است دویم شادی اهل قرابت رسانیدن سیوم شادی ملائکان که ملائکه شاد کردند چهارم

٣ یتیمان و مسکینان و درویشان

ثناء مردمان پنجم اندوه کین کردن ابلیس ششم زیادتی عمر
هفتم برکت در کسب و مال هشتم موجب وصول بهشت و دوری
از دوزخ نهم زیادتی مروت است که چون ویرا حالی افتد هم قرابتان
جمع شوند و با وی بایستند و احسان کنند بهدیه فرستادن
و به پرسیدن بیمار و ایشان را در کارها یاری دادن چون
غایب شوند پیوسته نامه نوشتن دهم موجب استغفار هر دو
جانب است که از پس مرگ چون قرابتان او را یاد کنند و احسان او
یاد آرند ویرا دعا کنند و استغفار برای او نمایند و اگر این قرابتان
یاد کنند نیکوئی و دعاء خیر یاد آرد کلمه تجدید به نیت آنکه حق تعالی
همه را توفیق اداء حق صله رحم کرم فرماید درود برای قبولیت
باید خواند **ذکر مذمت سخن چینی** [چهارم در] **قوله تعالی** هماز
مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم

ورسول گفت علیه السلام سخن چین در بهشت نرود و هر آنکس که
در دنیا دو روی بود در قیامت ویرا دو زبان بود از آتش
و بدترین امتان آنها باشند که سخن چینی کنند و دشمنی افکنند میان

دوستان

دوستان و سخن چین از رحمت خدا نومید است الا توبه کند
قتاده گوید عذاب گور ثلثی از غیبت و ثلثی از بی احتیاطی و ثلثی
از سخن چینی بود و ابو عبدالله قریشی گوید که مردی پیش امیر
المومنین علی رضی الله عنه آمد و گفت از هفتصد فرسنگ
راه پیش تو آمده ام تا هفت مسئله از تو پرسم گفت سوال
کن گفت بفرما که از هفت آسمان سنگین ترچیست و از
زمین فراختر چیست و از بحرها غنی ترکیست و از سنگها سخت
ترچیست و از آتش گرم ترچیست و از یتیم ضعیف ترکیست
امیر المومنین گفت هر کلمه بصد دینار بیاموزم هفتصد دینار
پیش وی نهاد علی رضی الله عنه گفت آنچه سنگین تر از
آسمان است بهتانست بر برادر مسلمان و آنچه فراختر
از زمین است عدل سلطان است و آنچه غنی تر از بحرهاست دل قانع
است و آنچه سخت تر از سنگ است دل کافر است و آنچه از
آتش گرم تر است دل حریص آدمیست و آنچه از زمهریر سردتر
است جفاء دوستان و فراموشی خویشان است و آنچه
از یتیم ضعیف تر است سخن چین است چنانچه یتیم بدل مردم ضعیف
و ذلیل است همچنان سخن چین نزد حق و دوستان او خوار

سخن چین نزد حق و دوستان او خوار

و دلیل است در میان همه کس مرد برخواست و برفت حضرت
علی گفت اورا باز خوانید اورا باز خواندند گفت این زر برگیر
که من ترا می آزمودم که تا بطلب علم صادق هستی بدانستم
که صادقی بارک الله علیک عبد الله بن عمر روایت
کند که رسول علیه السلام گفت چون خدای عز و جل بهشت را
بیافرید ندا آمد که یا بهشت سخن گوی گفت خنک آنکس که مقامش
در من بود حق تعالی گفت بعزت و جلال آن که هشت گروه
در تو نباشند مدمن خمر و زانی مصر و سخن چین و دیوث و حاجب
شهر و مخنث و قاطع الرحم و سوگند خوار **حکایت** کعب الاحبار
گوید در بنی اسرائیل قحط بود و باران نمی بارید موسی علیه السلام
سه بار با بنی اسرائیل برای طلب باران بیرون رفته بود و دعا
میکرد باران نمی آمد موسی علیه السلام گفت الهی بندگان تو اند اگر
تو رحمت نکنی که خواهد کردن ندا آمد که یا موسی در میان شما
سخن چین است دعا شمایان از آن سبب اجابت نمی شود موسی
گفت الهی وی را با باز نمائی تا او را از میان خویش بیرون کنیم
ندا آمد که یا موسی من شما را نهی میکنم از سخن چینی و آن
اکنون غماز و من سخن چین باشم علاج اینست که همه شما

بمجموع

به مجموع توبه نمائید ما قبول خواهیم کرد بالجمله همه توبه کردند در ساعت
باران ببارید **حکایت** حماد بن اسلمه روایت کند که
مردی غلامی بمردی فروخت بشرط آنکه سخن چین است و
باین فعل میفروشیم گفت رواست بخرید چون روزی چند
بر آمد زن خداوند را گفت شوهرت ترا دوست نمیدارد
عزم آن دارد که کنیزکی خواهد خواهی که من ترا بیاموزم که او ترا دوست
دارد گفت بلی گفت چون خفته باشد استره بستان و چند تار
موی از میان ریش او ببر و با خویشتن میدار بعده پیش
خواجه آمد و گفت ای خواجه زنت کسی را دوست میدارد و عزم
آن دارد که ترا بکشد و اگر خواهی که بحقیقت بدانی که من راست
میگویم در خانه خود را بدروغ خواب بر تا بدانی که من راست
میگویم مرد چنان کرد زن برخواست و استره بدست
گرفت و قصد مرد کرد که چند تار موی از ریش وی بستاند
چنانکه غلام فرموده مرد بترسید بنداشت که گلو خواهد برید
از جای برخواست و زن را بگرفت و بکشت خویشاوندان
زن خبر یافتند بیامدند و مرد را بکشتند و این از شومی سخن
چینی بود از بهر اینست که رسول علیه السلام گفت که سخن چینی در بهشت

درود بر آن ذات منور مقدس باید خواند ذکر نصیحت و ترغیبه
فاعلم ایها العاقل لا مصیبة کالغناء ولا ضلالة
کالجهل ولا میراث کالعلم ولا عمل کالصلوة
ولا صلوة کالذکر ولا راحة کالفقر ولا
مجالس کالحق ولا زاد کالتقوی ولا موت
کالغفلة ولا رفیق کالعقل ولا قسوت کالشبع
ولا حلمة کالجوع ولا لذت کالمعرفت ولا نغمه
کالصبر ولا کنز کالقناعة ولا قوت
کالتوکل وان الغفلة زینت العارفین
وسراج الطالبین. وحیوة العابدین. و
زاد العاقلین. وراحة المحبین. وموت الجاهلین
وهلاك الغافلین. فطوبی لمن یعرف حقها
کما یکون حق شرطها وقال عیسی علیه السلام
الفقر مشقة فی الدنیا وراحة فی الاخرة درود
بر آن ذات مقدس باید خواند تنبیه من المنبهات
قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اربعة
جواهر فی جسم بنی آدم یزیلها اربعة اشیاء

اما الجواهر

اما الجواهر الاربع فالعقل والدین والحیاء والعمل
الصالح فالغضب یزیل العقل والحسد یزیل الدین
والطمع یزیل الحیا والغیبت یزیل العمل الصالح و قال
وقال علیه السلام اربعة فی الجنة خیر من
الجنة ومن نفس الجنة الخلود فی الجنة خیر
من الجنة ورضاء الله فی الجنة خیر من الجنة
ورحمه الملائکة فی الجنة خیر من الجنة وجوار
انبیاء الله فی الجنة خیر من الجنة واربعة من
النار شر من النار الخلود فی النار شر من النار
وتوبیخ الملائکة فی النار شر من النار و
جوار الشیطان فی النار شر من النار و
غضب الله فی النار شر من النار درود بر آن
سرور کائنات بر نیت آنکه حق تعالی احوال واقوال وافعال مرضیات
خود نصیب کند ذکر یونس پیغمبر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
قوله تعالی وذا النون یاد کن ای محمد صلی الله
علیه وآله وسلم صاحب ماهی یعنی یونس را علیه السلام
اذ ذهب چون رفت مغاضبا خشمناک بر قوم خود

که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس الله سره فرمود که بر نفس خود
خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن صادر نشده بود گفته
اند که ایشان را وعده عذاب داده بود چون میعاد در
رسید و عذاب دیر ترمی آمد پنداشت که او را دروغ
گوی خواهند داشت از میان امت بیرون رفت
فظن پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد
که گمان برد ان لن نقدر علیه آنکه تنگ نخواهیم
ساخت علیه بروی راه رفتن را پس ما او را به بحر در آوردیم
و در شکم ماهی بزندان کردیم فنادی پس ندا کرد فی
الظلمات در تاریکیها یعنی در ظلمات بحر و بطن حوت
و تاریکی شب و بخواند مرا ان لا اله الا انت یعنی
گفت هیچ معبودی نیست مگر تو سبحانک پاکی ترا از آنکه
در چیزی عاجز شوی انی کنت بودم من ستم
من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت
مبادرت کردیم در انوار از سید مختار صلی الله علیه
و آله وسلم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا
نخواند الا که اجابة کنندم فاستجبنا له پس اجابة

کردیم دعای یونس را ونجیناه و برهانیدیم او را من الغم
از غم دریا و انتقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را
از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وکذلک و
همچنانکه او را از غم نجات دادیم ننجی المومنین برهانیم
و نجات میدهیم گرویدگان را و این قصه حق تعالی در چند جا
بکلام مجید خود یاد فرموده **و کیفیت یونس علیه السلام**
بر سبیل ایجاز چنان مرقوم میگردد که یونس علیه السلام
از اولاد هود بود علیه السلام وحق تعالی او را به پیغمبری
باهل نینوی که از اراضی موصل است فرستاد و اکنون آنرا
دمشق خوانند و ایشان قومی بودند از قبیله ثمود و ابوبکر
صدیق رضی الله عنه از رسول علیه السلام رسید که ایشان
چند بودند گفت صد و بیست هزار کقوله تعالی
وارسلناه الی مائة الف او یزیدون و
او مدتی ایشان را بجد او شریعت دعوت کرد تا گویند که چهل
سال میان ایشان دعوت میکرد و میگفت ای قوم بگویید لا
اله الا الله ایشان نمیگفتند و ابا کرده وی را می رنجانیدند
و گفتند اگر پاره پاره کنی نگوییم یونس علیه السلام گفت اند

بجواد شریعت

بعلا و تذرون احسن الخالقين گفت ای قوم
پرستش میکنید بتان را و بخدا می خوانید و عبادت آفرید کار می گذارید و او
شمارا آفرید و پدران شما که قوم ثمود بودند چون از فرمان او ابا
کردند بعذاب او مبتلا شدند پس یونس علیه السلام عاجز آمد
و آخر بتنگ شد و دید که نصیحت سود نداشت پس بجناب
الهی گفت ای قادر توانا میدانی که قوم مرا تکذیب کردند فانزل
علیهم نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت
خبر ده قوم را که بعد از سی روز یا چهل روز عذاب بشما فرود
آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و گفت که ای قوم بعذاب
الهی اکنون منتظر باشید گفتند که عذاب او چگونه بود گفت
شما را آتش فرستد از دوزخ گفتند روا باشد پس یونس علیه السلام
از میان قوم بیرون رفت و در شکاف کوهی پنهان شد
چون موعود عذاب نزدیک رسید حق سبحانه بمالک دوزخ
خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست
مالک فرمان الهی بجا آورد و آن سموم بصورت ابری سیاه
و کوه غلیظ با دود و شراره آتش نمودار شد و تمام مدینه
نینوا را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام گفته

روی

روی بملک خود آوردند و مردی عاقل بود فرمود که یونس علیه السلام
طلب کنید چندانکه طلب نمودند نیافتند گفت اگر یونس علیه السلام
برفت خدائی که ما را دعوت میکرد باقی است و دانا و
شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و
تضرع بدرگاه او بریم پس مالک سر و پا برهنه پلاس در
پوشید و رعایا بهمین صورت پس همه روی بصحرا نهادند
مرد و زن و خورد و بزرگ و کودکان از مادران جدا کردند و سه
فرقه شدند یک فرقه مردان و ضعیفان و یک فرقه زنان و کودکان
و یک فرقه ستوران و چهارپایان و همه سر برهنه کردند و
بسجود افتادند و خروش و فریاد در گرفتند و بیکبار زینتها خاص
ساخته آواز با بر داشتند و هر گروهی گفتند که ای بار خدایا
بتو باز گردیدیم و امنا بما جاء به یونس علیه السلام
دیگر با فرمان تو و پیغمبر تو نکنیم و یونس را دیگر نیازاریم و توبه کردیم
ما اگر مستحق عذابیم ستوران و کودکان زبان بسته را چه گناهست
از سبب ایشان رحمت کن و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم بزاری و جزع
می نالیدند و در آن چهل روز از فغان و ناله نیاسودند و دردمندی
و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند ، چاره ما ساز که بی یاوریم

گر تو برانی که روآوریم؛ پیش تو گر بی سرو پا آمدیم؛ هم بامید تو خدا آمدیم؛ قومی گفتند خداوندا یونس علیه السلام مارا گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم مارا بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر بنالیدند و گفتند که الهامارا یونس علیه السلام خبر داد که خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود مارا دستگیر بعضی دیگر بعرض رسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو میفرمود که هر که بر ستم کند از و درگذرانید خدایا ما بکن و بر خود ستم کرده ایم بر ما عفو کن و از گناه بگذر گروهی گفتند که خدایا یونس علیه السلام مارا می گفت که پروردگار من گفته که سایلان را رد نکنید خدایا ما سایلان بر در درگاه حرمت تو آورده ایم مارا رد مکن

نظم

ماتهی دستان برآورده دستی بر دعا، نقد فیض نه برین دست کنه بکار همه؛ قاضی حاجات درویشان و محتاجان توئی، پس روا کن از کرم حاجات بسیار همه

القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نمود و برات نجات از دیوان رحمت مرقوم گشته درباره ایشان مرحمت کردید ظلمت سحاب

مرتفع

مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند و حق تعالی بلطف و کرم خود توبه ایشان قبول کرد و عذاب از ایشان مندفع گردانید قوله تعالی فلولا کانت قریة امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما امنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب ایمان آوردند پس سود رسانیدن اهل دیه را ایمان ایشان در آنوقت یعنی نفع نرسانید چراکه ایمان ایشان ایمان یأس بود مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب رسوایی را در زندگانی دنیا و برخورداری دادیم ایشان را تا رسانیدن اجلهای ایشان پس این قوم بعد از رفع عذاب یونس را یاد کردند و ویرا از هر سوی می جستند و در غم او بودند و دعا میکردند که ای بار خدایا یونس را بما رسان الغرض بعد از چهل روز یونس علیه السلام متوجه نینوی شد و خواست که از حال و عذاب قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید شهر و اهل شهر را

سلامت دید ملال بسیار برو غلبه کرده با خود گفت من ایشان را
بعذاب ترسانیدم و عذاب نیامد اگر بدین شهر روم مرا
بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و اتفاق رفتن او بدریا
و محبوس گشتن او در بطن ماهی روی داده شد سوال حق تعالی
چرا یونس را ذو النون یعنی صاحب ماهی گفت جواب آنکه خدای
تعالی خلق را نمود که ما را بکسی خوشی نیست تا بفرمان و طاعت ما بود
و نبی و رسول خواندمش چون بی فرمان هجرت کرد و بی اجازت ما
روی از قوم بگردانید او را بماهی باز بستیم و ذو النون خواندیم
از بهر آنکه عقوبتش بآن بود و اصحاب اشارت گفته که ذو النون
در بطن ماهی پیوسته در سجود بود لهذا خلقت ماهی بسجود ماند
و یونس علیه السلام عابد بود و بدین نام شناسا شد نه جفا
سوال یونس علیه السلام بر که خشم گرفت بر قوم یا بر خدای تعالی
خشم گرفت که چرا عذاب زود نفرستاد و از پیغمبران
این عمل روا نباشد که بر آفریدگار خود خشم گیرند و اگر گوییم
بر کافران پس ایشان خشم وی میخواستند جواب صواب
آنست که وی بر خود خشم گرفت که آیا از تو چه بوجود آمد
که از وعید تو عذاب بر این قوم نازل شد و این قوم صد گونه

جفا بر تو

جفا بر تو میکردند و سخت می آزردند اکنون بچه روی مقابل این قوم
میشوی که ترا بسیار افسوس خواهند کرد و کاذب خواهند
گفت پس یونس علیه السلام بکناره دریا رفت مردم در
کشتی می نشستند او نیز در آنجا نشست کشتی سه شبانروز
برفت روز چهارم بوقت چاشتگاه تاریکی پدید آمد
و ماهی کلان سر از دریا بر آورد و کشتی را باز داشت و از
هر سو که رفتی آن ماهی پیش آمدی و از رفتن کشتی باز ماندی
اهل کشتی فرو ماندند و بیچاره شدند پیری بود در آن
کشتی که همیشه مسافرت دریا کردندی گفت در میان ما
کسی هست گناهکار و یا بنده گریخته او را تفحص کرده بماهی
دهید تا خلاص شویم و این ماهی باز گردد و اگر چنین نکنید
کشتی بشکند و همه هلاک شویم چون یونس علیه السلام
این شنید برخواست و گفت که ای مردمان در میان شما بنده
گریخته و گناهکار منم مرا بردارید و بماهی دهید مردم گفتند
تو حری و بر تو نشانی بندگان نمی یابیم و گناهکار هم نمیدانیم
بلکه نشان زاهدان در تو می بینیم و تو از همه داناتری و ما
همه از تو گناهکارتریم ترا بماهی کی دهیم پس اتفاق شد

که یکان یکان خویش را بر ماهی عرض کنند و تن خویش پیش وی
نهند بر همه چنین کردند هیچ یکی را قبول نکرد پس یونس
علیه السلام گفت شما را میگویم که گناه کار منم و ماهی
مرا میجوید مسموع نمی داشتند پس قصه خود بگفت پس
گفتند قرعه باید انداخت قرعه انداختند بنام یونس علیه السلام
آمد پس یونس علیه السلام را برداشتند و بینداختند
و بروایتی خود را خود انداخت ماهی دهان باز کرد و او را
فرو برد کقوله تعالی فالتقمه الحوت وهو ملیم
یعنی یلوم نفسه و آمده است که ماهی با وی بسخن آمد و
خدایتعالی مرا فرموده است که او را نگاه دار و هلاک مکن
و میازار که او بازداشته ما است در شکم تو اکنون
حق تعالی شکم مرا زندان تو کرد ای [illegible] درین زندان [illegible]
مباش و یا نبی الله در شکم من جای نیست [illegible]
از دل من که من خدا را نیز بدل می شناسم و تسبیح و تهلیل وی
میکنم اکنون آن عبادت گاه تست ای مومن بنگر که
چون ماهی را ثواب و عقاب نباشد چگونه خدایتعالی را
عبادت میکند پس چرا بندگان او در همه اوقات او را نپرستند

و عبادت

و عبادت نکنند و مومنی که به هستی و یکانگی حق تعالی عارف
باشد واجب است که دل را بمعصیت نیالاید انگاه یونس
علیه السلام بدل ماهی فرود آمد و آن ماهی چهل روز دهان بر هم
نهاد تا نفس یونس علیه السلام فرو نگیرد القصه یونس علیه السلام
چهل روز نه طعام خورد و نه آب و بر یک بار امید و ماهی
نیز با یونس علیه السلام در تسبیح موافقت کردی قوله فلو
لا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی
یوم یبعثون گفت اگر نه آن بودی که یونس علیه السلام از
مسبحان و عابدان بودی در آن شکم ماهی تا روز قیامت بماندی
سوال چه حکمت بود یونس علیه السلام را در شکم ماهی بازداشت
و بجز ماهی در شکم دیگر جایگاه نداشت جواب حکمت آن بود که
ماهیان دریا [illegible] درد و بیماریها می رسید و از تسبیح حق
باز ماندند بجناب الهی التماس کردند که بار خدایا چون آدمیان
بیمار شوند ایشان را دواها داده که از آن درمان کنند اکنون
ما را بیماریهاست و ما را درمان و داروی نیست چه بودی اگر ما را
داروی بود تا ما را راحتی رسیدی حق تعالی یونس علیه السلام را
بدین جهت در شکم ماهی رسانید و ماهیان را حکم رسید که

هرکرا دوای بیماری درکار باشد آن ماهی را که در شکم او یونس
است او را ببویند تا بدان بوییدن درد و بیماری از شما برگیرم
و شما را از آن راحت دهم و اکنون همچنان است و باز در
قیامت همچنان باشد و هر ماهی را از نسل وی باشد ماهیان دیگر که
بیمار باشند ببویند و حق تعالی شفا میدهد و او را همچنان
حرمت دارند واشارت دیگر آنکه آن ماهی چهل روز با یونس
صحبت داشت حق تعالی او را و نسل او را حرمت داد و موجب
راحت ماهیان دریا گردانید پس تو ای مومن نیز همه عمر خویش
بر عشق و محبت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گذاری اگر
از برکت دوستی او در زمره اولیا و ملایکه حرمت یابی و
از دست شیطان لعین و گناهان راحت یابی چه عجب
واشارت دیگر آنکه از برکت تن یونس علیه السلام در شکم
ماهی بود آن ماهی موجب امن و راحت ماهیان دریا گشت
محمد صلی الله علیه و اله و سلم از یونس علیه السلام فاضلتر است
و کالبد شریف او در زمین موجب امن و امان امت و رفع عذاب
ایشانست و سبب راحت گورها هر یکی است کقوله تعالی
وماکان لیعذبهم وانت فیهم وماکان الله

معذبهم

معذبهم وهم یستغفرون واشارت دیگر آنکه
همه ماهیان دریا و مخلوقات آنجا به تسبیح و عبادت خویش
مغرور بودند و می نازیدند که تسبیح ما از آدمیان بیشتر است
حق تعالی خواست که بدیشان نماید که در نعمت و راحت
تسبیح کردن آسانست اما در زندان عبادت و تسبیح مشکل
ببین که در جای تنگ و تاریک یونس علیه السلام چگونه بعبادت
و تسبیح مشغول است و در خبر است که یونس علیه السلام
در چهل روز در آن زندان چندان تسبیح و عبادت کرد که
همه اهل دریا شرمنده شدند و در خبر است که حق تعالی پنج پیغمبر را
به پنج بلا مبتلا گردانید تا در آن بلا و محنت او را عبادت کردند
و فرشتگان را از آن خجلت و عتاب بود اول نوح علیه السلام را
برنج قوم و طوفان مبتلا کرد و با وجود آن عبادت و غافل نبود
دویم ابراهیم علیه السلام را باتش مبتلا کرد و دوستی خود و
یقین او بفرشتگان نمود سیوم یوسف علیه السلام را
به بندگی و رنج زندان مبتلا کرد و آن طاعت و عبادت او
در زندان بفرشتگان نمود چهارم ایوب علیه السلام را
به بلای کرمان مبتلا کرد و آن صبر و عتاب او در آن حال بفرشتگان

باز نمود پنجم یونس علیه السلام را در بطن ماهی بزندان مبتلا کرد و تسبیح
و عبادت او در زندان بفرشتگان نمود و اهل دریا را اما ای مومن
در فضل پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم نگر که بدون این
بلاها و محنتها در شب معراج بر آسمان بر آوردند و ان علو جاه و صدق
جناب او را بفرشتگان نمود تا همه مقر آمدند که ما را ازین کرامت انتها
هیچ نیست که آدمیان راست القصه آن ماهی یونس را علیه السلام
بهفت دریا بگردانید تا آنهمه قدرت خدا بدیدند و طاقت
ایشان برسید و یونس علیه السلام در چهار تاریکی بود یکی تاریکی
ذلت دویم تاریکی غربت سیوم تاریکی شکم ماهی چهارم تاریکی
دریا چون ازین تاریکیها نجات یافت چهار رکعت نماز بگذارد
شکرانه آنکه ازین چهار تاریکی خلاص یافته و آن نماز دیگر بود که
ما میکنیم القصه امت او تا چهل شبانروز بهر سوی میجستند
و دعا میکردند که بار خدایا یونس را بما برسان که بدو
گرویدیم و ایمان آوردیم و حق تعالی بعد از چهل شبانروز
در دل یونس علیه السلام این تسبیح الهام کرد که فنادی
فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی
کنت من الظالمین پس حق سبحانه این تسبیح را

ازان پیغمبر قبول کرد و آن ماهی را الهام نمود تا بکنار دریا
آمد و او را بخشکی انداخت و همه اندامهاء او ضعیف و نازک
گشته بود و درین چهل روز طعام هم نخورده بود پس حق
تعالی بفضل خود و قدرت کامله همانساعت درخت کدو
برلب دریا برویانید لقوله تعالی و انبتنا علیه
شجرة من یقطین تا برگهاء او او را از پیش آفتاب
نگاه دارد و سایه کند و آهوی صحرا می آمد و پستان خود
در دهان مبارک او می نهاد تا شیر می آشامید پس چهل روز
دیگر برلب دریا بماند و در سایه درخت پوست شریف او
محکم شد و توانا گردید و ازان کدو میخورد تا قوت میگرفت
قوله تعالی فنبذناه بالعراء و هو سقیم پس کدو
غذا او شد و چون تعالی بیمار انست پس او را فرمان آمد
که بسوی قوم باز گرد که آن مومنان از غم تو غمگین میباشند
چون بیامد و خبر او شنیدند پیش او آمدند و استقبال کردند
و شادیها نمودند و آن روز را مبارک و میمون گرفتند و ایشان را
شریعت می آموخت و یونس علیه السلام سی و یکسال در میان
ایشان بود تا انگه وفاتش رسید قوله تعالی و ان

یونس لمن المرسلین ودر جای دیگر فرمود ولا تکن کصاحب الحوت اذ نادی وهو مکظوم حق تعالی پیغمبر ما علیه السلام را خبر کرد که شتاب زده مباش چون آن صاحب ماهی که او از داد وغمگین بود وابوبکر صدیق رضی الله عنه را صاحب محمد بود علیه السلام لهذا صاحب الغار خوانند ولیکن رافضی بدبخت کور ند وقدر او چه دانند مگر مومن موحد که از دل وجان او را دوست دارد کما قال الله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا ه الغرض قوله تعالی در حق یونس گفت لولا ان تدارکه نعمت من ربه لنبذ بالعراء وهو مذموم اگر نه نعمت ما او را دریافتی واین نعمت بمعنی رحمت است هر آینه افکنده شد در صحرا خالی از گیاه ملامت شده فاجتباه ربه فجعله من الصالحین گفت باز گزید او را خدا او از جمله پیغمبران کردانید وبعوض باز فرستاد هر چند خود را از پیغام رسانیدن بیرون آورده بود واین جمله حق تعالی رسول علیه السلام حکایت کرد تا امت او حق تعالی غافل نباشند وروز بطاعت او مشغول باشند وبدانند که چون پیغمبر خود را چنین سختی میکرد وبزندان در شکم ماهی دریا

باز ماند تا اگر کسی بیفرمانی کند او را در دوزخ بزندان کنند صلوة الله وسلامه علیه وحفظنا من قهره وجلاله آمین رب العالمین ذکر حضرت امام علی موسی رضا رضی الله عنه کنیت ایشان ابو الحسن است چون کنیت بدو از امام موسی کاظم رضی الله عنه آرند که فرمودند که وی را اعطا کردم کنیت خود ولقب رضاست ونام علی وهو ابن موسی بن جعفر رضی الله عنهم وایشان امام هشتم وولادت ایشان بمدینه بود روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر در سال یکصد وپنجاه وسه هجری بعد وفات جد ایشان امام جعفر صادق رضی الله عنه به پنجاه سال ونزد بعضی در سال وتاریخ دیگر هم اختلاف ومادر ایشان ام ولد بودند تکتم نام ونجمه وشمانه نیز گفته اند وایشان کنیزک حمیده مادر امام موسی کاظم بودند رضی الله عنه وآورده شبی بی بی حمیده پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند که فرمودند نجمه را بموسی پسر خود بخش وزود باشد که از وی فرزندی بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد واز مادر امام رضا رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چون برضا حامله شدم

هرکز در خود ثقل حمل نیافتم و در وقت خواب از شکم خود آواز
تسبیح و تهلیل می شنیدم و در زمانی که بوجود آمد دستها
بر زمین نهاد و روی باسمان کرد و لبهای مبارک می
جنبانید چنانکه کسی مناجات کند و سخن گوید مدت
عمر شریف ایشان چهل و نه سال بوده و بقولی چهل و پنج
و بقولی پنجاه سال وفات ایشان در ولایت طوس
واقع شده در قریه سناباد از رستاق نوقان
روز جمعه بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دو صد و
هشت هجری و در سبب وفات ایشان گویند که مامون
ولد هارون ایشان را طلب داشت و پیش وی طبقهای
میوه نهاده بود و خوشه انگور در دست داشت و میخورد
چو ایشان آمد از جای برجست و با ایشان معانقه کرد
و ایشان را بنشانید و آن خوشه انگور را بایشان داد و گفت
یا ابن رسول الله ازین انگور خوبتر دیده ایشان فرمودند که
انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون گفت ازین انگور بخور رضا
رضی الله عنه فرمودند که مرا معاف دار مامون
مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر ما را متهم میداری

مناجات کند و سخن گوید

ورود تسبیح و تهلیل در شکم مادر

خوشه انگور

ودران

ودران انگور زهر پرورده بود چون مبالغه بسیار کرد امام
آنخوشه را بگرفت و بعضی را از ان بخورد و بینداخت و
برخاستند مامون گفت بکجا میروند فرمودند که بانجا که
فرستادی و چیزی بر سر مبارک پوشیده بیرون آمدند
و بفرمودند تا در سرا به بندند و بر فراش خود بخفتیدن
و در آنوقت امام محمد تقی فرزند ایشان از مدینه بطریق
طی ارض در یکساعت نزد پدر حاضر شدند و رضا رضی الله
عنه ایشان را به سینه خود کشید و میان دو چشم ایشان
بوسیدند و ایشان نیز روی بر روی پدر مبارک خود نهادند
و با ایشان سخنان پنهان گفتند و همان وقت رحلت نمودند
و قبر ایشان در جانب قبله نزد قبر هارون رشید است
بقعه که در و حمید بن القحطبه الطائی است و آن قریه امروز
معموره کلان است و بمشهد مقدس اشتهار دارد و
حضرت امام موسی رضا آن امام اند که سلسله شجره
پیران قادریه از ایشان به خواجه معروف کرخی میرسد
و این فقیر احوال و اوصاف آن بزرگان و مشایخ قادریه
که اسامی ایشان در شجره که از بزرگان خود باین احقر

یک ساعت نزد پدر رسیده و در چشم بوسید ... سخنان نهانی با ایشان گفته و همان وقت رحلت شد

سلسله شجره پیران قادریه بخواجه معروف

رسیده مرقوم است و انتها سلسلهٔ شیخی و استادی
حضرت قبله گاهی حضرت قبله گاهی حضرت سید غوث
العالم قدس الله سره العزیز و   الله مرقده و نور الله مضجعه
و مرجعهم آمین رب العالمین درین کتاب احوال این بزرگان
برای یادداشت عرایس شریف ایشان تحریر یافت درود
بر سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم باید خواند ذکر
معجزهٔ حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابن عباس رضی الله عنهما روایت
میکند که مردی نزد رسول علیه السلام آمد و گفت بچه
چیز دانم که تو پیغمبر خدای سبحانه تعالی حضرت فرمود که اگر
این شاخ خرما را بخوانم تا ازین درخت جدا گشته بیاید
گواهی میدهی بر رسالت من گفت آری پس حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم آن شاخ را بخواند آن
شاخ از درخت منقطع گشته بر زمین افتاد و می جست و
می آمد تا نزد آنحضرت آمد آنگاه فرمود باز گرد بمقام خود
باز گشت و بر همان منوال باز بمحل خود معاودت نمود و ملصق
شد و منضم گردید و آن مرد مشرف بایمان شد معجزهٔ دیگر مرویست
که در غزوهٔ طایف پیغمبر صلی علیه و آله در شبی تاریک

اتش

بر شتر سوار سیر میفرمود و به درخت سدره رسید پر خار
و چشمهای نرگسین آنحضرت خواب آلوده بود چون نزدیک
بآن رسید که روی مبارکش بدان درخت آید و بخراشد
فی الحال درخت شکافت و نیمی بر دست راست مایل شد
و نیمی بر دست چپ و شتر آنحضرت از میان آن درخت بسلامت
بیرون شد گویند آن درخت همچنان منفرج مانده است تا
باکنون و معروف بسدرة النبی است و هیچکس تا بغایت
تعرض بآن درخت نرسانیده درود بر آن ذات مقدس و منور
باید خواند ذکر فضیلت درود حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم در مفتاح حصن حصین از بوموسی
مدنی رحمة الله نقل کرده و او از سهل بن سعدی رضی الله عنه
که مردی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و از
فقر و تنگی معیشت خود شکایت کرد حضرت علیه السلام
فرمود که چون بمنزل خود در آئی سلام گوئی اگر کسی باشد در وی
و اگر نباشد پس سلام درود فرست بمن و یکبار سوره
اخلاص بخوان آن مرد را توفیق رفیق شد و این درود
بجا می آورد حق سبحانه در هر روزی بروی گشاده گردانید

ودر معاش او وسعتی پدید آمد بدان مثابه که بر همسایگان
وخویشان خود اضافه مینمود در کتاب شفاء الاسقام از
ابو الفرح بغدادی روایت کرده که حق سبحانه وحی فرستاد
موسی را که ای موسی من بوقت سخن گفتن با تو ده هزار سمع در
اعضا و اجزاء تو پدید آورده ام تا کلام من توانستی شنید
وده هزار زبان ارزانی داشتم تا جواب تو انستی داد
و خواهی که ازین همه وقت بمن دوستر باشی واز همه زبان
بمن نزدیکتر شوی گفت بلی فرمود که صلوة فرست بر حبیب
من صلی الله علیه واله وسلم شعر صلوا علی خیر
البریة واسعوا بصلوته قربا الی الرحمن
بهتر وسیله ز برای مقام قرب روز جزا همین
صلوة محمد است اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
بعدد اسماءك الحسنی

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر احوال قیامت و حشر و براق قوله تعالی (اول در)

یا ایها الناس ندای عام است یعنی ای همه مردمان اتقوا الله بترسید از عقوبة خدا یا پرهیز کنید از ناشایستها واخشوا یوما لا یجزی و بترسید از روزیکه دفع نکند عذاب و باز ندارد والد عن ولده پدر از پسر خویش ولا مولود نه فرزندی هو جاز عن والده که او باز دار باشد از پدر خود شیا چیزی از عذاب و گفته اند که خبر خاص است بکافران چه اولاد مومنان بعضی را شفاعت کنند ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا ثواب و عقاب راست است

دران

دران خلاف نیست ونخواهد بود فلا تغرنکم الحیوة الدنیا پس باید که فریب ندهد شمارا زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتها آن فریفته مشوید ولا یغرنکم بالله و باید که مغرور نسازد شمارا بعفو و کرم خدا یا مهلت دادن او الغرور شیطان فریبنده یعنی شمارا بامل دور و دراز از راه ببرد و معاصی دلیر گرداند

مصراع امروز که نه کنید فردا تو به بیت کار امروز بفردا نگذاری زنهار، روز چون یافته کار کن و عذر میار،

ای مومن روز مردن و روز قیامت به همه در پیش است و برای فکر این هر دو روز اکثر بزرگان و اولیاء الله جگرهای خود خون کرده اند وای بر حال گناه کاران و عاصیان چنانچه نقلست که مالک دینار قدس سره روزی بر گورستانی گذر کرد دید که جمعی مرده را بخاک می سپارند بر آن خاک بایستاد و بسیار بگریست با خود گفت ای مالک نزدیکست که ترا این روز پیش آید ~~ تفرج کنان از هوا و هوس، گذشتیم بر خاک بسیار کس، کسانیکه حالی بغیب اندر اند، بیایند بر خاک ما بگذرند،

مالک دینار رحمه الله

چون مالک بخانه آمد ازین اندیشه بیمار شد جمعی از مریدان
بعیادت وی رفتند ه چو رنج بر نتوانی گرفتن از بیمار
قدم ز رفتن و پرسیدنش دریغ مدار هزار شربت
شیرین و میوهٔ مشموم چنان مفید نه افتد که بوی صحبت
یار پس روی بریشان آورد و گفت ای درویشان با شما
وصیتی دارم که چون مرغ روحم از قفص قالب در طیران آید
زنهار که مرا بر جنازه نه نهید طوق ریسمانی بر پای من بندید و
کشان کشانم بگورستان برید ه مرا کشید و طنابی
بگردنم اندازید کشان کشان چو سگانم بروی یار برید و چون بخاکم
بسپارید بگوئید الهی اینک مالک دینار گریخته را آوردم بعد از آن
که فردا قیامت سر از خاک برآرم نگاه کنید که از جمله روسیاهانم
یا سفیدرویان و چون نامهٔ دست مردم دهند ببینید که نامهٔ
عمل من بدست راست من دهند یا بدست چپ و چون مرا
بترازو کاه برند مترصد باشید که کفه طاعت من افزون
می آید یا پله معصیت و چون مرا بسر دوراهه رسانند و
بخطاب وامتازوا الیوم ایها المجرمون نیکان را از
بدان جدا گردانند تفحص نمائید که مرا بطرف بهشت میبرند یا

بطرف

بطرف دوزخ چون مالک این وصایا تمام کرد نفسی سرد
برآورد و جان بداد بعد از آن آوازی شنیدند الما
لك نجا من المهالك مالک دینار از مهالک نار خلاص
شد و برحمت مالک الممالک فایز گشت الهی ما را نیز در آن نفس
باز پسین قرین لطف عمیم و همنشین کرم جسیم خود گردان و بخطاب
مستطاب ارجعی الی ربک مرغ روح ما را در فضای
عالم ملکوت و خطایر جبروت در طیران درآرد و در عرصات
قیامت بخطاب ادخلوها بسلام امنین
مسرور و مبتهج گردان نقلست که فاسقی و واجگری بیمار شد
و وقت رحلت نزدیک آمد اوقات گذشته خود در پیش خاطر
خود آورد هیچ طاعت ندید آهی از سر درد برکشید و گفت
یا من له الدنیا والاخرة ارحم علی من لیس
له الدنیا وللاخرة و فی الحال جان بداد ه نه در بند
و نه در بهی می میرم نه مبتدی و نه منتهی میرم در من نگر ای هر دو
جهان خاک درت گز هر دو جهان دست تهی میمیرم چون در آمد
سکان بصره در خواب دید که در فلان محلتی ولی از اولیا نقل
کرده و ندا آمد که هر که بروی نماز گذارد جرایمش مغفور و

بمساعی او مشکور گردد بامداد بسیار جمع گشتند و بروی
نماز گذارده او را دفن کردند چون شب در آمد یکی از زهاد بصره
در صدر جنتش بخواب دید سوال کرد که ای شوریده حال و
تباه روزگار این مرتبت بچه یافتی گفت چون عمر من بآخر رسید
و روز حیاتم بشام ممات انجامید در نامه عمل خود نظر کردم
همه افلاس دیدم اما در خزینه رحمت وی همه کرم و عنایت
یافتم ۵ باز آمدم و غم تو باز آوردم صد واقعه دور و
دراز آوردم گفتی که ره آورد چه آوردی دستی تهی سوز
و نیاز آوردم و چون مرا انجا که سپردند فرمان آمد که ای بنده
کنه کار ما بطاعت مطیعان نیازی نیست و از معصیت عاصیان
زیانی نه خزاین رحمت ما بسیار است و برای گناه کاران است
دل خوش دار که ترا بیامرزیدم الهی از برکت رحمت خود دو
خود ما را و جمیع مسلمانان بیامرز کلمه تجدید به نیت آنکه حق تعالی
همه را از هول قیامت نگاه دارد و در زمرهٔ دوستان
و بحر رحمت شریک سازد ۵ از ابتدا بعثت او تا به نفخ
صور هر کس که هست در کنف اهتمام اوست تا دور روز
کار بود دور دور اوست تا نام کاینات بود نام نام اوست

وفی

وفی الخبر اذا اراد الله تعالی ان یحشر الی
الخلایق احیی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل اولهم اسرافیل فیاخذ الصور
من العرش فیبعث الرضوان زین الجنان
لمحمد و امته ثم یاتون مع البراق و لواء
الحمد و حلیتین من حلل الجنة فاول من احیا
من الدواب البراق فیقول الله لهم الکسوه
فیلبسونه و لباسه مرصعا من یاقوت حمراء
و لجامها من زبرجد خضراء و الحلیتین علی
احدهما اخضر و الآخر اصفر فیقول الله تعالی
لهم انطلقوا الی قبر محمد صلی الله علیه و سلم
فیذهبون و صارت الارض قاعا صفصفا
فلا یدرون قبر محمد صلی الله علیه و سلم
فینظرون نورا مثل العمود من قبر الی
عنان السماء فیقول جبرئیل نادانت یا اسرافیل
و انت ضمنت الحشر یحشر الله تعالی الخلایق
بیدك فیقول یا جبرئیل نادانت فانك انت

خليفة في الدنيا فيقول انا استحيي منه فيقول
اسرافيل نادا انت يا ميكائيل فيقول السلام عليك
يا محمد فلا يجيبه فيقولون الموت نادا انت فيقول
يا ايها الروح الطيب ارجع الى البدن الطيب
قم بفضل الله الى القضاء والحساب فينشق القبر
فاذا هو جالس في قبره فينفض التراب من
راسه ولحيته فيعطيه جبرئيل حليتين والبراق
يقف مع الملائكة فيقول يا اخي جبرئيل
اي يوم هذا فيقول جبرئيل هذا يوم القيمة و
يوم الحشر والندامة وهذا يوم التلاق وهذا
يوم الفراق فيقول يا جبرئيل بشرني فيقول
يا محمد معي لواء الحمد وتاج الجنة فيقول لست
اسئل عن هذا فيقول الجنة زخرفت لقدو
مك والنار اغلقت فيقول لست اسئل عن هذا
بل اسال بك عن امتي المذنبين لعلك تركتهم على
الصراط فيقول اسرافيل وعزة ربي يا محمد ما نفخت
الصور فيقول محمد صلى الله عليه وسلم الان

طابت

طابت نفسي وقرة عيني فياخذ التاج والحلة
فيلبسها ويركب البراق وصفة البراق
ان له جناحين يطير بهما ما بين السماء
والارض في طرفة عين وجهه كوجه
الانسان ولسانه لسان العرب واضح
الجبين ضخم القرنين دقيق الاذنين
اسود العينين اذنيه من زبرجد اخضر
وناصيته من ياقوت احمر وذنبه
كذنب عقرب مكلل بالذهب
الاحمر بدنه كالبرق لامعة ويقال
كطاوس فوق الحمار ودون البغل يسمى
ذلك البراق برقا لكون سيره
يسير كالبرق فلما دنى صلى الله عليه
ليركب البراق يضطرب ويقول وعزة
ربي لا يركبني الا نبي هاشم الابطحي
القرشي محمد بن عبد الله صاحب
اللواء فيقول النبي صلى الله عليه وسلم

انا محمد فيسكن ويركب عليه السلام ثم ينطلق
الى الجنه فيخر ساجدا فينادي منادا ارفع راسك
ليس هذا يوم الركوع والسجود بل هذا
يوم الحساب والعذاب ارفع واسئل تعط
الهى اسئلك بعزتك امتى امتى فيقول
يا محمد اعطيتك ما ترضى قوله تعالى
ولسوف يعطيك ربك فترضى ثم يامر الله
تعالى للسماء ان يمطر فيمطر السماء ماء كمني
الرجال اربعين يوما ويكون الماء فوق
كل شيء اثني عشر ذراعا فيت الخلق بذلك
الماء كنبات البقل بكاملت اجسادهم كما كانت
ثم يطوى السماء والارض فيقول الله تعالى
لمن الملك اليوم فلا يجيبه احد ويقول ثانيا
وثالثا فلا يجيبه احد ثم يجيب بنفسه لنفسه
لله الواحد القهار ثم يقول الله تعالى اين
الجبارون واين ابناء الجبابرة واين الملوك
واين ابناء الملوك واين الذين ياكلون

رزقي

رزقي ويعبدون غيري ثم يقول الله تعالى
يا اسرافيل قم وانفخ الصور نفخة البعث ثانيا
في الصور ايها الروح الخارجة والعظام
النخرة والاجساد البالية والعروق المنقطعة
والجلود المنخرقة والشعور المتساقطة قوموا
للفصل والقضاء فيقومون الاجساد كله
بامر الله تعالى بهذه النفخة ذلك قوله تعالى
فاذا هم قيام ينظرون راي السماء قد انشقت
والى الارض قد بدلت والى العشار قد عطلت
والى الوحوش حشرت والى البحار قد سجرت
والى النفوس قد زوجت والى الزبانية قد
احضرت والى الشمس قد كورت والى الميزان
قد نصبت والى الجنة قد ازلفت علمت نفس
احضرت فذلك قوله تعالى قالوا يا ويلنا
من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن
وصدق المرسلون فيخرجون من القبور افراد
اعراتا ثم يبدل الارض التي عمل عليها المعاصي

ويأتي بارض من فضة وينصب الصراط على
الجهنم وعن عائشة رضي الله عنها قالت
قلت يا رسول الله يوم تبدل الارض فاين
يكون الناس يومئذ في اي المكان
قال عليه السلام سألتني عن شيء عظيم
ما سألتني عنه غيرك اما الناس انذ على
الصراط وسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن معنى قوله تعالى يوم ينفخ في الصور
فتأتون افواجا قال فبكى رسول الله صلى
الله عليه وسلم حتى بل ثيابه عن دموع
عينيه ثم قال ايها السائل سألتني عن امر
عظيم انه يحشر يوم القيمة اقوام من امتي
على اثني عشر صنفا اما الصنف الاول فيحشرون
على صورة القردة وهم الفتانون في الناس
قال الله تعالى والفتنة اشد من القتل فينادي
المنادي من قبل الرحمن هؤلاء الذين
يفتنون في الناس ماتوا ولم يتوبوا فهذا

جزاءهم ومصيرهم الى النار والثاني
يحشرون عميانا على صورة الخنازير وهم
الذين اكلون الرشوة اي السحت قوله
تعالى سماعون للكذب اكالون للسحت
فنادى المنادي من قبل الرحمن هؤلاء الذين
ياكلون الرشوة ماتوا ولم يتوبوا فهذه
جزاء ومصيرهم الى النار والثالث يحشرون
عميانا وصما وبكما وهم الذين يجورون
في الحكم قوله تعالى واذا حكمتم بين الناس
ان تحكموا بالعدل فنادى الملك مثل
نداء السابق والرابع يحشرون على صورة
لحمار وهم الذين يعجبون باعمالهم قوله تعالى
ان الله لا يحب كل مختال فخور فينادي الملك
مثل نداء السابق والخامس يحشرون ويسيل
من افواههم القيح والدم ويمضغون
السنتهم وهم العلماء الذين يخالفون
اقوالهم باعمالهم قوله تعالى اتامرون الناس

بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا
تعقلون والسادس يحشرون وعلى اجسادهم
ا اح من النار وهم الذين يشهدون الزور
قوله تعالى ولا تقف ما ليس لك به علم
والسابع يحشرون واقدامهم على جباههم
معقورة بنواصيهم ويسيل من فروجهم
قيح وصديد وهم اشد نتنا من الجيفة وهم
الذين يعملون عمل الزنا ويتبعون
الشهوات فينادى المنادى من قبل
الرحمن هؤلاء الذين يذنبون ما توا ولم
يتوبوا فهذا اجزاءهم ومصيرهم الى
النار قوله تعالى ولا تقربوا الزنا انه كان
فاحشة وساء سبيلا والثامن كالسكارى
يقعون يمينا وشمالا وهم الذين يشربون
الخمر ويمنعون حق الله قوله تعالى انما
الخمر والانصاب والازلام رجس
من عمل الشيطان فينادى المنادى

هؤلاء الذين يشربون الخمر ما توا و
لم يتوبوا فهذا اجزاهم ومصيرهم
الى النار والتاسع يحشرون وعليهم
سرابيل من قطران وفي افواههم
نتن نجس بحيث يتاذى جميع اهل المحشر
فينادى المنادى هؤلاء الذين يغتابون
الناس ما توا ولم يتوبوا فهذا اجزاءهم
ومصيرهم الى النار قوله تعالى ولا يغتب
بعضكم بعضا والعاشر يحشرون
خارجين السنتهم قفائهم وهم الذين
كانوا اصحاب النميمة قوله تعالى ولا
تجسسوا والحادى عشر يحشرون اسود
الوجوه وازرق العيون بطونهم مملوة
من النار وينتشر من ابدانهم ريح نجس
وهم الذين لا يومنون بالله ورسوله النبي
قوله تعالى انما المشركون نجس فينادى
المنادى هؤلاء الذين لا يومنون بالله

ورسوله ماتوا ولم يتوبوا فهذا جزاءهم و
مصيرهم الى النار والثانى عشر يحشرون
وجوههم مثل القمر ليلة البدر يمرون على
الصراط كالبرق الخاطف فينادى المنادى
هؤلاء الذين يومنون بالله ورسوله و
يعملون الصالحات وينهون عن
المعاصى ويحفظون صلوة الخمس مع الجماعة
ماتوا على التوبة فهذا جزاءهم ومصيرهم
الى الجنة قوله تعالى ان الذين امنوا وعملوا
الصالحات لهم جنات تجرى من
تحتها الانهار خالدين فيها ابدا رضى الله
عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشى ربه
كلمه تجيد به نيت انكه حق تعالى در فرقه دوازدهم داخل سازد
واز فرقهاى ديگر محفوظ دارد ه هر كسى بهر نجات خويش
دارد تحفهٔ تحفهٔ ما جز درود سيد مختار نيست ذكر دويم
در حقيقت جمعه و اداب آن قوله تعالى يا ايها الذين
امنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة

فاسعو

فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم
خير لكم ان تعلمون وعن معاذ بن
جبل رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الجمعة حج المساكين وهو عيد
فى الدنيا لاهل الدنيا وعيد لاهل السماء فى
السماء وعيد لاهل الجنة فى الجنة راوى اين
حديث آن جوانيست كه در ميدان شريعت شهسوار بود
وچون حضرت عليه السلام معاذ را ولايت يمن داد وروان
كرد حضرت او را جبه خود پوشانيد و بر سر او دستار
مبارك خويش داشت واو را بالاى اشتر سوار كرد وخود
پيغمبر عليه السلام با جميع صحابه بركاب او پياده تا دروازه
مدينه آمد معاذ هر بار ميخواست كه خود را از اشتر بزمين اندازد
وپيغمبر ميفرمود اسكن اسكن و در وقت وداع از وى پرسيد
كه بم تقضى يا معاذ ولايت يمن بتو دادم بچه حكم خواهى كرد گفت
بكتاب الله قال فان لم تجد قال فبسنة رسول
الله قال فان لم تجد قال فاجتهد برائى
فعانق رسول الله وقبل على جبهه ورخصه

بدانکه ای مومن جمعه بهترین روزهاست که گفت علیه السلام افضل
الایام واشرف الایام واکبر الایام یوم الجمعة وگفت علیه السلام
مهتر موسی بخدا مناجات کرد و گفت الهی مرا روز یکشنبه داده
امت محمد را کدام روز خواهی داد فرمان شد روز جمعه وای
موسی هر که از امت محمد دران روز کار نیک خواهد کرد بهتر
باشد ایشان را ازانکه امت تو روز یکشنبه صد هزار کار نیک
کنند پس مهتر موسی گفت الهی مرا از امت او گردان و
آمده است که چون فرمان جمعه بر مهتر عالم علیه السلام
رسید جبرئیل آمد و بر دست مانند آینه سفید بود و دران
نقطه سیاه گفت یا محمد این آدینه است دران نیکی تراو
امت ترا اگر موسی علیه السلام این روز یافتی امت او
گوساله پرست وجهود نشدی واگر عیسی علیه السلام این
روز یافتی امت خر پرست وترسا نشدی پیغمبر گفت علیه
السلام ان نقطه سیاه در وچیست گفت این ساعتی است
هر مومنی که دریابد آن را وهرچه از خدا دران ساعت بخواهد
بیابد ونیکی برای او ذخیره شود وبدی دور کرده شود
گفت علیه السلام ان ليلة الجمعة ويوم الجمعة اربع

وعشرون ساعة ولله في كل ساعة ستمائة
الف عتيق من النار وگفت عليه السلام
ما من دابة الا وهي مسبحة يوم الجمعة
من حين يصبح حتى تغرب الشمس شفقا
من الساعة الا الجن والانس وفيه لساعة
لا يصادفها عبد مسلم يسئل الله شيئا
الا اعطاه اياه صح مسلم وگفت عليه السلام
من فرح بدخول الجمعة الا خلق الله من
ذلك الفرح ملكا له الف راس في كل
راس الف فم في كل فم الف لسان
يسبح الله بكل لسان الف الف لغة الى
يوم القيمة وثواب ذلك الملك لصاحب
الفرح واعطاه الله تعالى يوم الحزن فرحة
لاهم بعدها وتشبيه بحج المساكين
آنست که چنانچه در حج نماز وغسل وسعی وخطبه سنت وارداست
در روز جمعه نیز لازم وسنت ووارد است وقید حج
المساکین او آنست که چون حج باغنیا فرض شد فقیران غمناک

شدند که ما را قدرت حج رفتن نیست ما چگونه بدین ثواب بسیم
برکت شکسته نفر احمعه نازل شد چون برکت ایشان جمعه
آمد اضافت هم برایشان شد وعن ابی امامة الباهلی
رضی الله عنه انه قال وسرت من الشام
فلما سرنا علی فرسخ من المدینة سمعت
الاذان وکان یوم الجمعة فبادرت المشی
مستعجلا حتی اخوف الصلوة فلما سرت
فی بعض الطریق تعرض لی اسد فخفت
منه فردیت فی بعض الطریق فقلت فی نفسی
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم
تعلم انی ترکت مالی وقماشی عندی من
خوفك وخرجت ابتغاء لمرضاتك
وسنة نبیك وقد تعرض لی هذا العدو
اللهم اکفنی ایاه فلما کان ساعة اذ وصل
لی فارس وبیده رمح فقال یا ابا امامه امشی
معی فمشیت معه حتی وصلنا الی ذلك
الطریق فسمعت الاسد ینطق بلسان فصیح یا

ابا

ابا امامه اذهب فانی لا اقول شیئا لمن خرج
طلبا وابتغاء لوجهه وانی والله اقسم قسما
لو خرجت فی هذا الطریق لحاجتك لاخذ
تك ولکن لحرمة الجمعة انی ما اخذ
احدا ولا اخره فاقض الی حاجتك فخرجت
ومضت فوصلت الی المدینه فوجدت رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر فلما نظر
الی ضحك فی وجهی حتی بدت نواجده فلما
فرغ من الخطبة وصلینا خلفه وسلم صلعم
وسلمت علیه فضحك وقال لی یا ابا امامة
لقد عجب الله منك ومن الفارس ومن کلام
الاسد تعرف الفارس الذی صحبك فی
الطریق قلت الله ورسوله اعلم فقال هذا جبرئیل
علیه السلام امر الله تعالی فی طرفة عین
لیصحبك لما علم من نیتك الصادق
وکلام الاسد لك اما علمت یا ابا امامه ان
جمع الوحوش والاسود وجمیع ما خلق الله تعالی

يصافحون بعضهم بعضا ويقولون بعضهم
بعضا هذا يوم العيد عودنا الله واياكم
بمثل هذا اليوم ويستحلون بعضهم بعضا هذا
يا ابا امامه والله لو سمعت الاذان ثم لم تات
الصلوة الا قلع الله البركت من متاعك و
يسلط الله عليك هذا الاسد عن عمر ابن الخطاب
رضى الله عنه قال سمعت عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول من كان يومن
واليوم الاخر ثم لم يصل الجمعه وتركها متعمدا
فهو منافق ويحشر الله يوم القيمة في زمرة
المنافقين والكافرين الا من ترك الجمعة
من غير عذر فانا بريء منه وحرمت عليه
شفاعتي و روز جمعه بيست چيز از ادابست و سنت
اول روز پنجشنبه استقبال آدينه نظافت تن وجامه وجا ان
دوم غسل سيوم سرمه چهارم به پوشيدن جامه خوب پنجم
معطر ششم پگاه بمسجد رفتن و بزرگان زمانه اول بوقت
صبح بچراغ بمسجد رفتندی هفتم پای بگردن مردمان ننهد

که در خبر است هر که چنین کند روز قیامت از وی پلی سازند
تا مردمان بروی روند هشتم پیش مصلی نگذرد نهم صف اول
طلب کند که فضل او از حد زیاده است واگر نتواند هر چند
نزدیکتر بهتر دهم بعد از نماز فاتحه و کافرون و اخلاص و معوذتین
هفتگان بار بخواند که دو اثر است که آن حرزی باشد تا جمعه
دیگر از شیطان و غم و اندوه و هم بلاها یازدهم در مسجد باشد
تا نماز دیگر اگر تا شام باشد ثواب بیشتر است و بیشتر در آن
ساعت و تمام روز جمعه گوید یا الله یا رحمن یا رحیم هر حاجتی
که داشته باشد از برکت این بر آورده گردد دوازدهم
بمجلس علم حاضر شود و از مجلس بدگویان و بازی گران دور باشد
که حاضر شدن بمجلس علم ساعتی بهتر است از هزار رکعت و
حج و عمره سیزدهم طالب آن ساعت شریف باشد و آن
دست ندهد مگر آنکه همه روز بطاعت مشغول باشد چهاردهم
درود بر علیه السلام بسیار گوید که در خبر است هر که روز
جمعه بسیار درود گوید گناه هشتاد ساله او بخشیده شود
پانزدهم قرآن بسیار خواند و سوره کهف نیز که از روی حدیث
حرز است از دجال و آمرزش است از گناهان شانزدهم

زیارت مادر و پدر

درین روز چیزی صدقه البته کند هفدهم زیارت مادر و پدر
کند و اگر نه زیارت گورستان ایشان نماید هژدهم طعام
درین روز فراخ نماید نوزدهم نماز نفل زیاده کند بیستم این روز
را مسلم دارد برای کار آخرت نه کار دنیا و گفت علیه السلام
هر که شب جمعه با عیال خود صحبت کند چنانستی که برده آزاد
کرده باشد و حج گذارده و جهاد کرده و اگر دو بار کند چنانستی
که دو بار حج کرده و دو برده آزاد کرده و اگر سه بار کند چنانستی که
سه برده آزاد کرده و سه حج بجا آورده و این سبب غسل است
بروز جمعه و غسل جمعه سنت موکده است و بتاکیدها
موکد گردانیده اند تا گروه از علما فریضه پنداشته اند
چنانچه امام مالک و جز ان رحمهم الله و اگر در غسل جنابت هر دو
نیت کند کفایت باشد و فضل غسل جمعه نیز حاصل شود و
و گفت علیه السلام مر خدای را بر بندگان حق است که هر هفته
تن را بشویند تا از برکت این از رحمت ظاهر و باطن ایمن
گردند و قال علیه السلام من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له
ثم انصت حتی یفرغ الامام من الخطبة ثم یصلی معه غفر الله له
ما تقدم ما بینه و بین الجمعة الاخری و فضل ثلثة ایام یعنی بخشیده

نحو

ذکر هفت کس

شود ازین جمعه تا جمعهٔ دیگر زیاده سه روز درود بر ذات
مقدس به نیت آنکه حق تعالی راقم را اعمال خیر نصیب کند
از برکت ذات شریف و درود ایشان ذکر آن هفت
کس که روهای ایشان از قبله برگردد عن علی
المرتضی رضی الله عنه انه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم سبعة نفر تحول وجو
ههم عن القبلة فی القبر فاذهبوا وانبشوا
قبورهم فان لم تجدوهم هکذا ما قلت
لکم فهو باطل قیل منهم یا رسول الله
قال شارب الخمر وبایع البشر وشاهد الزور
واکل الربوا والنائحة والمحتکر وتارک الجماعة
یعنی هفت نفر اند که روی ایشان از قبله در گور گردانیده
شود پس روید و گورهای ایشان ابکاوید پس اگر نباشد آنچه
گفتم من شما را آن باطل باشد گفتند یا رسول الله آن کیانند
گفت آشامنده خمر و فروشندهٔ آدمی و گواهی دروغ
دهنده و خورنده ربا و با زن نوحه کننده و جمع کننده
غله به نیت گرانی و تارک جماعت راوی این حدیث شاه مرداد

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه وان مردیست
که در باب او علیه السلام فرمود یا علی انت منی بمنزلت هارون
من موسی الا انه لانبی من بعدی قوله
شارب الخمر قال علیه السلام شارب الخمر کعابد
الاصنام واکبر الکبائر وام الخبائث و
ام الفواحش الخمر گفت علیه السلام چون شارب
خمر از گور برخیزد خدایتعالی مر فرشتگان را گوید که نگون ساز
کرده بدوزخ اندازید وهر که شراب دنیا خورد از شراب بهشت
که شارب طهور است محروم ماند مگر انکه توبه نصوحه کند وهر چیز که
مسکر است حکم خمر دارد وخمر اندک وبسیار حرام است
ودر محیط آمده که اگر برای تداوی چیزی مسکر یا خمر بکار آرد
نزد بعضی جایز است ونزد امام اعظم وامام محمد جایز نیست
ومیگویند که لم یجعل الله شفاء فی الحرام ودر
تفسیر امام فخر الدین رازی وارد است که اکل البنج
حرام ودر قنیه منقولست که قال علیه السلام
اتقوا من خمر الاعاجم قالوا یا رسول الله
ما الخمر الاعاجم قال البنج البنج البنج

وقال

وقال علیه السلام سلموا الیهود والنصاری
ولا تسلموا علی اکل البنج فانه اشد منهما
وقال علیه السلام یخرج فی بلاد الهند شجرة
یذهب العقل منه ویورث الحکمة الشیطانیه
فمن اکله یذهب الحیاء منه وفی زاد القلوب
فکانما زنا مع امه سبعین مرة الکل فی
انیس الواعظین وقوله بایع البشر دویم کسی که روی او
از قبله بگردانند فروشنده آدمیانست بدانکه فروختن
بنده در شریعت رواست فاما خداوندان تقوی احتراز
کرده اند واین وعید در حق کسی است که فرزند را از مادر
وپدر جدا کرده فروشد ویا دوستی از دوستان جدا
کرده فروشد وحق تعالی میان فرزندان او ودوستان او
جدائی روز قیامت اندازد وبعضی مراد ازین حرّ است
که در خبر است هر که حر را بفروشد خود را در دوزخ اندازد
وبعضی گویند بشر نام غلامی بود بکسر البا وسکون الشین
او را پیغمبر علیه السلام آزاد کرده بودند مردی او را
فروخت پیغمبر علیه السلام در باب او این وعید فرمود
وقوله شاهد الزور وسیوم کسی که روی از

قبله بگرداند گواهی دهنده دروغ است ای مومن گواهی دروغ
دادن یکی از اعظم گناهانست و برنده است بسوی دوزخ
وگفت علیه السلام من شهد بالزور مسخ
فی القبر کالخنزیر و هرکه گواهی دروغ دهد عرش بلرزد
وحملة العرش برو لعنت کنند وگفت علیه السلام فردا
قیامت یکی را دست بریده در گردن آویخته بحشر آرند و
منادی ندا کند که این مردیست که گواهی دروغ داده است
وقوله اکل الربو چهارم کسی که روی او از قبله بگردد
خورنده ربا باشد ای مومن ربا ستدن حرام است ونهی حق تعالی
در کلام مجید ناطق است کقوله تعالی لا تاکلو الربوا
وگفت علیه السلام میان دوزخ وسه نفر برده نیست
مگر مرگ یکی آزار دهنده مادر و پدر و هرکه زکوة مال ندهد و
هرکه ربا ستاند وگفت علیه السلام در بنی اسرائیل مردی
بود که ربا ستدی چون مرد او را در گور کردند گور او را
قبول نکرد تا هفتاد بار دفن میکردند و بیرون می انداخت
وقال علیه السلام الربو سبعون بابا اهونها
ان ینکح الرجل امه وفی روایت سبعون

جزء

جزء اصغرها ان یقع الرجل علی امه فی الاسلام
وقال علی رضی الله عنه لعن رسول الله
صلی الله علیه وسلم اکل الربوا وموکله و
کاتبه وشاهدیه والکل فی اثمه ووزره
سواء قوله والنائحه پنجم فرقه که روی ایشان در گور
از قبله برگردد زنان نوحه کننده باشند ای مومن نوحه کردن
بدتر گناهانست وگفت علیه السلام ما من امرأة اصابها
مصیبة فی زوجها وولدها فناحت الا
فتحت فی قبرها ابواب النیران تخرج
منها الحیات والعقارب والدیدان
ویلدغونها الی یوم القیمه وگفت علیه السلام چون
بنده بمیرد و اهل او نوحه کنند ملک الموت بیاید و بر در ایستد
وگوید ای اهل خانه برای چه نوحه میکنید اگر خشم شما بر خداست
پس کافرید و اگر بر من است من خود بغیر فرمان حق نیامده ام
بخدا که من از آمد باز نخواهم ماند مادام که یکی از شما زنده
باشد وگفت علیه السلام هرکه بر مصیبت نوحه کند و جامه پاره
سازد و یا روی سیاه کند و یا بر سینه و روی دست زند

در کور عذاب تا قیامت کرفتار باشد و فردا قیامت در پیشانی
او نوشته باشد که این از رحمت خدا دور است و با فرعون
و هامان و شداد و قارون و شیطان در دوزخ باشد
و گفت علیه السلام هر که بر مصیبت صبر کند خدای تعالی
از وی خوشنود گردد و جمله گناهان او بیامرزد و هزار درجه
در بهشت یابد و همه فرشتگان او را رحمت کنند و حق تعالی
آتش دوزخ بر وی حرام گرداند و ثواب ایوب پیغمبر یابد و
حضرت علیه السلام فرمود که ضمان او در بهشت منم و قوله
والمحتکر ششم کسی که روی او از قبله بگردد در قبر شخصی است
که غله گرد آرد به نیت آنکه چون گران شود بفروشم و گفت
علیه السلام الاحتکار اکبر الکبائر
و گفت علیه السلام من احتکر طعاما اربعین
یوما فقد بریٔ من الله والله و انا بریٔ منه
ولینجهر الی النار و گفت علیه السلام هر که غله
را چهل روز به نیت گرانی نگهدارد بهر دانه از غله یک گناه
در نامهٔ اعمال او نویسند و بهر روزی گناه خونی نوشته شود
و بهر دانه که جمع کند در گور او ماری شود و او را بگزد تا قیامت

و چهل هزار سال در دوزخ عذاب کرده شود و قوله تارک
الجماعت هفتم روی کسی در گور از قبله بگردانند تارک جماعت
باشد گفت علیه السلام الجماعت سنة
موکدة و تارکها ملعون فی کل کتاب
انزل الله تعالی علی انبیائه و من ترک الجماعة
عابد عذبه الله تعالی بکل رکعة الف
سنة و گفت هر که هفت روز تنها نماز گذارد در آسمان
ندا کنند او را که ای دشمن خدا و هر که در جمعه و جماعت حاضر
نشود فاسق گردد و گواهی در شرع قبول کرده نشود و حق تعالی
فرمود وارکعوا مع الراکعین. ای نماز کنید با نماز
کنندگان مسئله هر که در رکوع با امام رسید گویی رسید در آن
رکعت و رکوع چیست پشت را خم دادن است این معنی لغوی است
و حد شرعی آنست که پشت چنان خم دهد که کف دست او بزانو
رسد اگر کمتر باشد به بینند اگر بقیام نزدیکست روا نباشد
و اگر طرف رکوع نزدیک است جایز باشد و اصح همین
است و قرار گرفتن در رکوع و سجود و قدر تسبیح نزدیک ما
واجب است و خواندن تسبیح در وی سه بار سنت است

و پنج بار و هفت بار مستحب است و دیدن بر پشت پای آدست
و چشم پوشیدن برحمت الهی عاقبت ما و جمیع مسلمانان بخیر باد
کلمه تمجید به نیت آنکه حق تعالی همه را توفیق اعمال صالح
نصیب کند و از عقوبات و اعمال نامرضی خود محفوظ دارد
درود نبی جای در جان کند، دل خاکیان را گلستان کند،
برد تیرگی آورد روشنی، ز شدت رهاند دهد ایمنی،
ذکر حق همسایه قوله تعالی والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب
بالجنب و عن علی رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه
قال یخرج رجال من امتی من قبورهم ووجوههم
کالقمر لیلة تامة فازاروهم اهل المحشر
قالوا من هؤلاء فیقولون هؤلاء الذین
کانوا فی الدنیا یواسون انهم ویقضون
حوائجهم عن ابن عمر رضی الله عنهما
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
من رای جاره وسال عن حاله او کلمه
بکلمة طیبة اعطاه الله تعالی من الثواب

لم یعط احد قط وختم له بخاتم من اهل بدر و
لا یخرج من الدنیا حتی یری مقعده فی الجنة
وعن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه قال خرجنا
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی البقیع فسمعنا
صوتا اتینا فی وسط قبره فوقفنا علی القبر ساعة
فقال علیه السلام یا لیت شعری ما فعل صاحب هذا
القبر وما کان ذنبه وعرفونی صاحب القبر فقال
رجل من الصحابة یا رسول الله هذا قبر فلان الا انه
وحقك یا رسول الله ما رایناه وقف یوما عن الصلوة
خلفك الا یوم مرضه فما تعرف ما کان یصنع
بالسر فقال النبی علیه السلام انا لله وانا الیه راجعون
هذا قبره فقالوا نعم فاغتم النبی صلی الله علیه وسلم
ووقف ساعة علی قبره فمضینا الی المدینة وسالنا
عن داره فعرفناه فدخلنا الی اهله وقلنا لهم ما کان
یصنع فقالوا وحق النبی ما کان یقطع الصلوة خلفه
ولا یاکل لقمه الا یطعمها المساکین ولکن خرج من
الدنیا وهو لم یستحل من جاره کان جری بینه

وبين جاره خصومة فقال عليه السلام نعوذ
بالله من سخط الله والله لو هو عما لا يملاء هذ الدنيا
وصدقه وجهادا وحجا لم تقبل الله منه حرفا ولا
عدلا فقلنا لامرته ما اسم جارك فقالت اسمه
عقبه الانصاري فمضينا اليه وقلنا له يا عقبه
خف الله تعالى وارحم جارك فلانا واقبل شفاعتنا
فيه فقال وحق رسول الله صلى الله عليه وسلم لا اقبل
شفاعتكم ولاجعلته في حل مما فعل بي وخاصمني
من غير ذنب فعند ذلك اتينا الى النبي صلى الله
عليه وسلم وقلنا له ذلك فاغتم النبي عليه السلام
وقال لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فمضينا مرة
ثانية اليه ومعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
وقال له السلام عليك يا عقبه انا قد اتيناك
شفعاؤ فيه واقبل وانا ضمنت له على الله الجنة فلما
سمع الرجل عن النبي عليه السلام عاده ومضينا معه
الى قبره وكانت الجمعة فناديا فلان بن فلان
اني جارك عقبه اني اجعلك في حل الدنيا والاخرة

عما اذيتني فسمعنا صوة من القبر وهو يقول جزاك
الله عني خيرا يا ايها النبي ثم مضت ساعة فلم
تسمع لذلك القبر انينا ولا صوتا ثم عدنا من الغد
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلمناه بما جرى
فقال صدقتم والله لو لم يصبه ولم يجعله في حل لكان
يعذ بهذا العذاب الى يوم القيمة وعن علي رضي
الله عنه قال اوصاني رسول الله فقال يا علي اذا اذيت
جارك فاحتمله واحذره يا علي من اذى جاره
فيموت على غير الشهادة ويحبط الله عمله في الدنيا
والاخرة وانا برئ منه حسن بصری روایت
کند که از رسول علیه السلام پرسیدن که حق
همسایه بر همسایه چیست گفت انکه چون وام خواهد بدهد و چون دعوت
نماید قبول کند و چون بیمار شود به پرسش وی رود و چون یاری
خواهد معاونت وی کند و چون وی را مصیبتی رسد تعزیتش
کند و چون نیکی رسد تهنیتش گوید و چون بمیرد بجنازه‌ش
رود و چون از خانه غایب شود حافظ مال و عیال وی باشد
و گفت علیه السلام همسایه بر سه وجه است همسایه ئیست

که ویرا یک حقست وهمسایه است که ویرا دو حقست وهمسایه آ
که ویرا سه حقست انکه ویرا سه حق است آنست که از خویشاوند
بود حق خویشی وهمسایگی ومسلمانی وانکه اورا دو حقست همسایگی بود ومسلمانی
وانکه اورا یک حق بود همسایه که جهود وکافر باشد که اوراحق
همسایگیست وبس درود بهیت انکه حق تعالی همه توفیق ادای
حقوق عطا کند بمنه وکرمه **ذکر نصیحت** اعلم ان المشقت قبل
فی تحصیل اعمال الصالح ورضائه واجب علی العاقل
حتی یبلغ الی النهایه لان الراحة لاتحصل الا بالتعب
فمن لامشقة له فی الدنیا لاراحة له فی الاخرة
وقیل الفقر مرة عند الجاهلین. وحلو عند فمن لم
یتلذ بالفقر فهو جاهل ولا اکرم احد عند الله الا
العبد التقی الفقیر قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم فاعلم ان التقوی لاتحصل الا بثلثه اشیاء
وهی العلم والعقل والفقر درود بر انذات مقدس ومنور باید
خواند **ذکر تنبیه من المنبهات** وسئل جبرئیل علیه السلام
عن محمد صلی الله علیه وسلم کیف انت قال انا مع
المولا علی الموافقه ومع النفس علی المخالفه ومع

الخلق علی النصیحه ومع الدنیا علی الضرورة ولختا
الحکماء والعلماء من اربع کتاب الله اربع کلمات
من التوریة من رضی بما اعطاه الله استراح
فی الدنیا والاخرة ومن الانجیل من هدم الشهوات
عز فی الدنیا والاخرة ومن الزبور من تفرد عن
الناس نجا فی الدنیا والاخرة ومن الفرقان من
حفظ اللسان عن الخلق سلم من افات الدنیا
والاخرة ٥ هرکسی بهر نجات خویش دارد تحفه تحفه ما
جز درود سید مختار نیست **ذکر یوشع پیغمبر علی نبینا
وعلیه الصلوة والسلام** آورده اند که موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل
یوشع بن نون را خلیفه خود ساخت وبشام فرستاد چون خبر
بعمالقه رسید واین عمالقه قومی بودند بسیار با نعمت ومعجب
ومتکبر وملکی داشتند کافر چون یوشع علیه السلام نزدیک
آن قوم رسید عمالقه بجنگ بیرون آمدند وتهیه جنگ کرداند و
آن روز جمعه بود بنی اسرائیل نزدیک یوشع علیه السلام
آمدند وگفتند امروز روز آدینه است ونیمه روز گذشته
وبار الضرورت نیست وفردا شنبه است وروز عبادت ما

بود دعا کن تا خدا تعالی ما را نصرت دهد و با کافران در جنگ
غالب آییم یوشع علیه السلام بجناب الهی سجده کرد و در سجده
دعا کرد حاجت خواست حق تعالی دعا آن پیغمبر را اجابت
فرمود و آفتاب را فرمان داد تا بمقدار سه شبانروز در جای
خود باستاد و فرو نشد بنی اسرائیل بجنگ رفتند و با آن قوم
عمالقه محاربه کردند و شمشیر می زدند و یک دیگر را می کشتند
ناگاه حق تعالی باد را فرستاد تا سنگ و ریگ بر کافران میزد
آخر روی بهزیمت نهادند و بنی اسرائیل تیغ در نهادند و جمله را
بکشتند و باقی که ماندند سوی مغرب بهزیمت رفتند و شهر
و ولایت و نعمت ایشان به یوشع علیه السلام و به بنی اسرائیل
میراث ماند و بنی اسرائیل آن نعمتها و سراها ایشان را
فرا گرفتند و تا پنجاه سال دران نعمت باندند و یوشع علیه
السلام در میان ایشان میبود و شریعت موسی می آموخت
و بعبادت حق تعالی مشغول میبود پس گروهی از ایشان
بفسق و فجور گرفتار شدند حتی اکثری از دین مرتد گردیدند
و بعضی مومنان صالح از ایشان دوستی میداشتند
و امر معروف و نهی منکر نمی کردند و از صحبت ایشان انکار

نمیکردند حتی که در اکل و شرب و نشست و برخواست
با ایشان در موافقت بودند پس حق تعالی بران فاسقان
و مرتدان و بر دوستان که صالح بودند خشم گرفت
و بر یوشع علیه السلام وحی فرستاد چنانچه در حدیث قدسی
است اوحی الله تعالی الی یوشع بن نون انی
مهلك من قومك سبعين الفا من شرارهم
وستين الفا من خيارهم قال يوشع يا رب هولاء
الاشرار فما بال الاخيار قال لم يغضبوا لغضبي
اكلوهم وشاربوهم وجالسوا معهم فسود الله
وجوههم بشوم من عصاه یعنی وحی کرد سوی یوشع
پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که تحقیق ما هلاک کننده‌ایم
از قوم تو هفتاد هزار از بدان و سی هزار از نیکان ایشان
یوشع علیه السلام التماس کرد که ای پروردگار این بدان
لایق عذاب و هلاکت اند پس چرا رسید غضب تو باین نیکان حق تعالی
گفت خشمناک نشدند بر ایشان از خشم ما که بر ایشان بخشم بودیم
بلکه ایشان را خورانیدند و نوشانیدند و نشست و برخواست
با ایشان را کردند پس سیاه کرد حق تعالی روها همه ایشان را

بشامت کسانیکه عصیان و بی فرمانی حق نمودند پس یوشع علیه السلام
در شام میان بنی اسرائیل تا پنجاه سال بود بعد از ان
از دنیا رحلت نمود و بنی اسرائیل آنجا میبودند چون مدتی بر این
برآمد و ایشان را پیغمبر نبود که ایشان را پند دادی حق تعالی
کالوت پیغمبر را بر ایشان برسالت فرستاد تا بجای یوشع
علیه السلام نشست و ذکر کالوت علیه السلام در مجلس
آینده ان شاء الله مرقوم می گردد و صلوات علی نبینا
و علی جمیع الانبیاء والمرسلین **ذکر حضرت امام محمد تقی**
رضی الله عنه کنیت ایشان ابو جعفر است و ایشان را ابو جعفر ثانی
نیز گویند و لقب تقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی
بن جعفر صادق رضی الله عنه و ایشان امام نهم اند و ولادت
ایشان بمدینه بود روز جمعه دهم رجب در سال یکصد و نود
و پنج هجری و نام مادر ایشان خیزران و ام والده بود
و بعضی گویند از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف ایشان
بیست و پنجسال بوده وفات ایشان روز سه شنبه ششم
ذی حجه سال دو صد بیست هجری در ایام خلافت معتصم روی
داده و قبر ایشان به بغداد است در قفاء قبر ایشان امام موسی

کاظم رضی الله عنهما گویند امام محمد تقی رضی الله عنه در سن یازده
سالگی در بعضی از کوچهاء بغداد با بعضی کودکان استاده بودند
اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذر بانجا افتاد
همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد رضی الله عنه برجا
استاده ماند چون مامون نزدیک رسید ایشان را دید
و ایشان را خدا تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود مامون
اسپ خود نزد ایشان نگاه داشت و پرسید که تو
چرا با دیگران از سر راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای
امیر المومنین راه تنگ نیست که برفتن او را تو گشاده
گردانم و مرا جریمه نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن
من تو انست که بی جریمه از هیچکس نرسانی مامون را
تکلم و صورت ایشان بغایت خوش آمد پرسید که
نام تو چیست فرمودند محمد پرسید که فرزند رضا رضی الله
عنه مامون ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان در آورد
درود بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم **ذکر بیستم**
در معجزه حضرت صلی الله علیه وسلم روایت کند
جابر ابن عبد الله انصاری رضی عنه که چون پدرم

در جنگ احد شهید شد از وی قرض بسیار بماند چنانچه بروایتی میگویند
که شصت وثیق خرما از جهودی قرض داشت که چهار هشتصد من
باشد آن جهود طلب دین از من میکرد و قرض خواهان دیگر
نشد میمودند و خرمابنی چند از پدر من مانده بود و بس و چون
وقت خرما چیدن شد قرض خواهان یکبار روی بمن نهادند
محصول نخلستان برایشان عرض کردم و گفتم زیاده
ازین نیست چند باچیزی در میان یکدیگر قسمت کنید قبول کرده
وآن جهود مبالغه بسیار نمودند نزد انحضرت رفتم و صورت
واقعه بیان کردم و از انحضرت درخواست نمودم تا شفاعت
فرمایند که آن جهود با من مواسا کند و حضرت پیش جهود خود
رفته هرچند شفاعت کرد بجائی نرسید و قرض دیگر خواهان
دیگر بصواب دید انحضرت برضا در نیامدند انحضرت
بمن خطاب فرمود که ای جابر برو و خرماها خود را هر صنفی علاحده
جمع کن تا من بانجا آیم و آنرا بقرض خواهان نمایم بموجب فرموده
عمل کردم حضرت رسالت علیه السلام بانجا تشریف آوردند
چون دایبان دانستند که انحضرت آمده اند تشدد زیاده
کردند حضرت بر گرد یکی توده خرما سه بار گشت و بر توده

بنشست قرض خواهان را بخواند وازان یک توده سی و
لبون آن جهود باقی و دیون قرض خواهان دیگر تمام ها استیفا نمود
و جابر گفت که مرا مظنه چنان بود که گویا ازان توده هیچ بر نگرفته اند
و توده ها دیگر همچنان برحال خود بودند و روایت دیگر آنکه از برای
جابر هفده وثیق دیگر خرما بعد از ادای دیون زیاده آمد جابر
میگوید که من ازین معنی تعجب مینمودم گفت ای جابر بردو این
خبر بعمر رسان که وی فهم تواند وه ناک بود و در ادای
دیون توسیع مینمود رفتم و با عمر گفتم عمر گفت چون من
شنیدم که انحضرت به نخلستان تو درآمدند دانستم که مهم تو
باحسن وجهی کفایت خواهد شد درود بر صاحب این معجزات
شریف باید خواند **ذکر فضیلت درود علیه السلام** امام
زاهد در نمازی فصول سبعین آورده که حضرت علیه السلام
فرمود که روز قیامت نخستین کسی را که خلعت بپوشانید پدرم
ابراهیم باشد و کرسی بر راست عرش نهند و ویرا برانجا
نشانند دیگر مرا حله بپوشانند و کرسی بر چپ عرش نهاده مرا بران
نشانند و علی در پیش روی من باشد و همه امت من
در عقب ما باشند با تفاوت درجات ایشان و هر مومنی که

عادت داشته باشد که از پس هر نماز فریضه بر من و آل من
ده بار صلوة فرستد آنکس با علی در پیش من استند و
مرا ببینند و من او را ببینم و روی چون ماه شب چهارده تابان
باشد شعر صلوا علی شرف الانام و آله
ان الصلوة وسیلة لوصاله هست بی‌شک
درود مصطفوی موجب قرب حضرت نبوی هر کرا این بهره
بیشتر است در مقامات قرب بیشتر است اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد
و بارک و سلم

11

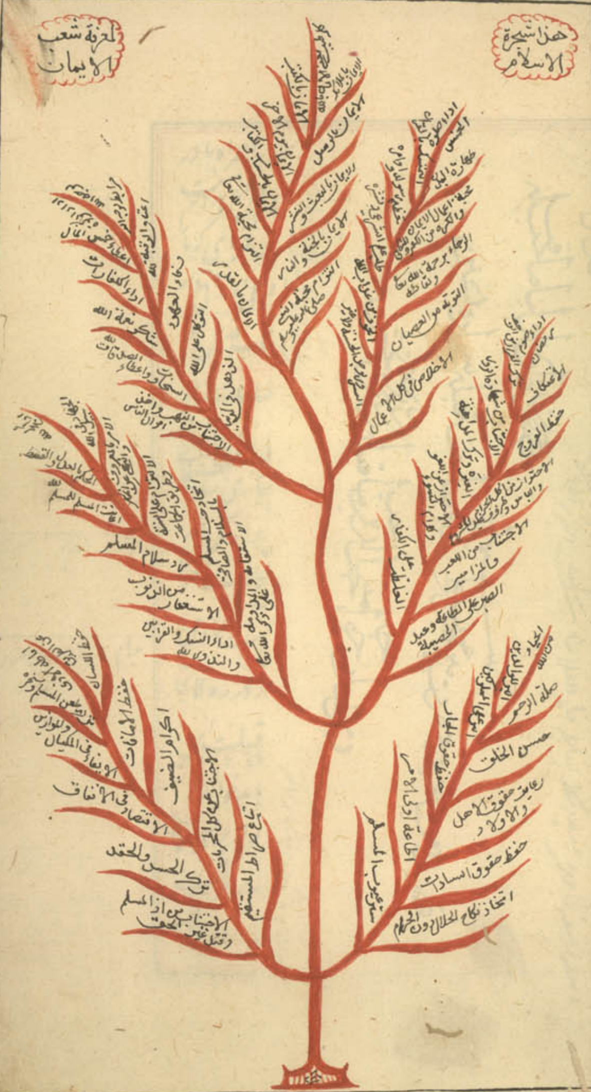
بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر فرزندان غیر بالغ که سه وقت اجازت طلبند بر آمدن نزد مادر و پدر و مالک اصلی در حکم
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
ای گروه گرویدگان لیستأذنکم باید که دستوری
طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنکه مالک
ایشانست دستهای شما حتی بندگان و کودکان با همه ایشان
از غلام و کنیزک والذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز از کودکان
که نرسیده اند به بلوغ منکم از قوم شما در اسباب نزول آورده
که حضرت رسول علیه السلام غلامی انصاری که مدلج بن عمر نام
داشته بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد مدلج بی
اجازت در آمد و عمر رضی الله عنه خفته بود و جامه از بعضی
اعضای او دور شده و قولی آنست که بیدار بود و با زوجه خود

ملاعبه میفرمود از آمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت
بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی
که ابنا و ابا و خدم و حشم در مثل این ساعات بی دستوری در
خانه کسی درنیامدی تا بر سر امور مخفی مطلع نشدی بعد از آنکه
بخدمت پیغمبر آمد این آیة نازل شد و نهی نیز رسید که بندگان
نارسیده و فرزندان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما
برای در آمدن بخانهاء شما ثلث مرات سه نوبت در
شبانروزی من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز
بامداد که آدمی از خواب برخیزد و جامه خلوت گرده میخواهد
که الباس در پوشد وحین تضعون ثیابکم و یکبار
که می نهید جامهای خود را من الظهیرة بیان حین است یعنی
آنوقت که نیم روز است و من بعد صلوة العشاء و یکبار
پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از الباس و در آمدن
بمواضع خواب ثلث عورات لکم نگاه دارید این سه وقت
عورت که شماراست لیس علیکم نیست بر شما و لا
علیهم جناح و نه بر بندگان و کودکان نارسیده گناهی و
بزه در ترک استیذان بعدهن بعد ازین سه وقت



طوافون بندگان طواف کننده گان یعنی در آینده علیکم
بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند
بعضکم علی بعض در می آیند بعضی از شما بر بعضی ممالیک
بر موالی کذلک یبین الله مانند این روشن کردن
روشن میسازد و بیان میکند خدای لکم الایات برای
شما دلایل حق و احکام شرع والله علیم و خدا داناست بمصالح
عباد حکیم حکم کننده برعایت مراسم اداب نزد
بعضی علما این آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم و سعید ابن
جبیر را پرسیدن که بعضی مردم در نسخ این آیة سخن میگویند
جواب داد که نجدا که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون میورزند
پس نزد اکثر این امر حق سبحانه و تعالی دلالت بر استحباب دارد
نه بر وجوب او سبحانه جل شانه خود را بصفت علیمی و حکیمی یاد
فرموده و مقرراست که همچون علیمی و حکیمی که از فضل و کرم خود
بر ما عاصیان پیغمبری که صفت او رحمة للعالمین است
منزل گردانید و ما گدایان بی مایه را بی التجا و بی التماس محض
بلطف خود داخل امت او گردانید الهی بحرمت عاشقان
مشتاق که باتش عشق تو مستغرق‌اند و به برکت واصلان


هذا شجرة الإسلام
لمعرفة شعب الإيمان

درگاه که بقرب و ذکر تو زنده اند عنایت خود را همراه ما در
رو در شبستان ضلالت و ظلمت آباد جهالت چراغ هدایت
در راه ما دار د ما را توفیق قولی و فعلی کرامت فرمای که ما را
باز رساند و بحضرت تو رساند و تلقین علمی و عملی ارزانی دار
که از هر کونین بر خیزاند و بر وساده تقرب بجناب قدس تو
نشاند تو آنجا که از عصیان ها بی زیان و از طاعات ها بی
زیان و از طاعات ها بی نیاز آنچه از آن بی زیانی از ما در
گذرانیده بخشش و به بخشای و هر آنچه از آن بی نیازی از ما استیفای
آن منمای و در آن دم آخر ما را از زوال ایمان و از مکر و غدر
آن شیطان که برای غارت ایمان در کمین گاه است محفوظ
و مامون دار شعر از آن پیش که از جام اجل مست شوی
زیر لگد حادثها پست شوی سرمایه بدست ار در ره کانجا
سودی اگر تهی دست شوی کلمه تمجید برای قبولیت این
نیات درود بر آن ذات مقدس و منور باید خواند نقل
که آن روزی که شعیب موسی را علیهما السلام از برای شبانی
اغنام باجاره میگرفت او را عصای می بایست و شعیب
علیه السلام در خانه عصاها بود یکی از آنجمله عصا آدم بود علیه



الصلوة والسلام که از بهشت همراه آورده بود و انبیا را تقدیم
علیهم السلام شعیب رسیده بود مقرر آنکه آن عصا را از برای
کلیم الرحمن صلوة الله وسلامه علیه نگاه دارند و چون از پرده
غیب بعالم ظهور بیرون آید بوی بسپارند و شعیب علیه السلام
آن عصا را بجهت رفعت شان و عظمت برهان او حرمت تمام
میداشت و صیانت مینمود بعد از آنکه موسی را بجهت عصا در
خانه فرستاد تا یکی از آن عصاها را اختیار کند چون موسی
علیه السلام دست بجانب عصاها دراز کرد عصای آدم که زایده
نام داشت از میان عصاها ندا برآورد که خذنی یا موسی
فانی لك مرا اختیار کن که من از آن توام موسی علیه السلام
آن عصا را برداشت چون پیش شعیب آمد گفت ای موسی شان
این عصا بزرگست این حواله کلیم حضرت خداوندست بمجلس گذار
و عصای دیگر بردار موسی علیه السلام خواست که آن عصا را
بنهد و دیگری بردارد عصا با وی بسخن در آمد که خذنی
فانی لك باز شعیب مانع آمد همچنین تا چهار نوبت چهارم میان
شعیب و موسی گفت و شنود بطویل انجامید موسی گفت هر بار
من قصد عصای دیگر میکنم این عصا با من خصومت میکند که مرا

١٦/٠

بردار شعیب متحیر شد و گمان نمی برد که موسی کلیم این اجیری
تواند بود که موسی کلیم این اجیر وی تواند بود حق تعالی فرشته را
بمحاکمه فرستاد فرشته این عصا را بر زمین خلانید مقدار
چهار انگشت در زمین فرو رفت بعد از آن فرمود که شعیب
و موسی هر کدام که این عصا را بقوت نبوت از زمین
برکشید این عصا از آن او باشد اول شعیب علیه السلام
در قلع آن اهتمام نمود میسر نگشت چون نوبت بموسی علیه السلام
رسید عصا از زمین برآمد آنهنگام شعیب علیه السلام
بدانست که موسی کلیم اوست علیه السلام در این نقل خداوند
از دو امیدوارست یکی آنکه عصا با موسی گفت فانی لك
من از آن توام هر چند شعیب خواست که این اضافت را
قطع کند نتوانست حضرت خداوندی تو قریب بدویست
جای در قران ما را به بنده گی خود اضافت فرموده یا عبادی
و خود را خدای ما نسبت نمودی ذلکم الله ربکم
الهی شیطان لعین یارای آن مده که این اضافت قطع کرده
ما را از جناب قدس تو دور اندازد دو دیگر آنکه عصائیکه فرشته
در زمین خلانید پیغمبر علیه السلام با وجود قوت نبوت نمیتواند

قوت خداوندی

جناب قدس

قوت نبوت

که اورا از زمین قلع کند درخت ایمان را که باغبان قدرت
در زمین دل و حریم جان مومنان نشانده و باب عنایت
و تاب آفتاب هدایت ترتیب فرموده تا بیخ بزمین یقین فرو برده
و شاخ باسمان دین برکشیده شیطان لعین را با وجود ضعف
بنیت ان کید الشیطان کان ضعیفا خداوند اقدرت
و مکنت آن مده که این نهال با اجلالی را از زمین دل ما برکند و ما را
از لباس ایمان و خلعت عرفان عریان کرداند آمین و رب العالمین
کلمه توحید برای اثبات ایمان همه حاضران ه هر کسی بهر نجات
خویش دارد تحفه ما جز درود سید مختار نیست ذکر دویم
در فضیلت دعا کردن و دعاها ماثوره خواند قوله تعالی و اذا
سالك عبادی انی فانی قریب اجیب دعوة الداع
اذا دعان فلیستجیبوا لی والیومنوا بی لعلهم یرشدون
مسله اعتقاد باید کرد که دعاها را تاثیر و اجابت است خلاف
مذاهب باطله که اهل مذهب باطله را اعتقاد است که هرچه در روز
ازل بود شد اینده چه خواهد شد این اعتقاد باطل و خلاف طریقه
پیغمبر است که حضرت علیه السلام با وجود نبوت و قربت بجناب
حق وقت اضطرار و خوف و نزول باران سخت و وزیدن باد سخت

مضطرب

باغبان قدرت

خلعت عرفان عریان

دعاء ماثوره

مضطرب و متردد میگشتند و مشغول بدعا و تضرع و تسبیح و تهلیل
می کردیدن التماس میکردند که چرا این قدر تشویش بخاطر شریف
راه یافته حضرت علیه السلام میفرمودند که میترسیم که مبادا عذاب
برامت من نازل شود میمونه بنت سعد خادم رسول الله بود
صلی الله علیه وسلم روایت کند که رسول علیه السلام
روزی گذشت سلمان را دید که دعا میکرد گفت یا سلمان
ترا بخدا حاجتی هست گفت آری گفت طریقه خواندن دعا
ترا تعلیم کنم تا دعاء تو مقرون با جابت باشد گفت بلی یا رسول الله
گفت یا سلمان اول ثناء حق تعالی پیش دار انگه تسبیح و تحمید کن
سلمان گفت یا رسول الله چگونه کنم رسول صلی الله علیه
وسلم گفت اول سه بار الحمد بخوان و سه بار قل هو الله احد انگاه
بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر انگاه
حاجت از حق خواه البته دعاء تو مستجاب خواهد شد ابن مسعود
گوید که رسول گفت علیه السلام فرمود هر انکس از پس هر نمازی
سه بار گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واتوب الیه حق تعالی گناهان وی عفو کند اگرچه چند کف دریا
باشند ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که مردی پیش رسول

علیه السلام آمده گفت که امشب تمام شب نخفته ام فرمود چرا
گفت مرا گزدم گزید رسول علیه السلام گفت اگر به شب میگفتی
اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما
خلق و ذرأ و برأ هیچ چیز ترا نگزیدی و زیان نرسانیدی
معاذ بن جبل روایت کند که روزی بنماز نرفتم که وام داشتم
رسول گفت مرا که یا معاذ چرا بنماز آدینه نیامدی گفتم یا رسول الله
فلان را بر من دین بود و من هیچ نداشتم ترسیدم که مرا باز دارد گفت
رسول علیه السلام ترا چیزی آموزم که اگر ترا چندان وام باشد
که ما شاء الله وام تو گذارده شود گفتم بلی یا رسول الله گفت
وقت نیمروز طهارت تازه کرده دو رکعت نفل بگذار و هر چه خواهی
دران بخوان و بعد از نماز بگو قل اللهم مالک الملک تؤ
تی الملک من تشاء تا آنجا که بغیر حساب و بعده این دعا بخواند
یا رحمن الدنیا والاخرة تعطی فیهما ما تشاء وتمنع
منهما من تشاء فارحمنی رحمة تغنینی بها عن رحمة
من سواک معاذ گوید که چند روزی نکردم که حق تعالی از غیب
وام من ادا فرمود ابو امامه گوید که رسول علیه السلام گفت که
هرانکس سید استغفار هر روز و هر شب یکان بار بخواند اگر دران

یا دران روز بمیرد شهید مرده باشد یاران گفتند که یا رسول الله
سید الاستغفار کدام است فرمود اللهم انت ربی
لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک
ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما
خلقت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت عثمان بن عفان روایت کند
که رسول علیه السلام گفت هرانکس که بامداد و بامداد و
شبانگاه هفت بار گوید بسم الله الذی لا یضر
مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع
العلیم آن روز و آن شب هیچ زیان و مضرت باو نرسد و در کنز
العباد منقولست که بزرگی پیر سال بود و داهی جوان در خانه داشت
و هر روز آن کنیزک بان بزرگ در طعام زهر میداد و زهر با آن
بزرگوار هیچ اثر نمیکرد آخر داه لاچار شده بخواجه التماس
التماس کرد و گفت چیزی بخدمت سوال دارم اگر عفو فرمایند
و عتاب نکنند آن بزرگ فرمود بگو گفت هر روز بحساب
طعام زهر میدهم چه سبب باشد که زهر اثر نمیکند آن بزرگ
گفت اول تو بگو که چرا زهر بمن میدهی تا سوال ترا جواب گویم

کنیزک گفت من جوانم و صاحب پیر و حصول مطلب خود ندارم آن
بزرگ گفت من ترا آزاد کردم و اگر بیشتر میگفتی ترا آزاد میکردم
و حاجت بزهر دادن نمیشد و زهر اثر نمیکرد از برای اینکه بر
طعام این دعا خوانده میخوردم که بسم الله الذی
لایضر مع اسمه شی فی الارض ولا فی السماء و
هو السمیع العلیم عبد الله ابن عمر روایت کند که مردی
پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله بسیار دست
تنگ شده ام فرمود چرا نمیگوئی سبحان العلی العظیم و
بحمده استغفر الله صد بار وقت بامداد و چون این بگوئی دنیا
بتو روی خواهد آورد عایشه رضی الله عنها روایت کند که
رسول علیه السلام وقت خواب هر چهار قل میخواند و بر هر دو دست
دم میکرد و بر تمام اندام خود می مالید و میگفت اللهم
اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتك
و چون پهلوی مبارک بر بستر خواب می نهاد میفرمود اللهم
انی وضعت جنبی باسمك و حذیفه میگوید که رسول
علیه السلام چون از خواب بیدار میشد میگفت الحمد لله
الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور و ابوهریره

روایت

روایت کند که رسول علیه السلام فرمود که هر آنکس که در خواب
ترسد باید که سه بار از جانب دست چپ تف کند و بگوید اعوذ
بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر
عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون
آن خواب ویرا زیان نکند ابن مسعود گوید که رسول علیه السلام
چون بر چهارپایه خواستی نشستن گفتی الحمد لله الذی
سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین و چون بسفر خواستی رفتن
میفرمودی اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی
الاهل والمال والولد اطولنا الارض وهون علینا
السفر اللهم انی اعوذ بك من وعثاء السفر وکابة
المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال و چون بر بلندی برآمدی
گفتی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر ولله الحمد و چون بنشیب رفتی کلمهٔ تمجید خواندی
ابن عباس روایت کند که اسرافیل گفت هر آنکس که یکبار
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا ... ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما
علم الله وزنة ما علم الله وبلاء ما علم الله حق تعالی

فرماید که اورا از جملهٔ ذکر گویان نویسند و گناه از وی همچنان بریزد که برگ از درخت و حق تعالی بوی نظر کند و هر که بوی حق نظر رحمت کند آنکس از عذاب قیامت ایمن گردد و چون بسفر رود باید که دو رکعت نماز به نیت نفل بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلنا ده بار و بعد از فراغ نماز چهار قل و آیة الکرسی با بسم الله یکبار بخواند و انا انزلنا هفت بار بخواند و دعائیکه حضرت علیه السلام خوانده اند که اللهم انت الصاحب تا آخر بخواند و بگوید اللهم انی استودعك ایمانی ونفسی واهلی ومالی وولدی و چون از خانه برای سفر و برای کاری بیرون آید اول این دعا خواند پای از خانه بیرون آرد بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بملاقات آشنایان و دوستان رود باید که با او مصافحه کند و این دعا بخواند استودعك الله دینك وامانتك وخواتیم عملك زودك الله التقوی وغفر ذنبك ویسر لك الخیر حیث کنت پس او را نصیحت کنند که همیشه در خوف خدا باشی و از حرام پرهیز کنی و اگر اهل غزا را وداع کند این دعا بخواند انطلقوا باسم الله وبالله وعلی

ملة رسول الله لا تقتلوا شیخا فانیا ولا طفلا صغیرا ولا امرءة ولا تغلوا غنائمکم واصلحوا واحسنوا ان الله یحب المحسنین اللهم اعطه الصيحة و پس پشت مسافر گوید اللهم اطوله البعد وهون علیه السفر و مسافر چون بشهر و دیه رسد بگوید اللهم نسئلك خیر هذه القریة وخیر ما اهلها وخیر ما فیها ونعوذ بك من شرها وشر اهلها وشر ما فیها و چون در شهر در آید داخل شود سه بار بگوید اللهم بارك لنا فیه و چون بر کشتی سوار شود باید که بخواند بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور الرحیم و اگر در کشتی طوفان افتد این آیة بسیار خواند تا حق تعالی نجات دهد قل الله ینجیکم منها ومن کل کرب و چون از مرکب فرود آید گوید اللهم انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین و آیة الکرسی گرد متاع خود خط کشد یکبار آیة الکرسی و این دعا بخواند که الله الله الله ربی لا شریك به شیا حق تعالی متاع او را در حفظ خود نگاه دارد و برای دفع تپ این آیت را سه بار بخواند بر آب دم کند بمریض دهد تا بنوشد حق تعالی شفا بخشد قلنا یا نار

کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم و برای تب لرزه این آیة
بخواند بر آب دمد و بصاحب تب دهد بسم الله الرحمن الرحیم
فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا
و برای درد زه این آیة سه بار بر قند یا بر آب دم کرده بدهد
انشاء الله تعالی زود خلاص یابد و باسم الله بخواند اذا السماء
انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض
مدت والقت مافیها وتخلت واذنت لربها
وحقت و برای دفع سر درد و بیماری این دعا بر بیمار خوانده
دمد یا بر آب دم کرده بخوراند و اول و آخر درود البته حق تعالی
شفا دهد یکبار فاتحه بعده یکبار این دعا بخواند یا الله اشف
یا رحمن اشف یا رحیم اشف یا کریم اشف یا
غفار اشف یا ستار اشف وبالحق انزلناه
وبالحق نزل من جمیع الداء والبلاء بفضلک
وکرمک لا یعلمنا ولا یعلمه و برای دفع دنبل و بهر
در انگشت سبابه نهاده سه بار بخواند الله انت لا لکل
لکل شی هالک الا وجهه و چون کسی را شیر در مقابله
شود تکبیر باواز بلند بخواند انشاء الله شر آن دفع شود و

چون

چون کسی را سگ گزیده باشد یا سگ دیوانه گزیده باشد این آیة
بخواند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و اگر زخم
کسی را گزیده باشد نمک را در آب حل کرده بر جای زخم بمالد و
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
بخواند انشاء الله تعالی شفا یابد و اگر کسی را مار گزیده باشد
این آیة بخواند قال القها یا موسی فالقها فاذا هی حیة
تسعی قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها
و اگر کسی را بوقت جای رفتن گربه یا زن پیش آید و در دل او
شک افتد باید که این دعا بخواند و در وی شک نکند دعا
اینست اللهم لا تاتی بالحسنات الا انت ولا
یذهب بالسیات الا انت ولا حول ولا
قوت الا بک و برای دفع آتش تکبیر خوانده این آیت
بخواند قلنا یا نار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم
و اگر چیزی ضایع شود و یا گم شود یا کسی بمیرد این آیة بخواند انا
لله وانا الیه راجعون و این دعا نیز بخواند اللهم
اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیراً منها و برای
درد شکم و هر درد دست در انجا مانده بخواند اعوذ بعزة

الله وقدرته من بشر ما احد واحا ذر و برای دفع غم
و اندوه و فکر این دعا بسیار خواند اللهم انی اعوذ بك
من الهم والحزن واعوذ بك من العجز والكسل واعوذ بك
من الجبن والبخل واعوذ بك من غلبة الدين
وقهر الرجال و چون کسی قرضدار بسیار باشد این دعا بسیار
خواند حق تعالی ادا خواهد کرد اللهم یا غنی یا حمید یا مبدئ
یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالك عن حرامك
واكفني بفضلك عمن سواك و هرکه نود و نه نام حق تعالی را
هر روز یکبار بخواند در دنیا با برو باشد و همه حاجات او برآورده
شود و در آخرت در بهشت رود **اوراد هفته** روز شنبه
لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمين
صد بار بخواند و هزار بار یا رحمن یا رحیم و هزار بار کلمه طیب
و روز یکشنبه لا اله الا الله الملك المبين و هزار
بار یا واحد یا احد و یا حی یا قیوم برحمتك
استغیث نیز هزار بار بخواند و روز دوشنبه لا اله الا
الله عزیزا جلیلا یا عزیز یا جلیل صد بار بخواند یا صمد
یا فرد و هزار بار بخواند اللهم صل علی محمد النبی الامی

وعلی

وعلی اله و روز سه شنبه صد بار لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم و هزار بار یا حی یا قیوم و روز چهارشنبه
لا اله الا الله خالصا مخلصا صد مرتبه و یا حنان
و یا منان هزار بار و استغفار نیز هزار بار و روز
پنجشنبه صد بار لا اله الا الله خالق کل شیء و
هو علی کل شیء قدیر و هزار بار یا ذا الجلال والاکرام
و هزار بار کلمه تمجید و روز جمعه سبحان الله العظیم و
بحمده صد بار و درود بدین طریق صلی الله علی محمد ن
النبی الامی نیز صد بار و اگر فرصت یابد هزار بار درود
بخواند و هزار بار یا هو یا الله نیز بخواند و اگر سوره کهف
یکمرتبه بخواند تا از شر دجال و جمیع آفات در امان باشد **اوراد**
هر روزه که هر پنج وقت باید که خواند ورد بامداد بعد از نماز صبح
صد بار بخواند لا اله الا الله الملك الحق المبين و
یا واحد یا احد یا صمد صد مرتبه بخواند و در وقت
ظهر صد مرتبه درود و صد مرتبه یا سمیع یا بصیر یا ستار
و در وقت عصر صد مرتبه لا اله الا انت سبحانك انی
كنت من الظالمين و صد مرتبه یا الله یا رحمن یا رحیم

و در وقت مغرب استغفار صد مرتبه و صد مرتبه یا فتاح
یا رزاق یا علیم و در وقت عشا کلمه طیب صد بار و صد بار
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس هر که برین وردها
مداومت نماید همه حاجات و مقاصد او روا گردد و اکثر
بزرگان برکات این ورد را به تجربه آورده اند و اکثر بخوانند یا
مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك که حضرت علیه السلام
بصحابه کرام بخواندن این دعا تاکید میفرمودند و میگفتند که دلها
همه مخلوقات در دو انگشت قدرت الهی است یقلبها
کیف یشا پس بر گفتن این دعا مداومت نمائید تا دلهای شما را
بر شریعت و دین ثابت دارد و اوراد و اذکار بسیار است
و بزرگان دین اوقات خود را باین اشغال و اوراد معمور میداشتند
وای بر ما عاصیان و غافلان که عمر خود را همه برباد میدهیم
عاقل آنست که پیروی پیغمبران و صحابه و اولیا و بزرگان تا
انقدر که تواند سعی نماید که موجب وصول الی الله و قرب
بجناب او سبحانه همین اعمال صالح و متابعت بزرگان است
و حق تعالی میفرماید که فمن کان یرجوا لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه

پیروی پیغمبران و صحابه و اولیا بود (؟)

احد

احد کلمه تمجید به نیت آنکه حق تعالی همه را متابعت صلی نصیب
کند ۵ هر که گوید بر محمد یک درود حق بر آنکس میفرستد
ده درود هر که خواهد عمل با کردد قبول پس بگوید او درود
بر رسول ذکر فضیل روزه تطوع و فضیلت ایام بیض در صحیح مسلم
بروایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه
وآله وسلم آمده است من صام یوما فی سبیل الله
بعد الله وجهه من النار سبعین خریفا و در صحیح
نسائی آمده است از رسول علیه السلام من صام یوما
سوی الفریضة فی سبیل الله ایمانا واحتسابا با
عد الله علیه النار هر که روزه بدارد دوزخ فریضه در
راه خدا با امید و اعتقاد سرد کند خدا تعالی بروی آتش
دوزخ این مطلق ثواب روزه نفل است پس در ایام
روزه فاضله ثواب بیشتر یابد و این محل خود بیرون گفته
آید و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یفطر ایام
البیض فی حضر ولا فی سفر اخرجه النسائی ابن عباس
میگوید که رسول علیه السلام روزه ایام بیض را نه در حضر فطار

است و نه در سفر فی جامع الاصول فی ایام البیض
عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول
صلی الله علیه وآله وسلم من صام من کل شهر
ثلثة ایام فذلک کمن صام الدهر کله سهل بن سعید
روایت کند که رسول علیه السلام بهشت را هشت در است
یکی را نام ریانست بدان در نشود هیچکس الا روزه داران
و رسول علیه السلام فرمود که خفتن روزه دار عبادتست
و خاموشی او تسبیح است و دعاء او مستجابست و روزی
بلال در پیش رسول علیه السلام رفت رسول علیه السلام
طعام میخورد فرمود که ای بلال بیا و طعام خور گفت یا رسول
الله من روزه ام رسول علیه السلام گفت یا رزق خود میخوریم
و روزی بلال در بهشت است و ابوذر روایت کند
که رسول علیه السلام از ماهی سه روزه داشتی و گفتی
این همچنان بود که تمام ماه روزه داشته شد و این آیه بر
خواند من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و رسول علیه السلام گفت چهار چیز است که من ترک نکرده ام
روزه عاشوره و ده ذی الحجه و ایام بیض و دو رکعت

اشراق

اشراق و ابوسعید خدری روایت کند که رسول علیه السلام
گفت رجب ماه خداست عز و جل هر آنکس از رجب یکروزه
داشته باشد حق تعالی از بلاء دنیا و آخرت ایمن کرداند و همه طاعات
او مقبول کرد و حق سبحانه با وی کرامت بسیار دهد و چون
از گور برخیزد هفتاد هزار ملایکه پیش او آیند با طبقها در و یاقوت
و با حلهای گوناگون و در خبر است که رسول گفت علیه السلام
هر که سه روزه اول ماه شعبان بروزه باشد و سه روز از میانه
و سه روز آخر ماه حق تعالی ثواب هفتاد پیغمبر بوی عطا کند
و ویرا ثواب هفتاد ساله عبادت نویسند و اگر بمیرد شهید مرده
و ابوهریره روایت که رسول علیه السلام گفت هر که از ماه
رمضان بروزه باشد و شش روزه از ماه شوال متصل
رمضان دارد چنان باشد که همه سال روزه داشته بود
و خدای عز و جل گناه صدساله وی عفو فرماید و مردی پیش رسول علیه السلام
آمد و پرسید که یا رسول الله چگونه روزه دارم فرمود که
خدمتی گویم که از جمله گنجها بهتر است پس اگر روزه برادرم داود
خواهی بدار که او یک روز روزه داشتی و یک روز نگشادی
و اگر روزه سلیمان خواهی که او اول هر ماه و میانه و آخر سه روزه

رجب ماه خدا است

روزه داود و روزه سلیمان

داشتی واگر روزه عیسی خواهی که او همیشه روزه بودی
ونان جوین خوردی وپلاس پوشیدی و هر جا که شب شدی قدم
بر قدم نهادی و زیر سر مبارک خود خشتی و یا سنگی ماندی
وخواب کردی واگر روزهٔ مادر و پدر یعنی حوا و آدم علیه السلام
خواهی که ایشان هر ماه سه روزه میانه داشتند یعنی
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و طریقهٔ مرکز محمد صلی الله
علیه وسلم همین است پس اگر بر این عمل نمائی بر طریقه عمل کرده
روی ابو هریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال کل عمل یعمله العبد یجازی به الله
عبده یوم القیمة الا الصوم فانه له وهو یجازی
به یوم القیمه فاذا کان یوم القیمه ینادی مناد
من قبل الله عز وجل فیقول این الذین قتلوا انفسهم
فی الحر والبرد لاجلی الامن لی یوما فلیقم فیقوم فرقه
من امتی قیام الله تعالی بهم الی الجنة فیقومون
علی باب الجنة حتی یاتی محمد صلی الله علیه وسلم
فیقول لهم رضوان الله من انتم فیقولون نحن الصایمون
الذین عطشنا انفسهم وجوعنا ها لاجله فیقولون

رضوان

رضوان لهم طبتم فادخلوها خالدین ثم یاتیهم
الملائکه بمکاسات من ماء وعسل من نهر یقال
اسر بان ما یشرب به الا الصایمون وعن ابن
عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال یا معاشر المسلمین الا من کان یخاف
من ظلمة القبر فعلیه الصیام یوم شدید الحرو
من خاف من سوء الحساب وعقابه فعلیه
باطعام المساکین الا من صام یوم شدید الحر امنه
الله یوم الفزع الاکبر وعن ابی هریره رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه قال
مامن عبد احب الی ممن صام یوم عرفه وانه
وانه لیعدل بصیام اربعین سنة وان قیام
لیلة عرفة افضل عند الله من لیلة القدر وعن
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه انه قال کنت جالسا
مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا تانا اعرابی
من البادیه وهو یقول این محمد صلی الله علیه واله
وسلم فلما حضر بین یدی رسول الله صلی الله علیه

وسلم جلس فقال يا محمد انظر الي وبحقك يا رسول الله صلى الله
عليه وسلم لقد سمعت فما البادية صوتا ينادي و
يقول الا من اتبع محمدا فهو ينجو من عذاب النار
فلما سمعت ذلك اتيت اليك ولم نعلم كيف يكون
الايمان وبما اتيت الينا به من ربنا وان كنت صادقا
فيما ارسلت به الينا فاعلمني فاني والله منذ خرجت
من اهلي اليوم لي ثلثه ايام لم اذق شياء ولم يساغ
لي اكل الطعام حتى انظر وجهك الكريم فوقف
النبي عليه السلام قائما على قدميه وقال قم يا اعرابي
فقام الاعرابي فعانقه رسول الله صلى الله عليه وسلم
وقال له اقعد حتى اعلمك بما اتيت به وما افترضه
الله عليك وما هو لك وما عليك فقال الاعرابي
سمعا وطاعتا لك يا رسول الله فداك ابي وامي
فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا اعرابي
فافطر فقال والله لا افطر عن شئ حتى تدخلني في
الايمان فاخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم بيده
يد الاعرابي فقال قل يا اعرابي اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شريك

لا شريك له وان محمد رسول الله فقال لها الاعرابي
ثم قال للمني ما فرضه الله علي فقال عليه السلام
يا اعرابي ان الله قد افترض عليك الصلوة والزكوة
والصوم والحج فقال الاعرابي ان الله تعالى علمني بها
فعلمه النبي صلى الله عليه وسلم جميع ذلك ثم قال
الاعرابي فهل لي ثواب صيام الذي ضمت من الفرض
والتطوع فقال نعم يا اعرابي لك الوصال واعلم
ان جميع ما تعمله يجازيك به الله الا صيامك
فانه يجازيك الله فقال الاعرابي قبلت ورضيت
ثم يودع النبي صلى الله عليه وسلم وقال و
حقك يا رسول الله لا اترك من هذه الفرايض
والنوافل شيئا الا ان مرضت او مت فلما مضى الى
بلده جميع اخوانه واقاربه وقال لهم ان كنتم
تريدون وجه ربكم وجنة فقولوا معي ما قالت
وماذا رايت من محمد صلى الله عليه وآله وسلم
فقال فداه ابي وامي وحقه انه لرحمة لي
ولجميع المسلمين. فقالوا صدقت بما امر به

وامنت علیه فقال نعم فقالو نتبعناك فقال و
حقه لئن اتبعتمونی بما اقول لکم لاکونن انا
وانتم فی موضع واحد فی الجنة فقالو علمنا
فقال لهم قولوا اشهد ان لا اله الا الله وان محمد
رسول الله فدخلوا فی دینه واختار والصلوة
والزکوة والصیام والحج وکانوا یاتون
کل سنة زکوة اموالهم الی النبی صلی الله
علیه کذا فی روضة السعدا کلمه توحید به نیت انکه
حق تعالی توفیق اعمال صالح نصیب کند درود براندات
منور مقدس برای قبولیت باید خواند ذکر نصیحت چهارم وعن ابی
سلیمان الدارانی انه قال اصل العبادة تقوی
والمراء من التقوی الانقطاع عن غیر الله تعالی
والکف عن معاصی الله والحرص علی طاعة الله
والانس بالله ای بذکره والشفقة علی
خلق الله والحب لله والبغض لله والعطاء لله و
المنع لله والقرب لله والبعد لله والنوم لله والاکل
لله والجوع لله عزوجل فافهم واغتنم واعلم

ان التقوی لا یحصل الا بحصول هذا الاشیا درود
بران ذات مقدس ومنور باید خواند ذکر تنبیه پنجم من المنبهات
وعن عبد الله ابن المبارک رحمة الله ان
رجلا حلیما جمع الاحادیث فاختار منها اربعه
مائة ثم اختار منها اربعة کلمات احدیهن
لاتثقن بامرءة علی کل حال والثانی لاتغرن بالمال
علی کل حال والثالث لاتحملن علی معدتك
ما لا تطیقه والرابع لا تاخذ من العلم ما لا ینفعك
وقال محمد رحمة الله فی قوله تعالی وسیدا وحصورا
ونبیا من الصالحین فذکر الله سبحانه وتعالی
سیدا وحصورا ونبیا من الصالحین فذکر الله
سبحانه وتعالی یحیی سیدا وهو عبده لانه
کان غالبا علی اربعة اشیا علی الهواء و
علی ابلیس وعلی اللسان وعلی الغضب درود
براندات منور ومقدس باید خواند ذکر کالوت پیغمبر علی
نبینا وعلیه الصلوات والسلام اهل سیر وتواریخ رحمهم الله چنین
روایت کنند که چون یوشع علیه السلام که خلیفه موسی علیه السلام

بود از دنیا رحلت فرمود بجای او کالوت علیه السلام بر بنی اسرائیل
برسالت بنشست و بنی اسرائیل را پند میداد و همه اطاعت
و همه اطاعت او می کردند چون مدتی بر ایشان بگذشت از
حال خود بگردیدند و عصیان آغاز کردند حق تعالی از روی
غضب بادی و ابری بر ایشان بگماشت تا متفرق شدند
و هفتاد هزار مرد بنی اسرائیل جدا شده روی بسوی
دیار روم نهادند که در آن شهر هیچکس نبود در آنجا رفتند
و آن شب آنجا منزل کردند و آن شهر را هوا عظیم بود چون
در آن شهر رفتند حق تعالی ملک الموت را حکم فرمود تا قبض
ارواح همه کرد و جانها هفتاد هزار مرد بیکبار برداشت
بفرمان خدای تعالی چنانچه از ایشان نه اسب و نه آدمی بس چهار
هزار مرد دیگر از بنی اسرائیل برخاستند با کالوت
علیه السلام روی بهمین نهادند و گفتند زمین هموار طلب کنیم و
مسکن سازیم تا بدان زمین رسیدند که آن را اصفهان گویند
زمینی دیدند هموار پنجاه فرسنگ در پنجاه فرسنگ از یک سو کوه
و از دیگر سو دریا دل ایشان آنجا قرار گرفت و لیکن آب شیرین
بشان نبود گفتند بیائید تا چاه کنیم تا ما را آب بود

همه جمع شدند و چاهی بکندند چون باب رسیدند آب شیرین
و بسیار از آن چاه بر جوشید و چون درختی بر هوا شد
و هفت شاخ گشت و هر شاخی بوادی میرفت تا پنجاه فرسنگ
زمین سیراب شد و درختان و نباتات سرسبز شدند و نعمتها
بسیار پدید گشت و چون تخم می کشتند خدای تعالی
باران فرستاد تا کشتهای ایشان پرورده شدی و
چون پخته شدی باد بیامدی و آن کشتها بدرویدی
و کاه از دانه جدا کردی و چون پاک شدی مردم بیامدندی
و نصیب خود بخانه ها بردندی چنانکه رنجی بر ایشان نرسیدی
تا هفتصد سال بر ایشان بدین حال بگذشت و بر این نعمت و راحت
میبودند و ایشان را فرزندان بسیار جمع شدند و درین مدت
هفتصد سال از ایشان هیچکس نمرد نه از شهر و نه از ولایت
و عبادت ایشان آن بودی که هر بامداد دو رکعت نماز کردندی
و هر شبانگاه نیز دو رکعت و غیر از این ایشان را هیچ عبادت
نبود پس آنجا گنبدی از آبنوس برآوردند و نقشها بر روی آن بستند
و خدای را شکر میکردند پس کالوت علیه السلام از میان
ایشان رحلت فرمود و در میان ایشان عالمی نبود و چون آن

نعمت و آب وان برایشان بماند بر خویشتن ایمن شدند پس شیطان
لعین برایشان راه یافت و ایشان را از راه راست
ببرد چنانچه روزی ابلیس لعین گفت شما کرا می پرستید گفتند
خدای را عز و جل ابلیس گفت خدا را که می پرستید می بینید
گفتند نه گفت من شما را خدا نمایم که وی را ببینید گفتند
روا بود ابلیس لعین گفت بامداد همه شما جامهای نیکو بپوشید
و به صحرا بیرون آیید تا خدای خویش را ببینید و در میان
بنی اسرائیل عالمی نبود که بدانستی که خدای را در دنیا نتوان
دید پس دیگر روز ابلیس لعین بصحرا بیرون شد و تختی از آهن
بنهاد و از ذریات یکی را بران تخت نشاند و بتان را بر مثال
هر جانوری بساخت و بران تخت نهاد و بر چپ وی و راست شیاطین
در هوا بانگ میکردند که ای قوم بیرون آیید و خدای خویش را
ببینید پس جمله خلایق بصحرا نهادند و ابلیس لعین دیوان
را بفرمود تا تخت را بر داشتند و در هوا میبردند چون
آن قوم این عجایبات مشاهده کردند و تخت را معلق بهوا
دیدند و آن شیاطین بر سر او همه بیکبار آن دیو پلید را سجده
کردند و از خدای عز و جل کافر شدند نعوذ بالله من ذلک

ابلیس گفت
من شما را خدا نمایم

پس اول صبح گویا مومن بودند و چون چاشتگاه شد همه کافر شدند
پس ابلیس گفت تا آن بتان را بر گردنها نهادند و در شهر بردند و هر
گروهی از آن در محله خود یکی بنهادند و بت پرستی آغاز
کردند و همه بطاعت بتان مشغول شدند آنگاه خدای تعالی
از میان ایشان یکی را پیغمبری داد نام او حنظله و او هرگز
بت پرستی نکرده بود پس حق تعالی این حنظله را برسالت
بر این حنظله را برسالت بر این قوم برداشت و ذکر حنظله علیه السلام
در مجلس آینده ان شاء الله تعالی مرقوم خواهد گردید صلوات
الله علی نبینا و علی آل لوط و علی حنظله و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین **ذکر حضرت امام علی نقی رضی الله عنه**
کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث
گفتندی و زکی و عسکری و به نقی مشهور اند و نام علی و او ابن
محمد بن علی بن موسی بن جعفر صادق رضی الله عنهم و ایشان
امام دهم اند و ولادت ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه
رجب و بقولی روز عرفه سال دو صد و چار هجری و بقولی
ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان چهل
یا چهل و یکسال بوده و وفات ایشان در سر من رای که از نواحی

بت پرستی آغاز

بغداد و بسامره مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر
جمادی الاولی سال دوصد و پنجاه و چار هجری در زمان خلافت
مستنصر بالله واقع شد و قبر ایشان هم در سرای ایشان
هم در سرای ایشان است که در سرمن که در سر من رای داشتند
گویند که متوکل را خانه بود در وی مرغان بسیار که هر کس بانجا
در آمدی از اختلاف آوازها و شور آنها نه سخن کسی توانستی
شنید و نه کسی سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه بان خانه
در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون آمدی مرغان آواز کردندی و درود بر محمد و آل
محمد صلی الله علیه و آله و سلم معجزه خرما که فرمود
ابوهریره بود ابوهریره گوید رضی الله عنه که روزی نزد آنحضرت
رفتم و خرمای چند بردم و گفتم یا رسول الله دعای برکت فرما
از برای من درین خرماها پس در کف مبارک خود آن خرماها را گرفت و دعا
فرمود و گفت اینها در مزود انداز و هر وقت خواهی دست در او
فرو میکن و خرما بیرون می آر و آنرا نثر میکن بخدا سوگند که تا حضرت
زنده بود از آن مزود خرما بیرون می آوردم و میخوردم و بمردم
میدادم تا در روز قتل عثمان رضی الله عنه که در آن روز خانه مرا
غارت کردند و مزود مرا بردند و ابوهریره در آن باب گفت

نه

شعر للناس هم و لی فی الیوم همان ۰ فقد الجراب
وقتل الشیخ عثمان ۰ معجزهٔ دیگر هم در برکت ابوهریره
رضی الله عنه روایت میکند که کاسه ثریدی پیش پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم آوردند که اهل صفه را بطلبید و من گرسنگی خود را
بر میکشیدم تا مرا نیز بخوانند و من بان زمانی رسیدم که تمام قوم بر خواستند
و در کاسه نمانده بود مگر اندکی از نواحی آن بدست مبارک خود از آن جمع فرمود
مقدار لقمه شد آن لقمه را بر سر انگشتان مبارک گرفت و مرا فرمود
بخور بنام خدای تعالی بخدا سوگند که چندان از آن بخوردم که سیر شدم درود
بر آن ذات مقدس ۰ ذکر فضیلت درود حضرت علیه السلام ۰ امام رضی الدین
بخاری رحمة الله در رساله فوز الابرار از ثقفیان توریثی نقل می کنند
که درود گویند بر پیغمبر علیه السلام که آن سبب خوشنودی اوست و موجب
رضای خداست مولف شفاء الاسقام رحمة الله از حافظ رشید الدین روایت
کرده که در مصر صاحب دلی بود گوشه نشین و پیر الشیخ ابو سعید خیاط گفتندی
باکسی اختلاط نمیکرد و در مجالس و محافل حاضر نمیشد رخ کرده نهان
پردهٔ دلق بگریخته از کشاکش خلق در گوشهٔ خلوتی نشسته در بر رخ
خاص و عام بسته ۰ این درویش خلوتی بعد از مدتی که انزوا ورزیده بود
و از گوشهٔ زاویه قدم بیرون نهاده ملازمت مجلس ابن الرشیق

درویش خلوتی

رحمة الله که واعظی مشهور و مذکری مذکور بود اختیار فرمود مردم
مصر ازان حال متعجب شده پرسیدند که موجب ترک غزلت و مداومت
برین صحبت چیست فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در واقعه دیدم
امر فرمود که بمجلس وعظ ابن الرشیق برو که او بر من درود بسیار میفرستد
و من از وی خشنودم دیگر در روضة الاحباب آورده است که از جمله فواید صلوة یکی
آن تواند بود که مصلی دیدار و رویت آنحضرت علیه السلام بخواب میسر شود
و هر کس که آنحضرت را در خواب دید همچنانست که در بیداری دیده و
بصحت رسیده که آنسرور فرموده اند که هر که مرا در خواب بیند پس بتحقیق
مرا دیده باشد زیرا که شیطان بصورت من متمثل نمیتواند شد و هر که
آنحضرت را دید امید آنست که آتش دوزخ بوی نرسد بدلیل حدیث
جابر انصاری رضی الله عنه که گفت فرمود علیه الصلوة والسلام لا تمس
النار مسلما رانی او رای من رانی خوشوقت
آنکسی که شبی بیندت بخواب کالبدر فی الدرجة والشمس فی
الضحی در آرزوی روی تو شاها بسوختیم آخر شبی جمال مبارک
بما نما اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر اول در شهادت اعضا که در روز قیامت ظاهر نمایند اقرا باقا

يوم يشهد عليهم ياد آر روزی که گواهی دهند
بر ایشان السنتهم زبانهای ایشان بافک و بهتان
یعنی بزبان خود اعتراف میکنند وایدیهم و گواهی دهند
دستهای ایشان وارجلهم و پایهای ایشان بما
کانوا یعملون بانچه بودند که کسب کردند از جرایم
یومئذ آن روز یوفیهم الله تمام میدهد خدای ایشانرا
دینهم الحق جزاکه سزاوار تراست بدیشان و
یعلمون و بدانند در آن روز ان الله انکه خدا هو
الحق المبین اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت
وقدرت و بیان کنند و توانا بر عقاب و ثواب بندگان
و در جای دیگر و فرقان حمید خبر میفرماید که الیوم نختم

امروز

امروز مهر نهیم یعنی روز قیامت علی افواههم بر دهنهای
ایشان چون این انکار میکنند که مشرک نبودیم و تکذیب رسل
نکردیم و شیطان را نه پرستیدیم و گناهان از ما بوجود
نیامد وتکلمنا ایدیهم وتکلمنا ایدیهم و سخن گویند
با ما دستهای ایشان وتشهد ارجلهم و گواهی دهند
پایهای ایشان یعنی از ما بمجلس حرام و فسق رفته و جان
در مجلس نامشروع داخل گردیده بما کانوا یکسبون
بانچه بودند که در دنیا کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده
که چنانکه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهند
اعضای اولیاء و نیکان بر طاعت ایشان اقامت شهادت
کنند چنانکه در آثار آمده که حق سبحانه بنده مومن را خطاب
کند که چه آورده و شرم دارد که عبادت و خیرات خود
بر شمارد حق سبحانه اعضای او را بسخن آرد تا هر یک
اعمال خود باز گویند حتی انامل گواهی دهند که الهی این بنده در دنیا
از ما شمار تسبیحات و تهلیلات در فلان زمان و فلان
مکان و فلان وقت میکرد پس نصیب عارف آنست که عمده
وعیدات الهی را فراموش نسازد و شهادت اعضا

کشف الاسرار

عارف آنست

که در قیامت بظهور پیوند د از ان تغافل نباشد و سعی بر
اعمال خیر نماید تا جوارح شهادت نیک دهند و با وجود عمل
کردن خود را مقصر داند تکیه بر اعمال نکند بلکه برحمت حق سبحانه
امیدوار باشد نقل است که چون شبلی قدس الله روحه
محنت اباد دنیا را بدرود کرد و روی بعالم آخرت اورد
عزیزی ایشان را در واقعه دید گفت ای شبلی از حال خود
خبری باز ده گفت چون از دنیا نقل کردم مرا در مقام حساب
بداشتند و نامه بدست من دادند خطاب آمد که ای شبلی
نامهٔ خود بخوان و حساب خود خود نمای تا مستحق چیستی در نامهٔ خود
نظر کردم زلات بسیار دیدم گفتم الهی من از خواندن این نامه
شرم دارم که خطاب آمد که ای شبلی چاره نداری گفتم خداوندا
بخوانم بشرطی که مرا رسوا نکردانی خطاب آمد که ای شبلی آنروز
گناه میکردی رسوا نکردم امروز که میخوانی هم رسوا نکردانم
خداوند ابرکت ابروی شیخ شبلی و دیگر دوستان خود
که مارا نیز خجالت و خسارت در انروز پر سوز نگاه دار بیکار
المناجات الهی ز ما کرده ها در گذار که من پر گناهم و تو آمرزگار
تو ما را خدائی و ما بنده ایم ز تقصیر طاعات شرمنده ایم

چه آریم پیش تو عذر گناه که مویم سفید است و نامه سیاه اگر
کار یک خس با مان شود بدریای رحمت چه نقصان شود
الهی در قیامت رسوا مکن گناه که مخفی است پیدا مکن
نظامی همیشه دعاگوی تست کمینه غلامی سگ کوی تست
در خبر است که آنروز که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند
پیراهنی جبرئیل علیه السلام از بهشت بیاورد و در بروی کرد از
برکت آن آتش بر ابراهیم برد و سالم گشت و ان پیراهن بیعقوب
رسید علیه السلام و یعقوب همان پیراهن را بیوسف علیه السلام
که آنروز با برادران بصحرا میرفت پوشانیده بود پس برادران
یوسف را در چاه تاریک و مهلک انداختند از برکت همان
پیراهن از ظلمت آن چاه و غرق او محفوظ ماند و همان پیراهن
بود که سبب بینائی یعقوب گشت که اذهبوا بقمیصی هذا
فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا الهی آن پیراهن بهشت آمده
بود که ابراهیم علیه السلام از برکت آن حرقت بدست و یعقوب
علیه السلام از فرقت نجات یافت و یوسف علیه السلام
از ظلمت محفوظ ماند پس همچنان خلعت ایمان و توحید از
فصل تو بما بندگان نیز رسیده که شهد الله انه لا

اله الا هو و تو از الباس تقوی خواندی که و لباس التقوی
ذلک خیر خداوند ابرکت آن پیراهن جنانی چنانچه سه بنده
برگزیده خودرا از حرقت و ظلمت و فرقت رهانیدی ما
فقیران را نیز بغرت این پیراهن ایمانی از سه عذاب الجهانی
که رسوای قیامت و عذاب آتش و حجاب از لقای پاک
نگاهداری الهی بغرت انوار باطن عاشقان ربانی و بحرمت
خاطرها مشتاقان سبحانی و بحرمت متوجهان جناب قدس
که دیوانه وار دیده دلرا بر مطالع صنع پرکمال تو دوخته اند
و بغرت متجرعان شراب انس پروانه وار پر و بال هستی را
بر شمع جمال تو سوخته اند رباعی قصه شمع از دل پروانه پرس بوی
گل از بلبل دیوانه پرس زاهدا راز نمازه کوی عاشقان را
از در میخانه پرس عندلیب مست داند قدر گل جغد را
از گوشه ویرانه پرس دل ما را از کدورات آب و گل وارهانی
و بمتابعت نبوی در دنیا و شفاعت مصطفوی صلی الله علیه و سلم
در آخرت فایز و بهره مند گردانی کلمه تجدید برای قبولیت این بابت
هر که گوید بر محمد یک درود حق بر آنکس میفرستد ده درود
هر که خواهد عمل ما گردد قبول پس بگوید او درود بر رسول

ذکر فضل نماز نفل قال علیه السلام اکثروا صلوة
التطوع فان لکم بکل رکعت قصرا فی الجنة و
ثواب عتق رقبة و نجات من النار و گفت رسول
علیه السلام رکعتی از نماز تطوع که بنده بکند بهتر است از آنکه
صد سال روزه باشد امیر المومنین ابوبکر الصدیق رضی
الله عنه از رسول علیه السلام روایت کند که حضرت
علیه السلام فرمود هر آنکس که بمسجد در آید پیش از آنکه سخن کند
دو رکعت نماز نفل به نیت تحیت مسجد بگذارد حق تعالی
ویرا در خطیرة القدس مقام عطا کند و پنجاه ساله گناه او عفو
گرداند و همچنان باشد که حج گذارده عایشه صدیقه رضی الله
عنها روایت کند که رسول علیه السلام گفت که هر که چهار
رکعت بعد از نماز پیشین بکند حق تعالی بر نفعت اندام وی
آتش حرام گرداند و هم عایشه رضی الله عنها روایت کند
که رسول علیه السلام گفت هر آنکس مواظبت کند بر چهار
رکعت پیش از نماز دیگر حق تعالی تمام گناهان ویرا بیامرزد
و ثواب حضرت یونس پیغمبر عطا کند ام حبیبه رضی الله عنها
روایت کند که حضرت علیه السلام فرمود هر آنکس که پس نماز

شام دو رکعت نماز نفل گذارد پیش از آنکه سخن گوید حق تعالی
بنا فرماید در علیین برای آن بنده قصری از نور و هر که چهار
رکعت گذارد او را در بهشت قصر بنا فرماید در و یاقوت
و میان هر قصری بوستانها باشد پر از انهار و اشجار
و فواکه و این صلوة اوابین نیز گویند و هر که پس از نماز شام
در مسجد اعتکاف کند تا نماز خفتن و سخن دنیا نگوید بلکه بقرآن
یا بذکر حق مشغول باشد تا نماز خفتن گذارد لایق مرضیات حق
و لقاء پاک او گردد و حق تعالی مهمات دینی و دنیوی او کفایت کند
ابن عباس روایت کند که رسول علیه السلام گفت هر کس
نماز بامداد بگذارد و در مسجد بنشیند تا آفتاب بر آید پس چهار
نماز کند در اولین رکعت یکبار الحمد و سه بار آیة الکرسی و
هفت بار قل هو الله احد و در دومین رکعت یکبار الحمد و یکبار
و الشمس و در سیمین یکبار الحمد و یکبار آیة الکرسی و سه بار قل هو الله
و در چارمین رکعت یکبار الحمد
حق تعالی هفتاد هزار ملائکه را بفرستد از هر آسمانی ده هزار
با طبقهای بهشت و آن نمازها را بر آن طبقها نهند و می برند و هیچ
گروهی از ملایکان بر نگذرند الا که بسوی استغفار کنند چون

بدانجا برند که علم خدای عز و جل است ندا آید که ای بنده من
این نماز را بهر من کرده ترا بیامرزیدم و عفو کردم ابو سعید
خدری روایت کند که رسول علیه السلام گفت که نماز چاشت
هشت رکعت است انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام
نماز چاشت دوازده رکعت کرد و ثواب و کیفیت نماز
چاشت در محلش مرقوم گردید در اوراد اکثر مشایخ
و کتب فقه وارد است بعد از نماز عشا چهار رکعت سنة
الحاجت گذارد در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار
و در دویم هر سه قل اخیر یکان بار همچنین دوگانه دیگر و بروایتی
در سه رکعت آخر یک قل سه بار بخواند بعد از نماز
سر بسجده نهد و بگوید سبحان القدیم الذی لم یزل
سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی
لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل و بعده بار یا رحیم بگوید
پس حاجت بخواهد البته حق تعالی روا گرداند کذا فی ملتقط
الناصری قال کثیر من مشایخنا صلینا هذه الصلوة
و قد حصلوا حاجتهم و قالوا هذا حدیث صحیح و این را
صلوة الحاجات خوانند و مثل این نوافل بسیار است

ونام هریکی وثواب هریکی علیحده چنانچه صلوة تسبیح وصلوة
اعرابی وصلوة عبهر وصلوة قلاقل وصلوة استخاره و
صلوة اوابین وصلوة کسوف وخسوف وصلوة حق والدین
وصلوة هدیه رسول وصلوة اشراق وصلوة ضحی وتهجد وصلوة
دفع سکرات موت وصلوة الفردوس وغیره که ثواب وترتیب
هریکی در محلش مذکور است حق تعالی همه مسلمین را توفیق اعمال
خیر ومتابعت سلف صالحین عطا فرماید **کلمه** تجدید وثبوت
این نبات نخواند **س** درود نبی جای در جان کند؛ دل
خاکیان را گلستان کند؛ برد تیرگی آورد روشنی؛ ز
شدت رهاند دهد ایمنی؛ **ذکر مذمت تکبر** عن
خالد بن ولید عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال المومن لاینجو عن عذاب الله تعالی حتی
یترک اربعا الکبر والغیبة والحسد و
سوء الظن بالله یعنی مومن نجات نیابد از عذاب حق تعالی
تا رها نکند چهار چیز را یکی کبر دویم غیبت سیوم حسد چهارم
بدگمانی بخدا بدانکه راوی این حدیث که درباب
پیغمبر علیه السلام فرموده است قال علیه السلام

خالد

خالد ابن الولید سیف من سیوف الله تعالی فی
الارض قوله المومن بدانکه مومن آنست که ایمان
آورده باشد بخدا ورسول وآنچه شرایط است در اسلام
واین بر طریق عموم است ومومن خاص آنست که دست
از معاصی بدارد چنانچه پیغمبر علیه السلام پرسیدند
که ما المومن فرمود من اجتنب المعاصی انکه اجتناب
کند معاصی را دیگری پرسید که ما علامة المومن
قال من بکل لسانه من ذکر المومن
ومومن نام خداست واز فضل خود واز برکت ایمان نام
خود با بندگان عطا فرموده **حکایت** که در بغداد جهود
بود که بسخاوت مشهور بود وتسبیح سایلی از در محروم نرفتی
نام او زید بود واو را زحمت شد امام ابو یوسف قاضی
بخدمت امام اعظم رحمة الله علیه آمد وگفت که ای امام المسلمین
زید جهود در زحمت شده است اگر مسلمان شود چه نیک بود
امام اعظم چند نفر پیش او فرستاد ایشان رفتند وبروی
ترغیب وترهیب ایمان کردند وگفتند اگر مسلمان نشوی
همه خیرات ضایع نشود او جواب نمیداد چون جهد

ومومن نام خداست

همه خیرات ضایع نشود

چهار چیز

اگر مسلمانی این است

بسیار کردند گفت مرا تنگ نیا رید اگر مسلمانی این است که
امام اعظم رضی الله عنه دارد خود آن اندازه ندارم و
اگر این است که شما می ورزید خودم را زمان تنگ است
حاضران را ازین ناوک با اثر زهرها آب شد و از چشمها
آب جاری گشت همچنان گریه کنان بر امام اعظم رحمة الله علیه
آمدند و کیفیت گفتند امام اعظم رحمة الله علیه فرمود او را
بوی آشنائی می آید خود برخواست و قدم مبارک در خانه
زید آورد همین که زید روی ایشان دید فی الحال گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده و رسوله ای مومن تو
همچنان مسلمانی می ورزی که جهود از از تو شرم می آید پس اگر
در دنیا عذابها است فاما دران اعتباری نیست که ثبات
ندارد عذابها خدا که در آخرت است از دوزخ و رسوائی
اصلا فنا ندارد دبر ورحاو شدید ودرد او جدید و آب او
صدید و قعر او بعید هر روز اهل او گریزان و او ایشان را گیرنده
وجویان کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و
عذاب دوزخ چه عذابی که ساکنان هفت آسمان و هفت زمین

ساکنان هفت آسمان

ازوی

ازوی لرزان روزی مهتر جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر علیه السلام
گریه کنان آمد رسول علیه السلام گفت یا اخی مالی اراک
باکیا و محزونا چیست که شما را بید ماغ و گریان می بینم گفت
ازان روز که دوزخ آفریده شده است شادی از دل
بکلی رفته است و آب از چشم من نه استاده کسانیکه دامن
شان از لوث معاصی پاک احوال ایشان اینست ای بی باک
و ناپاک ترا خواب و آرام چگونه باشد پس ای مومن اگر میخواهی
که از عذاب آنجهانی خلاصی یابی دست ازین چهار چیز بدار و
تا حتی المقدور در اجتناب سعی مبذول دار که این چهار چیز موجب
مورث شدت است و یکی ازان کبر است و آنرا در قران
چند جا مذمت ورود یافته چنانچه وخاب کل جبار عنید
یعنی ست می شوهر کردن کش و جبر کننده و کذلک یطبع
الله علی کل قلب متکبر جبار و مثل این
فی جمیع القران و قال علیه السلام من تکبر ضیعه
الله کسی که بزرگ منشی کند خدا او را ضایع سازد و گفت
علیه السلام من تکبر اهانه الله و گفت علیه السلام من
تکبر ابغضه الله و گفت علیه السلام خدا تعالی ننگرد

سوی کسی که جامه وی در زمین کشد و در رفتن بتکبر خرامد و گفت
علیه السلام یکبار مردی در زمانه سابقا میخرامید و جامه فخر
پوشیده بود و بر خود بر سبیل تکبر می نگریست خدایتعالی ویرا
در زمین فرو برد و هنوز تا روز قیامت می رود و از پیغمبر علیه السلام
پرسیدند که تکبر چیست گفت آنکه احکام حق را گردن ننهد و در مردمان
بچشم حقارت نگرد و کبر بچندین وجوه است یکی کبر علم است که
بعلم خود تکبر کند و از مردمان خدمت و تعظیم چشم دارد پیغمبر علیه
السلام گفت آفة العلم الخیلاء یعنی آفت علم بزرگ
دانستن خود است دویم کبر در زهد و عبادت خود است
که دیگران را قاصر بیند و خود را کامل داند و این هم مذموم است
که در حکایت آمده است که در بنی اسرائیل زاهدی بود بر کوه نشسته
ابر بروی سایه کرده یکی فاسقی برای او بزیارت رفت در دل زاهد
گذشت که فاسق را چه مجال که بر من نشیند پس گفت بر من منشین
فاسق شکسته شده برخواست بر پیغمبر آن زمانه وحی آمد که زاهد را
بگو که بسبب کبر اعمال تو حبط کردیم سیوم کبر نسب است که خود را
علوی و قریشی داند که در قیامت نسب سود نکند مگر کارد و
اعمال خیر و حضرت علیه السلام بفرزند خود بی بی فاطمه رضی
الله

الله عنها فرمود یا فاطمه سلنی ما شئت لا اغنی عنک
من الله شیئا یا فاطمه اعملی اعملی لا تتکلی انا بنت رسول
الله دیگر علیه السلام فرمود خلق الله الجنة للمطیع وان
کان عبدا حبشیا وخلق النار للعاصی ولو کان
حرا قریشیا چهارم کبر جمال است و آن بیشتر بزنان باشد و پیغمبر
گفت علیه السلام چندین آدمی در دوزخ حبشه شوند و فرمود
کم من مخدرات یقلبن فی نار جهنم وانجلتاه
پنجم کبر مال است و آنرا خدایتعالی گفت بل هو شر لهم سیطو
قون ما بخلوا به و بزرگی گفته است آزار دل خلق
مجو بی سببی تا بر نگشته یا رب نیم شبی برمال و جمال خویش
غره مشو کان را بشبی برند و این را بتبی ششم بقوت و
بشجاعت باشد که پیغمبر فرمود علیه السلام ای بسا ضعیف که
در بهشت قوی گردند و بسا قوی که در دوزخ ضعیف شوند
هفتم تبع و خدم است و آن خود سود نکند که جل شانه در کلام
مجید میفرماید یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی
الله بقلب سلیم علاج کبر آنست که چون خود را از دوزخ
رسته نبیند و علی التحقیق بهشت جای خود نداند و چندین

عقبات که از موت فریق فی الجنة وفریق فی السعیر
در پیش او او را چگونه کبر رسد و حق تعالی میفرماید الکبریاء
ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی ادخلته
النار ولا ابالی و از شیخ شبلی رحمة الله پرسیدند
که کبر کرا رسد گفت هر کرا دو پای در بهشت باشد و تا یکقدم
بیرونست خطر باقیست و ابلیس علیه اللعنه بسبب کبر کافر
و لایق دوزخ گردید ابی واستکبر وکان من الکافرین
و ذکر غیبت و حسد و سوء الظن در محل خود مشرح خواهد گردید کلمه
تمجید به نیت آنکه حق تعالی همه را از کبر و جمیع صفات مذموم
محفوظ دارد ۵ هر کسی بهر نجات خویش دارد تحفه تحفه ما جز
درود سید مختار نیست ذکر مذمت زنا قال الله تعالی
ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة ومقتا وساء سبیلا
ابو هریره رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت
چشمها زنا کنند و دستها زنا کنند و زبان زنا کند و پاها زنا
کنند و هر که با زن مسلمان یا غیر مسلمان زنا کند چون از دنیا برود
رو بصعید در از آتش در گور وی باز کنند و اش و مار و کژدم
از انجا بدر می آیند و ویرا تا روز قیامت عذاب میکنند و

وچون

و چون روز قیامت بعرصات آید اهل قیامت از گنده بوی
وی در مانند و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول
علیه السلام گفت لعنت خداست بر آنکه خود را بزنان مانند
کند و لعنت خداست بر آنکه با دست نکاح کند و لعنت خدا
بر آنکه مادر و پدر خویش را لعنت کند و ایشان را برنجاند و
لعنت خدا بر آنکه با بهیمه جماع کند و لعنت خدا بر آنکه عمل قوم
لوط کند و سه بار فرمود لعنت خدا بر قوم لوط باد رسول علیه السلام
پیش از آنکه از دنیا تشریف برد در خطبه آخرین فرمود هر آنکس
که در زنی نامحرم بنظر حرام در نگرد در روز قیامت می آید
و دستهایش بگردن غل کرده بود و در چشمهای او مس
گداخته و آتش اندازند و در خبر است که فرمود علیه السلام
که شب معراج گروهی زنان دیدم که به پستانها آویخته بودند
و فریاد میکردند گفتم یا جبرئیل اینها چه قوم اند گفت اینها عورتان
زناکننده اند و گروه زناکننده را چون بمحشر آرند بدین هیات
آرند که زنان را بر کتف مردان زناکننده سوار کنند و شرمگاه
زنان کشیده در دهن مردان بر ریم نموده در دهن مردان زنا
کننده دهند و چنان بوی گنده از این قوم ظاهر شود که تمام

اهل محشر از بوی بد آن فرقه در مانند و در روایتی بشکل دیگر ند کو
کشته که علامت شرم کاه مردان را بر پیشانی زنان پیدا ارند
و علامت شرم کاه زنان را بر پیشانی مردان ظاهر کنند و بر چهره
هر دو فرقه ریم و قیح ازین علامتها جاری باشد و بر زنان
حد است اگر ظاهر شود و شاهد کذرند زانی و زانیه را حد زنند
واین حد فرموده حق تعالی است و حضرت علیه السلام فرمود
هر کرا در دنیا حد زنند اورا در قیامت تا زیانه آتشین حد زنند
و در محشر بحضور جمیع خلایق رسوا سازند پس واجب است بر هر
مسلمان که از زنا توبه کند و خود را از ان نگاه دارد
کلمهٔ تجدید به نیت انکه حق تعالی همه را از اعمال کبیره و صغیره و
رسوائی محشر محفوظ دارد ه از ابتدا بعثت او تا نفخ صور،
هر کس که هست در کنف اهتمام اوست، تا دور روزگار
بود دور دور اوست، تا نام کائنات بود نام نام اوست،
ذکر نصیحت وتنبیه روی عن عباس رضی الله عنه
قال ثلثة رجال جاؤا الی رسول الله صلی الله علیه واله قال
واحد منهم ما الفقر یا رسول الله قال خزینة من
خزاین الله تعالی ثم قال الثانی ما الفقر یا رسول الله

قال

قال کرامة الله من کرامة الله تعالی قال الثالث
ما الفقر یا رسول الله قال شیٔ لا یعطیه الله الا الانبیاء
او عبد من عباده الصالحین. فلهذا یقال الفقر هدیة
من هدیة الله تعالی فمن یرضی عنها دخل الجنة
ومن لم یرض عنها فهو محروم من جمیع الخیرات
فان قیل الفقیر العابد خیرا والغنی السخی یقال الفقیر
العابد خیر لان السخاوة یورث الثواب والفقر یورث
الرویة وان قیل ما الفرق بین الفقیر والغنی یقال
کالفرق بین الحر والعبد وان قیل ما الراحة فی
الفقیر والغنی یقال کالراحة فی الظل والنار وان
قیل ما اللذة فی الفقر والغنا یقال کاللذة فی
العسل والخمر وان قیل ما العزة للفقیر والغنی یقال
کالعزة للمالک والمملوک فان قیل ما الفائدة
من صحبة الفقراء والاغنیاء یقال کالفائدة
من صحبة العطار والحداد کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم مثل الجلیس الصالح کمثل العطار ان لم
یعطک من عطره شیئا تجد من رائحته و

مثل الجليس السوء كمثل الحداد ان لم يحرقك ناره تجد
من دخانه ويحرق ثيابك من ذرات ناره درود
برآن ذات مقدس بنیت آنکه حق تعالی همه را احوال و اعمال مرضیات
خود نصیب کرداند **ذکر تنبیه من کتاب المنبهات** قال
النبي صلى الله عليه وسلم ان الله يحتج يوم القيمة
باربعة انفس على اربعة اصناف من الناس
على الاغنياء بسليمان ابن داؤد عليهما السلام
وعلى المرضى بايوب عليه السلام وعلى الفقراء
بعيسى عليه السلام وعلى العبيد بيوسف عليه السلام
وقال علي رضي الله عنه لايزال الدين والدنيا
قائمين مادام اربعة اشياء مادام الاغنياء
لايبخلون بما اعطوا ومادام العلماء يعملون
بما علموا مادام الجهال لايستكبرون عما جهلوا
ومادام الفقراء لايبيعون آخرتهم بدنياهم کلمه
کلمه توحید به نیت آنکه حق تعالی همه را از برکت این تنبیهات
متنبه سازد درود بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم برای قبولیت باید خواند **ذکر افعال و اوراد ماه جماد الثانی**

در خبر

در **خبر است** که هرکه در شب اول این ماه دو رکعت نماز نفل
بگذارد و بخواند در هر رکعت سوره اخلاص سه مرتبه و بعد از
فراغ صد مرتبه استغفار بخواند حق تعالی او را ثواب چهار ختم
قران و ثواب ابدالان عطا کند و تمام گناهان بخشیده شوند و
در تاریخ دهم و دوازدهم این ماه دوازده رکعت بشش
سلام بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه لایلاف
قریش یکمرتبه و قل هو الله احد سه مرتبه و بعد از فراغ نماز صد مرتبه
درود و صد بار قل هو الله احد حق تعالی او را از فتنه آخر الزمان
نگاه دارد و ثواب پنجاه ختم قران کریم فرماید و بعد از مردن
در علیین جا باید و در سلخ همین ماه بعد از نماز مغرب چهار
رکعت نفل بگذارد و بخواند بعد از فاتحه در هر رکعت
معوذتین سه سه بار و بعد از نماز باین تسبیح تا صبح مشغول باشد
یا سمعلونی حق تعالی او را در نظر مردم عزیز گرداند و رزق وسیع
کند درود بر آن ذات مقدس و منور حضرت علیه السلام باید خواند

ذکر ششم در

ذکر حنظله پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام علمای سیر رحمهم الله
چنین روایت کنند که چون کالوت علیه السلام رحلت کرد قوم
بنی اسرائیل حنظله را نبوت اختیار کرد و برایشان برسالت

فرستاد و خنظله علیه السلام را فرمان آلهی رسید ای خنظله بنی
اسرائیل را بعبادت ما دعوت کن تا از عبادت بتان
دست بدارند پس خنظله هر روز بر دیوار رفتی و بانگ
کردی در میان بنی اسرائیل و گفتی همه بگوئید که خدا یکی است و
دست از بتان بدارید که بتان باطل اند و بدانید که ابلیس لعین
بود که شما را بفریفت و از راه راست بگردانید ایشان
گفتند یا خنظله ما خدا را ندیدیم و اینک ما را هر یک معبودی داده است
که می پرستیم خنظله علیه السلام گفت یا قوم این بتان که شما می پرستید
پدران و جدان شما بت پرستی نکرده اند دست ازین بدارید
و از عذاب خدایتعالی بترسید که شما را عذاب فرستد چنانکه
پیش از شما فرستاد شما طاقت عذاب خدایتعالی ندارید
چندانکه قوم را پند داد سود نداشت تا او را دشمن گرفتند
و با وی کینه آغاز کردند و کار بجائی رسید که عزم کردند تا
او را بکشند و آن قوم را ملکی بود نام وی طیغور کرد بن طیفانوش و او را
دوازده هزار غلام بود و گنج و نعمت بی شمار داشت
ششصد هزار مرد در تحت فرمان او بودند پس این ملک
گفت خنظله را طلب کنید تا او را بگیریم و بکشیم و هر شب خنظله

علیه السلام

علیه السلام بر بام رفتی و دعوت کردی و بنی اسرائیل را از غلبه
بانگ وی خواب نیامدی و آسایش نیافتندی تا شبی گفت با قوم دست
از پرستیدن این بتان بدارید و اگر فردا خدایتعالی بلا خواهد
فرستاد و آن مرگ مفاجات خواهد بود و آن قوم مرگ فراموش
کرده بودند که هفتصد سال شده بود که در میان ایشان کسی نمرده
بود و ایشان خود ندانستند که مرگ چه باشد چون روز شد
بلا نزول کرد و مردم ناگاه میمردند ایستاده و نشسته و چون روز
بچاشت رسید بسیار خلق بمردند ملک گفت آن مرگ نیست و
خنظله نمیگذارد که شما شب بخفتید و آن خوابست ایشان را
میگیرد و اگر خواهید که بدانید سیخها بریشان زنید تا بیدار شوند
پس مردم سیخ بر مردگان میزدند و ایشان بیدار نمی شدند
و بر نمیخواستند بار دیگر پیش آن ملک جاهل رفتند و احوال
حکایت کردند ملک را یقین گشت که مرگ است و آن ملک را قصر
بود که دوازده هزار برج داشت بفرمود تا بر هر برجی غلام
با سلاحی بنشستند و گفت هر وقت که مرگ آید با وی جنگ کنند و
نگذارید که در کوشک آید پس بگفت تا در میان آن کوشک خانه
بنیاد کردند از پولاد و در آن خانه گنبدی بنیاد کردند از سنگ مرمر

وتختی دران خانه نهادند و بسیار نعمت درانجا بردند و بسیار شمعها
برافروختند پس رفت و بران تخت نشست و فرمود تا دران
گنبد و قصر محکم ببستند و گفت بگوئید تا مرگ با من چه تواند کرد
و با من چه دست دارد چون این سخن بگفت نگاه کرد مردی دید
عظیم سهمناک درمیان گنبد ایستاده ملک از وی بترسید
و گفت من انت گفت انا ملك الموت گفت چه کار
کنی گفت جان تو بستانم ملک طیغور گفت مرا امروز مهلت ده
تا فردا عزرائیل باز گردید از بهر او یک روز باقی مانده بود ملک
طیغور از انجا بیرون آمد و غلامان را برنجانید که ملک الموت را
چرا پیش من راه داد دید و چرا ویرا نکشتید گفتند ما او را ندیدیم
ملک گفت مگر این گنبد را سوراخی بوده است که وی از انجا در آمده
تا چندین خروار ارزیز بگداختند و بران گنبد ریختند پس دران
رفت و در را استوار ببست چنانکه کس ندانست که در آن
گنبد کجاست پس طیغور در انجا ایمن بر تخت نشست چون نگاه کرد
ملک الموت را دید ایستاده گفت تو از کجا در آمدی ملک الموت
او را هیچ جواب نداد و دست دراز کرد و جان وی برگرفت و جان
دوازده هزار غلام او بیکبار برگرفت پس نه ملک ماند و غلام

و غلام

و نه صغیر و نه کبیر و آن ملک و حشمت و قصور ایشان نابود گشت
و آب آن چاه نیز بزمین فرو رفت چون بنی اسرائیل این حال
بدیدند همه جمع شدند نه آب دیدند و نه ملک و نه ملک متحیر و نومید
گشتند و باز گردیدند **قوله** تعالی و بئر معطلة و قصر
مشید پس روزی حنظله پیش قوم رفت و گفت یا قوم اگر
شما بخدای تعالی ایمان آورید و برسالت من عذاب از شما برداشته
شود همه جمع آمدند و گفتند اینهمه از شومی تست و چندانکه تو درمیان
ما نبودی این عذاب بما نرسید و چون تو درمیان ما آمدی اینهمه
محنت و بلا بر سر ما آمده پس او را گرفتند و بکشتند چون
حنظله از میان ایشان بیرون رفت خدای تعالی بادی فرستاد
تا گرد آن شهر درآمد گرد آن شهر دوازده فرسنگ بود ایشان را
درهم آورد تا مقام بر ایشان تنگ شد پس دودی از میان چاه
برآمد و قوم بیکبار هلاک شدند چنانکه یکی نماند اما قومی از بنی اسرائیل
در شام باز مانده بودند و نعمت عمالقه که پیش ازین ذکر او رفته است
میخوردند و عمالقه بزمین مغرب رفته بودند و چند مدت
قرار گرفته دیگر بار قصد شام کردند تا نعمت خویش که از بنی
اسرائیل بقهر از ایشان ستده بودند فرو گرفته باز گیرند

گفتند ما در بلاد عرب با محنت و سرگردانی تا کی باشیم برویم یا کشته
شویم یا به نعمت خود باز رسیم قوم عمالقه تدبیر این میکردند و
بنی اسرائیل ازان غافل بودند و همه روز بفساد مشغول بودندی
فساد ایشان خدایتعالی پیغمبر و مملکت از ایشان باز گرفت
و از ایشان عاجز گشتند و از هر سو دشمنان روی بدیشان
نهادند و یکبار خوار و ذلیل گشتند و قوم عمالقه بیامدند و با
بنی اسرائیل جنگ کردند و تابوت سکینه که بنی اسرائیل را
اقبال بود از ایشان بستاندند و قهر شان کردند و مال ایشان
برداشتند و بمغرب بردند و بنی اسرائیل خوار و منکوب
باز ماندند نه بادشاهی داشتند که بهر ایشان حرب کردی
و نه پیغمبری دعا کردی تا دشمن مقهور گشتی همه عاجز و فرو ماندند
و در میان همه بنی اسرائیل کعالم هم نبود که یک مسئله را جواب
گفتی همه در جهل و ظلمت میبودند و از بنی اسرائیل مردی
بود مسکین و مظلوم و او دو زن داشت از یک زن ده فرزند
داشت و از یک زن هیچ فرزند نداشت روزی مادر فرزندان
آن زن دیگر را میگوید که از تو چه خصلت آمده است که مرا ده
فرزند آمده است و ترا یکی نیست آن زن جواب داد گفت

فرزندان

فرزندان خدای تعالی میدهد یکی را ناخواسته میدهد و دیگری را
هیچ نمیدهد و لیکن امید میدارم از خدایتعالی که چنانکه ناخواسته
ترا فرزندان داد مرا نیز بدهد و این زن از غصه آن شب نخفتید
و همه شب نماز میکرد و سر بسجده نهاد و گفت الهی مرا فرزند شایسته
بده که ترا طاعت کند و بتو عاصی نشود حق تعالی دعا او را
مستجاب گردانید و فرزند صالح بوی داد نام وی شمویل
کردند چون آن فرزند بزرگ شد و عمر وی بچهل سالگی رسید
جبرئیل علیه السلام بوی آمد و وحی آورد از حق تعالی و حق تعالی
او را پیغمبری داد والله اعلم **ذکر حضرت امام حسن عسکری**
رضی الله تعالی عنه کنیت ابو محمد است و لقب زکی و خالص و
سراج و بعسکری مشهوراند و نام حسن و هو ابن محمد بن علی
رضا رضی الله عنهم و ایشان امام یازدهم اند از ائمه اثنا
عشر ولادت ایشان بمدینه بود در سال دو صد و سی و یک
از سن هجری و مادر ایشان ام ولد بودند سوسن نام و
بقولی هادی رضی الله عنه نام نهادند و مدت عمر شریف
ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و هشت سال بوده
وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول و قبر ایشان

متصل قبر ایشان است در سر من درآمد و شخصی گفته در زندان
بودم از تنگی زندان و گرانی قید به زکی رضی الله عنه شکایت
نوشتم و میخواستم که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم
داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت که امروز نماز پیشین را
در خانه خود خواهی گذاردم چنان شد که قبل از نماز پیشین مرا
از زندان بیرون آوردند و من نماز در خانه خود گذاردم
ناگاه دیدم که قاصد وی آمد و برای من صد دینار آورد
همراه آن کتابتی و در آن نوشته که هر وقت ترا حاجتی باشد
آن را از ما طلب کنی و شرم مدار که آنچه طلب کنی بآن خواهی
رسید درود بر حضرت علیه السلام و اهل بیت شریف ایشان
صلی الله علیه و علی آله و صحبه وسلم ذکر معجزه حضرت
علیه السلام از ابوهریره رضی الله عنه منقول است که فرمود
بغایت گرسنه بودم آنحضرت بر من گذشت حال مرا دانسته
فرمود بخانه درآی رفتم قدحی شیر حاضر ساخت تا اهل صفه را
بخواندم از آن یک قدح شیر ایشان را سیر کرد و بقیه که ماند
بمن داد چندان از آن بیاشامیدم که شیر را در بدن من
هیچ مسلک نماند انگاه خود بیاشامید معجزه دیگر عمر

بن

بن الخطاب رضی الله عنه روایت کند که اصحاب رسول
صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک از قلت زاد دستوری
خواستند تا شتران خویش را نحر کنند اجازت نفرمود و
گفت آنچه از زادهای شما باقی مانده جمع کنند بموجب فرموده
آوردند و نطعها بسیط کردند بقیه زوادها را بر آن ریختند
و دعای برکت بر آن خواند مردم چندان از آن خوردند
که سیر شدند و بقیه را در مزود ریختند و برداشتند و
بعضی روایات هر روز ازین واقعه با اصحاب پیش میبرد
و بطعام قلیل همه را سیر میساخت معجزه دیگر نقل است
که عمر خطاب را رضی الله عنه امر فرمود تا از آنچه کی خرمای
چهارصد شتر سوار را زواده ترتیب فرمود و آن خرماها
باقی بود که گوییا یکی از آن کم نشده بود معجزه دیگر نقل است
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وقتی مومنان را
بصدقه دلالت میفرمود و اعرابی آمد و شتری آورد بغایت
پسندیده خوشقد و تیز رفتار و موصوف بصفات کمال
حضرت را آن ناقه بغایت خوش آمد امیر المومنین عمر رضی الله
عنه را اشارت فرمود که آن شتر را از برای آنحضرت بخرد

امیر شتر را برای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم
خرید وشبی آن ناقه را بر در حجره مبارک بسته بودند و خواجه
علیه السلام نیم شب بود که از خانه بیرون آمد گذر آن حضرت
بر آن شتر افتاد ناقه بزبان فصیح وبیان ملیح با نحضرت بتکلم در آمد
وگفت السلام علیک یا زین القیمة السلام علیک یا خیر البشر
السلام علیک یا فاتح الجنان السلام علیک یا شفیع الامم السالفه
السلام علیک یا قائد المومنین فی القیمة الی الجنة السلام علیک
یا رسول رب العالمین حضرت صلی الله علیه وسلم چون این نوع
سلام آن شتر بشنید بدو التفات فرمود از حال او استفسار
نمود شتر گفت یا رسول الله من از مردی بودم اغضب نام یعنی حدید
اللسان از وی بگریختم وروی بصحراها وکوهها آوردم چون در
آمدیری وسباع ودد ان کوه وبیابان بگردم من در می آمدند و
همه با یکدیگر میگفتند لا تؤذوها فانها مرکب محمد
صلی الله علیه وآله وسلم ومن از آن ابتهاج وخورسندی
مینمودم تا اکنون که باین دولت مشرف گشتم وچون خواجه
این نوع تکلم از آن شتر استماع نمود با ومحبتی زیاده کرد
واورا عضبا نام نهاد مشتق از اسم صاحب وی بعد از آن

شتر در حضرت نبی الله کلام کند

عضبا

عضبا گفت یا رسول الله مرا با شما حاجتی است فرمود حاجت
گفت درخواست دارم که از حق تعالی مسالت نماید تا مرا
از مراکب شما گرداند در بهشت چنانچه در دنیا ساخت
واگر ذات شریف شما را پیش از من قضاء اجل رسد
فرمان فرمائید که هیچکس بعد از شما بر من سوار نشود
که تحمل آن ندارم که بعد از شما دیگری راکب من گردد
انحضرت قبول فرمود پس چون وفات انحضرت نزدیک آمد
فاطمه را رضی الله عنها وصیت فرمود که با عضبا عهدی
دارم که کسی بعد از من بروی سوار نشود وتعهد آب
وعلف وی تو خود ای فاطمه قیام نمای واز حال وی
غافل نگردی وفاطمه رضی الله عنها که بر وصیت انحضرت
عمل مینمود ولیکن چون انحضرت فوت شد آن شتر
آب وعلف بر طرف کرد از سورت شدت مفارقت
انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک شبی فاطمه بروی
گذر کرد آن شتر با فاطمه نیز بسخن در آمد وگفت السلام
علیک یا بنت رسول الله والله ما ساغ لی
علف ولا شراب منذ توفی رسول الله صلی الله

شتر با فاطمه کلام کرد

علیه وآله وسلم یعنی از روز وفات آنحضرت آب و
علف مرا گوارا نمانده و همانا اجل من نزدیک رسیده و مرا
مواصلت با آنحضرت از حیات دنیا خوشتر است اکنون نزد
حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم میروم اگر شما هیچ
ومراسلتی دارید بگوئید تا بآن حضرت عرض کنم فاطمه رضی الله عنها
بر فوت آن شتر محزون گشته در وداع وی گریان گشت و
سر شتر در بغل مبارک خود گرفت و دست بر سر و روی غضبا میمالید
تا میگویند آن شتر سر در کنار فاطمه رضی الله عنها داشت و
از عالم نقل کرد چون صباح شد فاطمه از برای کفن او کرباس
ترتیب نموده اورا دفن کرد بعد از سه روز و بروایتی هفت
روز از فوت وی برآمد بجهت امری از قبر وی کشادند
از آن شتر در قبر هیچ اثر ندیدند نه از پوست و نه از استخوان
درود بر آن صاحب معجزات صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر فضیلت درود علیه السلام در سنن ابی داود باسناد
صحیح مذکور است که حضرت علیه السلام فرمود که بر من صلوة
فرستید که صلوة شما بمن میرسد هر کجا که باشید و هیچکس
بر من صلوة نفرستد مگر آنکه عرض کرده شود بر من صلوة او چون

شنوده آن و من از وی خشنود شوم در امالی سرخسی آمده که ابن محمد عبد الله
بن سعید مروزی رحمة الله مرا حکایت کرده که من در فرستادن
صلوة بر حضرت سید کائنات علیه الصلوة والسلام تکاسل
میورزیدم و در آن باب اهتمام نانموده تغافل میکردم شبی
آنحضرت را در خواب دیدم و بمن هیچ التفات ننمود بلکه از
هر جانب که بآنحضرت علیه السلام اقبال میکردم ایشان
اعراض میفرمودند چنانچه کسی از کسی ناخوشنود باشد گفتم یا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم چرا نظر التفات بر من نمیکنید و
روی مبارک از من میگردانید نظر از حال من بابیان
دریغ مدار نظاره رخت از عاشقان دریغ مدار آنحضرت
علیه السلام فرمودند که من ترا نمی شناسم بتو چه التفات کنم
گفتم یا سید الثقلین من بتو چه التفات کنم یکی ام از امت شما
و از علما شنوده ام که شما بامت خود شناساتر اید از والد بر ولد
آنحضرت فرمود که معرفت بامت بقدر صلوة ایشان است بر من
و چون تو مرا بصلوة یاد نمیکنی ترا چه گونه شناسم و بچه چه
از تو خوشنود می باشم من از خواب در آمدم بر خود لازم و واجب
کردم که هر روز صد بار صلوة بر آنحضرت فرستم و حق سبحانه

توفیق ادای آن کرم فرمود پس از مدتی باز آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم در واقعه دیدم و بمن التفات بسیار کرده فرمودند
که اکنون ترا می شناسم و از تو بغایت راضیم و روز قیامت
شفیع تو خواهم بود اللهم صل علی محمد شفیع الامة فی
القیمة برحمتك یا ارحم الراحمین

۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر فضیلت صدقه و نفقه فی سبیل الله اقرأ یا قاری قوله تعالی

مثل الذین نمونه نفقه کردن آنکسان که شایبه عوض و داعیه
عوض ینفقون بیرون میکنند و صرف مینمایند اموا
لهم خواستهای خود را فی سبیل الله در راه خدای برغا
زیان و مجاهدان و درویشان و نزد بعضی همه ابواب البر راه
خداست و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان کمثل حبة همچون
مثل حبه است که در زمین طیب بکارند و آن انبتت
برویاند سبع سنابل هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبی
از اصل وی منشعب کرد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل
سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه که یکی را هفت
صد حاصل آمده باشد والله یضاعف و خدا زیاد کرداند
این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از

منفقا

منفقان بحسب نیت والله واسع و خدای بسیار بخشش است
که یکی را بهفت صد و زیاده میدهد علیم داناست بنفقه
کنندگان و عزایم و نیات ایشان غرض ازین تمثیل اصناف
است و ترغیب متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی را بهفصد
پیوسته بتصدق اشتغال نمایند و منت دارند نه آنکه منت
نهند و خود را ازین مزد محروم سازند الذین ینفقون
آنکسانیکه نفقه می کنند اموالهم مالهای خود را فی
سبیل الله در راه خدا یعنی در جهاد و سایر خیرات ثم
لا یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا آن چیز را
که نفقه کرده اند منا منتی یعنی منت برکسی نهند در صدقه دادن
ولا اذی و دیگر ازپی در نیارند صدقه خود را آزاری
یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولا و فعلا لهم مر ایشان راست
اجرهم مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد پروردگار
ایشان ولا خوف علیهم و ترسی نیست ایشان را از کم
شدن مزد ولا هم یحزنون و نیستند که ایشان اندوه
گین شوند از فوات ثواب قول معروف سخن نیکو و وعده
جمیله مر درویش را و مغفرت و در گذشتن از درشتی

سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام خیر بهتر است مر سول را
در نفع من صدقة از آن صدقه که در نسبت سایل یتبعها
اذی از پی در آید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیره و
الله غنی و خدای بی نیاز است از صدقه آنها که مشرب نفقات
خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حلیم برد
بار است تعجیل نکند در عقوبه منان و موذی کلمه تمجید به نیت
انکه حق تعالی همه توفیق انفاق فی سبیل الله کرم فرماید
ه درود بی جای در جان کند، دل خاکیان را گلستان
کند، برد تیرگی آورد روشنی، ز شدت رهاند دهد
ایمنی، چند حکایت بطریق تنبیه و کرم کرمان سالفه و مجادت
بجناب الهی جل شانه بشنود نقلست که روزی حاتم دعوی کرد
مقدمان و محتشمان عرب را بر خوان نشانده یک فقیری برهنه
از در درآمد حاتم دست او بگرفت و او را بر همه تقدیم نموده
بر صدر بنشاند گفتند ای حاتم دست او بگرفت و او را بر همه
تقدیم نموده بر صدر بنشاند گفتند ای حاتم به بین که چه میکنی
گفت شما را این قدر و منزلت بقدر حال شما فشانده و این بیچاره
برهنه دوش ژنده پوش را کرم ما باینجا رسانده خدایا

حاتم بنده بود و منسوب بکرم روا نداشت که برهنه گرسنه
محتاج از خوان او محروم باز گردد بلکه او را بر ارباب جاه و
مکنت تقدیم فرمود روزی که محتشمان یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا ابرار ایک فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر نشانی با بی نوایان را از
صحبت و دیدار ایشان محروم نگردانی آورده اند که نوشیروان
سگی را جلی اطلسی پوشانیده بود و بشکارگاهش آورده آن
سگ آن روز در شکارگاه کاهلی کرد سگی دیگر مبادرت نموده
شکار را بگرفت سگبانان گفتند جامه اطلس از این سگ
بیرون کنیم و در آن سگ پوشانیم نوشیروان گفت معاذ الله سگی را
که جامه بخشیده باشم از وی کی باز ستانم کریما کافی
با کرم مجازی سگی را جامه می بخشد بتقصیری که از وی
می آید باز نمی ستاند خلعت ایمان و رواج عرفان در دل ما
پوشیده و از ما تقصیرات و زلالت دیده بکرم حقیقی ما را
از آن خلعت عریان نگردان نقلست که روزی غلامی را
ببازار نخاس آوردند مشتری بخریداری پیش آمد نظر کرد غلام
بچشم احول و بدست شل و به پای اعرج و بقامت معوج دید

که غلامی است معیوب از حال زبان او سوال کرد گفتند همه
اعضا معیوبست اما زبان فصیح دارد مشتری گفت که من بجهت
فصاحت زبان وی با همه عیبها او را قبول کردم الهی در وقت
عرض اکبر که دلالان ارادت خداوندی تفحص احوال و تجسس
اعمال ما کنند گویند خداوندا این بنده در چشم احولی نظر حرام دارد
و در دست نقصان گرفتن پیاله و جام دارد و در پای نقصان
عصیان دارد حاصل این بنده عیب و علت فراوان
دارد اما در زبان توحید واحد احد و در دل عشق صمد دارد
بعزت وحدانیت که ما را بعیوب معاصی رد مکن و بمجرد
ایمان و عرفان بر ما رحمت فرما و دیگر منقولست که بادشاهی
بود در مقام عدل و وفادار وزیری داشت ظالم و جفاکار
و رعایا همواره شکایت از وزیر نزد بادشاه عرض میکردند
تا روزی بادشاه گفت که من نیز میدانم که این وزیر را قابلیت
وزارت نیست اما میان وی و او امری واقع است که عزل وی
ممکن نیست و پیش بعضی از خواص تقریر آن امر فرموده گفت
در ابتدای سلطنت مرا واقعه پیش آمد که از عراق فرار نموده
بمملکت شام افتاد در شام بقالی بود گاهی از جهت دفع ملال

در دوکان

زبان از توحید
بعزت وحدانیت داد عرفان

در دوکان آن بقال می نشستیم روزی مرا اندوه ناک و محزون
دیده پرسید که سبب اندوه چیست من بعضی از احوال
خود با وی تقریر کردم و از درد و کربت و غربت و مفارقت
وطن و دیار و خویش و تبار او شمه در میان آوردم از من پرسید
که اکنون مانع بر رفتن بدیار و وطن بدار و مسکن چیست
گفتم که مرکبی و سلاحی نبودی یکین که بوطن مراجعت نمودمی روز دیگر
دیدم که آن عزیز دوکان و متاع آن فروخته و برای من
اسبی و سلاح اندوخته بمن تسلیم نموده و من بشهر خویش
مراجعت کردم پس حق تعالی باز مرا بر مسند دولت مستقر
سلطنت بنشانید و والی و بادشاه مملکت گردانید خواستم
که بآن عزیز مکافاتی پیش برم تفحص احوال وی نمودم از عالم
نقل کرده بود همواره خیال صورت و سیرت او در نظر من
میبود تا روزی راهی باین شخص که حالی منشور وزارت بنام
او مبرهن و معین است ملاقات صورت این را بصورت
آن بقال مشتبه یافتم بجهت مشاکلت او این را دوست داشتم
و رایت وزارت خویش بنام او افراشتم و تا من زنده ام
از منصب وزارتش باین جهت معزول نگردانم خداوندا

آن پادشاه مجازی ظالمی را که مشابه دوستی از دوستان
او بود بر مسند وزارتش میستند میکرداند و غزل او را هیچ
وجه از وجوه مجوز نمیدارد الهی ما فقیران بی بضاعت
اگرچه بافعال مشابه اشقیا ایم اما بقول کلمه اقرار و توحید
تو مشاکل انبیا و صلحا ایم بکمال کرم از ما قبایح اعمال ما درگذران
و ما را بمساند جنت و موائد رحمت مخصوص گردانیده
بلقا و رویت خود بحرمت پیغمبر آخر الزمان مشرف گردان
آمین و رب العالمین درود بر آن ذات مقدس و منور که وسیله
هر دو جهان است صلی الله علیه و آله و سلم و جای دیگر حق تعالی
در کلام خود در وصف منفقان میفرماید قوله تعالی ویؤ
ثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
ابن عباس روایت کند رضی الله عنهما که رسول علیه السلام
گفت خدا عز و جل عذاب و بلا از قومی و امتی باز دارد به صدقه
دادن یکی از ایشان و هر که مسلمانی را جامه پوشاند در حفظ خدا
باشد تا آن جامه باید بر اندام وی و هر که مسلمانی را طعام
بخوراند تا سیر گردد حق تعالی او را از دوزخ آزاد کند و ابو هریره
روایت کند که از رسول علیه السلام پرسیدند که کدام عمل

فاضلتر

فاضلتر است فرمود شادی به برادر مسلمان رسانیدن و سخاوت
یا بوام دادن و هم ابن عباس روایت کند که رسول علیه السلام
در حرم میگذشت مردی را دید که دست در پرده کعبه
میزد و میگفت یا رب از تو میخواهم بحرمت اینخانه که حاجتم
روا کنی رسول علیه السلام گفت ای بنده خدا بگو که چه حاجت
داری بحرمت من که حرمت بنده مومن نزدیک خدا بیشتر
از خانه کعبه است گفت یا رسول الله گناه من عظیمست گفت
چیست گفت یا رسول الله مرا مالی عظیم است بسیار و اشتران
و گوسفندان بسیار لیکن چون کسی از من سوال کند آتش بسر و
روی من در آویزد رسول علیه السلام چون این بشنید
گفت دور شو از من ای فاسق که مبادا که مرا بآتش خویش
سوزانی بدان خدائی که جان من با مر اوست که اگر هزار
سال بروزه باشی چون بخیلی مرده باشی و در آتش دوزخ در آیی
ندانی که بخیلی از کفر است و کفر در آتشست و سخاوت
از ایمان و ایمان در بهشت است عایشه رضی الله عنها
چنین گوید که روزی در خانه خود نشسته بودم زنی
در آمد و دست راست میپوشید عایشه گفت چرا

دست میوشی گفت ای عایشه مرا ازین پس غنیمت
لابدست که بگوئی گفت یا ام المومنین بدانکه پدرم
صدقه دادن دوست داشتی وسخی بود و مادرم چیزی
بدرویش دادن دشمن داشتی وبخیل بود ومن هرگز
ندیدم که مادرم صدقه بدرویش داد الا بدو بار یکبار
پاره پیه بدرویش داد ویکبار خرقه چون هردو از
دنیا بدر رفتند شبی بخواب دیدم که قیامت برخاسته
بود وخلق در حساب بود ومن طلب مادر وپدر میکردم
مادر را دیدم برهنه ایستاده وآن خرقه بر عورت
افکنده وآن پاره پیه در دست وی می لیسید واز تشنگی
فریاد میکرد من طلب آب رفتم پدر را دیدم بر کنار حوض
مصطفی علیه الصلوة والسلام که مردم را آب میداد فرا
رفتم واز حال مادر خبر دادم وقدحی آب ازوی بستدم
وبمادر آوردم که خورد درخواب بانگ کردند که هر که بدین زن
آب داد دستش خشک باد از خواب بجستم دستم خشک
شده بود چنین که می بینی در خبر است که رسول علیه السلام
گفت که صدقه گناه را چنان نیست کند که آب آتش را

کلمه تمجید

کلمه تمجید به نیت انکه حق تعالی توفیق اعمال خیر نصیب کند واز
آتش دوزخ نگاه دارد ه هرکسی بهر نجات خویش دارد
تحفه تحفه ما جز درود سید مختار نیست ذکر مذمت داد
وستد ومعامله ربوا قوله تعالی الذین یاکلون
الربوا آنانکه میخورند ربو یعنی معامله می کنند وربا می ستانند
بخلاف شریعت لا یقومون بر نخیزند از قبرها خود برای
بعث ونشور الا کما یقوم الذی مگر آنچنان چه برخیزد
انکسی که یتخبطه الشیطان که بزند وبفکند اورا
شیطان یعنی دیو وبرساند بد ومن المس
از سودن مراد صرع وجنون است زعم عرب آن بود که
چون چنین مس آدمی نماید عقل اورا مختلط ودماغ اورا
مخبط می سازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف
ایشان بود اجرا میکند وملخص کلام آنست که خورنده گان
ربا روز قیامت بشکل مصروعین باشند واهل عرصات ایشان را
بآن نشان شناسند ذلک آن عذاب ایشان را بانهم
قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند انما البیع جز این نیست
که بیع با نفع مثل الربو مانند ربوست بعاریکدرم بدو درم

بیع کردندی ومیگفتند که این بیع ربا نیست میان بیع وربا
فرق نکردند واحل الله البیع وحال آنکه حق سبحانه تعالی
حلال کرده است بیع را وحرم الربوا وحرام ساخت ربا را
فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی بدو رسد موعظة
من ربه پندی از پروردگار او که نهی است از ربوا
فانتهی پس باز ایستد از ان فله پس مر او راست ما
سلف آنچه که رفته است قبل از تحریم وآنرا از و نتوان گرفت
یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور
باشند وامره وکار او مفوض است الی الله بخدا
یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ وعصمت الهی است
که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب کبیره نگردد ومن عاد
وهر که باز گردد باستحلال ربو پس از آنکه خدای آنرا حرام
گردانیده فاولئك پس آن گروه مستحلان وناشنونده
کان امر ونهی حق اصحاب النار ملازمان دوزخ اند
هم فیها خالدون و ایشان دران جاوید خواهند بود
زیرا که حلال دانستن ربا کفر است وکفر موجب خلود باشد
در دوزخ یمحق الله الربوا کم وکاست میگرداند خدای تعالی

ربا را حرام کرده اند

ربا کفر است

مال ربا را

مال ربا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت او بنقصان و
خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هرچند
ازان مال بصدقه دهد یا در راه حج وغزوه نفقه کند برکت
نشود واین کمال نقصان است ویربی الصدقات و
افزونی گرداند خدا صدقها یعنی هرچند کم باشد مزد او بسیار
خواهد بود والله لا یحب وخدا دوست نمیدارد کل کفار
هر ناسپاسی را که مستحل ربا بود اثیم بزه کاری که بر ارتکاب
ربا مقر باشد ان الذین امنوا بتحقیق آنانکه گرویدند
بامر ونهی وعملوا الصالحات ودر عمل آوردند اوامر را
بموجب فرمان واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را
واتوا الزکوة وبدادند زکوة را لهم اجرهم
مر ایشان راست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار
ایشان در قیامت ولا خوف علیهم وایشان را
ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند ولا هم یحزنون
وایشان اندوهگین نشوند از برای آنکه از عقب گذاشته اند
یا ایها الذین امنوا ای گروه گروندگان اتقوا الله
بترسید از عذاب خدا وذرو ودست بدارید

مابقی من الربوا آنچه مانده است از ربوا ان کنتم
مومنین اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربا را
یعنی عمر ثقفی و بنی مغیره مخزومی بر ربا با یکدیگر معامله داشتند
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه بحرمت ربا
فتوی داد و بنی عمر و بشرط آنکه ربوا ایشان بر دیگران
ثابت باشد و ربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند
و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند
و ایشان فریاد برآورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا
از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز درین بلا گرفتاریم
پس قضیهٔ خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود
رسانیدند و از صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت
این آیة نازل شد که دست از ربا بدارند فان لم تفعلوا
پس اگر نکنید و بقیه ربوا را ترک نه نمائید فاذنوا آگاه
کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب من الله ورسوله به
جنگ کردن از خدا و رسول آن وحفص فاذِنوا
خواند از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربا نکنید پس آگاه
باشید و بدانید که لایقید بحرب خدا که آتش است و

بحرب

بحرب رسول که شمشیر اوست وان تبتم و اگر توبه کنید
از گرفتن ربا فلکم پس مر شما راست رؤس اموا
لکم سرمایهای مال شما لاتظلمون نه شما ظلم کنید
بر مدیونان و زیاده از راس المال طلبید ولاتظلمون
و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه شما چیزی بکاهند بعد از نزول
این آیة بنی عمرو گفت ما را طاقت حرب خدا و رسول خدا
نیست و از سود گذشته از سرمایه راضی شدند و بنو
مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند
و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا
میکردند آیة آمد وان کان و اگر واقع شود غریم
ذو عسرة خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست
و مفلس باشد فنظرة پس حکم آن مهلت دادنست الی میسرة
تا وقت توانگری و آسانی وان تصدقوا و اگر صدقه
دهید بقرض دار مفلس خیر لکم بهتر است مر شما را
ان کنتم تعلمون اگر دانید شما که آنچه خدا میفرماید
متضمن صلاح دو جهانی و متکفل فلاح جاودانیست و
اتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که همه شما

ترجعون فيه بازگردانیده شود دران روز الی
الله لحساب خدا یا جزا که مقرراست از ثواب وعقاب
ثم توفی كل نفس پس تمام داده شود هر نفسی را
ما كسبت جزاء آنچه بازکرد دنده کان نوی ومومنان ستم کرده
نشوند في المشكات في باب الربو عن عبد الله
ابن حنظله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
درهم ربوا ياكله الرجل وهو يعلم اشد من
ستة وثلثين زنية یعنی هرکه یکدرم در معامله ربا
دهد یا میگیرد گویا که سی وشش بار زنا میکند وعن
ابی هريرة رضى الله عنه قال قال عليه السلام
الربوا سبعون جزا ايسرها ان ينكح الرجل امه
في الترغيب والترهيب في كتاب البيوع في بيان
الربا عن ابی هريرة رضى الله عنه عن النبي عليه
السلام انه قال اجتنبوا السبع الموبقات ای المهلكات
الشرك بالله وقتل النفس واكل الربو واكل
مال اليتيم الحديث رواه البخاري ومسلم و
عن سمرة ابن جندب رضى الله عنه قال

قال

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رايت
الليلة رجلين اتياني فاخرجاني الى الارض
المقدسة التي وانطلقنا حتى اتينا على نهر من
دم رجل قائم فيه على شط النهر رجل بين
يديه حجارة فاقبل الرجل الذي في. يديه حجارة
النهر فاذا اراد ان يخرج رمى الرجل بحجر في فيه
فرده حيث كان فجعل كلما جاء ليخرج رمى
في فيه بحجر فيرجع كما كان فقلت يا جبرئيل ما هذا
قال اكل الربوا رواه البخاري وعن جابر انه قال
لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم اكل الربوا و
موكله وكاتبه وشاهديه وما هم فيه سواء
رواه مسلم وعن ابی هريرة رضى الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اربع حق
على الله ان لا يدخلهم الجنة ولا يذيقهم نعيما
مدمن الخمر واكل الربوا واكل مال اليتيم و
العاق الوالديه وعنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم الربوا سبعون بابا ادناها

ان وقع علی امه فی الاسلام وفی روایت الربوا
بضع وسبعون بابا ادناها کاتیان الرجل
امه ودر منبهات درباب عاشر آورده است که فرمود
علیه السلام ده نفراند که خدایتعالی نماز ایشان را قبول نکند
اول مردی که نماز تنها گذارد ودران نماز قراة نخواند دوم
مردیکه نماز کند وزکوة ندهد سیم مردی که اقامت قومی
کند وآن قوم از اقامت او کاره باشند چهارم مردی
غلام که از صاحب خود گریخته باشد پنجم شراب خوار که دایم
شراب خورد وتایب شود ششم زنی که از شوهر خود اعراض
وشوی آن زن را ان زن بقهر وعضب باشد هفتم زنی حره از
اصیل که بی چادر ودامنی سر برهنه نماز گذارد هشتم مردی
که ربو خوار باشد که ربو دهد ویا ستاند نهم حاکم که ظالم
وجابر باشد دهم مردی که نماز گذارد ونماز وی ویرا از فحشا
ومنکر باز ندارد وایشان را زیادتی شود بگردوری از خدا
وروایت زواید شرح فواید انیست که دهنده ربوا وستاننده
ربوا ودلالت کننده ربو وگواه شونده وخط نویسنده ربوا
دربزه کاری وگنه کاری بی تفاوت برابرند ای درویش خدا

اندیش

اندیش در صفده کتاب دیده ام که ستاننده ربوا وگواه شونده
ربوا دربزه کاری برابراند اگر عبارت همه کتب بنویسیم دراز
گردد واگر خواهی که تمام عبارات که در مذمت ربوا واقع
مطلع شوی در قربت الی الله نظر کنی درود بر انذات مقدس
به نیت انکه حق تعالی همه را از عمل ربا وشامت او در دو جهان
نگهدارد وقال ابراهیم لاباس بجائزة العمال الان
للعمال مؤنتة وزرقا ویدخل فی بیتهم مال
الخبیث والطیب فما اعطاك فهو من طیب ماله
پس هدیه ونیاز وتحف امرا وسلاطین گرفتن جایز است اگرچه
ظالم باشند واکثر صحابه وتابعین از امرا وسلاطین جایزه
گرفته وقبول کردند چنانچه تفصیل در مرات الصفا مذکور است
فقد اخذ هولاء کلهم ائن السلاطین
اظلمه فما ظنك من بعدهم ذکر فضل نفقه
بر عیال قوله تعالی وما انفقتم من شیء فهو یخلفه
یعنی آنچه نفقه میکنید از چیزی که مرشمار است در راه خدا
یا بر اهل وعیال که نفقه عیال از جهت لزوم مقدم بر نفقه فقرا است
پس خدا عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای

شمارا آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته
از آسمان نزول کنند یکی گوید اللهم اعط منفقا خلفا
دیگر گوید اللهم اعط لکل ممسك تلفا
وهو خیر الرازقین وخدای تعالی بهترین روزی دهنده
کانست یعنی غیر که چیزی بکسی میدهند واسط اند در ایصال
رزق ورزاق حقیقی اوست ثوبان رضی الله عنه روایت
کند که رسول علیه السلام فرمود فاضلترین نفقه که مرد کند
آن دنیا دارست که بر عیالان نفقه کند و بر اصحابان و یاران
خویش عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت کند که رسول
علیه السلام گفت بهترین شما آنست که با اهل و عیال و خویشان
جابر ابن عبد الله گوید که رسول علیه السلام گفت هر انکس که ویرا
سه دختر بود وایشان را نکو دارد و بر ایشان رحمت برد
وبکفایه نفقه ایشان باشد بهشت او راست انس بن مالک
رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت
خدای عز وجل ضامن بنده ایست که وام از بهر چهار چیز
ستده باشد وطاقت ان ندارد که باز دهد وبمیرد در روز قیامت
حق تعالی خصمان وی را راضی کند اول وامی که از بهر زن خواستن

گرفته باشد از ترس آنکه در معصیت بیفتم دویم وامی که
که از بهر غزا ستده باشد سیم وامی که از بهر کفن مردگان
ستده باشد ورسول علیه السلام گفت هر که حلال طلبد
وسعی از بهر عیالان کند وبا همسایه نیکویی کند
بهر دمی وقدمی که در سعی آن گذراند ثواب هفتاد
پیغمبر یابد وبهر درمی که بر عیال خرج نماید ثواب
آزادی بنده یابد وگویا هر روز بخدمت فقرا و
مساکین عمر صرف میکند ودر روز قیامت
با روی چون ماه شب چهارده بمحشر آید انس گوید
که برسول علیه السلام گفتم یا رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم با عیال خود نشستن فاضلتر یا در مسجد
گفت ساعتی پیش عیال نشستن دوستر است نزد من
از یکماهه اعتکاف مسجد کذا فی الدرر
غرر کلمه توحید بنیت آنکه حق تعالی اعمال صالحات
خود بهم نصیب کند شعر صلوة المصطفی تمحو الخطایا
وتنجی من عقوبات القبور الا یا معشر
الاسلام صلوا علی بدر الدجی شرح الصدور

ذکر چهارم در فضل غزا و جهاد در راه خدا

قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم

انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام
گفت هر آنکس که یکشب پاسبانی کند در راه غزا بر لب
بحر فاضلتر بود از آن مردی که هزار سال در خانه خویش
عبادت کند و عبد الله ابن عمر گوید که رسول علیه السلام گفت
که حج کسی را که حج نکرده است بهتر از ده غزا و غزا آنکسی که حج کرده
بود بهتر است از ده حج و یک غزا در دریا بهتر است از ده
غزا در بر و روایت ابو هریره گوید که هر آنکسی که در غزا بمیرد تا روز
قیامت وی را اجر و ثواب غازیان نویسند مقداد بن معدی
کرب روایت کند که رسول علیه السلام گفت که شهید را
پیش حق تعالی شش خصلت است اول وی را بیامرزند دویم خوف
از وی بجهد مقام خویش در بهشت ببیند سیوم او را حله ایمان در
پوشانند چهارم از عذاب گور و هول قیامت ایمن بود و تاج
وقار بر سر وی نهند که آن تاج بهتر بود از دنیا و هر چه در دنیا است
پنجم هفتاد و دو حور بزنی بوی دهند ششم اذن شفاعت پذیرفته
در هفتاد کس از قرابت خویش یابد رسول علیه السلام گفت هیچکس از

بل احیا

از اهل بهشت دوست ندارد که بدنیا آید الا الشهید که خواهد که باز بدنیا
آید تا دیگر باره بجنگ کافر کشته شود و شهید گردد از بسیاری
فضل و در خبر است که رسول علیه السلام گفت هر که غازی را
یاری دهد و معاونت کند حق تعالی او را در سایه عرش بنشاند و
عبد الله ابن عمر روایت کند باسناد درست که رسول علیه السلام
گفت روز قیامت قومی را بیحساب در بهشت فرستند و همچون
باد بر صراط بگذرد گفتم یا رسول الله چه قوم باشند گفت آنها
باشند در غزا بمیرند و هر که تکبیر گفته بر دشمن تیری فرستد ثواب
آزادی چهار بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام یابد و ترازوی
سنگین تر بود از هر چه در هفت آسمان و زمین است و ابن عباس
روایت کند رسول علیه السلام گفت هر که شمشیر بکسی دهد که بدان
غزا کند روز قیامت آن شمشیر می آید و بزبان فصیح میگوید من
شمشیر فلان ام تا امروز غزا میکردم خدایا وی را بیامرز و هر که را
رنج و محنت در غزا بوی رسد حق تعالی آن رنج و محنت او نوری
گرداند که در پیش وی میرود و از آن جراحت که بوی رسد بوی
مشک منتشر شود و اهل قیامت آن بوی می شنوند ابن مسعود گوید
در تفسیر این آیه که حق تعالی میگوید بل احیاء عند ربهم

يستبشرون فرحين بما آتاهم الله من فضله يعني شهيدان
زنده باشند جانهاء ايشان در اجواف مرغان بهشت بود هرجا كه
خواهند سير كنند وبروند هرچه خواهند **حكايت** چنين گويند كه رومیان
قومی را از مسلمانان باسيری بروم بردند عبد الله بن حذيفه
اصحاب رسول صلى الله عليه وآله وسلم در ميان ايشان بود
كلب الروم گفت عبد الله را كه از دين محمد بيزار شو تا نيمه
مملكت خويش تو دهم گفت اگر مملكت روم وعرب وعجم بمن دهند
واز دين محمد صلى الله عليه وآله وسلم بيزار شوم گفت ترا
هلاك كنم گفت تو است بفرمود كه ويرا بدو دستی بياويختند پس
بفرمود از دين محمد بيزار شو گفت كه حاشا نشوم بيزار فرمود
كه ويرا باتش بسوزانيد وی بگريست كلب الروم گفت بچه
گريی گفت بدان ميگريم كه اكنون دشمن خدا ورسول عذاب
ميكند كاشكی بعدد هر موی كه برتن است مرا جانی بودی تا
مرا بدان عذاب كردندی از بهر خدا ورسول خدا كلب الروم
متعجب بماند گفت برخيز وبوسه بر سر من ده تا ترا عفو كنم با هركه
باتواند عبد الله گفت من از بهر خويش بوسه بر سر تو ندهم وليكن
از بهر اسيران ديگر بدهم تا برهند عبد الله برخواست وبوسه

بر سروی داد جمله را رها كرد وبمسلمانی باز آمد پس چون اين خبر بعمر
رضی الله عنه رسيد روز آدينه در ميان خطبه گفت يا قوم
عبد الله چنين وچنين كرد واجب است بر مسلمانان كه بوسه بر سر
وی دهند عمر از منبر فرود آمد وبر سر وی بوسه داد جمله
خلايق بر سروی بوسه دادند در روز قيامت ملائكه بر سروی
بوسه دهند **كلمه** تمجيد به نيت آنكه حق تعالی توفيق غزا در راه
خود باكفار ونفس وشيطان نصيب كند درود برای قبوليت
ذكر نصيحت نامه وقد جاء في الخبر عن سيد البشر صلى
الله عليه وآله وسلم انه قال من جلس مع ثمانية
اشيا اول من جلس مع السلطان زاده الله تعالى
كبرا وقساوة القلب والثاني من جلس مع الاغنياء
زاده الله تعالى حرصا في جميع المال والثياب والثالث
من جلس مع الفقراء زاده الله تعالى صبرا ورضاء
بما قسم الله تعالى له والرابع من جلس مع الصبيان
زاده الله تعالى لعبا ولهوا والخامس من جلس
مع النسوان زاده الله تعالى علما وورعا والسابع
وسواسا وشهوة والسادس من جلس مع العلماء

زاده الله تعالى وورعا والسابع من جلس مع
الصالحين زاده الله تعالى رغبة فى طاعة وطهارة
والثامن من جلس مع الفساق زاده الله تعالى
معصية وذنوبا نعوذ بالله منها فاياكم الغناء
لان فيها ستة خصال ثلثة فى الدنيا وثلثة في
الاخرة فاما الثلثة التى فى الدنيا طول الهم و
نقصان العبادة ومزيد المعصيه واما الثلثة
التى فى الاخرة طول الحساب وشدة العقاب و
نقصان الدرجات فاحذر منها درود بر نيت آنكه
حق تعالى از دل همه محبت دنيا سرد سازد بمنه وكرمه تنبيه
من المنبهات قال سعيد بن هلال ان العبد اذا اذنب
من الله تعالى عليه باربع خصال احديها انه لا
يحجب عليه اى لا يمنع عنه الرزق ولا يحجب عليه
الصحه ولا يظهر عليه الذنب ولا يعاقب عاجلا
وقال حاتم رحمة الله عليه من صرف اربعا الى
اربع وجد الجنة النوم الى القبر والفخر الى الميزان
والراحة الى الصراط والشهوات الى الجنة وقال

مع الصالحين

حامد

حامد اللفاف اربعة طلبنا فى اربعة فاخطانا
طريقها فوجدنا فى اربعة اخرى طلبنا الحياء
فى السر فوجدناها فى التقوى وطلبنا الراحة
كثرة المال فوجدناه فى قلة المال وطلبنا النعمة
فى نيل اللباس والطعام فوجدناه فى البدن
الصحيح وطلبنا الغنى فى المال فوجدناه في
القناعة وقال على رضى الله عنه اربعة اشياء
قليلها كثير الوجع والفقر والنار والعداوة
وقال اربعة اشياء لا يعرف قدرها الا اربعة
الشباب لا يعرف قدره الا الشيوخ والعافية
لا يعرف قدرها الا اهل البلاء والصحة لا
يعرف قدرها الا المرضى والحيوة لا يعرف قدرها
الا الموتى درود بر نيت آنكه حق تعالى ازين تنبيهات
همه را از همه خواب غفلت متنبه سازد ذكر الشموئيل پيغمبر
على نبينا وعليه الصلوة والسلام در خبر است كه چون عمالقه
از مغرب بيامدند وبا بنى اسرائيل جنگ كردند وتابوت
سكينه كه بنى اسرائيل را اقبال بود از ايشان بقهر گرفتند

ذكر شمويل در

تابوت سكينه

و مال ایشان تاراج کرده بمغرب رفتند بنی اسرائیل خوار و
عاجز ماندند چراکه بر خود بادشاه و حاکم و نبی نداشتند و میان
ایشان یک عالمی هم نبود که تعلیم مسئله و شریعت نماید پس حق تعالی
اشموئیل علیه السلام از میان این قوم نبوة بر داشت و بر ایشان
برسالت فرستاد و ذکر ولادت این پیغمبر در مجلس سابق مذکور
پس چون عمر اشموئیل علیه السلام به چهل سالگی رسید جبرئیل علیه السلام
بر وی آمد و وحی از جناب الهی فرود آورد و چون اشموئیل علیه السلام
دعوت آشکارا کرد بنی اسرائیل بر وی جمع آمدند و ایمان آوردند
و عبادت میکردند و گفتند ما را میباید که با قوم عمالقه حرب
کنیم و تابوت سکینه که از ما برده اند باز ستانیم و آن چنان بود
که عمالقه بمغرب بر بنی اسرائیل ظفر یافتند و تابوت سکینه را
بغارت بردند و بر آتش نهادند تا بسوزانند آتش او را نسوخت
و چون خواستند که پاره کنند پاره نشد گفتند این تابوت
خدای بنی اسرائیل است در مزبله انداختند تا مردم بول بر آنجا
بکنند چنان کردند و هر که بران بول کردی در ریح باسور می افتاد
و ریح باسور بر وی ظاهر میگشتی تا در آن رنج می مردند پس
در بتخانه بردند و بتان را بر زبر وی نشاندند و همه بتان از ان

سرنگون

سرنگون می افتادند چون عاجز گشتند بر گردون نهادند و گاو بگردون
بستند و از ولایت خود بیرون کردند فرشتگان بیامدند و
آن گاو را می راندند و بقول دیگر گفته که فرشتگان آن گاو را
با گردون بر گرفتند و بر هوا می بردند قوله تعالی تحمله
الملائکة چون بنی اسرائیل گرد آمدند گفتند دعا
کن تا خدا تعالی ما را ملکی دهد تا با دشمنان جنگ کنیم و این
مقدمه را حق تعالی در کلام مجید بر حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم
خبر می فرماید درین رکوع قوله تعالی الم تر الی الملاء من
بنی اسرائیل آیا ندیده ای محمد علیه السلام یعنی نه انستی
و علم تو منتهی نشد بخبر ای جمعی از اشراف و ارباب رای از
فرزندان بنی اسرائیل یعنی از فرزندان یعقوب علیه السلام
من بعد موسی بعد از وفات موسی علیه السلام اذ قالوا
لنبی لهم چون گفتند مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول
اصح اشموئیل بود که حق تعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاده
و گویند آن نبی یوشع بن نون بود یا شمعون بن صفیه بر سر تقدیر
گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدا ابعث لنا ملکا برانگیز برای ما
یعنی تعین کن از میان ما بادشاهی تا باعانت او نقاتل فی

سبیل الله کارزار کنیم در راه خدا با جالوت و قوم او و ایشان
عمالقه بودند بقیه از قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک
می آوردند با بنی اسرائیل خصومت داشتند و بنی اسرائیل از
دست ایشان عاجز بودند بسبب آن از پیغمبر خود استدعا ملکی
و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قال هل عسیتم ان
کتب علیکم القتال الا تقاتلوا گفت پیغمبر
نشاید از شما چون فرض گردانیده شود بر شما کارزار کردن با دشمنان
دین آنکه شما مقاتله نکنید قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله
چیست ما را و چه بران دارد که ما قتال نکنیم در راه خدا تعالی وقد
اخرجنا من دیارنا و ابنائنا و بدرستی که بیرون کرده اند
ما را از مساکن ما و از پسران ما بعضی ما را مهجور ساخته اند در خبر است
که جالوت ابناء ملوک ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته برده
بود و چندین گروه را از منازل بیرون کرده بدان سبب ایشان
با محاربت او مبالغه داشتند فلما کتب علیهم
هرگاه که فرض شد بر ایشان کارزار تولوا الا قلیلا منهم
برگشتند از فرمان برداری مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و
سیزده تن بودند والله علیم بالظالمین و خدا داناست

ستمکاران

بستمکاران که از جهاد تخلف ورزند و چون اشموئیل علیه السلام
بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند
از حق سبحانه از برای این قوم استدعا ملکی نمود پس حق تعالی
عصائی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو
درآید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی
برابر باشد بادشاهی این قوم را سزاوار است اشموئیل این
خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او آمد و شد
آغاز نهادند پس برای هیچکدام روغن بجوش نیامد و عصا با قد
او راست و مساوات ننمود تا روزی مردی سقا یا دباغ که
شادل نام داشت و بواسطهٔ طول قامت او را طالوت
میگفتند بخانه اشموئیل درآمد فی الحال دهن القدس روغن
غلیان کرد و عصا بقامت او برابر آمد و قال لهم نبیهم
و گفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان اشموئیل ان الله قد بعث
لکم طالوت ملکا بدرستی خدا به تحقیق برانگیخت
برای شما طالوت را بادشاهی قالوا انی یکون له
الملک علینا گفتند از روی استبعاد چگونه باشد و از کجاست
مر طالوت را بادشاهی بر ما و نحن احق بالملک منه

و ما سزاوارتریم به پادشاهی ازو که از سبط یهودا ایم و او از
سبط بن یامین است و دران سبط نه نبوتست و نه مملکت و با
وجود ان این مرد سقا است ولم یؤت سعة من المال
و او را عطا نکرده اند فراخی از مال دنیا یعنی اگر از نسبت عارست
باری بایستی که خزاین و دفاین وی بودی تا تجهیز لشکر و تهیاء اسباب
جنگ تواندستی کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه
بدرستی که خدا برگزید او را علیکم و زاده بسطة
فی العلم والجسم بر شما و افزونی داد او را گشادگی در
دانش یعنی در علم حرب و گویند دانا بود بامور سپاه گری و
تدبیر ممالک و دیگر بفزود او را در جسم تا گویند که طالوت مردی
نماینده و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر
نمودی والله یؤتی ملکه من یشاء و خدای که مالک
ملک علی الاطلاق است میدهد ملک خود را هر کرا که میخواهد
و میداند که او را صلاحیت آن امر و ملکداریست
ملک ده و ملکستان اوست بس ، راه حکمش نزد کس
والله واسع علیم و خدا صاحب بسیار فضل است
در دادن نام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد داناست

باستحقاق

باستحقاق کسی که او بر میگزیند بار دیگر بنی اسرائیل پس بار دیگر
بالحاح گفتند که ما را بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی دیگر باید
تا دلهاء ما را رغبتی پدید آید و بروایتی آنست که چون قوم گفتند
ما را ملکی باید اشموئیل علیه السلام گفت اگر خدایتعالی شما را ملکی رساند
مبادا که شما تغیر ازو دید و عاصی شوید گفتند ما عصیان نکنیم و
هر چه فرمان باشد قیام نماییم اتفاقا آن قوم را اشتبانی بود
طالوت نام و از گله او ستوری گم شده بود و خداوند ستور
طالوت را می رنجانید که بهای ستور من بده و طالوت درویش بود
از دست او عاجز شده پیش اشموئیل آمد تا پیش خصم شفیع گردد
اشموئیل علیه السلام گفت تو چه نام داری گفت طالوت
اشموئیل علیه السلام در خود تامل کرد که جبرئیل علیه السلام
گفته بود که از بنی اسرائیل هر کرا نام طالوت باشد و این شاخ
درخت از بهشت که آورده ام قد او باین برابر بود پادشاه
بنی اسرائیل گردد پس اشموئیل علیه السلام در شکل او نظر
میکرد و علامت پادشاهی در جبین او میدید برخواست
و آن شاخ درخت از خانه بیاورد بقد طالوت راست
آمد پس بنی اسرائیل گفتند او چگونه لایق بود بملک ما اولیتریم

که ما توانگریم و او درویش است که بهای ستوری که
ضایع کرده است طاقت دادن ندارد بملکی چه لایق
است اشموئیل علیه السلام گفت حق تعالی او را اختیار کرد
و ملک گردانید و در علم و جسم و هرچه باشد تا ما او را
مطیع باشیم القصه اشموئیل از خدا درخواست نمود
حق تعالی علامت بادشاهی او اعلام کرد و قال لهم
نبیهم ان ایة ملکه ان یاتیکم التا
بوت و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که نشان
بادشاهی طالوت اینست که بیارد بشما تابوت سکینه و آن
صندوقی بود صورت انبیا در آنجا منقوش و بروایتی اینست
که اشموئیل گفت نشان ملکی او آن بود که تنها برود و تابوت سکینه
بشما بیارد و اگر شما مومن باشید باور دارید گفتند اگر
طالوت تنها تابوت سکینه بیارد بهر آینه ملک او باشد
اشموئیل علیه السلام روی بطالوت کرد و گفت مر القصه
که ملک بنی اسرائیل تو خواهی بود بصحرا بیرون رو باشد که
تابوت سکینه توانی آورد طالوت روی بصحرا نهاد
و میرفت ناگاه دو گاو دید که گردون میکشیدند و تابوت

را

سکینه بران بسته و هیچکس با گردون نبود پس طالوت پیش گردون بادشاه
گشت و بر گردون نشست و تابوت را بنی اسرائیل آورد چون
بنی اسرائیل تابوت بدیدند متحیر گشتند و طالوت را ملک خود
گردانیدند و همه مطیع او شدند فیه سکینة
من ربکم در انجا سکینه ایست از نزد پروردگار
شما یعنی چیزیکه تسکین خاطر شما بدان باشد و گویند سکینه
جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعله
افروخته که کس را قوت دیدن آن نبود از مرتضی علی
کرم الله وجهه منقول است که روی او مشابه روی
انسان بود و دو بال داشت و بوقت کارزار تابوت
بیرون آمدی و مانند بادی که سخت جهد بر روی دشمنان
جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل
این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و بقیة
مما ترک آل موسی و آل هارون و دیگر در این
تابوت باقی چیزیست آنچه بگذاشته اند موسی و هارون
علیهما السلام و آل در لغت شخص یعنی نفس او را میتوان گفت
چنانچه ان الله اصطفی ادم و نوحا و آل ابرا

الی النفس و آنچه از موسی و هارون دران تابوت مانده بود نعلین موسی
و عمامه هارون و ترنجبین که بر قوم موسی می بارید و ریزه
الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت
خود برده بودند و در هر موضعی که داشتندی آفتی باهل
آن موضع رسیدی آخر او را در حوالی مدینه دفن کردند حق
سبحانه فرشتگان را فرمود تا انرا برداشته نزد اشموئیل
علیه السلام آوردند کقوله تعالی تحمله الملا
ئکه بردارند تابوت را ملایکه و بشما آرند ان
فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت شما لآیة
لکم هر آینه معجزه است شما را بر صدق قول پیغمبر در
بادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر
هستید باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن
تابوت حکم او را منقاد گشتند و بخدمت اشموئیل علیه السلام
آمدند و گفتند ما اندکیم با دشمنان چگونه حرب توانیم کرد اشموئیل
گفت آن بر خدا آسانست که شما را انبسیار کرداند و
نصرت دهد و شما را باید که بروی توکل کنید پس بنی
اسرائیل اماده گشتند و طالوت روی بمغرب نهادند

چون

چون بدان شهر رسیدند که هفتاد هزار کس یکبار مرده بودند
و گرد ایشان دیوار عظیم کشیده بود اشموئیل علیه السلام را
فرمان آمد که یا اشموئیل ندا کن تا من این مردگان را زنده کردانیم
تا با شما بغزا آیند اشموئیل علیه السلام دران شهر رفت
و ندا کرد یا مردگان برخیزید باذن خدای کقوله تعالی فقال
لهم الله موتوا ثم احیاهم هفتاد هزار مرده بوسیله
یکبار زنده شدند و برخواستند جمله پیش اشموئیل علیه السلام آمدند
با سلاحی تمام اشموئیل علیه السلام گفت ای قوم هر که مطیع خدا
باشد حق تعالی او را ذلیل نگرداند بلک از غیب نصرت
کند و معین او باشد الغرض تهیه مقاتله جالوت نموده هفتاد
هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم
بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد
طالوت بفرمان اشموئیل علیه السلام از شهر ایلیا قال گفت
طالوت باعلام اشموئیل علیه السلام از الهام ربانی که ای قوم
ان الله مبتلیکم بنهر بدرستی که خدای ازماینده
شماست درین هوای گرم بجوی آب که میان اردن و فلسطین ظاهر
میشود تا مطیع و عاصی را بشما نماید فمن شرب

منه پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی یعنی پس نیست
از من یعنی بر متابعت و مذهب من ومن لم یطعمه
فانه منی و هر که نچشد و نیاشامد پس او از من است یعنی از
تابعان من الا من اغترف غرفة بیده مگر
اندک کسی بردارد کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه تعالی
بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون
لشکر در ان هوا با عطش غالب به آن جوی آب رسیدند
فشربوا منه پس بیاشامیدند ازان جوی زیاده غرفه
الا قلیلا منهم مگر اندکی ازایشان که سیصد و سیزده تن
بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم ازان غرفه سیراب
شدند و مطهرهٔ ایشان از بقیه غرفه پر شد و انانکه زیاده
از غرفه بیاشامیدند لبهای شان سیاه شد و تشنگی بریشان
غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کناره جوی
مانده بالشکر دشمن بلا قلات نکردند سلمی رحمة الله علیه فرموده
که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای اهل
دین و دنیا فهم کرده اند برای این وجه که قوم طالوت سالکانند
متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب مال و

متاع

متاع دنیاست هر که بآن بیارامد و بزیادت ازانچه ضرورت
معاش است میل نماید بعلت استسقاء حرص گرفتار شود هرچند
بیشتر بدست آرد عطشش بجمع آن افزون گشته اطمینان
نیابد ه کاسه چشم حریصان پر نشد، تا صدف قانع نشد پر در
نشد، و چنین کس بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا
محروم و بی بهره است و هر که از جویبار دنیا بغرفه قانع آمد
بمقداری از خورش و پوشش که ازان چاره نیست خرسند شد
حق سبحانه او را بقرب خود مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی
سازد ه ای قناعت تونگرم گردان، که ورای تو هیچ نعمت
نیست، کنج صبر اختیار لقمانست، هر کرا صبر نیست حکمت نیست،
قناعت تونگر کند مرد را، خبر ده حریص جهان گرد را، فلما
جاوزه پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هو والذین
امنوا یعنی طالوت و آنکسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را
تصدیق نموده معه بگذشتند با او قالوا گفتند آن دیگران
که خلاف کردند و عبرت نمودند لا طاقة لنا الیوم نیست ما را
توانائی امروز بجالوت وجنوده بجالوت و لشکرهای وی قول
آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتند

وازان چهار هزار که عبور کردند چون چشم ایشان بلشکر جالوت
افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان
وبیدل گشته گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین
یظنون گفتند آنانکه یقین میدانستند انهم ملاقوالله
انکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا
دادن خدارا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند
کم من فئة قلیلة بسیار از گروه اندک مومنان
غلبت غالب شدند فئة کثیرة بر گروه بسیاری
از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و مددگاری
خدا والله مع الصابرین و خدا با صبر کنند کانست
بتائید و قوت و چون خایفان ابا نمودند و مخالفان بر طرف
نهر مانده بودند طالوت بان گروه اندک در مقابله لشکر جالوت
صف کشیده و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد سوار جرار
خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند و جالوت خود نیز مردی
عظیم الجثة و شدید الشوکه بودند در تفسیر امام حدادی مذکورست
که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بود و از جمله خودی که بر سر مینهاد
سیصد رطل بود و لما برزوا و آنهنگام که مومنان ظاهر شدند

وصف

وصف قتال راست کردند لجالوت وجنوده از برای
جالوت و لشکرهای او قالوا گفتند مومنان ربنا ای پروردگار
ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است
از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وثبت
ونگاهدار بتائید خود اقدامنا قدمهای ما را در میدان حرب
وانصرنا ویاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه
ناگرویدگان آورده اند چون اکثری از سبب نوشیدن آب به
بلای استسقا که هر چند آب میخوردند سیر نمیشدند بر لب آن جوی
ماندن و شکمهای ایشان و لبهای ایشان اماس گرفت و طالوت
از انجا در گذشت قوم او که قلیل مانده بودند گفتند ای طالوت
ما اندکیم و لشکر جالوت بسیار است طالوت گفت یا قوم هر که
حرب برای خدا کند حق تعالی نصرت دهد و بر دشمنان غالب
گرداند اگر چه اندکیم ما از ثبات و فتح میخواهیم پس روی نیاز انهادند
وچون برابر لشکر جالوت باستادند دستها بدعا بر داشتند
که یا رب ما را نصرت ده که ما بر حقیم و او بر باطل ناگاه مردی عظیم
الجثه با هیبت از لشکر جالوت بیرون آمد با سلاح تمام و برابر
نامداران نشسته و عمودی و تیغی در دست گرفته بانگ کرد و گفت

منم جالوت از بنی اسرائیل کیست که با من مبارزت کند طالوت
گفت بنی اسرائیل را که از شما کیست که با وی جنگ کند تا نیمی پادشاهی
خود او را دهم و دختر با جمال دارم زن او کردانم هیچکس جواب
نداد طالوت در ماند که جالوت لعین هر ساعت حمله میکند
و از بنی اسرائیل کسی در مقابلهٔ او بیرون نمی آید آخر خواست
که خویشتن را در اندازد ناگاه از بیابان مردی بیرون آمد کلاه سیاه
بر سر نهاده و صوفی پوشیده و چوبی در دست گرفته پیش طالوت
آمد و سلام کرد و گفت یا طالوت با جالوت حرب کنم گفت تو
از کدام قومی گفت از بنی اسرائیل و نام من داود است و دو برادر
درین لشکر دارم و طالوت بخواب دیده که کسی میگفت که از لشکر تو
بر هر کدام که زره تو بر تن او راست جالوت بدست او کشته شود
آنگاه طالوت داود علیه السلام را گفت تو گاهی حرب کرده
گفت با سباع کرده ام برادران داود گفتند آنچه او میگوید
از نادانی میگوید که جوانست و حرب نادیده و جالوت حربها
دیده داود با او چگونه حرب کند طالوت بفرمود تا زره او
از خزینه بیرون آوردند و جمله اهل لشکر را پوشانیدند بر تن
هیچکس راست نیامد چون نوبت بداود علیه السلام رسید او در پوشید

امان دی

بر تن او راست آمد طالوت گفت یا داود بجنگ رو که جالوت
بدست تو کشته خواهد شد داود علیه السلام رخصت شده
از لشکرگاه میرفت ناگاه در راه سنگی با وی بسخن آمد و گفت
یا داود من از آن سنگهایم که بر قوم لوط باریدم مرا برگیر که
ترا بکار آیم داود علیه السلام آن سنگ را برگرفت و در توبره
انداخت چون پیشتر رفت سنگ دیگر گفت یا داود من از آن
سنگهایم که بر اصحاب رس باریدم اگر برگیری ترا بکار آیم
آنرا نیز برگرفت و در توبره انداخت چون پیشتر رفت سنگ
دیگر با وی بسخن آمد و گفت یا داود من از آن سنگهایم که بر اصحاب
فیل باریدم مرا برگیر که ترا بکار آیم آن سنگ نیز برگرفت و در
توبره انداخت پس چون داود علیه السلام زره پوشیده در
مصاف جالوت رفت جالوت گفت یا بنی اسرائیل با من بجنگ
آمدی گفت آری گفت با من بکدام سلاح جنگ خواهی
کرد گفت بدین سنگ که بدست دارم گفت پادشاهان
جنگ بسنگ نمیکنند داود علیه السلام گفت سگی و سگان را
بسنگ زنند جالوت گفت درین غم آید که ترا بکشم که مرد ضعیفی
و جوان نادیده داود علیه السلام گفت ضعیف نیستم ملک

قوت دارم وخدای قوی دارم که مرا مدد دهد این بگفت و
سنگی بینداخت وبقولی دیگر گفته اند که در فلاخن سنگ نهاد وگرد سر
مبارک خود گردانید وبجانب وی انداخت سنگ بر سینه
جالوت لعین آمد واز پشت او بیرون رفت سه پاره گشت یکپاره
بر میمنه لشکر افتاد وایشان را بر یکدیگر میزد ومیکشت ومنتشر
میکرد ویکپاره بر قلب لشکر افتاد ویکپاره بر میسره لشکر افتاد
وهمه را بر یک دیگر میزد ومیکشت تا بعضی کشته شدند و
بعضی بگریختند پس طالوت نیز با لشکر خود بر فوج جالوت حمله
کرد واکثری را قتیل وجریح واسیر کردند کقوله تعالی
فهزموهم باذن الله پس شکستند وهزیمت دادند
مومنان کافران را باعانت توفیق خدا وقتل داود جالوت
وبکشت داود بن ایشا علیه السلام جالوت را بسنگ فلاخن که
بر خود وی زد وسرش بشکست ومغزش پریشان بشد ولشکر
او تار ومار گشتند وطالوت شرط کرده که دختر خود بکشنده
جالوت دهد واو را با پادشاهی شریک کند پس چون بنی اسرائیل
این عمل از داود علیه السلام بدیدند همه متحیر شدند وتعجب میکردند
وطالوت گفت یا داود قوت تمام داری که جالوت وقوم او را

هلاک

هلاک کردی داود گفت من نکردم مگر خدای من بنصرت داد پس
طالوت دختر خود را بداود علیه السلام داد وبعضی از
ملک خود نیز گذاشت وبالاخره تمام مملکت بداود علیه السلام
رسید وآتیه الله الملك والحکمة وعطا کرد خدای تعالی
داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وحکمت یعنی نبوت بازبور
وعلمه مما یشاء از آنچه خواست وآن علمی است که پیغمبران را بکار
آید از ایشان به برخی یعنی اگر دفع نکردی خدا مشرکان را بسبب
مومنان جهاد کننده لفسدت الارض هرآینه تباه شدی
زمین بظلمت کفر ومنافع او باطل گشتی ولکن الله ولیکن
ذو فضل خداوند فضل است ورحمت علی العالمین
بر عالمیان تلك این قصها که در معجزات واضحات بود آیات
الله نشانهای قدرت خداوندست نتلوها علیك میخوانیم
آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بالحق براستی بروجهی
که مطابق واقع است واهل کتاب مسلم میدارند وانك لمن
المرسلین وبدرستی که تو فرو فرستادگانی بهمه خلایق اما
ذکر داود پیغمبر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در مجلس آینده
انشاء الله تعالی مرقوم خواهد گردید **ذکر حضرت امام محمد مهدی**

ذکر بیستم در

رضی الله عنه و بعضی از خصایص و کرامات او کنیت ایشان ابو القاسم و نام محمد و هو ابن
عبد الله و نسب ایشان به حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا
رضی الله عنهم میرسد و امام دوازدهم از ایمه اثنا عشر
و کیفیت مختلف است بمیان مذهب سنت و جماعت و
امامیه اما مذهب حق و اهل سنت و جماعت آنست که تولد
ایشان در آخر الزمان نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود
و مذهب اهل حق اینست و نام والده ایشان آمنه باشد
و نزد بعضی امامیه در سر من رای ولادت ایشان بوده در
بیست و سیوم رمضان سال دوصد و پنجاه هشت هجری
و مادر ایشان ام ولد بود و بقولی صقیل نام و بقولی سوسن
و بقولی نرگس و روایت کرده اند که چون ایشان متولد شدند
بزانو در آمده انگشت سبابه برداشتند پس عطسه زده
گفتند الحمد لله رب العالمین و نزد اهل سنت وقت تولد این
کرامات ایشان بظهور خواهد آمد و الله اعلم بحقیقة الحال و این
در سفینة الاولیا است و آنچه در رساله شیخ علی متقی است
این است که حلیه شریف او مثل حلیه آنحضرت علیه السلام
باشد و گفت علیه السلام نام مادر و پدر او همچو نام مادر و پدر من باشد

وجای

و جای تولد او میان مکه و مدینه و هجرت او تا بیت المقدس
باشد و رحلت در آنجا کند و گفت علیه السلام میان دو کتف او
مثل علامت من باشد و روی او چون ماه شب چهاردهم مدور
و بروایتی مانند درخشیدن روی من و در زبان آنصاحب
زمان بستگی باشد مثل بستگی زبان موسی علیه السلام و
چشم آنحضرت گویا سرمه کرده باشند و بعد از چهل سال
خود در مکه ظهور کنند و بعضی از خصایص و کرامات او این است
که فرمود علیه السلام اگر طلب کنند بر صدق دعوی خود
اشارت میکند سوی پرندگان می آیند و بر دست او
می نشینند و اگر شاخ درخت خشک شده را در زمین می
نشاند در حال سبز شود و برگ و بار آرد و گفت علیه السلام
چون خواهد قلعه و حصار فتح کند اشاره بانگشت کرده
گوید الله اکبر دیوارهای آن قلعه منهدم گردند و تسخیر شوند
و بر سر آن امام ابر سایه کند و در ان ابر فرشته ندا
کند که این مهدی است بیعت کنید او را و بروایتی آن
که ندا این فرشته از مشرق تا مغرب میرسد تا آنکه
اهل خواب نیز بشنوند و بر مقدم لشکر او می باشد جبرئیل حضر

علیه السلام با سه هزار فرشته و در اطراف و عقب او
میکائیل علیه السلام با فرشته ها می باشد و زمین را از
عدل کند تا که باقی نماند ظلم چنانکه شیر و گوسفند یکجا آب میخورند
و کودکان با مار و کژدم بازی کنند و گفت علیه السلام بیرون
می آرد زمین گنجها که در وی است همچو ستون طلا و نقره
و می باشد در ان برکت بسیار که یک مد هفتصد مد بروید
و می باشد دلهای مردمان غنی تا اینکه یافته نمی شود فقیر که
قبول زکوة کند و در باب علامات قیامت حضرت مهدی روایت گفت علیه السلام
پیش از ظهور مهدی سید هاشمی میان حجر اسود و مقام ابراهیم
کشته شود و در سال خروج او می باشد خسوف قمر در اول
شب رمضان و در پانزدهم کسوف شمس و بروایتی دوبار
می شود خسوف قمر در ان ماه و مدت سلطنت هفت سال باشد
و بروایتی چهل سال کذا حققه شیخ علی
متقی فی رسائله و باقی ذکر این امام در ذکر علامات قیامت
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بدانکه اگرچه کرامات و فضیلت
و خوارق عادات ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم زیاده از انست
که بقید تحریر در آید و هر یک از ایشان را حالات و مقامات

عالیه

عالیه بود چنانچه تفصیل در بعضی کتب مندرج است و سلسله
اکثر مشایخ کبار به بعضی از ایشان میرسد لیکن بجهة اختصار
مختصر کرده شد و ائمه اثنا عشر بن بزرگ و فرزندان خلف
رسول علیه السلام باید دانست و رضا سرور کائنات
و نجات خویش در دوستی و محبت اهل ممات باید شناخت
اما فضیلت و کمال و ولایت و کرامت اهل بیت مختصر درین
دوازده تن ندانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصاص
اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت و کرامت
بسیار بودند چه در اهل بیت و ما ورای ایشان و چه
در سلف و خلف رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ذکر معجزات
حضرت نبی الکریم صلی الله علیه وسلم از ابوهریره رضی الله عنه منقول
که فرمود بغایت گرسنه بودم آنحضرت بر من گذشت حال مرا
دانسته فرمود بخانه در آی در رفتم قدحی شیر حاضر ساخت
فرمود تا اهل صفه را بخواندم از ان یک قدح شیر ایشان را سیر
گردانیدم و بقیه که ماند بمن داد از ان بیاشامیدم که شیر را
در بدن من هیچ مسلک نماند انگاه خود آشامید معجزه دیگر
عمر بن الخطاب رضی الله عنهم در غزوه تبوک از قلت زاد

دستوری خواستند تا شتران خویش را نهر کنند اجازت
نفرمود گفت آنچه زادهای شما باقی مانده جمع کنید آوردند
نطعها ریختند دعاء برکت برخواند چندان ازان خوردند که
سیر شدند وبقیه را در ظروفها ریخته برداشتند وبعضی روایت
هر روز این واقعه با صحاب پیش می برد وبطعام قلیل
همه را سیر میساخت معجزه دیگر انس بن مالک رضی الله عنه
روایت کند که پیغمبر علیه السلام هشتاد کس را از چند قرص
جوین که در زیر بغلش بود همه را سیر از طعام گردانید
وآن نانها همچنان باقی بود معجزه دیگر نقل است که عمر خطاب
رضی الله عنه امر فرمود ما از اندکی خرما چهار صد شتر
سوار را زواده ترتیب کرد وآن خرماها باقی بود که گویا
یکی ازان کم نشده درود بران ذات مقدس علیه الصلوة
والسلام باید خواند ذکر فضیلت درود حضرت صلی الله علیه وسلم
در شفاء الاسقام از محمد بن سعید المشهور بابن مطرف رحمة الله
که از جمله اخیار امت بوده نقل میکند که او فرمود من بر خود لازم
کرده بودم که هر شب بعدد معلوم صلوة فرستم انگه
بخواب روم شبی بر غرفه بودم با بعضی از اهالی خود

بعد از

بعد از تمام صلوات بدان عدد معین خواب بر من غلبه کرد
حضرت پیغمبر علیه السلام را دیدم که بدان غرفه در آمد وازلمعهٔ
جمالش در ودیوار آن منزل روشن گشت بیت ای آمدی
ای شمع مجلس را چو گلشن ساختی پای بچشم نهادی خانه
روشن ساختی این جانب من متوجه شده فرمود که کجاست
آن دهن که بر من صلوة فرستاده تا تقبیل کنم شرم داشتم که دهن
پیش برم رخسار خود را پیش آوردم آنحضرت علیه السلام
بوسه بر رخسار من زد من از غایت فرح از خواب در آمدم
وهر که با من دران غرفه بودند بیدار شدند غرفه ازان رایحه
روح پرور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمثابه معطر
شده بود که گویا از مشک اذفر مملوست اللهم صل
علی محمد بعدد الرهاج فی البرارهٖ والبحار
والصحوی برحمتك یا ارحم الراحمین

۲ مصراع
زه وه ورای خستان مافتور
مرجانت وکو بنده بهشت روزان رایحه
ازرخساره من می آید خانه
هر کس می شمیده شعر
صلوة علی طیب اولاد من عطرت
بطیبه روضة البطحاء والحرم
بود نفحه نقش واع خمل طیب
شود عطر در ودش مشام معطر
زفیض عطرت او عرصه وجود زمین
زنو طلعت او دیده جهان منور

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر نهی خواندن علم نامشروع ونهی ریاضات نامشروع ونهی قوله تعالی

اولم یکفهم انا انزلنا الیك الکتاب یتلی علیهم
ان فی لرحمة وذکری لقوم یومنون یعنی
ایا کفایت نمیکند این مومنان را آنکه فرستادیم ما بسوی تو
قران که تلاوت کرده میشود برایشان تحقیق که درین قران
هرآینه رحمت است ای ذات قران رحمت است باخواننده
و عامل این هرآینه نزول رحمت است و پندی است هر گروهی را
که مومن اند آورده اند که جمعی مومنان نزد حضرت علیه السلام
امدند و بعضی کلمات وسخنان از علم فضولی و بیهوده یعنی از
علم بحث وقیل وقال بمیان آوردند و بعضی گفته که چند کلمات
از توریت نوشته با خود آورند و مدعا آنکه ما میخواهیم

علم خود را

که علم خود را با آن افزون سازیم حضرت فرمود همین گمراهی
بس است قومی را که آنچه نبی ایشان بدیشان آورده است
از علم وکتاب آنرا گذاشته بعلمی که غیر اوست رغبت
می نمایند واین آیت نازل شد که بالا مرقوم گردید وعن
جابر ان عمر ابن الخطاب رضی الله عنهما اتی
رسول الله صلی الله علیه وسلم بنسخة من التوریة
فقال یا رسول الله هذه نسخة من التوریة فسکت
فجعل یقرء ووجه رسول الله صلی الله علیه وسلم یتغیر
فقال ابو بکر رضی الله عنه ثکلتك الثواکل
ما تری بوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فنظر
عمر الی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اعوذ
بالله من غضب الله وغضب رسوله رضینا بالله
ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم رسولا
نبیا یعنی جابر رضی الله عنه نزد پیغمبر علیه السلام نسخه از توریت
از توریت آورد پس گفت عمر ای رسول خدا این نسخه است
از توریت پس خاموش شد آنحضرت علیه السلام پس خواندن
گرفت عمر آن نسخه را و روی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

از حالی بحالی میگشت از غضب پس گفت ابو بکر رضی الله عنه
عمر رضی الله عنه را بگریند ترا زنان گریه کنند نمی بینی حالتی
که در روی پیغمبر خدا پیداست پس نگاه کرد عمر سوی
آنحضرت و دید اثر غضب در روی پس گفت عمر بطریق
اعتذار و استغفار پناه می جویم بخدا از خشم خدا و خشم
رسول خدا راضی شدم بخدا باین که پروردگار ماست
و راضی شدم باسلام که وی دین ماست و راضی شدیم
بمحمد که او پیغمبر ماست پس گفت آنحضرت علیه السلام و
والذي نفس محمد بيده لو بدا لكم موسى
فاتبعتموه وتركتموني لضللتم عن سواء السبيل
وكان موسى حيا وادرك نبوتي لاتبعني
رواه الدارمی یعنی سوگند بخدائی که ذات من در دست
قدرت اوست اگر ظاهر شود مر شما را موسی پس متابعت
کنید او را و بگذارید متابعت مرا هر آینه گمراه شوید و دور
افتید از راه راست و اگر میبود موسی زنده و می یافت
زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا بدان ای طالب حق
که موسی علیه السلام رسول اولو العزم بود و کتاب او تورات

کلام

کلام خداست و اکثر احکام آن موافق قرآن مجید اند و مومنان را
بر آن ایمان آوردن و آنرا برحق دانستن فرض است با وجود
آن روی مبارک علیه السلام برخواندن عمر رضی الله عنه
چند کلمات توریت متغیر شد و غضب کرد بر عمر و آن
گروه مسلمانان را که طلب علم فضولی میکردند گفت همین کم
بس است قومی را که آنچه نبی ایشان آورده است خواندن
و فهمیدن معنی آن گذاشته رغبت کنند بخواندن علمی
که غیر نبی ایشان آورده است پس ازین فرموده علیه السلام
معلوم شد که آن مسلمانان که خواندن قرآن و حدیث و فقه و
معنی و علم مشروع و عمل آن رها کرده اند و علم نامشروع و فضولی
و کتب بدمذهبان و اشعار میخوانند چه قدر روح شریف
علیه السلام بر ایشان در غضب باشد دیگر آنکه فرمود
اگر ظاهر شود شما را موسی علیه السلام پس متابعت و پیروی
من گذاشته متابعت و پیروی او اختیار کنید هر آینه
گمراه شوید از راه حق پس آن مسلمانانی که درین زمانه متابعت
و پیروی طریقه سنت علیه السلام گذاشته متابعت و
پیروی آن درویشان و مشایخان میکنند که آنها نامشروعات

و بدعتها و حق پوشی میکنند طریق بدعت ایشان گرفته اند ایشان
گمراه اند بلکه از گمراهان بتراند و همچنین نهی آن ریاضت و
عبادت که خلاف فرموده علیه السلام است گفت انس
رضی الله عنه آمدند سه تن از اصحاب بسوی زنان رسول علیه السلام
و پرسیدن ایشان را از عبادت وی صلی الله علیه و آله
وسلم پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت علیه السلام
آن عبادت را کم پنداشتند و گمان ایشان آن بود که مرتبه
آنحضرت بزرگتر است عبادت او بیشتر خواهد بود و لیکن
ادب ورزیدند و جناب عزت او را منسوب بتقصیر نداشتند
پس گفتند کجائیم ما از پیغمبر علیه السلام و ما را بذات شریف وی
چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد زیرا که خدا تعالی او را
آمرزیده است بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان
و ایشان ندانستند که اندک عبادت برای خدا بیشتر و مقبول تر است
از عبادت بسیار که برای شهرت اسم و دنیا است و دیگر کمال
شفقت اوست بر امت و در وی رعایت حقوق نفس و
اهل و عیال و یاران است پس گفت یکی از آن سه کس اما من
نماز میکذارم همیشه تمام شب و راحت نمیکنم در آن و

عبادت بسیار برای شهرت اسم و دنیا است

دیگری گفت من روزه میدارم همیشه و نمیگشایم روزه را
و دیگری گفت من گوشه گرفتم از زنان پس نکاح نمیکنم و شب
و روز عبادت میکنم فجاء النبی صلی الله علیه
وسلم الیهم پس آمد آنحضرت علیه السلام سوی ایشان
فقال انتم الذی کذا و کذا پس گفت شمائید که
میگفتید چنین و چنین اما والله انی لاخشیکم لله
واتقیکم له آگاه باشید بخدا سوگند بدرستی که
من تحقیق ترسکارترین شماام مر خدا را و پرهیزکارترین شماام
مر خدای را لکنی اصوم وافطر واصلی وارقد
و لیکن روزه میدارم و میگشایم روزه را و نماز میکنم و
خواب نیز میکنم واتزوج النساء فمن رغب عن
سنتی فلیس منی متفق علیه و نکاح میکنم زنان را پس
کسی که اعراض کند از سنت من پس نیست آنکسی از متابعان
من از این حدیث معلوم شد که همیشه شبها بیدار بودن و
عبادت کردن و ترک راحت گرفتن و روزه داشتن و گاهی
ناغه نکردن و ترک نکاح کرده بعبادت مشغول بودن باین نوع
عبادت مشغول بودن ترک سنت علیه السلام است و

آنحضرت در حق چنین زاهدان و عابدان فرموده است که ایشان
امت و متابعت و دوستداران من نیستند و اگر اینچنین
زاهدان و عابدان درین زمانه باشند همه خلق ایشان را اولیا
الله و مقرب خدا دانند و این خلاف فرموده علیه السلام است
اللهم انا نسالك علم القران ومتابعت النبي و
اعوذ بك من علم الفضولي ومتابعت المبتدعين
ای درویش بعاقبت خود اندیش و شب و روز در ان بکوش که
در متابعت و محبت نبی آخر الزمان صادق باشی و رخت حیاتی
چند روزه را با آخر دم بسود ایمان بازپسین بری و مبادا از
حصول علوم لایعنی و دانش بی معنی در وقت بازپسین ایمان خود
باد ندهی که وقت کمینگاه ابلیس وقت مرگ است و هزاران
هزار اهل کمال عمر خود در فکر ایمان و اعمال صالح برای آن روز مصروف
ساختند چنانچه منقول است که یکی از بزرگان را عمر به پایان
رسیده مریدان بر سر بالین وی حاضر آمدند و کلمه اش تلقین میکردند
و شیخ میگفت نمیگویم نمیگویم مریدان همه گریان گشتند ناگاه
شیخ چشم باز کرد و مریدان را گریان دید کیفیت حال پرسید
گفتند شیخا چند کرت شما را تلقین کلمه و ایمان کردیم هر بار

شنیدیم

شنیدیم که میفرمودید نمیگویم نمیگویم شیخ گفت معاذ الله که
در جواب شما گفته باشم که یعنی کلمه توحید و شهادت نمیگویم اما ضعف
بر من مستولی گشته بود و حرارت غالب شده خواستم که
آبی طلبم نتوانستم ابلیس فرصت غنیمت دانسته قدحی آب
سرد آورده بر دست راست من بایستاد و آب را
در قدح حرکت میداد از من پرسید که آب میخواهی گفتم بلی
گفت بگو لا اله للعالم عالم را هیچ معبودی نیست من از
سخن وی اعراض کردم و گفتم نمیگویم از جانب چپ در آمد و گفت
آب میخواهی گفتم بلی گفت بگو عیسی ابن الله گفتم نمیگویم از پا
یان پا در آمد و قدح را حرکت داد گفت آب میخواهی
گفتم آری گفت بگو هو ثالث ثلاثه گفتم لا اقول
لا اقول لا اقول قدح خود را بر زمین زد و از پیش من بگریخت
آن رد سخن ابلیس بود که میگفتم نه رد سخن شما پس اکنون گواه
باشید که مومنم و با ایمان میروم و کلمه شهادت بگفت
و از عالم نقل کرد اللهم افتح لنا بالخير واختم
لنا بالخير واجعل عواقب امورنا بالخير
دیگر منقول است که امام حسن بصری رحمة الله علیه در عقب

جنازه بکورستان رفته بود چون از دفن میت باز پرداختند
امام در کورستان در کوشه نشست و بمقام توجه سر بجیب فهم
فرو برد شخصی بود بفسق و فجور مشهور فرزدق نام از دور در امام
می نکریست و بر حال خود می نکریست امام چون او را کریان
دید از حال وی پرسید کفت ای امام مسلمانان بر حال خود
میکریم که مردم در من مینکرند و میکویند اکرچه کناه کار و
بدکردار نیست و در تو مینکرند و میکویند که چه نیکوکار نیست
و پسندیده روزکاری ای امام اکر معامله حق تعالی نیز
با من بر طبق معامله خلق باشد کار بر من به تنک آید امام فرمود
که ای فرزدق هیچ عملی داری که چنک در آن زنی و از آن
امید نجات داری کفت یا امام المسلمین سه چیز دارم
شیبتی فی الاسلام و توحیدی سبعین
سنه و اعترافی بانی رجل سوء یکی پیری در اسلام
و توحید هفتاد ساله و اعتراف بدی خویش چون فرزدق را
وفات رسید امام وی را در خواب دید که در صدر جنت
میخرامد کفت خدا تعالی با تو چه کرد کفت ای امام مرا بموی سفید
و هفتاد ساله توحید من بخشید ونعم ما قال میرود عمر به بیجا صلی و

در صدر جنت

الهی محبوب

رصل الحصول با

بی خبری ای دریغا که ترا نیست ز عمرت خبری روز در عشرت
فسق و همه شب خواب دغل ای سیه روی بدین حال ز دنیا
چه بری قدر این عمر چه دانی که چه قیمت دارد بدو عالم
ندهی کر تو بدانی اثری بعد از انیکه بمیری ببرند جانب
کور چه جفاها در لحد تنک خوری وای آندم که اجل جان ز تو
کیرد محکم صد پشیمان خوری آندم که ز دنیا کذری تا دم
مرک بدین کونه رود عمر عزیز وای صد وای که ایمان بقیامت
نبری ای حضوری ز خدا خواهی سعادت کوش با کریه و
زاری و بهای سحری کلمه تجدید به نیت آنکه حق تعالی از برکت
محبوبان جناب خود و از نصایح ایشان ما یان را خاتمه بخیر کرداند
ه هر کسی بهر نجات خویش دارد تحفه تحفه ما جز درود
سید مختار نیست ذکر آن آیت که در مذمت لهو و لعب دنیا
و خرابی آن نزول فرمود قوله تعالی اعلموا انما الحیوة
الدنیا لعب و لهو بدانید ای مومنان ازانکه حیواتی دنیا مراد
از حیوة دنیا اینجا محرمات و نامشروعات دنیاست که
زندکی و تازکی نفس درو ست و مرک و پژمردکی نفس در ترک و ست
خبر میدهد حق تعالی از محرمات دنیا که یکی از ان لعب است

ذکر دوم در

ترک دنیا لهو و لعب

یعنی بازی و رقص و سرود و جز آن جمیع بازیها لایعنی
وعبث و دیگر لهویات یعنی جمیع مزامیر و زینت و تفا
خر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد
و زینت است یعنی نامشروع و اسراف و فخر کردن در میان
خود در نسب و تکبر کردن بر اموال و اولاد بسیار و این محرمات
در ابتدا کمثل غیث اعجب الکفار نباته همچو باران
است که بر زمین تشنه بارد و تخمها که در وست زود برویدو
و قایم گردد پس از روی خوبی و تری و تازگی بشگفت آرد
مزارعان را آنچه رسته باشد از باران ثم یهیج
فتراه مصفرا ثم یکون حطاما پس خشک
گردد بیکی از آفات سماوی و ارضی پس بینی آن گیاه را
زرد شده بعد از سبزی پس گردد بعد از زردی در هم
شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده همچنین اندک زمانی آن
بازی و لهو برطرف شود و فرح و شادی بغم مبدل گردد
و آرایشها از هم فروریزد و تفاخر و تکاثر چون شعلهٔ آتش
نابود گردد وفی الاخرة عذاب شدید و در آخرت
عذاب سخت است مر آنرا که عمر خود را در نامشروعات

وطلب دنیا

وطلب دنیا گذرانیده اند و راه حق فراموش کرده اند و
مغفرة من الله ورضوان و آمرزش است از
خدا و خشنودی مر مطیعان و تابعان را که بهر رضاء حق در
اطاعت او گشته اند و نامشروعات ترک نموده اند وما
الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و نیست زندگانی دنیا
و مال و لذائذ و زینت و حشم مگر متاعی که بفریبد و باقی
نماند مثنوی فی معنی هذه الآیت من تالیف جدی وسیدی
وشیخی حضرت سید مرتضی صاحب المرحوم مثنوی
زین حیوة دنیوی کاندر حرام ¶ میرود آن عبث و لهویات و حرام
دان حرامست نرد و شطرنج و قمار ¶ جمله بازی عبث از وی شمار
هم سرود و رقص و لایعنی کلام ¶ زینت و لذات و پوشاک حرام
فخر و عجب و کبر و اسراف و ریا ¶ فخر بر اولاد و بال اقربا
این چو آن کشتی است کز باران بود ¶ سبزی و خوبی آن خوش دل کند
صاحبش را دیگران را هم کند ¶ خلق سوی دیدنش راغب بود
پس بگردد خشک و زرد در ریزها ¶ از یکی آفات ارضی یا سما
همچنین آن زینت و فخر جهان ¶ میشود نابود در اندک زمان
شادیش با غم مبدل میشود ¶ عیش آن تبدیل با محنت شود

در قیامت هست بهر آن عذاب گر کند توبه ازان یابد ثواب
آن حرام و زینت و لذات آن میفریبند مردمان را در جهان
وز فریب زینت و لذات آن میشود کافر هزاران مومنان
زین جهت گز ترک آن آرند با یا کنند تحسین و گویندش روا
کبر و عجب و بغض و حسد مومنان خود پسندی و ریا و فخر شان
این گناهان باطنی و اکبرند لیک زان مردم هزاران غافلند
ترک این فرض است بر مردو زنان گر نه ترک آن کنند بینند سزا
یا الهی رحمت کن بر جهان کبر و کینه دور کن از مردمان

کلمه تجدید به نیت آنکه حق تعالی بر دل همه طالبان محبت دنیا سرد سازد و از فریب و مکر او محفوظ دارد **۵** درودی جای درجان کند دل خاکیان اگلستان کند برد تیرگی آورد روشنی ز شدت رهاند دهد ایمنی **ذکر فضیلت اصلاح بین المسلمین و ثواب قرض دادن مسلمانان** قوله تعالی واصلحوذات بینکم یعنی ای مومنان بصلاح آرید آنچه میان شماست بمواسات بایکدیگر ابوایوب انصاری رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت حلال نیست مسلمانانرا که با برادر مسلمان بیش از سه روز بخشم بود و

چون

چون هم رسند [illegible] از یکدیگر بگردانند و بهترین ایشان آن بود که ابتدا بسلام کند و در خبر است روز دوشنبه و پنجشنبه درهای بهشت بگشایند و اعمال بندگان را امکان قبول رسانند مگر اعمال آن دو کس که بایکدیگر بخشم باشند اعمال هر دو رد کرده شود و اگر هر دو در خشم بمیرند به بهشت نرسند انس بن مالک رضی الله عنه گوید که رسول علیه السلام گفت نماز پنج کس نامقبول است زنی که شوهر او ناخشنود بود و بنده که از خواوند خود گریخته بود و مردی که قوم او ازو کاره باشند و آنرا که بیشتر از سه روز با برادر مسلمان سخن نگوید ابو دردا رضی الله عنه روایت کند که رسول علیه السلام گفت شمارا خبر دهم بچیزیکه فاضلتر است از نماز و روزه و صدقه گفتند بلی یا رسول الله گفت صلح کردن میان دو مسلمان که بایکدیگر بخشم باشند و هر آنکس که صلح کند میان دو قوم همچنان بود که غزای کرده بود هر آنکس که خواهد بدرجه عابدان رسد صلح افکند میان مردمان و دشمنی نفکند میان ایشان و رسول علیه السلام گفت رخصت نداده اند که مسلمانان دروغ گویند الا سه جا در صلح افکندن میان مردم در حرب و در

آشتی میان دو مسلمان و در سختی که [illegible] از ان گوید از بهر
صلاح تا مطیع باشد و هر آن مسلمان که بمسلمانی برای رضای خدا
و حق اسلام قرض دهد بهتر است از هفتاد هزار درم صدقه
که بدرویشان دهد و رسول علیه السلام گفت که بر در بهشت
نوشته دیدم که قرض را ثواب هژده است و صدقه را
ده از جبرئیل پرسیدم که سبب چیست که قرض را اجر بیشتر است
از صدقه گفت از انجهت که صاحب قرض نزدیک تو نمی آید
مگر محتاج بسیار باشد و صدقه بغیر محتاج نمی رسد چون
اینجا احتیاج غالب است ثواب نیز بیشتر است و در خلاصة
الحقایق آورده که رسول علیه السلام فرمود هر خدای عز و جل
فرشته ایست بر دری از درهای بهشت و هر روزی ندا میکند
که هر که قرضی دهد برادر مومنی را گو یا مرا قرض داده اجر داده
شود او در مقابله این نیکی بهشت را ابو هریره رضی الله عنه
گفت شنیدم از رسول علیه السلام که فرمود هر آدمی سیصد
شصت پاره استخوانست بر هر استخوانی صدقه واجبست
صحابه گفتند یا رسول الله اگر کسی را قوت ادای این نباشد چه کند
گفت بعد دا اینها تسبیح گوید یا تهلیل گفتند اگر نتواند گفت درمانده را

یاری

یاری دهد و یا [illegible] در خرید و فروخت زیرکی ندارد یاری
دهد گفتند اگر نتواند فرمود راه مسلمانان را از ایذا پاک دارد
گفتند اگر نتواند گفت رنج خود از خلق باز دارد که آن بجای صدقه
است امر معروف و نهی منکر کردن بجای صدقه است و
جواب سلام گفتن صدقه است و در عقب جنازه رفتن
صدقه است و مجامعت زن حلال خود کردن صدقه است
پس مردی گفت یا رسول الله مجامعت کردن با زن خود چگونه
صدقه بود که قضای شهوت میکند رسول علیه السلام فرمود از آنکه
از حرام پرهیز میکند و خود را در حلال میدارد و خود در خلاصة
الحقایق است که رسول علیه السلام فرمود که هر چه نفس تو بخورد از
چیزیکه حلال باشد آن ترا صدقه است و هر طعامی که خادم را
دهی آن نیز بجای صدقه است و هر که درختی نشاند اگر چه از آن
درخت هیچ میوه نخورد الا انسانی و یا دابه یا طایری انتفعی
باشد بنام نشاننده آن درخت ثواب صدقه نویسند تا
روز قیامت درود بر آن ذات منور که توفیق اعمال خیر از
برکت این نصیب کند **ذکر فضل دوستی از برای خدا تعالی**
قوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو

لا المتقین یعنی جمیع اقسام برادران [illegible] دوستان در ان
روز یعنی روز قیامت بایکدیکر دشمنان [illegible]هند بود مکر متقیان
که برای خدا دوستی کرده باشند ابو درداروایت کرد که
رسول علیه السلام کفت دانید که کدام عمل فاضلتر است
کفتند نماز بوقت وغزا با کفار رسول صلی الله علیه واله وسلم
دوستی از بهر خدا و دشمنی از بهر خدا افضلترین عملهاست
انس بن مالک کوید که رسول علیه السلام کفت حق تعالی را
بندکانند که روز قیامت ایشان را منبرها از نور باشد وایشان
نه پیغمبران باشند و نه شهیدان ثواب پیغمبران و شهیدان بایشان
دهند کفتند یا رسول الله ایشان کیانند کفت کسانیکه دوستی
از بهر خدا در دنیا کرده باشند و فرشتکان روز قیامت
ندا کنند که کجا اند آنها که دوستی از بهر خدا کرده اند تا امروز
در کنف رحمت بداریم عبد الله ابن مسعود روایة کند که
رسول علیه السلام کفت کسانیکه دوستی ایشان از بهر رضای
خدا بود در بهشت مقام ایشان بر عمودی بود از یاقوت سرخ
و بر سران عمود هفتاد هزار غرفه بود و دوستان خدا در ان نشسته
باشند حق تعالی از ایشان راضی باشد و خانهای اهل بهشت از

نور

نور خانها ایشان [illegible] چنان روشن شوند که دنیا از نور آفتاب
اهل بهشت در ایشان نظر کنند روهاء ایشان چون ماه تمام باشد
و حلهاء سبز پوشیده بر روی ایشان نوشته هولاء المتحا
بون فی الله حکایت چنین آورده اند که عیسی علیه السلام
عابدیرا دید که عبادت میکرد خدایرا عز وجل و چشمه آبی
از بهر طهارت و خوردن وی بوستان دید که در انجا کاسنی
رسته بود از بهر قوت وی بجز کاسنی هیچ دیکر نبود عیسی بروی
سلام کرد او کفت و علیک السلام عیسی علیه السلام پرسید که چند
است که عبادت حق تعالی میکنی کفت هشتاد سال است که
حق را میپرستم درین مقام و درین هشتاد سال از وی حاجتی
میخواهم روا نمی کند عیسی علیه السلام دلتنک شد کفت چه
حاجت میخواهی کفت میخواهم که ذره محبت خویش در دل من
افکند تو پیغمبر خدائی و براین درکاه حرمت داری دعا کن تا
حاجتم روا کند عیسی علیه السلام وضو تازه کرد و دو رکعت
نماز کذارد و کفت الهی حاجت این بنده روا کن و محبت خویش
در دل وی پیدا کن عیسی علیه السلام این بکفت و برفت چون
از سفر باز کردید و کذر بران مقام کرد عابد را نیافت و جایکاه

وی خالی دید وچشمهٔ آب خشک شده و [illegible]ستان خراب
کشته عیسی علیه السلام کفت الهی از تو خوا[illegible]م که حاجت وی
روا کنی نکفتم که جانش بستان ندا آمد که یا عیسی ندانی که حرایی
دنیا در محبت ماست وهرکه مرا دوست دارد بهیچ چیز آرام
نکیرد واکر میخواهی که او را ببینی دران بیابان نکاه کن عیسی درآن
وادی رفت عابد را دید که واله کشته وحیران شده وزبان
برآمده وچشمها سوی آسمان عیسی بانک میزد وعابد نمی شنید
وازعیسی واز دنیا بیخبر عیسی نزدیک وی رفت و می جنبانید
حق تعالی عیسی علیه السلام را وحی کرد که بعزة وجلال من که
اکر او را بشمشیر پاره کنی خبر ندارد وکمتر از ذره محبت در
دل وی پدید کردم واکر زیاده کردمی تو او را میان آسمان
وزمین نمی یافتی عیسی علیه السلام بکریست وکفت الهی در دل من
نیز اندک محبت خویش پیدا کن ندا آمد که یا عیسی هیهات میان تو
ومحبت من بحرهای عظیم است ووادیهای بسیار تا ازین در
نکذری بدانچه میخواهی نرسی مکر که سرمه بی خوابی وبیداری در
دیده کشی وچون دیکران بخسپند تو بیدار باشی بزرکی فرموده
لاف محبت میزنی از خانمان باید کذشت کر عاشقی

کر صادق

کر صادقی بلکل [illegible] باید کذشت، لاف محبت راز دن با هر کسی
نبود روا، منصوروار اندر رهش از جان چنان باید کذشت،
هر جمله مردان خدا در باختن هر دو سرا، کر مرد راهی تو چنان
اهل دلان باید کذشت، ای مانع تو خانمان این بند تو فرزند تو
کر دوستداری تو خدا از نهار زین باید کذشت، مقبول کر خواهی
شوی مسکین حضوری از همه، پیش از اجل غیر از خدا ازین و
آن باید کذشت، اللهم احینا علی محبتة وامتنا علی
محبة وارزقنا محبة احبائه واولیائه وارنا
الرویة بحرمة حب حبیبه واولاده صلی الله علیه
واله وصحبه وسلم درود بر انذات منور برای قبولیت
باید خواند ذکر نصیحت اعلم ایها الصالح لا یحصل حب الله
وحب رسوله الا بترك الدنیا واختیار الفقر والفقر
والفقر خیر من جمیع الخیرات لان فیها ستة خصال
ثلثة فی الدنیا وثلثة فی الاخرة فاما ثلثة التی فی
الدنیا طول الراحة ومزید العبادة ونقصان العداوة
واما الثلثة التی فی الاخرة خفیف الحساب ومنع
العقاب وحصول الثواب واعلم ان اصل العبادة

الفقر الاختیاری لان العبادة لا [illegible] الا بحضور القلب
وحضور القلب لایمکن الا بقطع العلایق فافهم
واغتنم **ذکر تنبیه** قال علی رضی الله عنه ان اصعب
الاعمال اربع خصال العفو عند الغضب والجود فی
العسیر والعقل فی الخلوة وقول الحق لمن یخاف او
یرجوه وفی الزبور اوحی الله تعالی الی داؤد علیه
السلام ان عاقل الحکیم لایخلو من اربع ساعات ساعة
یناجی فیها ربه وساعة یحاسب فیها نفسه وساعة
فیها یمشی الی اخوانه الذین یخبرونه بعیوب نفسه
وساعة یخلو فیها بین نفسه وبین لذات الحلال
وعن بعض الحکماء ان جمیعها امر الله تعالی العبادة
من العبودة اربعة الوفاء بالعهود والمحافظة
للحدود والصبر علی المفقود والرضاء بالموجود و
قال بعض العلماء اربعة نهبات احدیهن ینتهب
ملك الموت روحه وینتهب الورثة ماله وینتهب
الدود جسمه وینتهب الخصماء یوم القیمة اعماله
وقال ابونواس ذنوبی وان تفکرة فیها کثرة ورحمة

ربی

ربی من ذنبی [illegible] اوسع وما طمعی فی عمل صالح
ان عملته [illegible] فی رحمة الله اطمع هو الله خالقی
ومحیی وممیتی وانی له عبد اقر واخضع و
ان تلك غفرانا فذالك برحمة وان یك الا
فما انا اصنع **کلمه** توحید به نیت آنکه حق تعالی از برکت
این تنبیهات بزرگان همه را متنبه سازد **ه** از ابتدای
بعثت او تا نفخ صور **،** هر کس که هست در کنف اهتمام او ست
تا دور روزگار بود دور دوراوست **،** تا نام کائنات
بود نام نام اوست **، ذکر داؤد پیغمبر علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام** قوله تعالی ولقد اتینا داود منا فضلا
وهر آینه ما دادیم داؤد را از نزدیک ما زیادتی بر سایر مردان
که نبوت بود یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا
توفیق عدل در حکم یا در بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت
یا علم یا آن که خبرها رکاه او ملجا و پناهی ودر عین المعانی آورده
که مراد صوت حسن است هرگاه که داؤد علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش
از منازل خود برون آمده استماع آواز دلنوازش

کردندی وطیور از نغمات جانفزا [illegible] مضطرب گشته

خودرا از هوبر زمین افکندی ۵ زصوت [illegible] بخشش جان

تازه گشتی، روان از ذوق بی اندازه گشتی، و بعضی

گفته اند فضل آنست که بعد ازاین میگویند یا جبال

گفتیم که ای کوهها اوّبی بازگردانید آواز خودرا

معه با او وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با او یا سیر

کنید با او هرجاکه رود هرگاه که خواهد گستی کوه ها روان شدی

والطیر مسخر کردیم ویرا مرغان تا در وقت ذکر باوی موافق

بودندی آورده اندکه چون داود علی نبینا وعلیه السلام

تسبیح گفتی کوهها بصدای او را بصدا آمدی ومرغان بر زیر

سروی صف کشیدندی وبالحان دلاویز امداد نمودندی

وبسیارکس از مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی ۵ چو کرد

مطرب من نغمه پرداز، زشوق تش مرغ روح آید

به پرواز، روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام

آمد وگفت تو پیغمبر خدا وخلیفه روی زمین یکی اولی آنست

که طعام تو از کسب تو باشد داود علیه السلام از خدا یشه

طلبید وامر شد که زره گری کند وآنرا بروی آسان گردانیده

چنانچه

چنانچه فرموده [illegible] له الحدید ونرم کردانیدم او را

آهن بی آتش [illegible] رقه چنانچه از دست او بمثابه موم بودی

ودروی هر نقشی [illegible] خواستی کردی وفرمان دادیم ان اعمل

باز که بساز د سابغات زره ها وفراخ دامن ها کشاده

وقدر و اندازه نگاهدار فی السرد در بافتن آن

یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد

در تیسیر آورده که هر روزی زرهی تمام کردی وشش هزار درم

بفروختی چهار هزار تصدق کردی ودو هزار نفقه عیال

ساختی ودر لباب گوید چون وفات کرد هزار زره در خانهٔ

او بود واعملوا ودیگر گفتیم که ای داود تو با اهل بیت عمل کنید

صالحا عملی شایسته یعنی دور از اغراض انی بدرستی

که من بما تعملون بآنچه میکنید بصیر بینا را ادیم ولایق آن

پاداش خواهم داد آورده اند که چون طالوت از جنگ

جالوت منصور بازگشت بنی اسرائیل او را گفتند که عهد که

بداود کرده وفا کن ونیمی پادشاهی خود با وتسلیم نمای

و دختر را نیز بزنی بوی ده طالوت گفت که دختر من بحکالت

وداود داشعر است یعنی ازرق چشم عیب بود که دختر خود

بزنی بوی دهم خاصه که وی در و[illegible] او دگفت من خود
دختر او را نمی خواهم پس صومعه ساخت [illegible] بعبادت آورد
و حق تعالی را می پرستید پس عابدان [illegible] نهادند و
هفتاد عابد پیش او جمع آمدند و عبادت میکردند بنی اسرائیل
طالوت را گفتند که چندین عابد بر داود جمع آمدند و مبادا
که ترا نفرین کنند تا دولت تو نماند و هلاک شوی طالوت لشکر
برگرفت و کوهی که داود صومعه بران ساخته بود فروگرفت
تا عابدان را بکشد چون شب در آمد طالوت شمشیر از میان برکشید
تا در صومعه رود همان وقت که قصد کرده بود حق تعالی او را خواب
داد و داود علیه السلام از صومعه بیرون آمد و در لشکر طالوت شد
تا بخیمه او و شمشیر برهنه که نزد او بود برگرفته و بر سنگ [illegible]
بدو نیم ساخت سنگ دو نیم شده را نزد او نهاد و شمشیر بر شکم
و شمع افروخته بود در روشنائی آن بر کاغذ نوشت که ای
طالوت اگر این شمشیر که بر این سنگ زدم بر شکم تو می زدم بفریاد
تو که می رسید برخیز و بازگرد و قصد عابدان مکن که زیان کنی هم
در دنیا و هم در آخرت القصه چون روز شد از خواب بیدار شد
و آن شمشیر بر شکم خود و آن سنگ و کاغذ را بدید بترسید

۱۰ افاد

برخاست و با[illegible] و به بیت المقدس رفت داود علیه السلام
با عابدان د[illegible] عبادت حق مشغول بود پس دیگر باره
سپاه را بفر[illegible] دله برود عابدان را بکشید لشکر شبخون کردند
و آن عابدان را بکشتند داود علیه السلام آن شب از میان ایشان
بیرون رفته بود چون خبر یافت که داود زنده است پشیمان شد
و مقصود از کشتن عابدان داود علیه السلام بود پس بترسید و
گفت داود را تفحص کنید و پیش من آرید تا عذر ازو بخواهم و دختر
خود بوی دهم رسولان رفتند و داود را نیافتند پس بعد از
چند روز یافتند گفتند طالوت ترا طلب میکند تا عذر خواهد
و در خدمت تو نیکی بجا آرد داود علیه السلام گفت آن گناه
[illegible]ست که چندین عابدان را کشته است و خون مسلمانان
بناحق ریخته و قصد جان ما کرده تا او بغزا رود و بهر عابدی که
کشته است کافری را نکشد و توبه نکند من پیش او نیایم رسولان
بازگشتند و بطالوت پیغام رسانیدند طالوت بکردار خود
بسیار پشیمان بود پس بفرمان داود علیه السلام بغزا برآمد و
حکم او قبول کرد و چون در صف جنگ بایستاد اول تیر بسینه
طالوت رسید در حال جان داد و لشکر هزیمت کرد خبر

بداود رسید از کوه فرود آمد و بجا رطالوت نشست و دختر او را
زن کرد چون چهل سال بر آمد حضرت عزت [illegible] داود وحی فرستاد
و آن به برکت صبر بود چون صبر کرد بادشاه [illegible] ف و حق تعالی
او را لحن یعنی صوت خوش عطا کرد حتی که چون [illegible] زبور خواندی
آب روان بایستادی و وحوش و طیور بروی جمع شدندی و آواز
او را استماع کردندی و برگ سبز بر درخت زرد گشتی و کوه‌ها
در تسبیح آمدی کقوله تعالی یا جبال اوبی معه والطیر
بعد ازان حق تعالی زبور او را اکرامت کرد بالهانه جبرئیل و نه
میکائیل علیه السلام آوردند و در زبور نه امر بود و نه نهی و نه
وعده و نه وعید الا که ثنا حق تعالی در وی بود و آن چنان بود که
چون داود علیه السلام زبور خواندی خلق اگر نمردندی اما مدهوش
شدندی و چهل فرسنگ آواز زبور خواندا[illegible]
علیه السلام برفتی و از استماع آن ایمان مومنان تقویت گرفتی
و بعضی کافران از شنیدن آن ایمان می‌آوردند و بعضی میمردند
و صنعت گران دست از صنعت بداشتندی و معجزهٔ داود علیه
السلام آن بود که خدا تعالی حرارة در انگشتان مبارک او مجبول گردانیده
در حق آهن که آهن در دست مبارک او چون موم شدی کقوله
تعالی والناله الحدید ان اعمل سابغات واو زره بساختی

چهار صد

وچهارصد دینار [illegible] و دویست دینار بدرویشان دادی
و صد دینار [illegible] صرف کردی و بصد قوت عیال خویش
نمودی روزی [illegible] علیه السلام آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند
و میگوید که [illegible] داود طالوت را هلاک کردیم و ملک ایشان را
بتو دادیم و حکمت و کتاب نیز عطا کردیم تا در میان خلق حکم
کنی براستی و بر هیچکس ظلم روا نداری و داد مظلوم از ظالمان
بستانی و در پی هوا و هوس خویش نروی و متابعت شیطان
نکنی کقوله تعالی یا داود انا خلقناك خلیفة فی
الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی
فیضلك عن سبیل الله پس داود علیه السلام ایام عمر خود را
[illegible] تقسیم داد یک روز عبادت کردی و یکروز میان
خلق [illegible] کردی و یک روز باشتغال حساب نفس خود مشغول
بودی نقل است که روزی کتاب میخواند فضل ابراهیم و اسحاق
و یعقوب مطالعه کرد گفت ملکا ایشانرا چه طاعت بود
تا چندین منزلت یافتند ندا رسید که به سبب بلا داود
گفت ملکا مرا نیز به بلا مبتلا گردان تا این فضیلتها بیابم و
بعضی گفته که سبب ابتلاء او ان بود که چون ملک بنی اسرائیل

گشت و مملکت طالوت یافت گفت [illegible] اگر که عدل کنم میان
شما و ان شاء الله نگفت و بعضی گفته‌اند [illegible]ب آن بود که
اعتماد بر طاعت خویش کرده بود که اعتماد [illegible] و مثل این در اسباب
ابتلا سخنان بسیار است و آن چنان بود که روزی جبرئیل علیه السلام
آمد و گفت خدای تعالی ترا عافیت داده بود اما چون بلا خواستی
باختیار خویش بلا را آماده باش پس اتفاقا روزی داود علیه السلام
در خانه نشسته بود مرغی خوش صورت بصحن خانه فرود آمد
فرزندان گفتند یا پدر این مرغ را از بهر ما بگیر داود علیه السلام
نگاه کرد نیکو دید هر پر او رنگ برنگ قصد کرد تا وی را بگیرد
مرغ بر بام پرید داود علیه السلام بر اثر مرغ بر بام رفت مرغ
در باغ پرید داود علیه السلام پرسید که این باغ [illegible]
کیست گفتند از آن بطشاع اتفاقا چشم داود علیه السلام
بروی افتاد او تن خود را بموی خود پوشانید پس داود علیه السلام
از بام باغ فرود آمد و بعد از چند روز از جهت نفی شوهر
بطشاع که اوریا نام داشت او را بخواند و گفت ترا امیر صد سپاهی شد
بغزا می باید رفت و او را انعام بسیار داد تا اوریا را
و ساختگی کرد و آن موضع دشوارترین مواضع بود که

هر که

هر که بدانجا رفتی [illegible] آن بودی که باز نیامدی پس اوریا
آنجا بغزا رفت [illegible] قلعه را فتح کرده وقت مراجعت بجایی
رسید که آنرا [illegible] خواندند از آنجا مردی بیرون آمد و با او مبارزت
کرد و اوریا را [illegible] داد او درجه شهادت یافت پس لشکر
اوریا جنگ کرده مغلوب ساختند و با غنیمت بسیار بخدمت
داود علیه السلام بیامدند و حال اوریا بازگفتند داود علیه السلام
بخانه اوریا عزا پرسی کرد چون سالی بر آمد بطشاع را بنکاح
بخواست و او را نود و نه زن بود و بطشاع را که در نکاح آورد
صد شد و از وی فرزندی آمد او را سلیمان نام کردند نقلست
که روزی داود علیه السلام در محراب نشسته بود و عبادت
[illegible] ناگاه دیوار محراب شکافته شد و دو شخص بیرون آمدند
قوله تعالی وهل اتیک نبوء الخصم اذ تسوروا
المحراب داود علیه السلام از ایشان بترسید اذ دخلوا
علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف گفتند مترس ما دو
خصمیم و پیش تو بخصومت آمده ایم در میان ما حکم کن براستی
و میل مکن بکجی داود علیه السلام گفت احوال خود بگویید از آن
یکی گفت این برادر من است و این را نود و نه گوسفند بود و مرا

یکی واو یکی را نیز از من باز گرفت تا او [illegible] سفند شد داود علیه السلام
آن دیگر برا پرسید که راست میگوید گفت [illegible] ه ام داود علیه السلام
گفت ستم کرده وحیف وظلم بوده است خط [illegible] یکدیگر می نگریستند
و تبسم میکردند پس گفتند چون است که تو روا داشتی که ترا نود و نه
زن بود و او را یکی از وی بستدی این بگفتند و ناپدید شدند داود علیه
السلام بترسید و متنبه شد و زار زار بگریست و سر بسجده نهاد
و توبه کرد از بیم حق تعالی پس از سجده شوریده حال برخاست و
روی بکوه طور نهاد چون آنجا رسید سر بسجده نهاد و چهل شبانروز
در سجده بماند و چندان بگریست که از آب چشم او گیاه بر آمد و
دران چهل روز نه نان خورد و نه آب چون سر از سجده برداشت
گیاهی دید از آب چشم او رسته باز آهی کرد که همه گیاه [illegible]
وی خشک شد و آب از چشم او میرفت هر دو کف از آب چشم
پر کرد و گفت اللهم ارحم علی وارحم علی و معی خدایا
رحم کن بر من و بر اشک من جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت چونست
که آب چشم عرض میکنی و گناه فراموش کردی گفت یا جبرئیل من
چیست گفت چاره آنست که خصم را خوشنود کنی گفت خصم من
درجه شهادت یافته است و باخرت رفته او را چگونه خشنود کنم

جبرئیل

جبرئیل علیه ال[illegible]ت حکم الهی چنانست که بر سر گور او رو
و از وی ح[illegible] داود علیه السلام بسر تربت اوریا رفت
و آواز ک[illegible] جواب آمد که لبیک این کیست که مرا
از خواب بیدار کرد گفت منم داود گفت یا داود چه کار داری
گفت از حلالی میخواهم بآنچه با تو کرده ام اوریا گفت تو مرا
به بهشت رسانیدی ترا حلال کردم داود علیه السلام شاد شد
جبرئیل بیامد و گفت یا داود حق تعالی میفرماید که آنچه با اوریا کرده
با وی بگو همه را که خشنود می شود یا نه داود علیه السلام باز
گشت و اوریا را آواز داد و احوال تمام و مقدمه زن بگفت
و حلالی خواست اوریا جواب نداد داود علیه السلام زاری
[illegible] و اوریا گفت یا داود بدین که کرده بحل نخواهم کرد داود
علیه السلام باز گریان شد پس زاری و نوحه میکرد ندا از حضرت
عزت آمد که یا داود نوحه مکن که ما ترا بحل کردیم داود گفت چگونه
بحل شد که خصم من راضی نیست باز ندا آمد که روز قیامت قصری
از یاقوت سرخ بوی نمائیم و او را بدان عاشق کردانیم و گوئیم که
این آنکس را دهیم که خصم را بحل کند اوریا بدان سبب ترا بحل
کند و من آن قصر او را دهم و گویند که حق تعالی آن قصر را به اوریا

همان وقت نمود تا از گور آواز داد که [illegible] من ترا بحل کردم
داود علیه السلام از گور او بازگشت [illegible] طور رفت و
عبادت میکرد چون از کوه طور فرود آمد [illegible] اسرائیل بر و
جمع شدند و گفتند یا رسول الله ترا چه رسید که چهل روز است
که طعام و آب نخوردی و زاری میکنی گفت چون حق تعالی
مرا خلیفه گردانید چنین امر فرمود که متابعت هوا نفس مکن
و من عصیان کردم و به بلا گناه مبتلا گشتم ازین جهة مبـ
وهب ابن منبه گوید رضی الله عنه که داود علیه السلام از
سبب این خطا سی سال میگریست و در مسجد شدی و نوحه
کردی و سفت بلاس در زیر افکندی و چهار هزار زاهد در
خدمت او بودندی و با وی چندان بگریستندی که [illegible]
بلاس در زیر آن تر شدی و سلیمان علیه السلام بیامدی و رو
بدریا کردی و بخانه بردی امام حسن بصری رحمة الله میگوید
که داود علیه السلام بعد از گناه نان خشک خوردی و به آب
چشم تر کردی و نمک بر نان ریختی و بعد از ان نخوردی و گفتی که
خوردن گناه کاران باید که چنین باشد تا هفتاد برین آمد روزی
به بیت المقدس رفت چون چشم او بر سنگ صخره افتاد روی

بر خاک نهاد [illegible] جبرئیل علیه السلام بیامد و مژده آورد و گفت
فغفرنا [illegible] وان له عندنا لزلفی وحسن مآب
یا داود [illegible] بیام مزید و توبه تو قبول کرد داود علیه السلام
در بیت المقدس رفت و بر منبر بر آمد و شکر حق تعالی بجا آورد
و زبور بخواند در اثناء شکر گفت خدایا توبه من قبول کردی از
آسمان ندا آمد که قبول کردیم گفت یا رب ترسم که خطاء خود
فراموش کنم بر عضوی از اعضاء من نشانی کن تا فراموش نکنم
حق تعالی نشان گناه بر کف دست داود علیه السلام پیدا کرد
تا دران نگریستی و گناه خود یاد کردی و استغفار نمودی و چون
بر منبر خطبه خواندی دستی که بران نشان بود جانب خلق کردی
[illegible] نگریستندی و عبرت میگرفتندی چون حق تعالی توبه او قبول
کرد باز بعدالت می نشست تا که نقلست که روزی دهقانی و شبانی
بخدمت داود علیه السلام آمدند دهقان گفت که این شبان کشت مرا
خورانیده میان ما حکم کن داود علیه السلام بفرمود معتمدان را تا
کشت کردند بهاء کشت زیاده از قیمت گوسفندان شد داود
علیه السلام گوسفندان را بستد و بخداوند کشت داد خداوند
گوسفندان از پیش داود علیه السلام گریان بیرون رفت سلیمان علیه السلام

هفت ساله بود و بر در خانه نشسته ... دید گریان پرسید
که چرا میگری گفت داود علیه السلام گو... ن بستد و بدهقان
داد و احوال خود با سلیمان بگفت سلیمان علی... گفت بازگرد
و خلیفهٔ خدا را بگو که درین حکم بهتر ازین تامل کن تا بهتر باشد شبان
بازگشت و بخدمت داود علیه السلام آمد و آنچه سلیمان گفته بود
بگفت داود علیه السلام گفت سلیمان را علیه السلام بخوانید پس سلیمان را
علیه السلام بخواندند بخدمت پدر برفت و سلام کرد داود علیه السلام
گفت یا سلیمان این شبان را چرا باز گردانیدی گفت اگر خلیفهٔ
خدای درین تاملی کند بهتر باشد داود سلیمان علیه السلام را
گفت تو بگوی که حکم این چگونه باید کرد قوله تعالی وداود و
سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه ...
گفت ای پدر این زیان در فرع افتاده است نه در اصل و اکنون
این مرد بدهقان دهی آن درویش شود گوسفندان یکساله بدهقان
باید داد تا یکساله منفعت روا باشد و کشت یکساله بخداوند گوسفندان
باید داد تا اگر دران منفعت باشد برگیرد و عمارت کند و باز
کشت کند و دیگر سال چون کشت او بدان مقام رسد که گوسفندان
خورده اند کشت را بدهقان سپارد و دهقان گوسفندان شبان

بسپارد

بسپارد تا بر یکدی... کرده باشند و بر شبان دشوار نبود داود
علیه السلام ... تعالی فهم ترا زیاده کناد پس حق تعالی
دعاء داود ... ق سلیمان قبول کرد و او را علم و حکمت
و مملکت و فهم عطا فرمود لقوله تعالی ففهمناها سلیمان
وکلا اتینا حکما و علما بعد از ان داود حکم نکردی
تا سلیمان حاضر نبودی **نقلست** که روزی بنی اسرائیل بخدمت
داود علیه السلام آمدند و گفتند که ما را اجزا اعمال که روزها
...اهد بود میخواهیم که در دنیا بعضی از آن ببینیم داود علیه السلام
گفت شما را روز عید نمایم و بنی اسرائیل را دران زمان رئیسی
بود که مال و مملکت بسیار داشت و او را گاوی بود بغایت
... او را آراسته میداشت و در شاخ او جواهر تعبیه
کرده بود و از جامهاء زربفت مزین کرده و بنی اسرائیل آن
گاو را بزرگ داشتندی و آن رئیس فرموده بود که هر که این
گاو را بزند او را بزنند و هر که او را بکشد او را بکشند و در بنی
اسرائیل زن عابده درویش بود و پسر صالح داشت و در
صحرا صومعهٔ ساخته بود و روی بعبادت آورده و از دنیا
هیچ نداشتند مگر آنکه بر در صومعه ایشان چشمهٔ آب و درخت

اناری بود و سر روز آن درخت دو ان[illegible] یکی مادر بخوردی
و یکی پسر و بدان قناعت کرده بودند و لط[illegible] شراب حاجت
نداشتند تا هفتاد سال بر این آمد روزی [illegible] ای مادر
در بازار شهر نعمت بسیار است و مرا از آن آرزو میکند مادر
گفت ما را هر روز از این دو انار که خدایتعالی بی رنج و حلال
بما میدهد ما را کفایت است شکر خدایتعالی باید کرد و بدان
قناعت نمودن تا خدایتعالی آنرا نیز از ما نستاند پس چون نگاه
کردند آن دو انار ناپدید شده بود مادر گفت ای پسر ما را خدایتعالی
ما را روزی حلال کرامت فرموده ناسپاسی تا از ما باز گرفت
یک روز و یک شب گرسنه ماندند پسر را طاقت نماند مادر را
گفت دعا کن تا خدایتعالی ما را روزی دهد مادر دعا کر[illegible]
گفت ناگاه آن گاو آراسته بنی اسرائیل در صومعه ایشان [illegible]
و با ایشان بسخن آمد و گفت مرا بکشید که من روزی حلال شمایم مادر
پسر را گفت گاو را بران که ما را در گناه انداز د پس گاو را براند
بار دیگر گاو در صومعه ایشان دوید و خویشتن را بر زمین افکند و
پایها بکشید و حلق را پیش داشت و گفت که ای پسر مرا بکش که
من روزی حلال شمام تا سه روز گاو را می راند و گاو باز می آ[illegible]

و خویشتن را بر [illegible] افکند که من روزی حلال شمایم مرا بکشید
روز سیوم [illegible]شت و پوست او بنهاد و جگر او را کباب
میکردند [illegible] چون سه روز گاو بخانه رئیس نرفت سوار او را
حکم کرد تا منادی کردند و خانهای جستند بخانه زن زاهد رفتند
و مادر و پسر بعبادت مشغول بودند زنی بود در بنی اسرائیل که
خانها مردم گشتی و چیزها فروختی حق تعالی چنان تقدیر کرده بود
که بر در آن صومعه بگذشت خون دید ریخته و استخوان افتاده بی
دستوری در صومعه رفت گاو را دید کشته و گوشت و پوست
نهاده و مادر و پسر را دید که گوشت کباب میکردند چون چشم آن
عابدان بر آن زن افتاد بلرزید و از وی شفاعت میکرد که این
[illegible] زن شفاعت قبول و از صومعه بیرون رفت
مادر پسر را گفت که نوجوان چند سال است که ما بعبادت مشغول ایم
و روزی حلال میخوریم سخن من نشنیدی و گاو ملک بکشتی
و بخوردی تا بواسطه حرام خدایتعالی با خشم ما را رسوا گرداند
فردا بیرون آیند و ما را برسوائی بیرون برند و بکشند پس
آن زن دلاله برفت و رئیس را خبر کرد رئیس سوار شد و بخدمت
داود علیه السلام رفت و احوالها باز گفت داود علیه السلام

فرمود که خصمان را حاضر کنید رئیس غلا[...] فرستاد و مادر
و پسر را حاضر کردند داود علیه السل[ام ...] این کاو را ماجرا
کشتید گفتند که ای خلیفه خدا تا [...]ت در صومعه
ما آمد و فروخفتید و بسخن آمد و گفت مرا بکشید که من وزری حلال
شما ام چون گرسنه بودیم او را بکشتیم رئیس گفت هرگز کاو
سخن نگوید داود علیه السلام گفت اگر خدای تعالی خواهد بگوید
رئیس خصومت میکرد که مادر و پسر را باید کشت داود علیه السلام
گفت پوست این کاو پر زر کنیم و بتو دهیم رئیس قبول نکرد و گفت
نمیخواهم مگر قصاص در حال جبرئیل علیه السلام در رسید و
گفت یا داود خدایت سلام میرساند و میگوید که بنی اسرئیل
از تو احوال قیامت درخواست کرده اند تا د[...]
فردا که روز عید است بگوی ایشان را تا بصحرا بیرون روند تا از علامتها
قیامت و قصاص یکی را آشکار کنم روز عید تمامت بنی اسرائیل
از مرد و زن و خورد و بزرگ همه بصحرا بر آمدند داود علیه السلام
بر منبر بر آمد و زبور آغاز کرد و بالحان خوش میخواند تا خلق همه مدهوش شدند
ناگاه جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا خلیفه خدا رئیس
بنی اسرائیل را بگوی که آن روز یاد داری که از شام بمصر میرفتی

بمزدوری

بمزدوری فلا[...]ن پانصد اشتر بار داشت آن مرد را در راه
بکشتی و شت[ران ...] راه ملک خود کردی و بمصر رفتی و سود
بسیار ح[...]ی و باز بشام آمدی و چندین سال است
که بتنعم می[...]ی و بنی اسرائیل ترا رئیس خود گردانیدند و ترا
هر روز مال زیاده میکرد و آن مرد که تو آنرا بکشتی شوهر این
زن بود و این پسر اوست و این مال که در دست داری حق
ایشانست رئیس جاهل منکر شد و گفت من هرگز کسی را نکشته ام
و مال کسی نبرده ام حق تعالی بند بر زبان او نهاد و دست او بسخن
آورد تا گفت یا داود آن روز کارد من بر داشتم و گلوی
آن مرد ب[...]م پس پایش گفت من رفتم و شتران او را جمع کردم
[...] اندام او بر وی گواهی دادند که این فعل از ما بوجود آمده است
بنی [اسرائی]ل تعجب کردند داود علیه السلام گفت روز قیامت
کار مردم اینچنین خواهد بود کقوله تعالی الیوم نختم علی
افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم
بما کانوا یکسبون آنگاه داود علیه السلام آن زن
عابده را و پسر او را گفت که حکم ما مقبول است و با دلیل گشت
برخیزید و قصاص خود از وی بخواهید و مال و ملک خاصه شماراست

پس در حال زن عابده برجست و [illegible] بنی اسرائیل را بریدند
ومال ونعمت او برگرفتند و بیرالملاک [illegible] گشت ندا آمد
که یا داود ایشانرا بگو که عبادت وصبر [illegible] رسانید
وما فضل وکرم کردیم الحال شکر ونعمت ما قایم [illegible] الغرض
چون عمر داود باخر رسید جبرئیل علیه السلام بیامد وصندوقی پیش
داود علیه السلام آورد وگفت هر که از فرزندان تو بگوید که درین
صندوق چیست وجواب این مسایل شافی بگوید او را بعد از خود
خلیفه گردان ومملکت بوی ده داود علیه السلام بنی اسرائیل جمع کرد
ویازده پسر همه حاضر کردند واز همه کوچکتر سلیمان علیه السلام
بود پس داود علیه السلام گفت یا فرزندان بگوئید که [illegible] صندوق
چیست وجواب این مسایل چگونه هیچکدام جواب [illegible]
علیه السلام برپای خواست وگفت دستوری هست [illegible]
گفت بگو ای جان پدر سلیمان علیه السلام گفت درین صندوق
انگشتریست وتازیانه وخطی از مسایل چون صندوق بگشادند
چنان بود که سلیمان علیه السلام گفته بود پس جبرئیل علیه السلام
گفت یا داود هرچه صاحب این انگشتر را باید از مملکت وغیره
حق تعالی او را در حال سرانجام دهد وهرکه بنگین این نگرد مسخر گردد

واین

واین تازیانه [illegible] زخ است تا هر که صاحب این تازیانه را
مطیع نباشد [illegible] اب کند بی آنکه کسی حرکت کند ودست
جنباند و [illegible] دی برآید که در حلق وچشم لشکر اعدا در آید
تا همه بی [illegible] ت آدمی مقهور ومهزوم گردند پس جبرئیل
علیه السلام گفت یا داود جواب این مسایل بپرس پس همه
مسایل را از سلیمان علیه السلام جواب داد ودر مجلس آینده
[illegible] ا الله تعالی جواب مسایل سلیمان علیه السلام کیفیت وصیت
[illegible] ت هر قوم خواهد گردد المقصه چون سلیمان علیه السلام
جواب مسایل گفت پدر او را ولی عهد گردانید وخلیفه خود
ساخته [illegible] انگشتری در انگشت او کرد وبر تخت نشاند وتازیانه
[illegible] پس داود علیه السلام برخاست تا بصومعه رود
و [illegible] ت کند چون قدم بر آستانه صومعه نهاد ملک الموت
علیه السلام در رسید وگفت یا داود بقبض روح آمده ام گفت
چندانم مهلت ده که دو رکعت نماز بگذارم گفت فرمان نیست
بر آستانه صومعه قبض روح شریف او نمود انا لله وانا
الیه راجعون وصلوات الله علی نبینا وعلیه وعلی جمیع
الانبیاء والمرسلین هفتم در بیان ذکر حضرت اویس قرنی قدس الله سره العزیز

نام شریف ایشان اویس است و [illegible] بوده اند وقرن
قبیله ایست که ایشان منسوب اند [illegible] ت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم بخیر التابعین [illegible] موده ایشان
در زمان پیغمبر علیه السلام بودند لیکن از [illegible] بب ملازمت
آنسرور میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیری که داشتند و
دیگر از کمال غلبه حال خود و ایشان شتربانی کرده مزد از انقعات
خود و والده صرف مینمودند و بجهت موافقت آنسرور که
در جنگ احد دندان مبارک شهید شده بود چون معلوم
که کدام دندان مبارک شهید شد تمام دندان مبارک خود را
شکستند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] کرده
بودند که خرقه مرا باویس رسانیده بگوئید که ام[illegible]
مغفرت کند و دعا او مقبول است امیر المومنین [illegible]
عنه در ایام خلافت با امیر المومنین علی کرم الله وجهه خرقه
مبارک را نزد اویس بردند و درخواست دعا بجهت امت
نمودند گویند که بدعا ایشان حق تعالی بعدد گوسفندان
قبیله بنی ربیعه و مضر که در عرب بهیچ قبیله آنقدر گوسفند
نداشتند از امت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بخشید

واکثر

واکثر ذکر جمی [illegible] ان در تذکرة الاولیا مسطور است کیفیت
وفات ای [illegible] واهد النبوة چنین مرقوم است که در ایجا
بغزا رفت [illegible] نمود اصحاب خواستند که قبری بکنند
بسنگی [illegible] قبر وی در ان کنده بود و لحد مهیا ساخته خواستند
که کفن سازند در جامه دان وی جامه ها یافتن که دست باف
بنی آدم نبود وی را از ان کفن ساختند در ان قبر دفن کردند
وصاحب کشف المحجوب و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که
اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد و بموافقت
ایشان در صفین حرب میکردند تا شهید شدند وفات
ایشان بقول اول در سیوم رجب سال سیت و دو هجری
[illegible] در سال سی و سبعت هجری بوده و امام عبد الله
[illegible] الله در روضة الریاحین هر دو قول آورده اند گورساخته
درود بر ذات منور علیه السلام ذکر معجزات حضرت محمد
صلی الله علیه وسلم آورده اند که مردی بود نام او لکانه شهر
با قوت تمام چنانکه کسی پشت وی بر زمین نرسانیدی شبانی
گوسفندان می نمود دیگر روز پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صحرا
بارکانه ملاقات کرد رکانه گفت توئی که لات و عزا را دشنام

میدهی وهر دم را انجه ازین دیگر میخوانی ... علیه السلام بلی
منم رکانه گفت بیا اکنون با یکدیگر مصار... م تو خدای خود را
بیاری خوان ومن بلات وعزا متمسک جو... ت من زمین
ازمی من ده سر گوسفند تو دهم پیغمبر صلی الله ... واله وسلم بر این
سخن مقرر کرده با او دست در کمر کرد واو را بی تحاشی بر زمین
زد رکانه استدعا بار دیگر نمود کرت ثانیه نیز بمواد ...
تحقق پذیرفت رکانه گفت دیگر بار کرت سیم ...
رکانه خجل شد واز راه بهانه گفت لات وعزا مرا
نداند وخدای تو اعانت تو نمود اکنون از گوسفندان بگیر
چنانکه مرا انداختی را ده سر گوسفند باشد پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که من گوسفند نمیخواهم رکانه گفت ...
گفت آن میخواهم که مسلمان شوی و در سلک اهل اسلام
درائی رکانه گفت معجزه بمن نمائی تا مسلمان شوم پیغمبر صلی
الله علیه وسلم اشارة بدرختی کرد که انجا بود وگفت بیا درخت
بجانب حضرت روانه گشت وبخدمت آمد رکانه گفت معجزه
عظیم نمودی اکنون بگو تا بجای خود باز رود پیغامبر علیه السلام
اشارت فرمود درخت بجای خود باز رفت چون حضرت رسالت

صلی الله

صلی الله علیه و... ین معجزه بوی نموده فرمود ای رکانه مسلمان
شو رکانه ا... از کافران بیندیشید وگفت میترسم که زنان
عرب مرا ... گویند چون محمد او را بینداخت بترسید ومسلمان
شد پیغمبر ص... علیه وسلم بر وی بازگشت وبا بوبکر وعمر و
عثمان رضی الله عنهم که بطلب آنحضرت برون آمده بودند رسید
بعد از استفسار حال صورت واقعه بیان فرمود گفتند یا
رسول الله وی بقوت وشوکت از مشهوران عرب است با
...دآن قوت یا رسول الله او را چگونه انداختی پیغمبر فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم که خداوند سبحانه مرا یاری
داد ... دست یافتم واو را از پای در آوردم و در شواهد
...ده که رکانه گفت یا محمد نزد قریش چه خواهی گفت
...اهم گفت که او را انداختم گفت ... ازین سخن ...
ملول می شوم واز ان حضرت استدعا نمود تا واقعه را بر
طریق دیگر تقریر کند آنحضرت فرمود که من چگونه دروغ گویم رکانه
گفت که تو هرگز دروغ نمیگوئی گفت نی رکانه دست بدست
آنحضرت داده مسلمان شد وقبول دین وتوحید نمود ودر تاج
المذکرین میگوید که بعد از انکه سه نوبت او را بینداخت

کفت ای محمد آنچه تو با من پیش ... نبوی دیکر هیچ نمیتواند
بود که در تمامی این دنیا هیچکس پهلوی مر ... لست رسانید
برخیز از سینهٔ من و آن درخت را بخوا ... و ترا سجود
کند من بتو ایمان آرم حضرت آن درخت را بخوا ... د آنحضرت را
سجود کرد و بزبان فصیح باین کلمه متکلم شد که انك رسول الله
حق طوبی لمن اقربك و ویل لمن انکرك انکاه
رکانه ایمان آورد و کوسفندان را بموجب شرطیکه درمیا
تصرف کن و بر اصحاب خویش منقسم ساز حضرت فر
که مرا بکوسفندان تو هیچ حاجتی نیست رکانه بیامد و قریش ازین
حال خبردار کردانید و کفت وی رسول حق تعالی ... ابرید
و بعد از وی حمزه و عمر رضی الله عنهما ایمان آورد
المذکرین اسناد این واقعه بزید بن رکانه است ...
ذات شریف باید خواند **ذکر فضیلت درود حضرت محمد**
صلی الله علیه وسلم در کتاب زهرة الریاض از امیر المومنین ابوبکر
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
در حجة الوداع فرموده که ای امت من حق سبحانه کناهان شمارا
به برکت استغفار می بخشد پس هر که به نیت صادق از حضرت

جل ذکره

جل ذکره آمر ... طلبد حق تعالی ویرا بیامرزد و هر که از
شما کوید ... حق تعالی کفه حسنات ویرا کران کند و
هر که بر م... ستد شفیع وی باشم روز قیامت و فقیه
ابو اللیث ... ب تنبیه الغافلین در فضیلت صلوة حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آورده که فضا صلوات حضرت
ر... ل را صلی الله علیه و آله وسلم هیچ شفاعت را امید میتوان
... کیف که با وجود شفاعت چندین کرامات دیکر بروی
ع است **شعر** صلوا علی صدر الوری فهو
... شفیع لمن عصی ان الصلوة ترجی ان الشفاعة
ترجی بصلوته یوم الجزا **ترجمه** غم نخورد هر که شفیعش تویی
... رفیعش تویی و در تاج المذکرین نقل میکند که
... ابن عباس کفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
درود امت تحفه ایست که بحضرت تو میفرستند آیا در برابر
این تحفه از حضرت تو چه هدیه برایشان خواهد رسید سرور
علیه السلام فرمود که امروز درود امت بر من تحفه ایست
از ایشان و فردا تحفهٔ من مر ایشان را در بهشت خواهد بود
و آنکه سید عالم علیه الصلوة والسلام آن تحفه را تصریح نکرد

که چیست البته فردا که مشاهده جمال اخروی و نوحق تعالی و مرضیات
وعطایا، خود بحضرت علیه السلام مستعد و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم آن هدایا را برو ترا و دلجوتر
ازان تحفه درود ایشان و مرغوب تر از آن تحفه ایشان
نوازش خواهد نمود چه عطاء هر بخشنده فراخور همت اوست
وانعام هر منعمی لایق کرم و رحمت او بیت شاهان که عطاء
خود بدرویش دهند، نی درخور او که درخور خویش دهند،
وآنها که در آینه مروت فرداند کم بستانند در عوض
دهند اللهم صل علی محمد و آل محمد بارک وسلم

[illegible]